

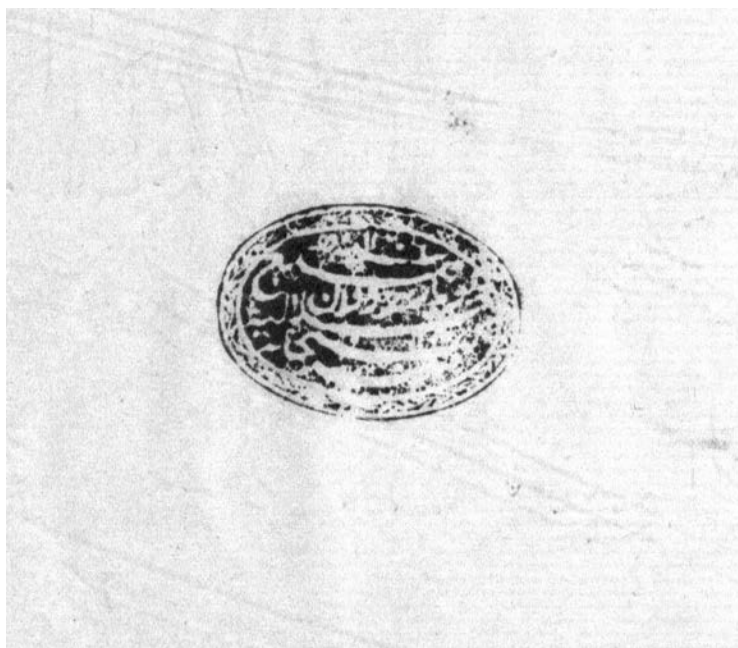
158
محمّد بن عبد الله



Tarikh-i-Kashmir

No. 80

B.L. Ms.
No. 80



سپهر پروین از مقیاس قیاس نر او از جناب پادشاهی که پادشاهی بخش پادشاهان فلک
 بخش است که بحکم توفی الملک من شاه و شرع الملک و من شاه است مملکت
 گردون رفت کشمیر را با وجود قلاع جبال آسمان شمال که سرخ او نام از فرار آن پال پروان
 نمیتواند کشت و بخت روشنایی دیده متوطن این دیار ترتیب آثار و صیقل آری منه
 اقبال سکنه این نرزمین رشک بهشت برین جولان گاه یگران بندگان ممالک آری که
 عدل برای جهان بخش و جهاندار اولاد الامجاد نامدار کامگار حسب قران گیتی نشان
 امیر تمور کوکان نورالدین مفتح خست به فروع آسمان فرسای این سرحد پیش
 که اگر قیام را کافر و زورگاه عظیم لاشان شان بدرتابی ممتاز و سرافراز گردید حوز را بانفک
 الافلاک برابر کنیزت با حنیت آفاق را انظلام نظم بر خست درین عهد سعادت مهمل که سما
 به نورین زمین با آسمان چرخ زمین نیست نباشد ایام بخت و کشتاد امور و کلید از زان
 جمهوری

انام در کف اقتدار جهان بنیان عیث پرور کرم گستری نهادند که بفرط بخشش و عطایست
عالم را شفقت عمم و رحمت جسم کارنامه بانی یاست از ابرطون سیان گذاشته
به نیت احسان طوبیت با همت و الانهت را آفا و افاضت و خیرات اساعت موت
اعانت که مهور و معطوف مصروف و شسته تشنه لبان بواوی ناکامی از زلال
عین الحیات کرمیت بخیث سیراب امید گردیدند منشور رحمت و فراغت اصنا
امم و کافیه بنی آدم در دیوان فیض الوانیش بطغرای قطع ابدی آن به عاشقی سبک
سرمدین رسیده اغنی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای ممالک ارواح ابدان سایه
رحمت خالق چون قوت بال طیر بلند پرواز تسخیر ربع سگون سیر آرای کشور عدالت
و تبارک پرایی نسر عدالت منظر قدرت الهی مطمح آفتاب آگاهی مینر آن تنقاسمت
کردار و گفتار نقطه اعتدال مزاج روزگار مرهم جراحات و دریشان شیرازه او را و حواطر
پریشان خورشید را می مشرق ضمیر کامل خرد عظیم النظیر هیاساز که هر چه جویند برتر از یک
آنچه گویند سرافروز انجمن جهان پردازی ابو مصر سید قطنب الدین محمد شاه عالم شاه

غازی آن بزرگی ز بزرگان شرک کر که اوست بزرگی بزرگ تحت طر زنده^۲
شش شهبی خیر و ازنده طلالی گوهر گل گوهر ویم او دور فلک بر خط اقلیم او
سیر الهی دل ربایش خطبه شاهی خط پیشانیست صدور اندیشه بصیرت او برنج
الهی قوم است اوست تاج و کمر ایه نسب خاندان تحت و تکیه را بحسب دودمان
خلو بان عنبر و الودون عنبر سار است بدیاد و رون روز شرف طلوع غرای او
صبح طفر جبهه طغرای او خلوص سبک دل گران ربیش ورنه گرا خواب زیداریش امید که
سایه این پادشاه امودج رحمت الهی انقراض رشته زمان بر بقارون منافع امیر
کافه نبی آدم مخدوم مدد و باد عبده بر مرات خواطر متفقان آثار سلف و مستخران
اخبر خلف منتقوش و میطیع گردانید که چون زور گاری دراز این مقید سلسله حشر
از گهرن با سوری زخم خجروست عدم میثمد عاگش شمشیر فل اقبال رسا و بهمان
منزع می صلی جلای سنجاق الهی تنگی و ساده ندلت و خواری ساغر زن با وده اشک
گلناری منزع بمل صیاد پریشانی سرمایه دار متاع عجز و نیاز ناتوانی از ضرر خزان

در بهر حال سکین ضعیف تر این کول التخص بجا بر عفی عنه در مع احوال ماثرا قوال
اسلاف زور کار احداث ذومی القدر گذرانیده از آنجا که بر پرده کنر بر بقیه
و ترتیب سرزمین حقیقت قرین کشمیر است نیا بر کثرت استماع اخبار از ذوی قوای
کشمیر است بر احوال راجهای ایالت نشان و سلاطین عالی مکان این خطبه بیشتر
و قوت داشته گاهی در می لس اکابر رفت ماثرا این دیار تر بهت آثار تقریب و تقویت
ازین راجهای سلاطین بحسب پرور و معدلت آیین ذکر می بیان می آمد اشاره
بیشد که آنکه بمشاطکی این قلیل البصاحت گرفتار محبس پیکاری از جید و انشعاب
عاریس و افعات این طبقه ذمی رتبه زیور تالیفی موخر پوشیده یکلوه گری در آمد
حمل به منتظران نماید بر ذمه مطالو کنندگان ماثرا حالات و واقعیات خفیات کرده
نیده مامور نظر و تخیل می چنانی چون در خود استعداد لیف منیدید همواره سالک
سالک انا و اتمنا میگردید تا آنکه درین ایام سعادت فرجام که چهارم سال فرخنده
فایل ایام حضرت ظل الهی منطهر سنه هزار و یکصد و سیست و دو هجریست

خان و فی شان عارف خان نایب و دیوان صوبه گنتی توارنج کشمیر که بوقت
برزبان سہسکرت کہ مورخان مذکور وجہ تسمیہ و احوال و آغاز عمارات و زرعیت
مدت عدت سلاطین کشمیر روایت کنند جمع کرد بشنیدن و اوقات رغبت نمود
بہ کتاب تاریخ قدیم مولف بزبان سہسکرت پرخت بہ آب یاری این خبر سامع بہ
از زمین خاطر گذرت اثر این مجیدان منصف و منشوران دانہ بہنہ کردہ اکابر کشمیر
در جستجوی ترجمہ بمک حیدر کہ بنا بر مبالغہ و طول کلام پسند طباع خواص و عوام
بنودہ افتادہ و اوقات ترجمہ مذکور با تفان و دانش ثروتمندان ہند با تاریخ گاہنیک
و مورخان دیگر کہ اعتماد را شایان است مقابہ نمود و مبالغہاتیکہ طبع است ارباب
جرات و اصحاب بصیرت بدان اقبال نمی نمود و ترجمہ مذکور بہیت بود و شکر
بناختہ نفار سیلج خالی از تکلفات و مصلحت در رعایت اختصار و اسچا نظم و نظم
رقم آورد و تا طبع مبالغہ کنندگان ملال نیار و زنک کلفت نہ پذیرد و ہیبت نرہ
شہزادی و پادشہ در آئی ہن کہ این نافع سخن باوجود عدم سربا بہ دانش چہ مقدار

6
خود را منصفه متعین فصاحت نشان ساخت بهر حال هر چه کرد و جو کرد در جای بزم
عمیم حلیم صاحب طبعان و نشور و نهروپ آن است اگر احوالاً تمقتضای طبعی
طور و طرز و رسم و آیین کشمیر برین مختصر که بر یک نسخه وجود عمیم النقصت این ناقص
خلقست نظریست نظرافند قبایح به مستحکات اصلاح بر آید مقدمه در ذکر وجه
تسمیه احوال آغاز عمارات و عت کشمیر چون مورخان کشمیر که این مختصر را
آنهاست چنین بقیم آورده اند العبد علیهم که پیش از عمارت و عت نام کشمیر شری
و جهتم تسمیه این است که پارتی زن بهاد و یوست و سستی بهم نام دارد ارگوه همالی معصم
ظهور آمده کوه همالی عبارت از کوه است که از برف مملو باشد و سترن لالاب را گویند
از آنجا که آب و برف و باران در میان جبال جمع می شود و محل انجمی زشت و کل برین
کشمیر منتهای می نمود سستی اکثر و غلب در آن بود و سیر میگردید برین نسبت
بستی هر موسوم گردید و آردند که در میان لالاب غریب خلقی به هم گین طینت جذوم
مسکنی کرده و چون از آب بیرون می آمد تمقتضای جبلت اصلی که مظهر شفق و
تنا

کینا و لاجوم حیوانات بود دست اوست با اصناف خدایون اطراف و اکث دراز
نیمه و دینا شش منوتر که منوتر هفتاد و یک دوره چهار یک است بدین موجب

سریک ترتیب یک دوازده یک موجب این چهار یک که مجموع آن
چهار و سه یک و دوازده هزار سال است بدین موجب تفصیل است یک

هفته یک و بیست هزار سال است ترتیب یک دوازده یک و فودوشش هزار سال
و ابر یک هشت یک و شصت و چهار هزار سال است که یک چهار یک سی و دو
هزار سال است هرگاه که منقاد و یک بر میگردد یک منوتر که عبارت از زوال اندر

یعنی سلطنت پادشاه است و همین منوال که چهارده اندر منقضی گردد یک روز
از عمر بر جا به آخر میرسد و انشور آن مندر شب این روز را کلیانت می نامند ازین

تمام روی که بنا بر اجابت دعای بر جا که تا در آب نمکن باشد هلاک نشود و کسی بر او
ظفر نیاید و آن تا لایب می بود و آغاز منضم منوتر کشف رکیش سر براده بر جا که در آن
برایت صوامع و معابد میرفت و به هم زمان مسکنی رسید عمارت آن مکان را ایران دید

از سکنه آن نواحی متخلف سبب خرابی گردید معلوم کرد که حلیه با علت این همه خرابی است
اشفقت علی حوض الدول عظمت منزل کثرت کثیر از اجتماع انچه درو آمد در موضع
نوبل که نزدیک قصبه میره پور است تا هزار سال بدعا و زاری از جناب باری حلیه
دفع شر حلیه و شکست نمود بعد انقضای مدت مذکور تیر و عایدت اجابت رسید
و بفرمان خالق ارض و سما و یو و یوشن و برهما همت رفات همت بدفع آسیب
حلیه و کما شتند هر چند برهما تا صد سال بمنابر تیر و خوشکاری نساخت و
بر دست نیافت چنه هنگام غلبه برهما و می پناه به آب میر و ازین راه دفع او مقصد
می نمود پس برای سبب و اندیشه شاقب ملاحظه فرموده دانست که تا آب مجری بهم
در و در تناقص نیارد استیصال نهال و حوض و آمو و حلیه و از محالات خواهد بود
نیا برین اندیشه صواب بشبه به نواحی باره موله آمده کوهی که سدر اه اجرای حمراست بود
سودرشن چکر که نام صلاح مخصوص شبن است از میان برشت و به آب انداخت
و آب مجری پیدا کرد و در اندک فرصت زمین مسطح قابل عمارت و زرعیت بهم رسید
آب تا که بیرون رفت پس براتجام کار حلیه و برخواست و کثرت کثیر پس این

اعظمی پرواخته مهلت بر تعمیر آن ساحت محطت ساخته بیا هم مذهب الاسلام از اطراف و
اکناف آن برگزیده درین مقام بنهونظام مسکون گردانید بعد از آن سنتی سرکشیت مرسوم
گردید بر و از منته تغییر است کشت مر کشمیر شد اکنون کشمیر زبان ز دساکنان رنج مسکون است
بر غم مهره و اینطوران اهل بتدار بنفتم منوثر مسیت و هشت دوره گذشت و چهل و سه باقی است
العلم عند اللہ تعالی است و ذکر در آغاز سلطنت و حکومت راجهای کشمیر تنقید بر حافط
الضیو الکبیر چون ولایت دیند کشمیر که عبارت از رعیت آمدن در میان اولاد
براهم کثرت از دحام پیدا کرد و طبایع از جاده انصاف انحراف کردند متبعضای مخای بول
الشیطان بمامل معصوم بعضا بحکم محتاج گردیدند دست اذیت و آزار از گریبان ضعیفان و بندگان
کوتاه کشیده دار و دروسا و صناید قوم بجهت در خواست حاکم نژد راجه مجبور
راجه مقدم امین را با غار و اکر ام تقی نموده ولد امجد خود بکومت کشمیر بخدمت نمود
انانی ملک بجهت اجرای کار سلطنت حصه ششم از حاصل ملک برای راجه مقرر کردند تا مدت
ششصد و نجاه سال حکومت کشمیر میان اولاد راجه جو بود تا وقتیکه حکم کوروان و بانوان
اتفاق افتاد در آن معمر که حاکم کشمیر بنجم تر از پاد آمد چون بسند لال تبایع نسل راجه مجبور
بخدمت نماند ناکامی از پیوغ خانه داده دیگر سیراب امید گردیدند نجاه و پنج راجه مجبور بای کشمیر

و پس بر پادشاه از آنجمله احوال سببی و بی سببی و تحقیق نه می پویند مورخان در حکومت راجه های نرو با اختلاف است
 زمره از مورخان ایالت این راجه با پنج هزار و چهارده سال شمرند و جمعی دویست و هشتاد و هشت سال محاسبه
 داشتند کلهی منیت که پندی مولف تاریخ کشمیر است و تحقیقات او در تعیین مدت ایالت و امارت این طبقه
 اعتبار تمام دارد و زمان فرمان فرمای این نیاچه و پنج راجه یک هزار و نه صد و نوزده سال تعداد کرده ملوک طایفه
 منقلا امور سلطنته گردیدند و بواسطه تضاریف زمان و افاضات این رانیاان خلایق نموده و آغاز سلطنتها را
 دولت راجه او کرده کند نوشته اند چون از سلسله راجه حموز راجه زاده قابل فرماندهی و کشور خدای نماد از طبقه دیگر
 راجه او کرده کند اقبال مندی پوری اعیان ارجند تر بهم بلند راجگی فایز گردید و در تمهید سبانی عدل و داد و نظم
 امور گون و فساد و نقد میسر و مقدور و کوشید و در زمان سلطنت و دولتش میان راجه بکوت و جراجا سندو
 شرکریش چون که از غایت اشتها محتاج تعریف و توصیف نیست اسباب وشت و نزاع پیدا کرد راجه او کرده
 بکوت که چون از قلم بود بر کنا راجه بخت بهر برادر شرکریش چو کشته شد مدت حکومت او هفده سال بود
 راجه بود و در این راجه او کرده کند عاریج کاخ دولت و حکومت گردید و امتداد زمان حکومتش نیک
 مدتی کشید گویند که در مجلس عوسی راجه کند و در بیت اقوام شرکریش چو کشته شد راجه بود و در این وقت
 و ارثی شد شرکریش حکومت ملک کشمیر را بنی جوتی زن راجه بود و در که عالم بود از زانی و داشت و رانی
 جوتی و بنی قضا می مدت محل راجه دیال کند نام پیری آورد و چون راجه دیال کند یکدیگر بیرون رسید و کشمیر را

۷
امور مملکت را متعلق برای رومی و اگر بگوید راجه دیال کند دست تو ال میندول بقدر اموال کشد
و اساس رعیت بر زمین معذرت گشتی بر وفق مرام خواطر نهاد و در این می حکومتش اندک فرصتی بود
راجه تو از قلیله نور میدان دولت تگ و دو می نمود و گوی حکومت پچگان میست از میان بود راجه
بغایت خوش خلق و داد و کرد رعیت پرور بود و همین دولت اسپاه و لشکر منکی و سادّه کارانی بودند
راجه لواطت کشمیر منجر ختمه و خاطر از همه جهت پر ختم در موضع لواطت پرگنه کارهای بجا رشتی
موتون گردید کونیکه در آن شهر مشتهر الک خانه محمود شد راجه کلند باین راجه لواطت ختم
و خدمت کهنه و نو و زور دست و قوی باز و تاج خسروی بر سر گذاشت و مهنت بر تعمیر قیام و مواضع محکم
و مواضع کا کاپوره و کهنه موده از اعمال اوست راجه سوند باین راجه کلند راجه تاج و فسر گردید
راجه رعیت پرور و داد کرد و بی از مواضع منار و وقت محتاجان مساکین بود و مواضع سوند و شتوب
از اعمال اوست راجه سوند راجه یک دختر گت یون نام که در عالم بحس و جمال و کمال مهال بود و فرزند دیگر گشت
نقل است که تاجری جوهر فروش و جوهر فرو اهر با سید سود باین دیر آورد چون راجه را و قوفی در
جوهر شناسی بود و طفت او گشت تاج قرین حرمان و بایس گشت چون این خمر گت یون دختر راجه سید
و تاجیر اطلید و مهنت جوهر اصف داد و تاجر چون ازین دنیا رخت سودا اگر نسبت به تخریب نزد
بهین سیر اسفند زوکر جمال و کمال گت یون بهین آورده بهین لفظ آن دل بهین از رغای نزد بهین
چایست حکیم خود سخاوتکاری گت یون با حقت و هدایای پادشاهان نزد بهین سندر ارسال است
چون راجه از اشکام سخن بهین و حکیم اعظم دست داد قصد قتل چای حکیم کرد و چایا کتایو

بکشد و راجه را راضی کرد و گشتن او را با میان و سالان شایسته آنچنان پادشاهی را به محبوب حکیم و متدین
خود فرستاد راجه که در هر که از پیشه دیگر بود منتقد قلاوه تاج و انسر گردید و عروس مملکت یکام خاطر در کن
کشید و دو موضع یکی کوته پور دوم استی بل از منوره نامی اوست راجه سوزد راین راجه که در هنری شود
شهر بر ریه بنانی نشست و بر انواع خواطر اصحاب سیف و قلم و اصناف نبی آدم نقش مراد بر وفق
آرزو صورت بست و راجه سوز از راه دور هنری جفر نموده آورد و مرازع و مستقلاات برگشته آورد
بدان مرز و محاسن ساخت چون راجه سوز دل از کار مملکت پرخت پسرش راجه خبک نام نوجوانش یک
پای دولت بر او رنگ سلطنت آورد و چون بمنیت سعادت بقراخی گسترود و موضع در برگشته کاراج
که هر دو بیجا پور شهوت از اعمال اوست راجه نجی تر این راجه خبک عروس مملکت در برگشته و در موضع
جور و اعتساف از اطراف و اکناف حش و ولایت کوشید و در زمان دولتش احدی را بجای غیر حکم او
نبود در برگشته کوته موضع شمال کاشش در برگشته و سوز را از آثار اوست راجه آشوک تراور
زاده راجه نجی تر تاج و انسر گشت و آثار ظلم و طغیان از ساحت مملکت فرو گشت بمنیت مراد موضع
سیر قلعی مرغنی و شهر و رعایت سخت و وسعت عمارت کرد و در آنکه شش لک خانه متمول راین شهر
معمول بود و هنوز بعضی خانه و آثار آن قلوب باقیست راجه جلوک ابن راجه آشوک کلاه راجه نجی برفرن
دولت نهاد و قلع و قمع اهل فساد و فقیه را مرغی نگذاشت و بمنیت برفناه احوال عیال و بر ایا مصر و
میدول است در علوم عینه و تیرنجات خصوصاً کیمیا با بود نقل است که جنی را سحر ساخته بود
و آن جنی بصورت حبه الحبه مشتمل میشد و راجه را کتب آن میکرد و بد که روزی باریت صواب

۱۹
کار و باره و چهاره که ساقی پیدایید راجه جلوک بفرم شکر مالک هندوستان به محبت
برافزشت تا قریب سوز و نفرت در او داشت و محرمه بخوازش تمام از استیجا آورده بیاکن کشید
ساعت و حال اینست قسم مقرر کرد بدینجهت قسم اول برای ربط و ضبط امور ملکی قسم دوم برای
جمع خزانة قسم سوم برای محاسن سلطنت سلیم و اودات حرب قسم چهارم برای سپه سالاری و قسم پنجم
برای طب و مشاورت قسم ششم برای تقسیم خیرات رسانیدن میرات کسب قسم برای سزاواری
در روز جنگ راجه و مودر این راجه جلوک مالک امور جهان بینی و کارزاری را بر وفق
مرام انام سلوک نمود بمقتضای عدل و رست میرات خواطر اصغر و اکابر از رنگ ظلم و بدعت
زد و موز جان سپرد در باب او حکایتی غریب نوشته اند العهده علیهم آوردند راجه برای ترویج
پدر طای می ترتیب داده بود معهود چنین بود که تا راجه در آب بهشت که از دولتخانه اش تا اینجا
مقدار الفدر چندی مسافت بود تا غسل نکند ایشان را طعام واقع نشود اتفاقا میراث
این محل دو بر همین وارد شدند و از راجه استدعای طعام کردند راجه فرمود تا اتفاق غسل نکند
نیقند تقسیم مطوع صورت شد بر همینان گفتند که آب بهشت از اینجا پیدا میکنیم راجه باو کرد بر همینان
از شرط گرسنگی که بر این مستولی شده بود راجه را تغیرین کردند و همان ساعت که شده بصورت
باری برآمد گویند در مودر او در که نسب بمسک فرسخ از شهر و هنوز آن مار زنده است
چون مسک و رسک و کرسک بپهران راجه و مودر با نباری مشغول عدت میبود و عدل

گردیدند و هر سه پادشاه بنام خود شهرهای عمارت کردند و در این ممکن گردیدند شک شکوه را که
پادشاه که بود و بهشت موضع متعلق آن است و رسک زیم نور و کشک کانش پوز و این
شهر با فعل و قریه است راجه اویه من راجگی با مدار من گردید و در عهد دولت او وضع
و شریف نهایت آمان و آمانی رسیدند و این پوز نام قصیه در پکنه با نگار نامی اتفا و مساکین بی صل
آباد و سخت در زمان او چند نام زمین دانا در حل مشکلات توانا که تصامیت بسیار علوم
عظیمه داشت از نهاده بر دانشوران این دیر حجت و منا طره و حجت بر این غالب آمد و چون از
زمان ابر راجه بود و این او که کند تا انقضای حکومت راجه اویه من که چهارده راجه است مدت
تقریب کرد و راجه گوپی بند بکلاه داری و سخت آزمای ارجمند گردید و راجه در یاد او عادل بود و در
رفاه طومیت او از زانی بدرجه کمال رسید و خلاصه آسوده گی بسیار دیدند و مدت سلطنتش سی
پنج سال بود راجه به کون این راجه گوپی نند پیانم بلند سلطنت ارجمند گردید چنین ظلم از
حسن مملکت فرو خنید و مدت پنجاه و سه سال حکومت راند راجه از در حجت این راجه من
از لسان طلوع نیر حکومت چهار هزار و شش گردانید و در گردن دشمن رس نعلت و خوارگی کشید
و مدت سی و شش سال در تعمیر نیای عدل و داد کوشید راجه پرادان این راجه از در حجت
افسر دولت بر فرق عزت که است و در امت غنیمت تخیر ممالک برافروخت و بسی از قتل و
گشت و خرابی خشن است از آن سمت انطوفت و او سی سال به نیای و کامرانی و انجی آید

سلطنت ربانی گذرانید راجه بهمن این راجه مراون اورنگ حکومت را بحدوس سلطنت
کرده احباب و آرزو دشمن و اعدا شکن گردید چون علم سستی خوب و زریده بود با عطاء اهل هند
اورا کیسری شریف مصطفی میگفتند سی و پنج سال این حال که پردازی و چاره سازی خلافت
راجا اندام راجه بهمن بطنم از فعال قبیله و اعمال شنیع زکات افزای آئینه ظمردوزن گردید
از عادات مستحق او نقل کردند که بواسطه طلسمی که میشد بتطر مردم در نمی آمد در بیوت االی
و انجیان در می آمد و لوازم با حفظی معنی میشد چون این خبر راجه نرادرین رسید اورا
از میان صف را جکی پروت شد برادر راجه اندر راجه نر چون حسب تاج و کمر گردید جمعی
همیش عید نام قصبه سمب مراجع عبارت رسید و همان مکان را مستقر دولت خود ساخت
حکایت کنند که در عهد او برهنی ریاضت کش و انشور و بیشاک نام روزی از دور ایام بقصد
بر آوردن این برکنار دریای بهت رفت و بود و آواز خلخال سمیس رسید و بر اثر آواز قدم در حرکت نهاد
منود که دو مہ باره بآبره که برق حرمین صبر و خردنا ظره بودید یافت شوخ و شکست نیست بلابل آسمانی
بزرگ تنه اول میوه شجرا رسیده میل فایند که شجرا سیوه دار افتاده بود میل تمام دارند غیب صاوق بخوند
تباک سرد درک را روتب احوالت تعجب آورده استفا رکفیت نمود ابرکا ربرکا رلب بواب و ال کشیده فرموده
چشم کرد صد شعلام احوال که شد آخرای سرطان در موضع ریون که قریب بغران در است

دار و علاست او چنین و چنان است معلوم باید کرد همین قدر گفته از طبع غایت شدند بسیار شگفتیدار کردید و مشروط
بودند و در رستند و خود را مالای چشمه رسانید و آن شخص را بدان نشان که خوشید و نشان داده بودند از روی و چشمه و مال مال
خام تمام با پی درخت ریخته شده البکار رسید چنین نمود که شش مال که انیک زیر فلان خشت نشست و موی کل فی خط
عنه است تا وی ازین غله و میوه رسیده علی القضا بی صد و در ثیار فقر تناول میکنند و ما را گشت بعیت میکردند و اگر
بیشاری و معاونت تو بر حال شش مال غفل طاری پیدا شود و از خیرت بازمانده غله تناول میکنند و از خوان
و افروخته می خوریم گشت از آن دو و خبر هر کدام که میل تو بیشتر باشد با طاعت و نماز تو دوری آید بسیار بی باک و متفقا
دلیست که هر بعد اینجا میان بن بست بروی مرام او بعل آورد و مجروح و قوی انکار و ثوار خدایت مگر آید که محمول
رسیده بعدم رسید شرم بوعده وفا نموده بود و دختر خود را که چند ریکیه نام داشت بعقد برهن در آورد و دختر
در پیش خود کاشته با موال و افرو و جهات شکاثر حضرت انصاف بولس و لوف خود از زالی داشت شاک از
کردن و شک ناله از ترس اهل آن بر زمین شد چون او از حسن حال خاتون یک برادر زکمت اثر رسید و بر آنکس بود که
خلع کند و ایلا بقهر غف از روی بر کرد و شاک سینه چاک پیش بر خاتون شکایت را به نرسید و اگر مرد شرم و غضب
بصورت ما که مثل شده نفسی چند هم آورد و بر شهر و ربه و مید که اگر شهر را با راجه و متابعانش با نوب و کرد و کرد
زنگ خود را آورده با دختر خانه خود بر محل سکونت او در اینجا مقرر نموده تا امر و در دست چهره پاره از حال کام
چشمه و چشمه شرم موجود است آن مرد و چشمه بلند رسیدند و ای مدت حکومت در خبری و شاک

۹
بود راجه شد این راجه نیز پیش از وقوع حادثه آتش و چرخ فوسن فوسن آن فی ناموس و ایم اش
تقصیه حجره کرده بود و بدست مانده منتظر امور راجگی گردید و حراچی که از پید او بدید بر کنت اثرش
با صاف اتم رسیده بود و بمهر محبت و شفقت او و رو با لیتام او و شخصت سال به دست و کشاد مور
و اسحاق مرام جمهور از میان حقایق ناپدید گردید و راجه اوت تلاش بدست خود تاج سلطنت سبر
گذشت به شدیدی بیانی عدل و احسان بهت گماشت سی سال بوالی حکومت برافروشت راجه
تاج ابن اوت پلان لباس حکومت خود را پیراست و گلشن مملکت از حسن و خرابی اهل مرقود
عصیان ج پیراست برن پوز نام شهری که امروز بموضع ریتل بنان زد کاشا مره است عمارت کرد
سی سال و هفت ماه به حکومت گذر نهد راجه برن کل ابن برن تاج سراج و حاج سلطنته المعان
جهن تاب داد ابواب عدل و احسان بر روی روزگار اصا غوا کا بر کشد و برن پوز نام شهری که
اکنون به کرو حمن شهر است نزدیک تقصیه مروج عمارت نمود و شخصت سال با مور جهان باقی
با استقلال رجوت راجه مهر کل ابن برن کل تقبیر خالق طم نزل فرمان فرمای شهر و خیل گردید و عجری
و نه خوار می شصت بود در اندک حرکتی نامو اجه خون بسیار ریختی روزی نمیکندشت کم در فنا و
اقدام بگناه چید بهت مصروف نشستی بر امون خاطر سید او مادرش اصلا رخم گشته بود و سباع و
نیکان در موشک اش فرشته و از لحم و شحم مقتولان محظمی میکردند منتقول است که خون بر
خاک رگول حقیر نمودن گوی بد راه برین آب گردید و تدریجاً دفع آن صورتی بدست می خورد

که اگر زن صاحب عصمت دست بر آن حجر بگذارد و رکب آن را بر تنفش می‌نهد و چون بیدار شد نفیض شده او چون
چون زن می‌آمد و هر چند دست به سنگ می‌رسانیدند فایده مترتب نمیشد و نسا را به تحت زنا و رحیل
بعثت یونانی اطفال را دعوی ولد الزنا به تیغ پیرغ می‌گذاشتند چون عدد مقتولان نشنیدند هر
اوم رسید زن کوزه گری حاضر شد و گفت اگر اول نزد گین حرم سنگ نه را با متحان میرسد و بیل
این همه شکر مابین کار راجع عاید نمیشد بعد وقوع این علامه مقال دست عصمت اثر بر آن حجر رسیده
و از آن حجر رشت و روزی رانی ملبس لباس چرخ سنگها و پیک صورت حاکم انجا بران بارچ نقش بود
بجای خود در آمد و راجع پیدا و حصال از نشانه آن تمثال متغیر شد قسم یاد کرد که تا سنگها و پیکر تحت
نصرت خود در دنیا و بهام دیگر کار ندارد و بدین غرمت پایی نهضت در کاب آورده و بهر داری
رسید از اینهمه آن اثر نکند است و اسباب اموال و خوار افیال است آورده با استیصال از دنیا می
عبور نموده و سنگها و پیکر نصرت نمود و حاکم انجا را با متعابانش تقبل رسانید و قرار داد که بگذرد
بجای صورت راجع آفتاب بر بارچ نقش می‌گذاشته باشند چون به کام سعادت بگویند بر پیکر رسیده
وفیلی از بالا غلطید صدای غریب کرد که راجع پیدا و اگر از آن صدای خود آمد فرمود یکدیگر فیل را از بالا
نزد می‌انداختند تا عدو فیل صید رسیده و از آن وقت باز آن مکان را هستی در تحت متعاب چشم
با صطلاح اهل کشمیر و هند هستی جمع فیل است در تحت رفتن امنی نام اند چون آن طلم را قتیبت و حصار
مرضی صحت فیل طیار از علان آن حجر غارت نمودند عارضات بسیار کش شد از صحت آن

۱۰ فصل رسیده آتش فروخته خود را در میان آتش گشاید و بیادش سبب است عمل سید این سلطنتش مشاد
سال شد و اوشت راجه بک ابن مهر گل ممثیت خدای عزوجل اوزنگ سلطنت را بفرو خود
عدالت نمود و زیب و زینت داد و ابواب آفت و ایشان بر روی روزگار کاظم بر ایا گشت
بیمارت خراب نایک مدیرش کرده بود و بدست خراجیات او را با بکل متحمل ساخت در عهد
جوگی زن حاد و فن کونی نام بهر سید و در موضع صحن بالای سنگی بر صفت مشغول گشت
اثر زانوی اوتاحال بران سنگ در شمس است چون آثرن جوگی از مهره سافره بود با غوامی بعضی
معاندین راجه را بجای دو گشت و از وی غیر یک پسر که بعد از فوت پدر کرد و نماند ایام حکومت
شصت و شش سال بر مقررند راجه تندکیت ابن راجه یک ترقی مرقات سلطنت گردید
احوال عجز و ضعیفان زبان عدل و رفت می رسید حکومتش راسی سال تعداد کردند راجه روشن
ابن راجه تندکیت شمع فرماندهی در شهبستان مملکت افروخت و خراب ظلم را دیده برد و خست در
سمکرت و انانی یکمال داشت و دشوار از اجرامت و عزت میشت مدت حکومتش پناه و
محجب راجه ثر این ابن راجه روشن سحاب سلطنت گلشن مملکت را شاد و است ساخت کوچه و
نیز می راسی روی عدالت از حسن و خاشاک حور و رخت شصت سال تذکرایم سلطنتش کردند
راجه کوما شد ابن راجه نراین صاحب کلاه و الا دشگاه حکومت گردیدیم بخیم عدل پرده اهل طغیان
نیز بهر معابد تنه بسیار از خست بنیانه که مالای کوه سلیمان مشهور است تا امروز و دوزار سال
در تری گذشته که بر جای خود است از تنه او است حساب حکومتش صورت ال کردند و مباد و کوران

این راجه کوپا نند میچه بوا می سلطنتش آفتاب لعین آمد و شیعه بیضا ضیا بر عدل و احسان در
مملکت نمکند مدت پنجاه و هشت سال یکا مرانی و جهان بینی گذر آید راجه برانند آدوت این راجه
کوکران نشا و جنس شراب سلطنت گردید ساغر آمان آمانی مشون از بناده کامرانی بخوان اساعزو
اکا بر رسید ایام دولتش سی و شش سال محبوب شد راجه انده هجده شتر این راجه برانند آدوت
بر سنده مملکت بخواهر و زواهر و کلگون برین سلطنته ممکن گردید در آغاز حکومت نشید مبنای عدل
و رست کوشید آخر تا که تاثیر محبت و نجات تکب احوال شیعه اعمال متجیه شده و ضیع و شریف
روی اطاعت و انقیاد از ورگردانید برین واسطه حکام اطراف و اکناف چشم طمع بر ملک او دوخته اند
دست تصرف بجای می قطار دراز کردن گرفتند ارکان دولت و اعیان مملکت چون حال این
منوال دیدند بجمع او مهاستان چون راجه انده هجده شتر برین حال عطلای فیت چاره کار مختصر و ترک
سلطنت و فرار و پشت باد و سه تن از خواص راه هندوستان پیش گرفت در راه یکی از راجه ها اورا
شناختند و محسوس ساخت چهل و هشت سال حکومت کرد از راجه کوی تند تا راجه انده هجده شتر میت
راجه است مدت سلطنت این میت یک راجه سوا می حکومت راجه اندر برادر راجه نر که ایام سلطنتش
تعیین کردند و در تعداد راجه ها نمذکور آمده نه صد و هشت سال است چون راجه انده هجده شتر کمرای
وادی او آره گی گردید و مملکت از فرمان فرمای ضابط خالی ارکان دولت و اعیان سلطنت بیدر
صغیر و کبیر و بریا ویر راجه بر تپاب آدوت یکی از اجداد راجه بکر حاجت که راجه شش هجده سال
از هندوستان آورده سلطنت برین بنیتند گوهر حکم او با یاسین انقیاد و سفند و راجه بر تپاب

۱۱
سپید عدل را فتنه مسکوک داشت و بهرین یکم مملکت گماشت و خرابی از آنم معطی لاکلام
زیادت مدت سی و دو سال تا قیام اسم جهانیه بود دراجه صوک ابن راجه پیر با اودت بفرغ
طلوع غیر سلطنت و مملکت را بصارت و خشنی داده و در نامی کامرانی برزوقن آمل و آملی وضع
و شریف برکشاد مدت سی و دو سال با شغال ملک مال بر چنت سر دولت را یکم گاه بهر الا
گوهر نجات راجه خراب ابن راجه صوک در سک تعداد ملک انحراف قنت و دین و خراب
راجه با ماضی شکافت با اسوال و نفوذ اند و ختم خود اتفاق فقر و مساکین کرد و در زمان او چنان فحش
بوقوع پیوست که بدر از پیر مضایقه ماکول و مشروب میکرد و از عدم ادراک اطمینان روز و خور زیاده
واقع میشد چون دست راجه از نذل دنیا و درم وایش راجه پس مالی نماند هم کرد که خود را ملک
سازد که پیش ازین طقت دیدن حال گرسنگان نماند و دست رانی خانه نشین که بصلاح و بهر کار
و کمال عفت آرینه بود و بکشد است که از راجه این چنین حرکت صدور باید کرد و در محبت راجه الهام
منمود که عادل من و زمان من تا که این بر دغای که مخصوصیت و صفای عقیدت نماید و شب
ادب باطل و منعم بر چون جلتی نغمه که مقبول است اگر شب این امر سخن قیام کرده شود ممکن که او
انجام بر روی زور کار کشاده کرد و راجه و خاتون باده های پر خون متضرع و زاری بدعای رافع
عشرت و فقراری برداشتند هنوز صبح صادق شد و شیر یوز در کاسه جهات ترنجیه بود که زرافه چون قادر
نشد که از شیلان گرم نزل بر روی از افراد شیر یک جفت کبوتر بهیمن نمود پس صفای طوبی راجه را
در ملک عفت رانی عظیم گشتی و در روزی بر خلو کشاده گردید چون هنگام ارتفاع درخت و شغل

رسید و برکتی در حدیصل پیدا آمد منافع کلی بخدایون توکل کردید از خستد رجات او شسته شد
که در موضع لذت مواضع برگشته که مزاج بواسطه سختی و شوری مزاج زمین داشت گیاه نیشین
نمیشد درخت کاشت و سبز شد بار آورگشت مدت سی و شش سال حکومت کرد چون ارگشتن
نسل راجه سی و شش نیک اندیشه کلی که مدام عالمیان بروج مملکت احسان موعظ کند نماید
اعیان و ائالی این دیار راجه بجای مل از اولاد راجه های سابق است لایق و انجمن خیر سلطنت بر سرش
گذاشتند و غایتی به خواهی و فرمان برداری او بروش عقیدت کشیدند فی الواقع همین عدل
احسان و قواعد سلطنت کوشید و دویم وافر بخشید راجه بجای راجه سی و شش مل بر تقدیر ازل
زمان مل و عقد امور سلطنت در قیقه اقتدار خود آورد بساط کامرانی یکایم خاطر اصاغر و اکابر
گستره و زبری داشت خدا ترس و کفایت شعار سده است نام چون استقلال پذیر میریزه فصولی
رسید حد و بر و خوض کردند و مزاج راجه از وی نومی تغییر ساختند که راجه تمام است اموال و جایش
مقرر نموده بمجلس فرستاد بعد از چند روز باز کشید بنیاست خون حق مزه می مهک برهم
کاری شد و بهمان مرض در گذشت ایام حکومت اوست و هفت سال گشته اند چون از اولت
نسل راجه بجای راجه سی و شش مل با صاوت رسیدار کان دولت اعیان مملکت یکی از اولاد و منصب
سده است وزیر که راجه بجای را و ایدار کشیده بود بر آئی راجه های اثنی ب نموده اخبار
گشاد امور محمود او بدتاج سلطنت بر سرش نهادند آری ملای حاکم و عادل و برتر کار بود
کردار و شایسته شرفقت و رحمت و عفو می نمود و او آخر عمرش در راجه سی و شش

۱۲
 که حال بهیبت نمی آید انهم برای کجایشی بر او کجیم و مهابا کن در قطع طریق حسن سکون که حال جمال رخسار ملکوت
 کوتاهی غفلتی بوقوع نیاید اکنون بکرم معذور دارید که طاعت احتمال به نیت بهر خیر سران
 نظر رفاه عجزه و زریوستان در روستا احوال و انتقال سلطنت الحاج وزاری کردند و از دم مقار
 بی آوردند التفاتی بدین نموده چه جادو محبت مولی تعالی اورا بی نیب خودشان بود
 لباسی از پوست اهو پوشیده در غار بومیه زوه مستکف گردید و گرازوی اثری نیافتند مدت بخانه
 بهفت سال حکومت کرد و غارتی رای غارت که نهایت آن خبر علامت نهایت و ابد است که نیت
 مدت مدت سلطنت این شش راجه که اولش راجه پرتاب آدت و آخرش آرمی است روست
 و در سال شیمار آمد چون آرمی تحت سلطنت پرست بی از تبار انده جیشتر راجه میگویند
 صاحب تاج و تشریف و بداد و مد که راجه های جهان را آنچه شنگاری دختر راجه خط که در حسن و جمال بهیبت
 بود مستوجب شده بودند راجه میگویند که در آنوقت آواره غنیت و دشت کربت بود و بار آورده
 تماشا بدینسان میل نموده بر سر جمع راجه های نامور تا بهای مکل معل و جواهر منصوب بود
 میگویند به سبب اقلای که دشت بر سر کلاهی و در بر لباسی نداشت ناگاه هوا شفا تر گردید
 و سحاب غایت آرمی بر سر میگویند سایه گستر شده از تقاطع اطرار فطنت نموده به بهیبت
 میگویند میگویند شد چه با صطلاح اهل متدیگ ابرو گویند و این که دارنده رانم اند و دختر راجه خط
 چون چشیده نمود کلکل شکفت و غفلت که علامت قبول است حایل گردن میگویند این کرد
 و مستی بتقویت حکم علی بن روایتی ملکوت موروثی فی فیض گردید بهیبت و سطره راجه اند
 بهیبت راجه میگویند و توفیق تعمیر مقام و قضیات و تشریف رساندن بیارایت چون خدا شری

۲۴
بر این کار می بریم اتم بر پیشش مقبول بود بخت بسیار و طیور و وحوش که اوقات گذارشان
از و بخت بصدور آن بود و ضیق و آزار وافی معین نمودن شیهان غیر نیست کرده در شکر
خاطر آن مساعی جمیده بطور میرسانید و بواسطه منع شکار طیور و وحوش و اقامی برنده و چرند
رست جهانگشایی برافروخت و بهر شهر و کشور که میرسد احکام انجای غیر اطاعت بردوش میکشند و دیگر
تشریف احوال نمیشد و الا بقدر غلبه شکر کشور و با وجود عدوان کلمی آبباری عدوان کامل مرز و
منوطین آن سرزمین سیراب امید نیست و گلشن آن ساحت ایاکل از خوش و خوار و غنای می خرد و
بهان ستور بکن در ریای رسید از قهر و حرارت هوا و تاب گرمی آفتاب علم را انتظار درخت نار نموده باور را
روشن بای و صیاب تدبیر دانه گذشتن دریا و مسخر کردن خرابیای میرد که آواز می رسد که در زمان است
میگواین برانبا و حسب تقول میارند راجه از اجتماع این آواز زانی در از بدوش گشته چون بافت آمد بر اثر آواز
شتافت و فیت که شخصی اینست و پنج شش تن قومی بکل عظیم الجسد توانا و پراعتیف میکشند و بیشتر راجه
که شکار کنند و این شخص را که می برید در جواب گفتند ما روسای صیادیم که بشکار آهوشغال داریم و ثمره انوار
که دبستی تمام ما بود ایم برنج است نزدیک بپلاکت رسیده در جوابی دادیم است که کس که بر یکی از غنی جان پر
بر ما مشکل شود متعلیج از مجموع ارشاد کن آن و بر پرسیدیم چمن نمود که عوض چهار آدم دیگر فدی بید بید
امکان دارد و از زندگانی و می از متغیاست از اتفاقات حسن نیایر باقی ماندن حیات فخرمند بیدار
رسیده بمکان رسیده فدای قره العین خواهیم کرد و راجه بقیت تمام بایک برزد و ای طایمان و آسمی بر شما
مگر ما نمی شناسیم راجه بگویند در زمان این که ما را که قصد آمدن کردیم جانداری نماید بگردید و
والله انی لایق در کنار شما نهم مجموع الکلمه بخوداری عرض شد که ای راجه چاره ساز و داور دراز

رخسار نور که شمع و دو مان صد جان است اگر بیکر جل از نیشید چراغ حیات به فرو سرد و ابراهیم فرزند
شکباری و ضاعت و پتواری آن پقراران قرار شده فرو و درختن خون نیکه است جل کشن نهال وجود
صدکن بی کفیس و یال تمام ندارد و درین صورت تحقیقی عدالت چنان است که مرا اذای فرزند خود کند از
استماع این کلمه و و جیرت انکار و مانع هر ستم را بیدار میخام و بیاد آن بجز من مبادرت نمود ابراهیم مهربان
اگر چه شفقت و رحمت تو جلی است اما در رای و رویت تو نقصان کلی است هرگاه فقیر بی بضاعتی
که و خویش محض معطل است بکشت شدن اقدام نمی نماید تو که مدار عالم و آب گل و سظم امور خرد و کلی است
چگونه رو ایداری که ترا استهلاک سازیم چه و قایم نفس نفس زن و پسرند و فرزندار مجبور و مغرض اهل
می اندازند تو که بجهت محافظان گدای بی نام و نشان بهادکت خود را ضعیف میثوی از هر عجب عجب تر است
را به فرو و چون این بدن اعتباری ندارد و آخر عمر صفت فنا خواهد گشت اگر برای حاجتی صرف شود زنی شود
و خود همان بهتر که مرا بقدری در پذیرد و دست ازین یگانه بردارد این بگفت و شمشیر از غلاف برآورد
خواست که خود را فدای فرزند سازد و در خلال این احوال محظنی از غیب در رسید از قصد باز داشت چون را به
نگاه کرد هیچ یک از آنها که دیده بود و خبر خراسان بدستش گردید می گفت ابراهیم شفقت نشانی من
که گفت تو بر خلق خدا قصد دارد زبانی آرا بخور در صورت آید بهشت همه نمود و شد ساکنان عالم بالا بر سطح منقاد
کویدند و در ابصال منافع و انحلال معذلات دفع بلا باد و محسن رفع شداید رهن مرا موکل کردند را به
ازین جهت گشتش گردید و بیاس الهی بدوخت اکثر خوار میسر کرد و قدغن نمود که جانوران اینها دارند شکام
بجای حجت از خوار از استیلا و راه مار و از خبر نیست که کشتن حیوانات مبادرت نماید در اول سرط
در آن سرحد که کم آبی مشهور است سبب و حصول افکند شکریان بشی ای عسرت بسیار می کشیدند و به بصره نزاری

شبی آشکباری که بجای او خندان بداران بارید تمام حسیتم و خدم سیر آب شده و خیره ما بر داشتند راجه پندار
چون این احوال مشاهده نمود خلق افتاد کشیدند و نذر استغفار شکست گردید راجه میگواهند حاکم ما را ملازم
نصرت نمود و از شمت کج و سورت رو بوقی مرام خاطر جمع کرد و غن غریمت بصوب تنه و بهر منعطف گردید
آن نواحی بحیطه تصرف آورده هنگامی که بیکال تنویر شد چون بر سر برآید رسید دریا طغیان داشت
و سفایرین نایب بود و شرکین فرخته فال از وقوع این حال غرق لطم قلع و اضطراب گردیدند راجه همه را بهشت
عینی عبور از آن دریای قهاریا سهیل و حی قوی دل ساخته به تشریح آن که در آن ماه و وقت غول گردید و منی
جن بصورت هیبت متمثل گشته راجه را با موکب ستاره عدد از آن دریای بحمدیه سهولت گذراند چون بیک
کشید رسید راجه نای اطراف ابا نفات و افره و صنعت نای پیشمار و خلایق فخره سر نیز فرموده حضرت
انصاف با بوطان مالوفه ارزانی داشت و تعداد سلطنتش سی و چهار سال کردند راجه سرت سین ابن راجه میگواهند
بجوس کشت خسروی و نوازش ضعیفان و کوتاه دشنن و ست قوی شهره رسن گردید و مالکی که پدر او و گرو عیبت
به تصرف آورده بود همه را بوجه حسن ضبط نموده تخته پانزده تن که تا امروز آثار آن قیامت از اعمال او
مدتی سابقه اشغال ملک مال گذرند راجه سرب سین و دوسر داشت یکی هران و دیگری پورمان راجه هران
گلشن سلطنت ایه آپری حکومت و سحاب بصفت خفرت و نصرت بخشید و پورمان نوبارت ملک و مال
اشغال و وزیر مدتی مدتی میان برادران کمال و فاق و افغان مرغی بود و آخره که دولت پورمان و وزیر اشغال
فرمود تا بنام او و حوجه در اهرام و دنیا برپا شد راجه هران از وقوع این سیادت استغفانه خاطر گردید و بهر
محبت و منشا و پورمان از راه هراس در خانه کوزه گری مخفی گردید چون حال بود و در سین مایه سیری که
دولت او سین بود و تولد شهرتین خاطر خچین بود که بر و سین سپهر کوزه گریست اما رومی و شاعر

از راه منجات ذاتی و مصلحت فطری کبار کوزه و کجای سبزی برخت و کمان بر گرفته بود و از شنیدن سحر سحر
 به اطفال هم سال نوزده سال من صلب و محبت به قهر می نمود و اطفال کرامت و اقبال و اقبال بر میان جانیت
 سر موی از فرمان او سحر و زبانه می شنیدند و چون رسد و تمیز رسید برافقت مادر و اجداد و ان که شماع
 اخبار و خوش منقش خوانده از موطن خود به یک کوه آمده بود و زیارت صوامع و معابد متوجه هندوستان
 گشت تمام احوال و اخبار این نگارش خواهد یافت راجه هر مدت سی سال و دو ماه قریب عروجه گذراند
 چون از باغ سلطنت در نهال نسل پرانی رسید اکابر و اعیان کشمیر به راجه بکر حاجت که در آن ایام فرمان
 فرامی جماعت هندوستان بود بجهت درخواست حاجی نزد بکر حاجت رفتند و راجه بکر حاجت مشورایت
 اکابر کشمیر را بر بکر حاجت کشمیری که پیش از آن برای تحصیل عطا و میراث بسیار گاه راجه بکر حاجت ز قریب بود
 در وجه صدمه شعری که در خلال آن احوال معروف شد مرحمت نمود بکر حاجت کشمیر آمده اعیان ملکیت
 تقاضایش را بجمع مملکت داری مناج دشنه عاشره فرمان برداری او برد و سن اطاعت کشیدند از نهال
 امرونی شمره جدید راجه بکر حاجت بداند عدل و داد و مرغ دل صغیر و کبیر و نر و نر و بکر حاجت در آورده
 و نیک طعم و بهجت از نرات خواطر بصیقل جان فی باین با نکل ستر و بکر حاجت تاجین حیات راجه بکر حاجت
 تلمی و ساد و ایالت بود چون بر ورسین برادر زاده راجه هر که در خانه کوزه گری و سرش یافته بود و
 و از دست بکر حاجت میرسد با تفاوت خال و مادر زیارت صوامع و معابد زفته بود و تبتاید و احوال امداد
 حال فرشته فال استعداد سلطنت بهم رسانیده بکر کوه و آن نواحی را به تصرف آورده راجه بکر حاجت
 محکمه آمواد و امداد برافراشت بر بخت سلطنت بی دولت با استقلال افراد گشت هر چند بکر حاجت
 به توجیه حکومت کشمیر عرض کرد قبول نفرمود و بکر حاجت بی شکست و شکست

با ترکیب هر چه از محصولات کثیر جمع میشد الفان فخر او نگارین میبود و شش سال و نه ماه با بیالت گذراند
چون پروین این بود که چون چتر سلطنت بر کوفت دولت برافراشت عثمان غنیمت بقصد تخریب ملک
منه و نشان ملک سخت سطوت داشت اکثر بلاد بخوده تصرفات در آورده بمالوده که دار الملک بکرباجت بود
سپاه وصول افکن در آن وقت راجه شیدا منت این راجه بکرباجت معوض اعتلا گشته مستحقین بود راجه
پروین با باندین وی مبارزت نموده غالب آمد و راجه شیدا دت را مستخلص ساخت بدتور ولایت
مالوده با و از رانی دشمنه کشید و دت نمود و مقروض دولت آرام گرفته خاطرش متعین نیامی عمارت شهر می عالی شد
در وادی اشخاب مکان باطراف و چون ملک سیر کرد بهیچ جا و در محبت خاطرش نمی اندیشی در اندیشه این خیال
تنها بکرد وادی و خیال سیر کرد و در آشنای راه یکی از ابدال رجال بوی نامور و راجه را غرض بجهت دیدار راه
کمال رفت و نبود در مکانی که صبح فردا از یک ریخته مشا به نهامی با بسا شش شهر قیام نمآ که ولایت بطول دت
دارد راجه بدین توید سرور گردید چون بنی خورشید برای عمارت عالم طرح بشود در جبهه طرف قطار
و اکنت آفاق بخت راجه پروین سیر از بلین خواب ناز برداشته بجهتجوی رنگ بزرگ قدم کشش
در آورده چپ رست و چار سو میدید در آن ملاحظه یافت که بطرفی رنگ ریخته اند که کوه ماران در
بین آن واقع بود از وقوع این مویدت پس الهی بر دخته عمارت آن شهر نهت بهر اشغال و رزید قبول
سی و شش لک خانه مرتفع و رغایت تکلف ترین تعمیر کردید بمهرت این شهر معمور نمود که در میان
منه و نشان شهرش کم نشان پیدا نمآ تا اگر سوادت آتش خاکستر شد تا حال که مکرار و مسجد است
از طرف کوه کوه ماران تری میرند و از آن سرجی تمام میشود آب بهت در آن وقت فصل کوه
ماران بمرکت و نال و مشتی از چاک از آب موضع شود و تعلقه بر کنه بهاک اعمال شود و در راجه

برورسین است که هنگام پیاپی کردن مقر خود حکومت راجه برورسین شصت سال متولد یافت
 راجه بدشتر بعد از پدر رعیت برور صاحب تخت و تاج گردید و آنچه عدل و احسان را میبایست وضع و
 شریف رسید سی و نه سال و سه ماه و هفتاد و یک روز در دولت و جاه گذرانید راجه لجن ابن راجه بدشتر طبع
 سلطنت مملکت راجه لجن مهر خاور مشور گردانید خلیفان را ساغر با دهن حکمرانی بهشت و آمل و انانی
 رسانید تا سی و نه سال زلال معدلت و رعیت برور می توانج و تخت برادر خود سپرد راجه زماوت
 برادر راجه لجن حسن برای کشتن سلطنت گردید زلال نصفت و عدالتش نزارع خشک لبان ایام برور فوج مرام رسید
 راجه از حسن و بدولی دور بنایت عبور بود اگر ملک هندوستان شیخ محمود گویند ظهور حضرت در عهد سلطنت
 او بود و راجه دارالشفای ساخته بود و فخر او غریب شریف و دو ابر طلق دل خواه از اسبی می باشد و در افق
 سیصد سال عمر که بدان مختص گردید ترک فرمانبری کرده در غار آری رامی واقع در یومنه زده که پیشتر سونوگر
 یافت باشد که غلیم در غار و آمد و دیگر آثار ایشان سپید شد مورخان مدت سلطنتش یقین نکردند
 راجه کربادت ابن راجه زماوت بدولت تاج و تخت فایز گردید بر کافه بی آدم شفقت و مرحمت از راجه
 نخستین پیش از طفت بدید برادر راجه محقق صفای منیت و حسن طوبیت از جناب محبت خصلت الدعوت
 بدعا خواسته بود که در ایام سلطنتش بحکس اوقات ترسد چه مصیبت خلق مصیبت است نهفته فاینا بیست سال
 حکومتش می بیند که مستعدی بود چون اجل راجه رسید سیاحتی در آن شهر و دیوت که حیات تنبها می اجل سپرد
 راجه از نهایت غزن عم و ملال آتشی اعظم با شتعال آورده وجود خود را در نمران افکند و دوازدهاد خود بر آورد
 راجه بدشتر برادر راجه کربادت خیر سلطنت و دهم بر برگشت و باین نفوذ و اموال خزان از و حوض و
 زجال نباشت منقول است که در آنوقت که نیرم شیخ ملک هندو منیت غنیمت بر افروشت به بریا که از منابر
 منت شهر بود است رسید و نو و نه هزار و نه صد و نو و نه آید بهر راجه عطا کرد و روح سیمین منتور نمود

30
هر جادوی صد هزار است عطا کند نام او از لوح سپین همچو کار در جهان محل بوض تحمیر شد کیفیت گردیده
صید و پیست چهره است کتل با زین و بجم مکرر کجا هر زوایا هر گران بهاد و دانه هزار یالکی شمار کاتبان
حساب کردند و خلال این احوال تفرج عجیب عزایت شهر نموده حیثت راجه اینجا که مناصد انشور و دولت گشت
از باطنش سر بر زد و خدم حشم فوج دریا موج در فوج گدشته تغییر لباس کرده پوشیده و پنهان از خلاصی عنان
بدالضوب معطوف دشت بعد از طی مسافت بران شهر رسید و در شجایه سوام کاژنگ که از تنجی نهانی شهر عالم است
مرویش افتاد اتفاقا بجهان نام زفاصه که با صطلاح اهل هند یا تری میگویند و در حسن و جمال تال دشت آرزو در آن
تنجانه بازی مسکود و جزایه و جید و صاحب قبول بود بکمال را اشتیاق و دیوانه خودست راجه با التماس و الحاح بکمال اهل
شد چون راجه شنیده بود که شیر می ضاره و چون از افغان پیشه بیرون آمده بفلان راه می آید بر گرامی بنید ملاک سبزه
هر چند راجه حیثت دیران کشور برفع آن شیر نام زد کرد و همچنان دیده بران شهرت نکشت خلق گشته ملاک شدند
راه آمده و شد مردم منقطع گردید و چون حیثت راجه بتادت که بجا آمدیم شهرت دارد و در حرکت آمده شب بکام
عنان غرمت بر اه شیر معطوف دشت و غره بروی بزد شیر به آواز غره انگ راجه کرد راجه بدست بران
کرده بدست دیگر خنجر بر آورده شیر را ملاک خنث از آن گیر و دار ختمی که منقوش نیاشن بود و فاد راجه
چون این حال اطلاع یافت شخص احوال راجه بتادت گردیده در خانه بکمال پاری سراغ یافته با تمام حشم و قدم
بدین نشرفته شد که دوش سر دخت و به تحبیل و تعظیم سخن به برده بوار غم شاد و شاد مقید شده کلان دینی
دختر بزرگ که خود را بعقد او در آورده بتادت بعد از تصرف بنده بصورت شیر مرحت نموده برادرش
با یک شیر بود بکام زن مسلک طغیان گردید بلا حذر بدست خدای بی بدترین صلی گشته شد
کشید به تنور بجزه تصرف راجه بخوار آمد ایام حکومتش سی شش سال کرد و در سال چهارم و شش بیست
نمود و وقت خوش راجه در این ایام بتادت بسی و عادی لنگ و نیز و فنی افرای

میرگردید و بهت اعتدال و موی معلولش بجهت تپان صغیر و کبر کمال بخیلی رسید و زمان سلطنتش سی و
 شش سال متداو یافت و در سال نو و در راجه زیارت اوت سپهرزاده در آب درین سکه زن در اهرام و دنیا
 گردید و بمبت کما راج شهر می تا پیر نام عمارت کرد و میان شهر لا مستقر و رنگ حکومت خست و از کائنات نشین
 با ساس اتیمیه رفته بود و چند اوردند که در زمان دولت او سوداگری از دکن آمده بود و پون نام سبی از نوادرو
 سخت و نفایس عالم بواج گذرانید راجه ششی طبیعتی ملوکانه منعقد داشت سوامی قوال و ارباب ساز نواز
 و و پست معینم بقعی اشتغال داشتند و لون سوداگر اهرام از راه مهربانی در آن صحبت طلبید و دود شمع
 شت عل بدین باغ سوداگر صومود نمود طبعش از منج اعتدال منحرف گردید و خود را از میان مجلس مروی کشید
 راجه را از تراکت و مانع سوداگر محبت دست داد و پون برین حال رفقت یافته بود و چند روز بخت راجه
 التماس ضیعت نمود و راجه چون بخانه پون قدم نه فرمود اسباب تجملات او چنان دید که مرگزد و متحلیه
 نگذاشته بود و از آنجی گوهرهای شجاع لا تعداد و لاسخی در آن مجلس رخت بود که شب تار اضیات بخورید
 و وسط النهار داشت که چون آنجمله آشپس کرد راجه در یاد دل بهت و زرد و قبول نفر سوداگر است
 جمال جهان آرا می جاریه گردید با وجود زور و عشق آن راز را از نزدیک و دور پوشید از خفای آن
 کارش به بصیرت سوداگر چون کیفیت و بستگی راجه معلوم کرد جاریه را بخت فرستاد راجه با وجود استیلا
 بختش بقرص نکرده ملک او بود و چون کثیر فرور اندر شجانه میاد و نموده براجه التماس کرد که الحال از تصرفین
 برآمده است بعد ازین لغزان راجه کثیر راجه مرام او رند از موشت و مجاست او احوال راجه بصحت گامید
 از آنجی جاریه چار پسر تولد یافت حکومتش پنج سال و از می داشت در سال یکصد و چهل و دو و اگر او را
 راجه چند راند به سلطان سلطنت بر داشت به منتقام عدالت حست مملکت را رشک گلزار خست
 در مرتب عدل و داد حکامات سپاراد و نقل میکند چون ایراد نظر کنی آن همه ندارد و برنگی خست

نوبتی عورتی از خوراکت بر اسمه داد خواهی آمد شوهرش گفت اگر قاتل او بهم برسد او نیز خود را بتغذیه تمام
 ملک سازد و راجه فرمود غالب ظن تو در اقدام تو همت ملکیت مظلوم معروض شد شوهرش از آن قتل نمود
 که با کسی معاندت می ورزید تا بومی گمان بر می لیکن در هنگام محض علم با یکی از انبای جنس شریک و سهم بوده
 در بیاحسانت و ذاکره اکثر اعیان سخن بدستی می گفتند و اگر آنکس از فطالت طبعی بران داشته باشد که او را
 مقتول ساخته راجه هر چند شخص مظلون آورده در استکشاف این مهم انواع تدبیرات بکار برده فایده تریست
 نگشت و در کمال غم و اندوه بخواب درآمد در عالم رویا می شد که کسی با راجه خطاب میکند
 که در فلان صومعه ساخته معمار بهشت هست بفرما آدمی از برج بریزد یگان یگان را اشاره نما که بران
 برج قدم زنند چون متصل اثر نقش قدم و کس ظاهر شود قاتل و مقتول همان است زیرا که مقتول با قاتل تا فرغ
 قضیه تا فرج و عزاد و مش و برین است راجه بهمان دستور که در عالم رویا با و نموده بودند کار نیک گشته بهین که
 شخص مظلون بران آمد قدم نهاد فی الحال نظاره کنان علامت نقش دو کس در بند راجه قاتل را بسیار شنید
 ایام جلوس راجه بخت و گاه هشت سال و هشت ماه بود در سال یکصد و پنجاه و یک باقتضای دور فلک
 راجه جهان را در خیر انداخته سلطنت رسید بخلاف برادر او اگر نشور و شر ازصال انواع ضرر زمره بشر استخوان
 و زبید در زمان حکومت او اقسام خرابی برید خاطر نا نیاست مجروح گردید کانه بر باد عاصی و مسافرین
 نیچو استند چون مدت سه نیم سال از ایالت آن بیال گذشت بیماری صوبت بدیش مستولی گشت هر چند
 اطباء معالجه نمودند فایده تریست گشت بهمان مرض خود را و خلوص از عذاب رانند راجه لکنوت را در
 چون خوشید و در بخت سلطنت جلوه گردید شکستگیهای حواطر مومیا شفیقت او رویه این هم رسید
 خرابی بجا است عمارت آمد و جدا شد گران و طراز برسانیدک بوطین لوف بشارت فیض اشد رشتا چون
 چون طراز شکستگیها جمع شد بقصد شیر ملک است چنانکه شامی بر او شست بخت قنوج و چهار زاده و اندر

که اکنون بدین شهرت در حیطه تصرف و قبضه اقتدار در آورده اند و ازین متوجه اینجاست که در مدینه ان غنیمت بسیار
که بیل و سحر اسطوف ساخت با مومن جان حاکم بخبر رکت اتفاق مبارکت افتاد هر چهار مرتبه برسمیت برود
چون محل مقامت از خیر طاعت بیرون دیدار از اجداد است امان طلبید تمام ولایت ماورالنهر و ترکستان را تصرف
گشته رایات طغرات برین خط نهفت و او را در این یس و نوادر آید یار هر چه پوشش گرفته از راه چین کشید
و ثبت بیای تحت سعادت نموده به نیامی معابد و صوامع پرداخت و در موضع برینو بخانه بزرگ عمارت کرد
شونی بنیاده و چهار کنز از یک پاره سنگ در آن بنیاد منصوب بود تا امروز آثار آن عمارت بقیت هر ولایتی که میگشت
صاحب تهران نادره کا انجانبی مات متوافقه و مسکاثره قواحه بکیشیری فرستاد و چکن نام دانشور که در فن کیمیا و علوم
غریبه دیگر ماهر بود در اثنای شخیر ممالک در سلک ملازمان راجه القدرت مسکک گردید و چون راجه بر علم و دانش او
و قوت یافت او را بتدریج بمقامات وزارت مرقمی فرمود و عقد نامی مالاخیل بناختن بر چکن میگشود و او را در
در مکره انبارک غنیمت غلبه داشت قرار برقرار قرین مصلحت است بود از راه سهیلین آبی دشوار که از مانع عبور گردید
چکن وزیر جواهری از قبل سرون آورد و داب انداخت آب منشوق شد معبر بهم رسید از آن از عبور لشکر و عبور حکن
صاحب فن جوهر دیگر نمود که جوهر ساقی بشارتی لاحق گردید آب بنور روان شد در خلال آن احوال شخصی شطوطع یافت
ولایت و ولید پیر راه راجه القدرت بود بطریق و ادخوانان اینناد و تظم نمود که فرمانروای ملک بالحق شمشیر
بکجاست و اطاعت راجه بنهونی کرده بودم حاکم مذکور منطبق هرت رنگ روان که پرامون بکیشش واقع است به سبب
در اثنای راه صد آبادی و زرعیت مغز و گشته در غضب شد و مرابا نوع غضب و سخا متبدا ساخته باین روز
نشاید خست یافته خود را بدگاه رسانیدیم تا پیش از راجه زمان بسزای که در حوزاوست رسد راجه فرمود که اطبا
جمع بخت او را بختند بعد از ایتیم مراجعات مینغشت بار دیگر معزض شد که تبه آن کمرش مستمرد از نو از م است

راجا کیفیت طریق از نو رسید عرض کرد که آن ملک و در راه یکی یکماه قطع می شود دوم سپارده روز طی می گردد
اما در راه ثانی آب و علف و حطب بعد و هم است برای آن و آذوقه تربیت داده طریق ثانی اختیار نمود و نیز هم
بجیش آمد چون مسافت سه روز طی کردید آذوقه با شما رسید راجا از داد و احواستفت نمود و جواب داد که من یکی از
دولتخواهان و الی ولایت بانوکا شندرم حیدر را نیکو که در این راه بی آب و علف این چنین لشکر را تلف کردم
بغضای سرگم بهای خود سر به خود شتی قومی از آن ساحت من دفع ساجم از شماع این کلام شام فرجام تمام لشکر دست
حیات شسته دل از زندگانی برداشته اند و مضطرب بقرار گردیدند راجا بجمعه اجماعی و عنایت ربانی مستظهر است
رومی نیاز دیگرگاه کریم کار ساز و خواجوا را آورده و در شرکای فرح از آن محنت شدت مثلث نمود چون موبد
تبا میزدی بود از ملهم غیب بجهت بشارت یافت و لشکران بدین امر قیام نموده بنایع فضل از دی خوشین
گرفت لشکر و دو آب سیراب امید گردیده از زلال عیون حیات ذخیره بار داشتند بعد از طی اندک مسافتی بدان سرحد
خیمه سیده و قیقه ارفاقین بنی غارت و قتل و اسیر نامری می گذاشتند سولفت تاریخ کشمیر میگوید که اکثر کارهای
راجا النادر چنین بود اما بدو صفت میمیزانست داشت یکی آنکه در بستی حکمهای بیجا میکرد که در حالت بیغیظ
و آتبه ارض و در آن لشکری می کشید و دیگر آنکه نفق میان می نمود و از عهده عهد گزینی آمدن چنانچه که راجا بیگانه را
بعلاظ شدند و کشید و او را بقتلش اقدام نمود چون خبر قتل او را شنید و بشویش شوق پذیرفت از زندگانه که مقام بشویش
کشید و اندویشی فرصت یافته علی الغله بر راجا النادر بخشید و اکثر خواص او را از تیغ شریک گذرانیدند و نقد
توانستند که در راجا النادر و او آخر سلطنت لشکر سی و پنج ولایت شمالی کشید و در یکی از این ولایات
که خوش آب و هوا بود در حل اقامت انداخت و با عیان ملک کشمیر اعلام نمود که از جمله دو بزرگواران
سلطنت و اندر بفرمانروای اختیار نمایند گروهی از نورخان بران رفتند که راجا النادر با تمام حشم و خدام دست

۱۸ شمال میان دو کوه زیر پربت آمده غیر از آن مجمر زنده کشتی العزم عند الدنالی مدت حکومت راجه النادیت سی سال
 هفت ماه بر شروند راجه کولتاند این راجه النادیت پانزده روز حکومت بود راجه مهر آدت هفت سال راجه پرتاب
 چهار سال برادر راجه هریسلت حکومت رسید شب و روز با زن نامی مغیره اوقات میگذراند با لشکر و سپاهی شاه
 ارباب طلب خبری نمیداد بسیار ضایع روزگار و آشفتگی بود مدت دوازده سال آن نگویده اعمال سلطنت است
 در سال دومیت و چهار راجه سنگرام صیت کوش سلطنت و حساب کلای در اطراف و جویب زکند در روز
 طوطی و طویر رعیت بود ایام حکومتش هفت سال قتل کردند سلطنت فایز کردید و آوازه سخاوت و رعیت پروریش
 قاف تا قاف آفاق رسید اطراف کشمیر کشت بسنی منظم نمود مدت حکومتش سی سال بود راجه چاند برادر
 خدایت در حدایت سن حکومت رسید اگر چه خالو نامی او از قوم شراب فروشان بودند در امور ملکی دخل تمام می
 اطراف و اکناف را به تحت نفوذ در آورده بود به حسن ضبط نمودند از آنجا که طبقه نیکو را از اهل اقوام اندو
 اکا بر تپا حکمات آنها نیاموده راجه را ستموم ختمه ایام سلطنتش بیست و دو سال بعد از آوردند راجه بر شو
 این راجه چاند ستاره دولتش از برج سلطنت بر دمید در زمان او بر سلسله شراب فروشان در امور ملکی و مالی
 به حالت دشمنانه سلطنت آن و مال نصیب میست و شش سال حبس است راجه اکانتد این بر تپا
 بعد سه سال از مشاعده جمال عروس مملکت اسید برید راجه اند این اکانتد سیزده سال از گلشن سلطنت
 کل کارهای حیدرین کوکب طالع راجهای کار کوفی بهبوط رسید و نیز سلطنت از خاندان دیگر طالع گردید
 در زمان او بیست و هشتاد و هشت راجه آدت دریا این سکهور دریا پیاوری و ندر بر سواد وزیر بر غلغله شد
 راجه آدت دریا با طرعت پرور می و مملکت گهتری بر وفور مرام انام گستره ظلم ظلم ازنا حیت مملکت
 بیرون برد گفت نوال به نیکو نفوذ و اصول برکش و در روان متمنی هر یک گوهر مرادها و از بسیار سلطنت
 با خود جبر جزو قسطس هیچ چیز نداشت مدت بیست و هشت سال که ماه روز آخر و ولتیش مملکت از او بود

در سال سیصد و شصت و نه راجه سوت و زار برادرزاده پادشاه در تاج پسر سلطنت چرخ فرساخت و کوس
دولت بر بام حکومت نهاد و دومی که گجرات و گجرات بحیط تصرف در آور و ضبط نموده شصت و نه سال و هفت ماه و دو
روز گیتی افزون بود راجه گوپال در نایب سوزنا در سال در امور سلطنت یکام خاطر پرویز بنا گذراند و در سال
سیصد و سی و شش راجه کانت جانشین برادر کام بخش شد و در روز حکومت تعداد راجهها اند چون از
سلسله از سلسله راجهها قیام مقامی مانند رانی سکند ناماد که راجه گوپال با مستی تاج اقبال بسوز در عهد او
سران ملک با یکدیگر نزاع سر کردند سلطنت رانی متفق یکدیگر شدند چون رانی دانست که امور سلطنت
مختل گردیده خود را مغرور ساخت و در سال سیصد و سی و شش راجه بارت بغوابن و نزاع حوایر و از هر تاج
سلطنت جهان آرا گردیده رانی سکند ناما برنج و غل کشید تا مرغ و خوش از محبس قفس تن پرواز نمود و اصی
اخبار مدت حکومت راجه بارت شصت و نه سال گرفته اند در سال سیصد و پنجاه و سه راجه پرچت در نایب
کوس دولت نواخته یک سال و شصت ماه بدولت و جاه گزیدند درین سیصد و پنجاه و چهار راجه جکر و زار
پرچت و نام مدت ده سال بدولت و اقبال بر تخت میروز فال سلطنت با استقلال دوست نواز و عدو مال
بود در سال سیصد و شصت و چهار راجه سور و زار منظم امور پرویز بنا گردید بخت طبع و ذوات بهت متصف
بارت ناما دار با یک مال شهرت و شصت چون غنبت و سیل خاطر او باین اثر قبیح شائع شد مردم متهمول میلههای کلی
بر پشت افزوده دخیل کار میکردند و اعمال سابق او را بشین دیگر بران لاجن میکردند چون از عهد ادا می
نیامدند متفق شده بر غل او را میزدند سلطنت و سال شمار کردند در سال سیصد و شصت و شش راجه
شکر درون این سور و زار ساعت خوش و نایب کس تاج سلطنت بسوز گذشت راجه حکرو تا که یکی
مدت ده سال حکومت گذراند بشکر نام و از آنکه سردار معتز بود ملتی گردید با عدت و حدت تمام بمبازرت
مدافعت راجه بشکر و درین مشتغال از راجه بشکر و درین در آن جنگ بفرست یافت از نایب راجه حکرو

بار و کمر صاحب تاج و افسر گردید اما انیمیرت به اعمال شریف و زید لولی زنی که دالیه و شایسته او شده بود
 در امور ملکی مالی مداخلت ادو غنی و خوش و ندان او را حجاب صیبت من سب مبتدایگی بخشید و نگرام
 و انکر که چون او در گماره پانی بر بسند سلطنت نهاده و بنا و حب مقتول است از وقوع این چنین حرکت
 نامناسب خواطر از متفر گردید اقارب و متحابین نگرام ذکر شیون آورده او را از هم که زندید ترسیدم
 مدت سلطنتش سال بود در سال سیصد و هشتاد و نه راجه بنت این راجه پرت بحسب تقدیر بمجاونت
 بر حبت وزیر حکومت رسید و ابهی و سفاهت بمترتیه مضوی داشت و عتنت که نتیجه خلقت عقل است
 سقا و دثار خود ساخت طریق قطع و صلح رحم و دو فقرتی که از آثار ادب است اخت را نموده در فتنه و علم
 ذوی الارحام دقیقه نامرعی نگذاشت اشیر لا و از انزل اجل بقیه من حسن خودت طنین و عددان او
 با این مرتبه بود میگنایز برای از نایش تیغ از هم میگذاشت و در حم نوان بر بستن مشکافت تا احوال مکان
 قرار نطق معلوم کند بهین منوال چون چون تشار اهلک حشمت چون سفک و ما که متیج نزول ملاست عمر فزون
 گرفتار شده به بدترین حالی که کس نشود جان متقاضی اجل سپرد ایام استیلا می آن اعمال دو سال تبعید او
 در سال سیصد و هشتاد و یک راجه سور و زنا یار و گریاوری ایران ملک مالک تاج و افسر گردید باز بنیدان
 مراجع کمال او را محرمه اتفاق افتاد چون جمعیت راجه سور و زنا کم بود مقاصد از خیر قدرت بیرون شد
 در حبال هندوستان آورد او آخرین ملوک خمار است درین مدت یکماه از نام حل و عقد امور در گرفت اقتدارش
 بود بازده راجه انداز سلسله چرخ سلطنت رسید مدت این بازده من هشتاد و دو سال و سه ماه و ششاد
 باز دیگر حکومت بنجاندان راجه پور پسین که سیون ذکر یافت رجوع نمود ارکان دولت و عیان مملکت
 قرقه مشورت بم راجه حشمت کرد و به یکی از بنایر راجه پور پسین بود بنایر بقا راجه ایام نامسا غلت
 بگویند و فرخیم روزگار بنا کامی و بی سرانجامی میگذاشتند زنده سرانجام کار فرخنده ماثر راجه را به تعظیم و تحیل

هر چه تمام تر او را بدو عرض مملکت را با او عقد من کجی کشید و امتثال فرمان او را لازم و حایب دانستند
 و راجه دقیقه مهمل نگذشت در دخی او را هر روز در عهد او با نکل معدوم گردید و اهل نبوت ایواب در نمی کشید
 عاقبت فکمال کارگران گمراشته ترک حکومت کرد و بر ریاضت و عبادت مشغول گردید ایام حکومت او
 به سال نوشتند در سال سید و نشتاد راجه بخش کرد و یو اسکر و م دیو اسکر بخش کرد و بر طبع صیت بدو وجود
 صغیر فرارخت چون بهر از خاور جلوه گردید مدت شش ماه عربیت بر روی پرخت بدست پروردگیت فریز
 بحسب تقدیر قبیل سید راجه بر در کیت ابن سکروم کیت از انبای راجه های است که بنا بر نظارت او
 وارد و ثقب لیل و نهار در آردون بدست مشغول بود بد از تنجی که گوی سلطنت از میدان مملکت افتاده
 وی بچوگان همت از میان همه راجه های از جلوس او بر تخت سلطنت کارهای انام بر دهن مرام نکشود او همواره بچو
 اعتنا بر دخت بمصادره اموال و لیس و نفوذ و اخبار سیوت وضع و شریف عالی خست با دانه حسن جمال
 رانی کوری خاتون راجه بخش کرد و پیشینه و شیدا گردید هر چند پیغام من کحت مصلحت با و داد و رانی مطلقا
 تن در داد بالاخره چون انی دست که بعین متصرف او خواهد شد انشی اعظم فروخته خود را در میان نیران آن
 انداخت و فطنت عصمت خود نموده راجه از وقوع این حال فرسیدن دست بین اقال انواع امراض گردید و اندک
 روزی نبار چنهم رسید ایام سلطنت او یکال و چهار ماه می سیان آگاه شها کردند راجه کهنم کنت ابن کونت
 بگوش آسمانی کلاه جهان بینی و حکمرانی بر فزون دولتش منصوب گردید از نامواریهای اذ خلون مطلق جمعیت
 فراغت ندید پوسته بجزو ضمرداومت داشت اکثر و اغلب لیس نوان بجز گرفته رقص میکرد و رشک سراف
 دقیقه ناهر می کند داشت رعایا را به همت های ستم داشته و بشکوه و غریب نفوذ و اخبار من مصادره می نمود روزی
 بهر سکار ز قبه بود دید که از دهنش شعلای آتش مشتعل است و آنها را عظیم ستولی گردید و جان بقایق ارواح بر
 استبدای او نشت سال بود راجه ابد من ابن کهنم کیت قصر سلطنت را با یکان دولت مشیت زبخت

۲۰
پسداد کر رعایا را از محنت و حروب و جفا و ستم و بی عدالتی داد در خلال آن احوال ملک هم ترک و دارمست نام
صمد داری متفق شده و عمر و وطنش پیش گرفته در بر یک پادشاه و پادشاه گردند طرفین گشته شدند ایام ملک
مدت چهارده سال بود راجه هند که پسر این ادیه پسر بی بی خیر خوانان دشمن شکن تخت سلطنت ایچکوس
بپادشاه و توفیق عمارت و مواضع و معاشرت پادشاه یافت یک سال یکماه و نه روز تمام راجگی ملک بود
راجا پریوان راجه ادیه پسر در سال چهارم و پنج از خواطرا باب جور رسیده رنج او و حکومت او یازده
سال بود در سال چهارم و شانزده راجه هم پسر این راجه ادیه پسر برادر سوم بغیر و فتح چهره سلطنت شهبان
مملکت را معائن شد و ایام سلطنت او یک سال و سه ماه کشید چون از اولاد او وارثی نماند رانی مادر
راجا هم پسر این هم پسر رانی و جهانبانی اشغال و رزید از بهارات ملک و خا بر تنگ نامی که از ازل قوم بود
گذشت و وقوع این حالت بر بخورد کی اعیان تنگ حاصل شده بکره راج برادر زاده رانی را حکومت
بذرفتند تنگ بکره راج غایب آمده در امور مملکت داری مشغول گردید و زمیندار قصبه راجو که بطنین
و عصیان پیش آمده است حال حاکمیت رانی پست و سه و شش سال بود در سال چهارم و پنجاه
راجا بنکراج ابن اودهی راج شیباج مملکت را به سراج و باج سلطنت روستای بخشد احوال عیال
چرا یا با عدالت و ایام سلطنت نهایت فراغت و جمعیت رسید چون دیگر برای بل فرارست نیست
همان تنگ باین منصب سراج فرزند تنگ بدادگری پیشه کرد و در خرابی ملک گومشیدار را بجای کسب
بمکل حاکمیت و پس از فرمود تا تنگ را با پسر زنگش سردوان پسر شیر سیت از هم گذرانند
اما راجا پسر دیگر تنگ را بنوارسن و التفات محض داشته بمبادی و می ریه ترکان که در آن زمان
بیشتر خیر ترکت میکرده بودند نامزد فرمود بمردی که کوهی ترکان را شکست داده بر همه بکار آمدند

[illegible]

هشتم دیو پسر شتر اتریس داده بمبت از عت مرا نگه میدارند بمو افقت و یک دیو پسر که در دیو پسر استند راجه کش
چون بدین معنی بفرست چاره کار محض در رضا جوئی ارکان دولت دیده بغیر ستمها روخته دل ممکن
با جان امثال بست آورد چون بمرض رعاف تنید بود از بی انعامی با پسر رشید پسرش آردده طرود
انگوش پسر خود را که در لومهر کوت گذاشته بود بکلیده با ستصواب ارکان دولت بانیست سیدت
ساخت و دل اندکار مملکت پرخت ایام سلطنت او پست و شش سال استداو یافت در سال انصاف
چهل و شش راجه انکرش این کس چون بر تخت سلطنت ممکن گردیده پسرش را مقیدست و در آورد
بجیمال را و پسر کرد بجیمال هر چند در استخفاف پسرش التماس نمود و بوجای ج افلاح مقرون نمیکشت با لافچه کی
آردده خاطر گردیده به برکنه لارفت از قبت و آن نواحی لشکری آورده بعزم نرم راجه انکرش علم نیت
برافراخت در تماشوان که بای تخت بود آمده مصاف داد و شهر را آتش کشید و زرمی قوی اتفاق افتاد
سایه راجه انکرش دو خاتم نمیمی طغان پسرش نشان داده بود یکی علامت ربای اوست یکی افتاد او بکن
کرده بود که هرگاه ازین دو کار یکی با سوز شود بوازم استیصال مرعی خواهند داشت با خود محرم کرده بود که اگر غلبه
خشم باشد با فاشی مکنون صیبر داند و الا متفرض احوالش نه شود راجه انکرش چون غلبه از جانبش شد و پسر
باز راه اضطراب خاتم خلاص انعطاف بدست پسر خود داد از آنجا که پسرش بشیرین ربانی و لطیف طبع مستحفظ
بمنطق خود کرده بود بر چند سیر را انکرش ربانی بجای طغان پسرش تهدید قتل کرد و دیده مرتب نشد لایصل
چون تمام ادب پسرش بصبح اقبال تبدیل یافت بروز ملائمت از آن مهمله برون شتست بمعمر که در آمد و
بجی مل اردیشش متظاهر و قوی دل شده مشیت بر میرا زرت پرخت از وقوع این حال انکرش دل داده
و خود را اهلک ساخت مدت حکومت او پست و دو سال بود در سال انصاف و شش راجه پسرش این

۳۲
 گلشن بو انجای و صفت بکلی مل بر بن صاحب کلامی رسیده در اعتدای مرتب احباب و استغفار نهال
 وجود و اسوداد اعدا مساعی موفور تقدیم رسانید بر دوش هر چهار دروازه منسوب است در بر در می و در می
 زنجیر در او نیست تا مشیت بی مزاحمت بواب و نواب نیست اورسند و مداور سدر قفیه کلی و خبروی
 بنفس خود میرسد بکلی مل را در راه که بسی او بدولت کامیاب گشته معدود طاعت بی پایان میداشت و
 و شکر مواضت و معاونت او تقدیم میسازید تا آنکه بصیاب نفاق راه یافته مزاج مرد و برادر را منحرف
 ساخته اند و نفاق و انفاق منجر خصومت شدیدی مل پناه بجا کم دارد و برده استمداد کوکب نمود در آغاز پناه
 و اتمام از نثار شکر بسیار معاونت و شکر را در شمت دارد و آمده در آشنای راجه تخت نیکی غلط کوی از کوه
 جدا شده با تمام لشکرش زنجیر بملت گردید چون برین راضی لغوی و منازعی در مملکت نماند در کمال تقوی
 استقلال بکار سلطنت پرداخت سرکرشان اطراف سر بر خط فرمان او نهادند ابواب دولت او این مرتبه
 هر شب دو هزار لکن مرصع در محراب اوی افروخته تعداد ایاام سال سیصد و شصت زن بعقد در آورده بود
 هر شب یکی از نسوان صحبت میداشت با وجود چنین دولت خالی از حماقتی و سفاهتی بود منقول است یکی از
 سیاحان شیشه چند تا خاتون راجه دکن که بحسن و جمال شهرتی داشت محبت آن شاهزاده را در اجنه داشت
 مشیتقه او شده مصمم نمود که لشکر بر والی دکن کشد و چند تا راجه دکن را در دولت که عدل تمام
 بر والی که شب و روز راجه امهرالی میکرد تقبل نموده که راجه را ازین راه آوده باز او نهال را بحاج مرام مستعد گردانید
 و نامه از زبان چند تا راجه بدین مضمون ساخته که من حوری بودم از خورنای مشیت بشوون مملکت و محبت
 راجه از قبیل بیرون آمده بودم در آشنای راه بلیت والی دکن اسیر شدم در امهال من فرستم که خود را بکش
 راجه حواسم رسانید زنده را راجه غافل غریمت من صوب موقوف فرمائید تا فانی شدن غلام من است

چند کفر ستاده ام که از جانب من در خدمت راجه صاحب دشت باشند من برای بعد از خیزد روز دهم می خیزد
و بعضی از بزرگواران نیست است بر راجه سادده دل جلوه گزینان این حال دوازده سال سلطنت را
راجا اجل این کجی مل هم در راجه مرشد بود و معصیت را در روز خود و مثل دیگران در سال انبند
تاج سلطنت بر سر نهاد و بعد از چند گاه از شکل توهمی هم رسانیده او را بحکومت لوهر کوت نامزد کرد و راجا اصل
شب با تغییر لباس داده از اصل عجز و ضعیف و شخص بود و عمارت دلی شکسته نمودی و از سال سلطنت ترقی
و پیش از درخواست عطا نمودی اتفاق زو نام نویسنده بسری که بر تربیت راجا اجل از پایه محرمی
در راجه وزارت ترقی کرده بود و جمعی از او پیش و بود خود متوقع ساخته و حق تربیت و اینست برطان نشان
گذاشته شبی بر راجه علی العقلة تاخته از هم گذرانیدند راجا اجل چهار ماه و چهار روز و بعضی چهره دولت
جهان افروز بود راجا ادمین شد معصیت را در روز جانشین راجا اجل گشت و همان شب مردم
با و ملقب نمودند و ظاهر از مرامی راجه اجل که از وقوع این حال غافل بودند طلبیده جمع حشمت چون
چون آنچه وحشت اثر یکم چند سر کرده لشکر که در بورت خود برگشته لا رود رسید بسیرت هر چه تمام تر خود را
بشهر رسانیده بمواجهه راجه را پرده حشمت و او را ملاک ساخت مدت حکومت اویت روز بود راجا سهند
راجا اجل تقدیر از غرض و سعی که چند روز مندر فایز گردید اعیان مملکت و ارکان ملت بنا بر عدم
سپهرین بنا کحت عروس سلطنت بلکه چند جلوه داده بودند و انشای پیش از تقریر سلطنت راجا سهند و حکومت
بنام راجا اجل برادر حقیقی راجا اجل زده از لوهر کوت طلبیده بود چون بی راندن شمل مسموم که چند گردید
بمؤدت نه شبک شده تقلم او را که پیش از تقریر سلطنت راجا سهند در طلب راجه مبادرت زفته بود و الحال
که تقدیر از روی چنین برانید و بر راجه عنان غایت بصورت لوهر کوت معطوف فرماید و او را یک چند

بسم قبول شمل نماید استعدادی بر روی دله نمودن خلیف که چند سالان حرب کرده بقصد دفع شمل باراج سهند
بپاره مولد رفت که در اثنای راه مقتضای حدیث سن سود خود از زیان نداشتند بنا واجب اکثری از
هواخوانان خود را گشت و لکه چند آرزو فطر ساحت در اندیشه اندفاع او شد می لافان لکه چند را خود
شوق ساخته باو می ره پیش آمد که چند را منکر که ادم روی و مردانگی داده سرداران نامی را به او مقتول ساخت
از نام تا شام نمران جدال در اشتغال بود که چند عطف غنائ کرده راه لاریش گرفت باوجود آهنگی اندامی
که از راج سهند دیده بود برادر را چه شمل رفت و فعل راج سهند نامی شد شمل بی مافی و مافی بشهر سمری مگر رسیده مردم
راج سهند از هر طرف جمع شده طرح جنگ انداختند و در آن قیامی از طرفین کشته شدند غایت نیم فتح و ظفر در
علم از نا بیکر شمل و زید راج سهندی را و پس لوتن در ورطه حیرت افتاده بیای شمل افتاد شمل کجاست هر طرف
نموده جان بخشی مسرور خست با آفره مقتید و مجنون است حکومت راج سهند سه ماه و پست هفت روز بود راج سهند این
چهل مقدر خالق لم نزل بر تخت و سلطنت و ولایت و کامرانی جلوس نموده از ترس و هراس غر زمره خون شمس که با
راج اجل کرده بودند همیشه مسدود و مکمل می بود یک لحظه حرب از خود جدا نمیشد خانی مان سهندانی که با راج اجل
جرائمی کرده بودند از رخ و بن برکنده و طبقه دامن این در اثناء فرصتی بودند روزی راج را در اثنای سرکه
خانی مافیه تیغ آخر بر شمش تا فتنه راج از تهاتر جلدیک داشت زخمها بر آب گرفته بر مخالفان نزو و دود
از نا فکنده در حال آن احوال تقریب ضیافت طبعده باد و سپهر بقتل رسانید از وقوع این حال سرداران
دیگر ستونم گردیده به نهایی به کنیا و این راج پیش که در شاه راجهای کوی زورگار بر سر دیوارهای تو جهات
ملکستانی نمودند کینا جرات بشارت مستبشر گردید به کثیر و جم غفیر میزد راج سهندی در میان سرداران
سکرات می ربات و وقوع اینجا میدکینا هر دو جمع بها و کت خفرف نیز گردید راج سهندی چون غلبه از جانب حمیم دید

۳۳
 وزیران و متعلقان را بمرکوت فرستاد و خود هم شصت سالیست رو نهاد و ایام حکومتش این مرتبه هفت سال و ده
 روز و در سال با بقصد و هشتاد و نه راجه که این مرتبه شش لوای حکومت را فرستاد تا در هفت سال و هشتاد و نه
 مصروف مزه کاری و باده خوری و دوا فحال و رسیدن فاعطاشته شد عی رایت راجه شمل گردیدند راجه که این صورت
 او از ده توبه بگویند راجه شمل شنیدی وقوع محاربه میان راجه بگرخت مدت حکومتش ششماه بود راجه شمل مار
 دیگر مدت دو سال و یکماه از نهال حکومت به ماه میوه مراد چیداد این ایام بار راجه که محاربه داشتند
 همیشه بر سرش لوای غلبه افراشته بعد انقضای مدت مرور و ولد خود راجه که شش سال و هشتاد و نه
 در اندک روزی بوسه سال نفاق از پدر متوهم گشته در افتاد اعدام او سامی گردید کار سن را بر انجام رسانید
 فوجی سپرداری او و منی نام به بداعت که هر حد جال به با نهال حقین نمودند در اثنای کرو فریزی مفضل که هر حد
 بر جای سر گردید در سال با بقصد و نو و یک با تقضای دور فلک راجه که من حساب الا تقراد و الا استقلال
 با مور ملک مال اشغال و زیر حصال عدل و دادش نهاد و خاطر است راجه با ب فضل و کمال در عهد او کامیاب بود
 بر حسب فرموده راجه که کلش نام دانشوری زبان مندی تالیف تا واقعات راجه را در هفت آغاز تا آخر
 انبیا می سلطه راجه او که کند که من صرا بپروان بود و نمود و انجیم سلطه راجه را بنیاد ایام سلطه راجه که
 سال شمرند در سالی ششصد و یک سی سران حضرت نیک راجه نه هم دیو یا بیج لوای سلطه فروغ مهر ختاب
 داد و آغاز سلطه او را بمداخلت لشکر از آن آب تک اتفاق نهفت افتاد تفصیل این احوال که چون او از
 توجه شد که از آن آب تک بقیه شکر کشمیر گویند تدارک نیون راجه نه هم دیو رسید فوجی را
 بسر کردگی پیچید این که چند ترتیب داده عنان غریب که به بدعت بصورت کریم طوفان است بر کن آب
 نیلاب طاقی فراخین دست او منجد حسب الصلاح راجه نه هم دیو امداد کیفیت و کیفیت او خضاع و اطاعت را که
 بخی طر آورده لباس جاسوسی در بر کرده مار بوی معاند هفت و یک و حواله نگاه سردار در آمد و او را سست حاکمیت

برای آشنختن پادشاه از بر سرش گذاشته نامش را بر او نهاده برایش نامه مضمون نموده که من کی از کینه تو که من
فدای ساحت پادشاه تو شده و بخواهم که بجز این کار که بر تو نهاده و آنست که جواب نمیدی و منم که علی القدره خصم را بخواهم
عجب از بجز تو خلی که از چنین سیاهی غافل شد و بفراغت نگذاشت اگر سلامت خود خواهی بجز راه که از پیش گذشت
مرگ آگاه باش و سال از ترکان چون مضمون نامه اعطای نیت معاونت کرد و خوف و ترس را بر او بصریح را فرستاد
معاودت نمود بدین حرارت و حرارت فرستاد و بجز این بهر طریقه گذشت چند روز بهر طریقه که حکم برای سکونت
خود ساخت در عهد نیمه سهم دو جوئی نام داشت و در این مدت تا رخ نشانها همه برای رابطی نصیبت نموده و بعد
که نمند کامیاب گردید ایام حکومتش چهارده سال محسوب داشتند و در آن ششصد و پانزده راجه برتاب بنام
ریم سهم دو و تقویت و معاودت ملجی حکم بود و در آن مدت سلطنت از چند گردید چون راجه خود سال بود و ملجی با نظام
اسواری پرورش آوردند که محاربان افغانی داشت تا نهایت دکن در حیطه تصرف در آورده مالوه که از دست
رطاول حکام سابق بحالت ضلالتی رسیده بود بهمارت آورد و نام مالوه پیش از ترمیم و تعمیر ملجی کامیاب بود
باصلاح ملجی نه منی کامیاب حسن کده است چون آن نهرین حسن خیر بود و بهوم به کامیاب است کرده بعد از آن محاربان
بهت راجه ملجی سمور شد مالوه گفتند الحاصل که راجه برتاب به خواهی و نشتانی ملجی رونق و بزرگرفت و
بالاخره در خلاف رای ملجی موسس اساس حور و عدوان ملجیان گردیده در مقام جمع ذوقین و خزان شده در
ایصال موجب ملازمان نشست و مضامنت و زید این مملکت از روی خاطر گشته دست از کار و بار و
ملک و مال کشید و جمع بهات مختل گردید و ایام سلطنتش نه سال و نیم و در سال ششصد و هشتاد و چهار
راجه و نیم دیوان راجه برتاب تا حد صاحب آمد و گردید و ایام سلطنتش چهار سال و دو روز و در سید ششصد و
هشتاد و هشت و هشتاد و هشت از بدیدیم راجه بوبه و بوبه بر غلبه شد یکی از شغفهای عالم محتفای امتا احم بود
از حمت اوست حکایت از خیمه یکی از حمت و حمت که در می سپرد و باز فیه بود و عکس خود را در آن فیه کرد
و بختید

و بخیزید و از عکس هم که صحت مشاهده کرد نشود و استفسار کرد و سیلی بر عکس زد و بر این نامی آن خاتم از پیش شده
در آب افتاد چون بخت معاودت نمود ملازم از او سوگند فدا شد که خاتم در آب افتاده خطی که در آب کشیده
بعلاکت خط آن مکتوباتش رسید و انگشت را بر پدیدت حکونش چنان بر شمر دند و ششصد و سی سه باشد
التماس طبعیون که حسب الوصل بودند با وجود عدم رغبت راجه شد و این بویه دیو کوکوس سلطنت برام دولت زد و ملازم
غزل آن دور از در برام که در امور ملک مال بخت تمام داشتند ترکب فعال فیچر عدوان طغیان شدند تا نه سال نام حکومت
در گفت اقتدارش بود و در سال سید و دو راجه حکم بود که یکی از منی اعمام راجه شد و بویه بدین اعلی و فرزندهای کار
گذاشتند و کب رویار گردید از مملکت نقوسین مدعت را که ارشد طین کشمیر باقی مانده بود بآب سده است و میشود
کو این نامی او در دست قتل گردید چندان سلطنت که راجه فی حد فته غیر از نام سلطنت مالک خبر دیگر نبود و با وجود
گوته اعتبار کو اهل مملکت اندیشه ناحی شناس راجه مسوم راجه و هفت سال و دو ماه فرارنده اعلام دولت و جاده بود
در سال سید و چهل و نه راجه راز و دیوان حکم بود و اجرای نهیل سلطنت نمود دولت فراع امید آرزو مند ان سیرا
مرا دست و هر فردی از افراد بشر را قدر زنده و یا نه بخواست لکن این بخیزد راجه استوار آید و اسلا مسکرا خلاص آثار
نمود لکن اطراف و اکناف کشمیر را از فرار واقع ضبط نموده طایفه یون را که در مسلک اطاعت و انقیاد منحرف بود
متنبه ساخت و در کنگنه گیر گنه لاریانی مبنای قتل کردند تا امروز آثار آن قتل باقی است چون لکه چند فاش است راجه
راجه دیو بلا و خید سپهرش است و انقادات افراش رتبه و پایه که متوقع بود مخصوص شد بهر خط اطاعت و انقیاد
پروان سید چون حسب چشم و اندام بود بدایه حروف برآمد راجه راز و دیو را بدخل کرد و محله بلدی بهر اقتدار ممکن نمود
آن محله سلاطین موسوم گردید به باصلاح کث مره مرغانه را می نام اند و بکشت مرو تغییر این سلاطین بدین شد اکنون بهر
مشهور و متعارف است قلع واقع در موضع سر رگنه و همین سلاطین را اعمال ملا و خید است در عهد دولت راجه راز و دیو
جملان نام دانشوری که حمال گری برگنه ادون سا کرده است از هند آمد و در دانش و حکمت سرآمد اتابان زور گکار
از علوم غریبه و کتابی تصنیف کرده که او باش بچای نام این کتاب است مدت سلطنت راجه راز و دیو یازده سال شمر

48
 راجه شکرآم دیو این راجه رازنده دیو چون سر بر آری سلطنت مدولت گردید و در طل رایت نصرت تیش سوکی کوکت
 مجتمع شد گویند که راجه های سابق عشر و غیر آن در آن وقت زمام رتوق فتوح ملک مال بکفت اقتدار اختیار تمام یافت
 در قصد آن شد که عروس مملکت بی شرکت در آغوش آورده راجه شکرآم دیو برین راجه های اکاهی باقیه در اندفاع
 سورج سعی کرد و دیو سورج علانیه طبل می نواخت مناعت کوفیه از ملک که فرمانده بعضی ملای دشمنی بود استمداد کوکت
 قدم خنارت در میدان با زرت اسر و راجه شکرآم دیو بقصد مدافعه و مقابله عنان غرمت بجانب سورج معطوف شد
 بعد از تلاقی صفین سورج غرمت یافت راجه شکرآم دیو ممالک ملک خنارت صاحب بختجوی سورج اقامت و دستگیر کرد
 قبیل آورد بعد گشت شدن برادر به شمال شد و از فرط اندوه اعظم امراض بر بدنش طاری گشت در حین مرض راجه شکرآم
 فرو بر باعث نزاران سوز و شر گردید راجه شکرآم دیو متفاومت از خیر طاقت بیرون دید و با حیرت و وقت میماضت رفت
 راجه در شکرآم خنده غالب آمد و زمان عجب راجه اکران انواع خرابی گردید چون راجه معاودت محمود با وجود
 قدرت از حرام مجربان در گذشت و هم در انوارش و التفات مخصوص داشت شکرآم چند در قضیه چهارده محله شکرآم
 حیدر نوایر بنا کرده اوست مدت حکومت راجه شکرآم دیو بیست سال بود در سال ششصد و سی و شش راجه
 ابن شکرآم دیو بر روی دولت و جهان بینی نشست در نظام امور مقتضای ارام سپاهی و رعیت کار بست چون فرید
 نشست بر همین اده را ترتیب نمود و به سلطنت کرده سال یکماه مدولت و جاه که رسید در سال ششصد و سی و شش
 راجه پنجم دیو مبتنی راجه ارام دیو اگر به منبع سلطنتش در گذشت دولت خشنود اما ملایح اسب خدایو پسرای زبید و شاهی
 سلطنت از دستش متشنی گردید در خلال آن احوال کهن نام ساحری در زیر خنات و طلسمات و علوم دیگر ماهر بود
 کشمیر آمده زور و سحر و شعبده ملک از برین راه اترغ نمود و سیزده سال حکومت کرد قلم ظلم نهاد و نهادهای
 و اکابر ملک صلاح کار و بهبودی اعمال و افتاد و عظمه دیدند و بهر انجام کارش برده شد راجه شکرآم دیو این سخن بود
 در سال ششصد و نود یک ساوری ملک بفرار گشت سلطنت قدم دولت گذشت و شکرآم راجه که سر آمد دشمنان
 زور گار بود در امور ملک و مال مدولت داشت و بعضی رسوایان قبیل که اگر از این پیر ملک امور فتح و زبانی گشت
 سابق

سایون بدین موجب میباشند چنانچه میگردیدند و چنانچه در او آخر حکومت شریفیه و فرقیه اباجلی نام مطرب
که از هند آمده بود در فن ساز و سرود عظیم التیفر روزگار بود و شکرهای بزرگ صحبت مطرب و بزرگتر از آن
اعتدال بصفت و احسان شرف گشته بخویشین بدین غیب گردید تا آنکه طایع وضع و شریف از لوگ
مموار او مشغول شده در رفع اوساعی حمید بطور بسیارند ایام حکومتش چهارده سال گشتند رایحه سدید
این سیم و بود در سال مقصد و پنج یکویس او نیک باعث محنت و رنج خدایین گردیده در زمان دولت او از
بی باک و انکار کشمیر آمده از نینب و غارت و قتل و سیر و قتیقه نامری نکند شتند و انواع مسما و خرف موت
کردند و همچنین آنان را بخود رفته کله بیان خواهد گشت ایام سلطنت رایحه سدید یوزده سال سه ماه و
و خور گشته اند در زمان حکومت او شاه میر و لنگر ملک بدینچنین در پنجینا چیم کشمیر آمدند اما شاه میر
انجامی ملوک سودا گشت و پدرش مسمی بطور بود و جدش و فور شاه نام داشت گویند که این و فور شاه حدیث
کشف کرامت بود یکی از ظهور کشف او این است که گفته شاه میر از اولاد من در انکار کشمیر سلطنت فانی خواهد
ملقب بشمش الدین خواهد بود و ایالت و عمارت مدتی در میان اولاد او خواهد ماند شاه میر بدین بشارت متبشیر
بمستقلان خود بخط کشمیر آمد و چون به قضیه باده سوله رسید سدید بوا آمدن مطلع گردید و مکان سکونتش در قریه
دوازده ویره مقرر فرمود و کفایت معیشت را اینجا معین ساخت اما لنگر ملک از نینب لیست که میر در این
ولایت دارد و است بر سر ملک بابرادرش نزاع و وقوع اینجا سید نیار غلبه برادرش مجال افتاد در اینجا نزد کشمیر آمد
ابا رتجو این چنین ملک زاده ملوک متب است پدرش لغزین را که والی اتولایت بود و معاندین به تنگ از هم گشته
در پنجینا هم و هر اسل اعداد آن سمت گذراندین باعث قتل و خود قمر دیده متوجه کشمیر گردید و التی را محمد سالار
شکر رایحه سدید بود که حکومت هر دو متب متعلق با او بود و او را محمد قمر لنگر گیر جهت مسکنی او فقیه قنوده
نیز به همان مکان اوقات گذارنش مقرر نمود و در سال مقصد و هشت و چهار روز و اندر خان که میان کشمیر

30
 نزل مشهور است و مقارن است با هفتاد هزار سوار از راه باده موله کشمیر نزل نموده راجه سیه دیو بمقتضای
 گردش زور کار و تفتیل یل و نهانک کشمیر دست راجه با برون زود سر رشته کار از دست داده و رفت
 و مبارزت غنیم در شکن می جیل ساخی کرده و بعد از ورود لاکر خط بمقابله و متقابله قدم حبارت پیچیده با سوار
 بی نب کشو از راه فرار بر کشاده را چند سیم سالار در قلمه لگنه گیر واقع بر گنه لار با متعلقان و منکشان پتین
 مستحصین گردید و خود را از اشتغال نیران قتال سیوف از لاکر نکند از لاکر بی مانعی و مبارزه بریده شری
 چون بلای ناگهانی رسیده چراغ اعمار چندین هزار نفس نفیس به تندی و تیغ به داد فرو نشاندند و تقبیل عام حیات
 می نمودند و تخریب ایام ساعی بی نهایت بطور میرسانیدند تا آنکه مدت هشتاد بهین ستور بمیل آوردند
 چون در آن سال بنا بر قلع و قمع و باقیی یک و جب زمین مزروع گردیده از جای دیگر رسد سر رسید در میان
 لشکر از لاکر محط غذاء اعظم اتفاق افتاد و مرکبان مضطرب گردیده در زمین شتوت رشتان با وجود قضاطر
 برف و باران سواره تردد می توانستند کرد و قوت تمام برانرازد داشتند و تقبیل الهی فراسوشن کرده بختجوی
 مسالک و یگر شدند از ساری قریب پنجاه هزار تن بودند بر سیدند که کدام راه است که با آب و دیوان بهوت
 از آن عبور توان نمود اسیران راه ناره مل بر گشته و بوه سر که از جمع مسالک صعب تر و دشوار که در دست و
 نشان دهند چون بر سر کوتل رسیدند همه زیر برف آمدند از آن مهلکه متضمنی بمان بدست نبردند و درین
 پادشاه عمل رسیدند و زمره که در شتاب جیل و متافذ و زوایا مخفی بودند بر آورده چون از خویش و نران افرو
 احدیر اینها فشد لذت شربت تر و گانی مختار از ارت حظه کمات یافتند و بوشیدن شغلی با شک گلگی
 قرون قیام نمودند و خانی و ویرانی مرکبان نازمان شهاب الدین عمارت نیایده چون در کشمیر و الی صبا لاطر
 استقلال ممکن نبود بطایفه که آن که قطع الطریق معترضی اند جمع شده با لاکر کشمیر نداشت و تا راجه می آوردند ازین
 رکند برینکی واجب لازم نمود که آلات حرب و اوقات طعن و ضرب ترتیب داده بوقایه نقوس و اموال نروان
 ازین که

here ended the history of the hindoo rajahs of Cashmere
 in the first periode, and next begins the Musulman age

از آنجا که هر سری سامان بران نموده گردن اطاعت و نفیاد و بچشم و کند دیگری نمیداد و بمقتضای ملک زادگی
عزت حیات رتختی بتی که آمدن کشمیر سبب گریافته بحکومت آمده گروهی از سبازان بهر سبازیده چون امجد
به سبازان را به سبده و از بوقت و شوکت بر پا بود از بیم و هراس می رست استقلال اشتیاد و متیونست
افروخت و همواره در استیلا و فرشت میبود در خلال این احوال مردم تبت بتعظیم و بهانه مع و شری
براون قلم را مجید فرشت و خود هم در رفتن به درخت می نمود چون در بارشاع ابطال رجال اسلحه مخفی بود
بر آورده علی القلم بر سر را مجید تنگ افتد رفت و بهر این کارش بر دخت متعلقات او را با پیشش روان
بدست آورده در سال مقتصد و تبت و حج باقتضای تقدیر مصلحتی بی تردد و در سلطنت این سراسر
سلطان رشجو مقرر شد بر تبت سلطانی نفیست نهاد و عدالت نهاد و بهر تبت بر تالیف قلوب می گماشتند
را و مجید که برادر خاتونش بود بخطاب بنیم که بشون کشته معنی آن مدار الهام است می ط داشت بهر تبت
احدا و سبازان را شکر نمود و بهر تبت و برگنه لار با قطع او مقرر نمود چون سلطان رشجو منتقل امور سلطنت
گردید بهر تبت سبده و از جانب کشور مر اجبت نموده بود چون از احدی اطاعت و الفتا ندید و نه بهر تبت
عبور نمود و حکومت کشمیر با استقلال و افراد سلطان رشجو را گرفت از کیا است و در تبت او حکایت کشیدند
که دو کسی بهر تبت آسیبی نراند داشتند هر یکی دعوی میکرد که از آن است چه مرد و مادی بیک رنگ در تبت
گروه آورده بودند و یکی از آن دو گروه سقط شد گروه موجود چون از مرد و مادی کشمیر بخود و بهر تبت داشت و
مرافق سلطان رشجو آوردند و فرمودند هر دو مادی را بر سر آورده که را در آب انداختند بموجب شفقتی که در حلیت حیوان
نبست و در است مادیانیکه که زاده او بود و خود را در آب انداخت و آن یکی متوجه گشت و در اثنای احوال
بحکایتی از کیا است حضرت سلیمان پادشاه هر چند این مختصر گنجی بطویل ندارد چون بر سبب مقام است در تبت
بباید است نماید اجداد را و در تبت که در عهد سلطنت حضرت داور و زری داور تبت که هر یکی طفلی داشتند
هر یکی بتب صحرا و شکار و فرزندان غافل شده یک طفل را اگر بر در رود آن دو ضمیمه در طفلی که باقی مانده بود

The topic of Akbar and Humayun
has mentioned in a line

من نشست کردند یکی گفت این ثمره الخوار است و دیگری گفت که قره العین من نشست هر دو نزد حضرت داد و قد حضرت
داد و بمقتضای آنکه یکی مستغرق بود و دیگری نگاه داشت حکم فرمود که طفل لغین بساجد اید و چون حصین از آنجا میروید
حضرت سلیمان را چشم برایشان افتاد پرسید که بهم شما چگونه بقطع رسید یکی از آن دو عورت صورت واقع را معروض داشت
و سلیمان کاروی طلیعه کوک را گرفت پرسید که باین کودک چه خواهی کرد جواب داد که او را و نیم کرده بهر یکی از شما بطنی
خواهم داد یکی از آن دو عورت بطنی را می شد و دیگری در گریه آمد گفت طفل را بشیم زینق من نمای که من باین طفل می توانم
نیم سلیمان فرمود که فرزند از عورتی است که در گریه آمده بمقتضی او روند و آنجا میست معروض داد و گشته از کیست
فرزند را بشید و بطنی را می شود الی صل سلطان نتیجه در عدل و انصاف بخان بود که برادر روزی خود را به سبب اندک تا بلی
که نسبت بهماست فروشی کرده بود پیشتر بیست از هم گذرید اول کسی که از سلاطین کشمیر شرف اسلام یافته بود او
سابقا شاه سیر که در روشن رحم بختر نیز فرشته از خواص و مقربان بایگاه گردانید و حمید رخا و لد خود را از رعیت
بومی سپرد شاه سیر بوسیله تالیفات قلوب و حسن خلقی که داشت سران ملکات اعیان دولت را بر سر خط عصمت
احلامی کشیدند مرغ دل جمهور را بدانه اسلطان و ارتداد بدام محبت آورد و ایام سلطان تجدد و سال شش ماه بود
در سال معصنه و میست و هفت کشته برین که خاقان برنج بود او دین دیو را در راهم سپرد و که در خواج سوادگیر
رو بخارینا کامی و بی سرانجامی میگذاشتند بصلاح صواب دید بکان دولت بر سر سلطنت ممکن راحت در آن
دولت است و او ترکی رفو دل نام با سپاه گران اندازد هیره بپوشیمیر تول محمود و این دیو مجروح و آواره او مغلوب و
خوف و هم اس گشته بیجا است بخت گر بخت کوه برین برادر را و ن چند و شاه سیر و غیره سران ملک را بجزایر
لی ناک بعین نمود بعد از وقوع جنگ و جدال اشغال نیران قتال صلحی میان آمده مرگازا ازین دایه بر آورده اند
چون اطفا می نایره فتن و اندفاع آشوب محن محن و عسل و شیب سایه و مبادرت شاه سیر بلخی گرد پیشتر از
میش او را در دلهای واقعی بهم رسید اگر او دین دیو که به بخت گر بخت باز او را در زنگ حکومت ممکن دارد
اما به سبب عارضه زرد نظرها روکیا پیش از اعتبار نشست دست تصرف شاه سیر در از بود ایام سلطنت او در
باز دیگر

۳۴
 با نژده سال و دو ماه و دو روز و شش روز و شش ساعت از سلسله راجه صاحب غنیمت که با سوره جبهه نیانی و حکمرانی بر دارد
 بنامد کوه ارمن بی شهر و شش منظم امور مملکت دار می بودند اندر کوه که اکنون اندر کوه زمان زد کوه مره
 مقرر دولت خود فرار داده شاه میر مملکت رانی شود و دیدیم که چندی و یک دلی و اعدان و انالی کج طایفه آن
 را غلب گردیده کوه زمین را بمطوت و من کحت خود خواند شاه میر هر چند ابواب مخالفت و منعت بر نداشت
 با انواع می رستش اند کوه زمین از راه عزمین کوه ملازم خود شود و بر سر کوه است چون روز بروز
 دولت شاه میر در برابر مردم از پیش کوه زمین که کج طایفه از طایفه ای دولتش مجتمع می گشتند کوه زمین
 را که ز وفات برادر خود را و کج طایفه را که برادر زاده اجل بنیم در خود و صغیری می شده کرده با کراه عقد
 که شاه میر تن داد و شمول است که چون شاه میر خواست که کوه زمین هم حیره شود کوه زمین سخن شکم خود در
 و روده را بر پون کشید عوض خود برای موصلت و می بست شاه میر که است مدت سلطنت کوه زمین در کمال
 مفقود و چهل و دو شاه میر خود را ملقب به شمس الدین خسته و چهار دولت بر سر افراخته بر سر سلطنت مقرر
 و مدت سلطنت او سه سال و پنج ماه بود و به سلطان شمس الدین دو پسر داشت یکی سلطان محمد شمس الدین
 علاء الدین ارکان دولت اعان حضرت تاج شاهی بر سر سلطان محمد شمس الدین که هم روز و نه روز اندک و در کارهای سلطان
 علاء الدین برادرش اسباب و حشمت تراغ برانگیخته شد در و انمی پور میان برادران اتفاق صفای می توقع نیست
 سلطان محمد شمس الدین در سلطنت او یک سال و دو ماه بود در سال مفقود و چهل و هفت سلطان علاء الدین
 او در سلطنت را بوجود و تقصیر بود برین داده محمد علاء الدین پور را اعمال او است مدت سلطنت او دو سال و
 و شش ماه بود سلطان علاء الدین دو پسر داشت شمس الدین و قطب الدین در سال مفقود و شصت سلطان شمس الدین
 که شمس الدین پور را اعمال او است گلشن سلطنت را به بنمای صفت عدالت حضرت و نصرت دیگر بخشید
 شخص غنیمت و آشوب را پای برین غایت کشید و لایت کشید که سبب نزول لشکر اراک و بران شده بود
 در غنیمت و عمارت آورد در موضع و قری رسامون در و ساء مستوده استنداد و سر کشی بخت نمود

از جاده اطاعت و فرمان برداری پرور می نهاده حلقه انقیاد و اطاعت در گوش افغان کشیده سرسوی از حکم او
تجو و زنی نمودند بعد مزمع از رفت و رفت ساخت ممکن از حسن و خا و وجود اهل طغیان مقصد تخریب ملک بامی منت
در رکاب غرمت آورده بکلی و مملکت که گران ملعمان و کابل و بدخشان و دار و دوتیت و کاشغر و خجند و قند
آورده از راه تبت عنان غرمت بصوب کشور از و کرکوت و سوط و دشت ارمنست کرکوت بامی تبت دلی منویم
گردید و برک ز میان سلطان شهاب الدین و فیروز شاه فرمانروای قلم و هندوستان اتفاق افتاد و فیروز
که آنرا ضعیف در خود مشاهده نمود مصلحی باین آورده طرح صلح ریخت که از میر سنده تا مملکت کشمیر سلطان
شهاب الدین مسلم باشد همانرا با امان موکد ساخته سلطان شهاب الدین طبل مرجعیت کوفته بکشمیر و دولت
منویم جات و کاشغر و شهاب الدین نور که شرافت و سلطنتش بود بر سنده دولت و کامرانی ممکن داشت بدست
نورده سال محسوب شد و در سال مفتقد و نهشت سلطان قطب الدین فرق غرت تبلیج سلطنت بپایست بکشتن
ملک از خاندان و طغیان اهل ترم و سر است در این ایام دولت او خباب حضرت امیر کبیر میر سید محمدانی قدس سره خط کشید
بقدم برکت از دم خود مشرف گردانیده اند تاریخ و رود و امیشان چنین بیک نظم کشیده اند میر سید علی
منشردان سیر اقلیم سبزه که گوشت مشرف ز مقدس کشمیر اهل آن شد از و دیت جو سال تاریخ مقدم او را
جوی از خدمت شرافت او سلطان قطب الدین را کلاه مبارک مر جسته فرموده سلطان سنده و ترم و تاج
خود میگذاشت اولاد سلطان قطب الدین به پیروی سوره بطن بدین بران کلاه مبارک می بستند بجا بیست
سلطان فخرت کلاه مذکور داخل کشتن کردند چون انچه بمو بوی محمدانی سینه فرموده که وقوع این معنی کلاه
است که دولت و سلطنت از خاندان سلطان شهاب الدین منقل بخاندان دیگر شود فی الواقع همچنین بود که منت
نمودی از نموده اگر چه بعد از وفات سلطان فخرت ه دو سه تن ازین و دومان به ترقی و مقام سلطنت گردیدند و برقی عتبا
واقعا بودند اندک آن کی خود سمت گماردن خوانده بخت در زمان سلطه سلطان قطب الدین
بر ولایت حضرت شیخ نور الدین قدس سره الله تعالی العزیز طالع نمود سلطان قطب الدین بغزو عتبا

Lanier the printer

سالزده سال و پنجاه و دو روز و در سال هفتصد و نود و شش در ساعت خوش و زمان
 سلطان سکندر یحیی پدر زینت بخش و انشگر دیر و شهنش کنیز و حوّه دنا شیر و رفیع اعظم رسید و در عهد
 دولت او جناب میر سید محمد ولد امجد حضرت میر سید مهدی از قدس سره و بسیار از علمای و فضلا و کلمه
 انواع علوم متجلی بودند که از قبل سید محمد اصفهانی و قاضی حسین شیرازی و خواجہ صدرالدین خراسانی بخط
 کشمیر شریف آوردند سلطان سکندر بحیث میر سید محمد بالایی صفحہ که میر سید علی مهدی برای ادای نماز در خط
 علاءالدین پوریز کباز آب بهت خست بودند خانقاهی عمارت نموده و فیروز حد و وقت مجاوران نگاه
 کرد تا امروز نصف محل قری مذکور در وجه مد و معاش مجاوران خانقاه حضرت نصف دیگر نصف خان
 ولد در مدت خان که از بسگاه خلافت و جہا نزاری حضرت پادشاه غلام مکان عالم که پسر پسران
 کشمیر معین بود بنا بر حواش نمود و مسجد جامع بزرگ واقف در محل نموده بنا کرده سلطان سکندر در آن
 ایام که حسب قرآن گیتیستان امیر توری کارکان متوجہ شمشیر و نشان بودند از غنایم هندوستان بکشمیر
 رفیل از راه رحمت سلطان سکندر ارسال شده بودند و سلطان حکمت و مہدای و نزل از میان حدیث و حدیث
 رسید مصوب مولانا نورالدین بکیناب حضرت حسب قرآن ارسال شد حسب ظفر نامه درین عبارت
 نقل میکنید که در حد و حدود و بوقی و مولاد و زین الدین که از دہلی برسم رسالت بطرف کشمیر رفته بودند و احکام و
 الانقیاد بنام شاه سکندر الی انجا برده با ایلیان او مابردوی اعلی رسیدند و عرفه داشتند که شاه
 سکندر احرار بندگی استبداد و بی نیازی بقید امان و کلمه اقبال آورده بود بموضع جهان رسیده در آن عمر مولانا
 نورالدین که از جانب او برسانت آمده بود با و پوست فقر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که نمی
 اسب و صد هزار درخت زر و نوبین و دوشتقال و نیم از ولایت سرانجام نماید بحیث مثال آن امرنا گشتی
 تا بعد از اتمام آن مهم دیگر باره متوجہ شود با حراز سعادت با طوبی و حسن فایز کرد و چون بیوسی علی
 میر سید علی عالم آرای از آنم رسیدید فرمود که شاه سکندر را تکلیف نالای طاق کرد و نیز زیاده از آنرا منع

ولایت او طلب داشتند و غرض که چراغی نیست است و آخری در خندان روشن بود که از هر مملکتی
بیلغ باید طلب نمود که در حور و معون و محبت آن باشد تا اثر لطافت و عدالت بر می ماند و روان صدور
قد منگدازی و طاعت کاری شاه سکندر بغرض من مایلون رسانیدند کمال عقیدت و اخلاص باز نمودند و
عاطفت با او داشتند حال او گشته فرمودند که هیچ جزایز نماند و متوجه شود و در حقیقت باز دهم ماه جمادی القمر
احمد شاه ایلیان شاه سکندر و معتمدین اندین را بصورت میرودانم ساختند و قرار دادند که چون دولت و پشت
از آن تارنج بگذرد و بلب آب بند خود را برسانند تا اینی نقل از حضرت نامه است چون سلطان سکندر فرمودند
حضرت صاحبقران از باره نوله گذشته اند که صاحبقران بر خراج بخیل از آب بند گذشته متوجه شمرند شدند
ایلیان کاروان را با یکسوی پارس بخت استحضرت فرستاد و خود معاودت کشید نموده معابد و تپه ها را
از بنیاد بر انداخت چون شکده بر سپهر و بران کردارین داد و مشعل نامی عظیم بر خاست چنانچه همه یادیند و صند
برآمد و بر دومی از پیش فرستاده شد که بعد از انقضاء مدت نادم این تپه ها سکندر تمام بادشاهی خواهد بود
سکندر بخت و سلطنت و جهان بینی است و مع سال و نه ماه و شش روز مملکت افزود و در سال شصت و هشت
هولدر شد و سر سلطان علی شاه بر او زدنگ اقبال و جاده ممکن گردید چون از ایام سلطنتش شش سال و نه ماه ششصد و یک
نیزم ادای حج بسوی حجاز متوجه گشت و در سال شصت و هشت و نهم دولت بر سر برادر خود سلطان
دین الدین نهاد چون سلطان علی شاه بر حد مجبور رسید حاکم حموکه بدین خاکوشش بود از ترک سلطنت ملات
کردند سلطان علی از آرا ده خوشیما گشته بران نرو و سامان مرستی فاده از راه بیکلی عنان غریت
بصورت میر عیون و است سلطان دین الدین بانشکر انبوه بمدا فخر او شنافت و در او رمی تلافی فرمودند
طی قوی الفان اقبال اکثری سرداران ققبل سیدند و سلطان علی دستگیر شدند و در یکلی مجبور گردیدند
و در میان وفات است سلطان دین الدین بادشاهی رعیت پرور و عدالت گستر بود اطراف
ولایت کشید با کمال قهر و در آورد چون بغیرم بخت گشت و شکر لوانی استیلا بر او داشت متوجه شد

۲۹ کردید صد هزار سپاه و بیست هزار سوار متوجه آمد میان والی کاشغر سلطان حسین العابدین در موضع شی رینی از مصفا
 مثبت اتفاق می باره افتاد سلطان غالب آمده کیش میراجیت محمودیه بطاب طاعت حجت در کمر زرعیت و
 تعمیر نفاع و مواضع توفیقی که او یافت بچکس را از حکام کشمیر دست نداد زینم گیر زینم پور زینم دلب و زینم کوت
 زینم کدل که جسر مشهور کشمیر است از اعمال اوست در متحد شهره عمارتی عالی ساخته بود که از آبا صلاح کث مراد
 میگفتد یعنی خانه پادشاه این عمارت مستطیل در واره طبقه بود و هر طبقه بی حجره و ایوان و غرفه منظر داشت
 و صاحب تاریخ شیکه مفصل بیان آن عمارت کرده در تالاب اول خزره و عمارتی ساخته آن عمارت بر عزم
 خیزه یکی خود است و این خیزه زینم لنگ معروف است آوردند که در زمان قدیم این تالاب شهری بود بسیار بخت
 و دست مستطیل عمارات و مقصورات و زمین مستطیل است گویم در آن شهر بر بر یکوست را به تملک بود و در سن
 سید و گویبی انصاف بایل بحیث و میل و جزو اقصاف از حیطه بریز گاری دور روز و شب مرکب امور فوج
 بمقتضای انصاف علی دین و حکم اهل آن شهر با عمل شنو و افعال فتیحه اضرار شدند زینم آن شهر پیش ازین
 احتمال حال اقبال گنگان ملاعین می آورده و در حجاب حلیم و کریم نماییده که الهی زیاده برین این بایشکین می نمودم
 برداشت در عین استیسا دعای برین کوزه گری که کمال صلاح و تقوی است گشت مهم شد که چون قدیم
 برین قوم را امور شنو از حد تجاوز نمود و عذاب الیم گرفتار خواهند شد با وجود طغیان با هم اگر متورن بیل توین
 متمسک شوند آن غضب خط الهی فرو نشیند کوزه گرم چند مواضع و مضایح برداشت مفید نفع و بعد از
 انقضای چند روز باز او را اقبال شد و آنچه شرط بلاغ بود کجا آوردی از آنجا که گوشش ضا اصف نمودند و ترک
 احوال پسندیده کردند و منظر سیلاب شدند و می باده که ازین شهر مروی می کوزه گرینا بر عفتی که در حدیث او
 منقط بود و بحدی خط و غضب قهار میا لویه پان نمود و او را چون بنوب شنبه بهترین پیش آمدند و کوزه
 همان شب از شهر فرار نمود بصوب کمارنج کوی که الحال بکلال شکری مشهور است برآمد چون صبح می باده
 که کوزه گری که کوی می شهر بحر موات در آن شهر می باده عظیم و منیع بود و در کام خفیت که آب کم نبود

بعد از آن نظر نظری آید و خواندگان با هر سبط از این کتب بدین کیفیت آن بخانه دریافتند و دست رویین سربون آوردند
چون در آن تالاب بفرمان بکمان نشینان رسیدند در آن مقام تعمیر جزیره و اساس عمارت اتفاق افتاد
اول خدیو سفینه را از سنگ پر کرده غرق کردند و در آن سنگ خاک ریخته زمین آراب آورده عمارت حشت تارخ بنی
آن مکان را بر سنگ کنده انداختند و آن سنگ آو بر سجد بنک قیامت تارخ این بقعه جویند و فلک محکم باد و شش
رنگ در عالم باد شش رنگ عبادت در حوشن کند به سوسه و تارخ و خوشترم باد از آنجا که سلطان بنی العابدین اکثر بزرگان
شکار و رغبت داشت و در هر صیدگاه عمارتی ساخته بود و از هر قدر توانی سلطان که بحال صحاب قفس و محال است
و انشور قوم نجبت او مجتمع گردیدند فاضی جمال از سنده آمده منصب فضا و این یار فانی گشت مولانا کبیر اجمیت
تحصیل علوم و کائنات فضا بل شهرت رفته بود و با تروی تمام آورده در محله و شهره کویار خود مدرسه برای مولانا
مرتب ساخت اکثر اوقات بقصد استفاده بقصد مولانا میرت منصب شیخ الاسلامی که درین دبیرت شایع بود
با و تفویض نمود کتب معبره با تمام سلطان از ولایت آورده اند و بسیاری از کتب عربی و فارسی بفرموده
هنرمندی کرده بودند کنایه بفارسی ترجمه شد سلطان بزبان منبری و تمیمی و فارسی و وقت تمام مهارت کلی داشت
و طبعش سوزون بود قطعی تلفظ میکرد این دو بیت مشهور از ولد ذات طبع و قیاس سلطان است ای بکر شیخ
موسیقی عالمی روایت و زلب شیرین و شورشیت در هر حال من بچندین ششای می خورم خون هر استند احوال این است
وای بر بگانه ملا احمد کشمیری در زمان سلطان ملک الشعراء و داراباب عرض و حد و بعضی سخنان ملاقم
از مولانا احمد بعضی سلطان نشینند وضع سلطان را سخن و ساحت با خراج او فرمان داد مولانا احمد را کلی
این بیت نجید است سلطان معروض است فی نجوم نیستند اخیری فی مینظون جزو کل اثری بلا من این کثیر
احمد استند احمد از غیر تصرف خواهند سطر از انرا ه قدر توانی موافق مزاج افتاد از هر چه یاد و گذشت
با طلید و بنوارش انفات مخصوص است و سلطان ارباب منور و امی بخرقه از قیل می شود
کاغذ ساز از غرق و بلخ طلیده در برگنه پاک و معش برای آنهاست تعزیت گویند در علوم و کتب
در خدمت

وضع بدن که از اسمیا گویند سر دم از دستش برده کرده بودند و شریف که سطره و حکام مصر و کیدان ایران توران
 سلطان محقق و برایا میفرستاد مدت پنجاه سال مدولت و اقبال و زینت انجای آمانی و آمان کانامم
 و امنان نبی آدم و شخت و سلطنت جلوس نمود و در سال شصت و هفتاد و نه و دهمی بدست سلطان حیدر
 رونق افزای اسر و نگاه گردید در اندک فرصتی هر مر اهل شمع حیات او خاموش ساخت ایام سلطنتش سال
 و دوماه بود در سال شصت و هشتاد و سلطان حسن بن سلطان حیدر شاه صاحب پنج و دهمی گردید و بیرون
 و عیش و طرب اشتغال و زید با شغال ملک و مال کاری اندک هرگز از مجلس سرور بیرون نمی گذشت و هزار
 دو است قوال مندر و ستانی همیشه پیش او به قوالی اشتغال داشتند تا زمان ایالت او از بهلول و رونوای
 آن باج و خراج سلطان کشمیر میدادند و تا دخیان که یکی از امرای سلطان حسن بن فوجداری بهلول و رونوای
 بود در کشته لکوت و در وقت پنجاب حنت از وقوع این حال تا ترخان حاکم پنجاب عنان غرمتی بقصد
 اشقام و تخییر بهوش کشید که با سهل و جوی سیری آمد اما آوازه استیلائی سلاطین کشمیر بر تیره بود که از کوه غلی
 عبور توانستی کرد اطراف کوه هر چه در تصرف انالی کشمیر بود بجز بقصرت آورد با وجود از دست رفتن فوجی
 دوازده لک روپیه و هزار اسب از برفیای پنجاب میر رسید از آنجا که سلطان حسن ضبط و شقی نمائند از کاشان
 دولت و انجیان مملکت سلاطین غناد و منی لغت گردیده اطراف دیگر تیر از تصرف بر آمد غیر از کشمیر
 نالک سرحدی نبود مدت دوازده سال و پنج روز سلطان حسن بن جم عیش و فرور بود در سال در سال شصت و نه
 سه سلطان محمود شاه ابن سلطان حسن شاه بن حیدر بنی تخت نشینی نامدار رسن گردید در آن صحن که منتقل
 امور سلطنت شد هفت سال بود نظر بر صغر سن او سلطان محتشاه ابن آدم خان بن سلطان بن ابوبکر
 میر کرده گنجی ملک سیف دارش کنونی شایسته ترتیب داده از هندوستان توجیه نمود و میر را آبی سلطنت گردید
 در مدت سلطنت سلطان محمد شاه دو سال و هفت ماه بود در سال شصت و نه و پنج سلطان

۶۵
پسرزاده سلطان بن علی بن ابی طالب و ازین جهت داده زمان سبب و کشت و مور در قریه اقتدار و
ملک سیف دار و ملک سیف دار اگر چه در قریه سلطان فحشاه دقیقه نامرعی ملک است اما مکنون خاطر
فتح شاه این بود که دیگر اید را مور سلطنت ماضی نماید و بنابرین اندیشه سلطان فتح شاه ملک سترگین
ملک موسی بنیه و نصرت بنیه و ملک شمس حکم از سران دولت بخود مستحق ساخته در اندفاع ملک سیف دار
که بهت سبب ملک سیف دار نیز با افواج حویش بمقابله و محاربه پیتاده و در موضع را بهت تلافی قریه
ملک سیف دار و ملک نصرت بنیه با هم کار و زاری کردند که میباید از آن طرفین بر دست و بازوی اندوختگی
آفرین خوان شدند آخر در و نام دار بنجم متع و خجرا بهین گذار از با افتادند و رخت بستی به ابر عقی کشیدند
چون سلطان فتح شاه بیغروزی کامیاب گردید و قریه منصب سیم سالاری و وزارت ملک شمس حکم سید
چون دو سال و شش ماه از توفیق و منصب شمس حکم منقضی گردید میر سید محمد و ابراهیم ماکری ملک حاجی مد
ملک عبدی بنیه بمجاافت و سعادت شمس الدین حکم پکارا با میان موکد ساخته اند و در مقام مدافعه می ریه او
استیادند و در میدان دال در کشت دادند ملک کامیابی هم ملک شمس حکم بود اگر چه دوشی غت و
مزد اگمی داد اما که شکست فتح آسمانی است نه بهت بهش ملک کامیابی حکم افتاد و در موضع راه کام
که مراجع رفت در سال شصت و بود و شصت بار دیگر سلطان محمد شاه را و زنگ سلطنت حکم و زید منصف
بمیر سید محمد و ملک موسی بنیه مقرر نمود با سیف حال ملک شمس حکم که بهت سبب متوجه ترا به کام کرد
ملک شمس حکم بصوب دارد و گر خیت سلطان محمد شاه منازک اینها و را خراب خت به بود و بر حوت
ملک شمس حکم عطف عنان نموده و قصد خون آمدن خبر که سموع محمد شاه شد از آب گذشت آرزوی است
نشت و فرصت نیست که تمیز و هر گاهی و انبساط بیگانه ملک موسی و ملک عبدی بنیه با این قریه بود
نزدیک چار که دایره می کشند خیر چون ملک شمس حکم و قریه سموع آنها گردید که شکست بود و می توان

بعضی مردم گشتی با هم رسانیده آردوی آب رفتند از آنجا که بخول و سفیدین گیتی نداشت پس از آب گذرند
و فو و آب کنار رسیده در موج قنارون گردیدند ملک موسی زیم ملک ابراهیم ماگری نیا بر صیقل وقت
پای ثبات در میدان مبارزت افتاده از آنجا بچندند ملک شش یک اول دست پنهان عذرت میرسد محمد
ملک موسی و ملک ابراهیم و ملک عبیدی زیم مدافعت پیش آمدند ملک موسی از کثرت سپاه دشمن اینهم
نگریده با آنکه مردمی که داشت متوجه یکبار گردیدند از رز و حوز و ملک شش یک نه میت یافت بوی
وارد و گرفت سلطان فتح شاه بکایت هند راه فرار در گشت و سلطان محمود شاه با وجود چنین فتحی
بحال ملک موسی نه بر چشت ازین رکیز مول و مکر گردید و طرح در اسدات سلطان فتح شاه و ملک شش یک
اندر چشت ایثار نیا بر مکاتبت متواتره با ملک موسی زیم کشمیر رجوع نمودند بموضع خدمت ملک موسی زیم
عانی صمت و شاعت افزشته در میدان زیم کوجی قنارون رفتن دست داد و شکست بر سلطان محمد شاه
افتاد و میرسد محمد که سردار لشکر محمد سلطان شاه بود مقتول گشت این بار کوکب اقبال سلطان محمد شاه
بهقتال و چاره و چاره روزه از اوج جاده و حلال بیان بود در سال نهصد و پنج بار دیگر اقبال سلطان
فتح شاه از حقیق و بل برآیده به میت انشرف کمال رسید و منصب جلیل القدر تیسپه ری شمس الدین
شعوفن گردید در اندک روز کاری میان شمس یک ملک موسی زیم باب و حشت و منافرت بدید
و اتفاق و استی و اتفاق میدان گردید ملک موسی زیم شمس یک دست یافته مجبور شد و بعد چند روز بقتل
پشت پیوست که هرگاه باندفاع ملک شمس یک بر حشد با وجود قید و رنج بر چند کس و لا و رنامی را ملاک
بر افعاع این حال شاعر گفته بنگ و بچوب و بخت نه شست ملک شمس یک شصت کس را کشت در سال نهصد و هفت
ملک موسی زیم متصدی مهمات سپاهی و رعیت گردید تا مدت سال در کمال استقلال تمام توفیق کلام
در قضایا اقدار او بود در زمان استبدای او شیخ شمس الدین عراقی کشمیر آمد از آنجا که همگی هست و تمامی نه فتح شاه
بر آن بود که فی معاونت عبیدی منظم امور ملکی و مالی باشد بعضی از سران از قتل ملک ابراهیم ماگری دروغ

ملک موسی ریم خانم و خازنم گردیدند هرگاه ملک موسی ریم برین داعیه مطلع شد قرار بر فرار اوی داشت
 در آشنای اگر خجتن تقیل رسید ملک ابراهیم تا چهل روز لشکری و سواره ملکانی بود و انکراین سبط گردیدند ملک عسما
 یارمی برگزیدند و در خلال این احوال ملک کاجی ملک و جهانگرد برود که اسی ملک بیکدی و بختی کمر نداشت
 می گفت و انکراین بر میان بهت حست بسته روز و دوان سلطان فتح ه در دیوان خانه پادشاهی تقیل افتاد
 وقوع این حال که تسموع ابراهیم ماگزی گردید با جمعیست شایسته متوجه کشمیر شد سلطان فتح شاه آگاهی یافت
 قرار بر فرار اختیار نمود اما ملک ابراهیم ماگزی بمقتضای مملکتی که سلطان فتح شاه از بهر پور بر گردانیده بر
 سر سلطنت نشاند و بعد از انقضای یک سال از استیلای ملک ابراهیم ماگزی و ملک شکر زیم و ملک نصرت زیم
 در اندفاع ملک ابراهیم ماگزی متفق شده دو بهر او را که یکی فرزندانی ملک ابرال بود مجبوس داشتند و ملک
 ابراهیم ماگزی بصوب هندوستان فرار نمود و محمد شاه را که در بنیاب بود آورد و از راه پنجاب کشمیر نزل نمود
 در موضع بوشکر سمیت که مراجع اتفاق می باشد و سلطان فتح شاه غنیمت یافت سلطان محمد شاه با موسی
 کوسر شاهی بلند آوازه ساخت این مرتبه به ماه بدولت و جاه گذشت فتح شاه که خود را جمع کرد و رایت
 برافراشته عنان غنیمت بسوی کشمیر تعطف داشت و لدود حبیب خان انیشت فرستاد و جهانگیر بدیده که برادر
 عمده بود با حبیب خان بیست و طایفه چکان که خویشان مادر حبیب خان بودند موافقت نموده سلطان
 مرتبه چهارم بگنومت پذیرفتند حاصل کشمیر آنه حصه کردند بجهت کاجی حک که جد مادر حبیب خان بود یک حصه
 بجهانگیر و یک حصه خالصه سلطان فتح شاه مقرر شد همین سوال یک سال گذشت ابراهیم ماگزی سلطان محمد شاه
 همراه آورده در برگنه با نکل مصاف داد ابراهیم ماگزی با دو بهر به قتل رسید سلطان محمد شاه همی در کتاب
 آور و نیا بهر سکنه رضان بودی و لد سلطان بیلول بودی که فرمان فرمای هندوستان بود آورده استمداد و یک
 نمودن مسکنه رخان مقدمش را ارمی دانسته لشکری شیاره و معین نمود آوازه توجه سلطان محمد شاه
 با جنود ناسعد و تسموع ابراهیم که گردید ملک کاجی ملک شکر زیم و ملک نصرت زیم جهانگیر بدیده که در هندوستان

یکدیگر سولان کاروان فرستاده اظهار ای و انقیاد نمودند و از سلطان فخریه در علوم و کسب مستحقین گردیدند
 سلطان فخریه بحرب امر از فتنه منتهی گشت این خبر که به سلطان محمد شاه رسید خلوص عقیدت امر ایمنه نمود و شکر بیکار
 را بکشید و آورده ضرفه کار خود ندانسته تمام لشکر هندوستان که قریب سی هزار سوار بودند در دالوره گذارشته بود
 نه از کس متوجه کشمیر شد ملک کاجی یک و ملک سترنگ نیز به سلطان محمد شاه پیوستند سلطان محمد شاه مرتبه جمیع
 مشرف مملکت کشمیر گردید و سرداری سیاه و لشکر ایه ملک کاجی یک تفویض نمود و ملک سترنگ نیز را مجبور
 لشکر کوکی را حضرت انصاف از زانی و منور و قشلاق و زوشهره نمود در ایام عنیت سلطان محمد شاه ملک
 حضرت ریمه و لوهر ماکری و جهانگیر پیر با هم دیگر در میدان دال در دستگیر گردید و ملک حضرت زینم هم
 قتل رسید و رشتنان که بیابان انجی میباشند از منزل قشلاق با سامان و ارباب نهضت کشمیر
 در سال نهصد و سی و پنج سلطان فخریه و ملک سترنگ ریمه در میان جبال مستمند از دست ساقی اجل
 شربت ناگوار مرگ شدند در سال نهصد و پست و شش ملک کاجی یک به خود مسعود یک ایستقل
 جهانگیر افتاد و در اثنای کروفر از شست قضای تیری کشت دیافتم در حشم مسعود یک سید از اقبال
 جهان کماند را اجل سپرد و سکنر خان از ملک کاجی امان طلبیده و بکوهستان منداورد و استبدادی
 ملک کاجی یک از خدای و ز نمود سلطان محمد شاه ارکان دولت امرای سلطنت از قیل ملک علی
 و لوهر ماکری و ابدال ماکری خود بکشد و بکجیت نموده در صدد انهدام بنیاد استقلال ملک کاجی یک گردید
 چون ملک کاجی دشت که اکثر از خادیه موافقت اخلاف و زنده جاره کار در انهدام دشت در
 سال نهصد و سی و پنج باقتضای تقدیر مصلحت پنج راه پیش گرفت و زوشهره ناباقت است و خلل
 لایع احوال شیخ علی سنگ ترک با لشکر اراک بحرب او آمد ملک کاجی اگر اولاد خود غاز خان و اصغر خان
 حسن خان که در آن تصریح سال عمر شریف پیر رسیده بود و محافل و تقابل غنیمت دستاورد و برادر بزرگ و ملک

64
 داشتند آخر شب بر سپاه ...
 بالش را سپهر ساخت تمام بریده شد ایسی روز رسید مرتبه دوم خوان کسی حاضر بود اینها سپهر سخت ...
 مس را هم برید مرتبه سوم بر چار پایه در آمد ادراجا که ایمنی دلالت بر حسن او بود و دست از قتل باز داشت
 در آن روز در بدین حین جان جا گرفته بود بر کان طاقت نفاس و دست در خود ندیده منجم گردیدند بسیاری
 از اترک قتل و اسیر شدند ملک کاجی یک بعد شش ماه غنان معاودت بجانب کشمیر خطوط و شت
 با سلطان محمد شاه اساس عودت قدیم را نمود که ساخت و بباط کینه و عداوت جدید را در نور دیده
 ملازمت نمود ملک علی ریشه و کار این بمقتضای عداوت سابق بمسک مناعت قدیم قدم نشدند و موضع
 کچه هم مجاریه و مقابله ایشانند و سلطان محمد شاه ملک کاجی یک مدافعت آنهاست که تعیین نموده
 ملک علی اسیر شد و ماگرایان انهرام یافتند بعد زور کار علی ملک که در حبس ملک کاجی یک گرفتار بود
 بعد از کمانی از قید ربایمی یافته بی جنب کوهستان بنده فرار نمود در خلال آن احوال ملک کاجی یک
 سلطان محمد شاه را از شدت مغول ساخت به تربت پیرش مهت مصروف شت و تحریر دولت
 بر سرین افروشت چون ملک علی از نیر ربایمی یافته کوهستان بنده رفت با یک ششکی یک فایده
 ماگرایان در نو شهره باز خورد و بخوا بدید و صلاح یکدیگر ملک ابراهیم ماگرای با ستاد او کوک بچین
 ظهیر الدین محمد بابر بادشاه فرستاده عنایت و کرم پادشاهی اورا انوار سن و التفات مخصوص
 شیخ علی یک را با بهشت هزاره و مدد مقرر نمود در سال نهصد و سی و پنج طایفه ماگرایان علی ملک
 ششکی یک لوای استیلا بر افروخته باشند که ظفر یک بقصد استتقال ملک کاجی یک کشمیر
 نمودند و بر گشته بالکل تلافی فرستاد دست داد و در حین تنویر صفوف یکی از یهادران نامی اترک
 رستم و اسفندیار اصله غنیه خود بنیت با ملک کاجی یک مفایده ملک مزبور در حال اترک
 خان

۳۳
سپاهک هلاک انداخت اگر چه در آن محله دلاوران ملک کاجی کشت و فقیه اروغین مردی و فرداکی و قوت فروخت
نکردند از آنجا که قلم تقدیر بنه ارم آورفته بود و فایده مترتب گشت اکثری از یوزان مسا و نانش مثل ملک تاج الدین ملک
و ملک سیحی یک شربت محبت کشیدند و اکثری از قیصل سلطان ابراهیم ملک و دولت چک و غاریان پیرش سر کردند
ملک کاجی یک نیم جانی از آن محله برون برده عنان غریمت بکوهستان که بر آن تاخت طغویا گریان و علی ملک و یحیی ملک
بغیر و زمی کامیاب گردیده در کشمیر چهار تن دم از حکومت و کامرانی زدند یکی علی ملک چار و رده دوم ملک
ابدا ل ماری سوم برادرش لومر ماری چهارم یکی ملک چک بعد از وقوع این احوال شیخ علی یک رخصت افتاد
از زانی داشتند از آنجا که مملکت کشمیر از خود فرمان فرمای ناسن و ضابطا خالی ماند مردم از اطراف و نواحی بدین
طمع بر کردند بقصد تخریب آن کشتی نمودند در سال منهدوسی هفت میرزا کامران خجائی با قرب سی هزار
شکویمه میرگردید و خود در نوشهره نزول نموده موکب منصور را به سرکردگی محرم بیگ تا شلیقی شیخ علی یک کشمیر
نشان نمود و سرداران مذکور در آمدن نوعی حریم و احتیاط بکار بردند که تا وصول بجای بلاد کشمیر امر از حد دار
نشدند بدین حال که اعطای یافتند در قلع حیره او را جمع شده ملک کاجی چک را که برون شهر بود طلب داشتند
در موضع اتم و اجن حیر استاده محرم بیگ و شیخ علی بیگ برانجا نب لواهی میا زنت امر داشتند ملاقاتی
فرهتین اتفاق افتاد لشکر میرزا کامران شکست یافته طبل ارتحال کوفتند در سال منهدوسی و لومر والی کامران
سید خان با لشکر گران بقصد تخریب کشمیر بجهت آمده خود در زنت رخت افراشت کسود سپر خود بکمان
بسیار کرد و لکی میرزا حیدر با چهار رده هزار سوار و سب و هفت هزار سب دیگر سوامی سپان سوامی همراه داشتند
بکشیمیر یقین نمود که لشکران اول میزان از راه برگشته لار داخل بلده گردیده اهل شهر از بیم و هراس سلطنت کیستند
جدا شده به پنجاب جبال و منقاد و اباب و کوهوت پناه بردند از آنک بی یک اکثر و فاسن را قتل و اسیر ساختند
و فقیه اروغین بنیاد غارت فرو کردند و مستان که بیان رسید در آغاز بهار و او آن کل در صحرای چاه بل

۶۸
 امرای کشمیر جمع شدند و به اتفاق پادشاه در آن صحرا تلافی صیفین دست داد ملک علی و حسن بنیم چادور
 ملک شیخ علی بابا پادشاه سوار از برادران بمقابل شرف میرزای کاشغر شده اورا مغلوب ساخت کاشغریان علی بن
 کشمیر باین دیدند علی یک از جانب برافروزا و سوار حوذر امید و شرف میرزا را سبیدند در آنوقت امرای
 کشمیر کوکلی علی یک رسیده امرای کشمیر انعام یافتند و سبیدن در آنوقت که از بهادران کشمیر تقبل رسیدند
 بقیه سیف راه گریز پیش گرفتند با وجود شکستی چنین امرای کشمیر باز در همان صحرا جمع شده که اشتغال
 مهت استوار بستند در هر مکان که کاشغریان تیراندازی میکردند امرای کشمیر کین نمیکشیدند و در میان
 می آوردند کاشغریان حرفه کار در آفاست و مجادله و محاربه ندیده با امرای کشمیر صلح گونه کرده و خسران
 برای اسکندر خان گرفته در او خوار روی بهشت طیل آنحال گرفته معاودت نمود با وجود طبع موسم اگر
 دقایق بحرت و غریب اشتغال و زبیدند در آن سال قحط علل عظیم بوقوع موبست هرگاه کاشغریان معاودت
 نمودند امرای کشمیر شید مبنای صلح و صفای در ختم بهمان را با بمان بگو که ساخته سالک و قاف و اتفاقا
 گردیدند سکنی ملک کاجی یک کاهی در زمین و قرار دادند ما گزین و ملک ریگی یک در شهر میگردد بنده
 گاهی در زمانه یک روزات شهر و مواضع و ساتون داشتند بر سر میز و نام بست و گشت امور و رفیق
 اقتدار و اختیار ملک کاجی یک قرار داشت بسبب نسبت دامادی ملک کاجی یک اسمنی متمای سلطنت
 بر سلطان اسمعیل ابن سلطان محمد شاه مقرر بود و خیر سال بهین منوال گذشت و در سال نهصد و چهل و یک
 کاجی یک امرای سب را از خوانان دار خود متفق ساخته بطریق جدال و قتال ما گزین پس آمد ملک ریگی
 که بجهت خوشگاری و خیرای محمود فرقه بود دیگر کسی از مردم صاحب تجربه برای و رویت و عقل و تدبیر
 نبود و بهی تدریج شکست یافت و منهم بجانب کوهستان هندوستان رفت و در میان نواحی
 بر بروردن آقا زبید با اتفاق ملک ریگی یک که از محمود معاودت نموده بود با و پیوسته است غرضت
 آورد

۳۲
اورود در قریه کیسوزول نمود در موضع مذکور دولت خان ملک را در دست خود و در ملک کاجی
و ملک محمد کاجی و ملک تاجی و زرطل لوائی نصرتش جمع آمدند و ما گریان را مستحق صلح ساخت و تا سال
حکومت کشمیر بطریق استقلال و افراد با ملک کاجی حک بود در ایام حکومت و استیلا عادت ملک کاجی
این بود که در باب قتل و فساد و ارباب و خود اقطاع جرمیه که باعث بقتل آنها شده مقتید و مجوس میشد
اقدام بر قتل نمی نمود و بعد از آنکه روزی به شفاعت عفو از خیرایم مجربان گذشته بجای وافی و کاف و کاجی
مقرر نمود و همین منبت خدین را اولاد او میرتبند سلطنت فرما و این فایز گردید و الهی صل ملک
ابدال ناگری و ملک یگی حک که انتقام ملک کاجی بر میان بهت استوار است و در سال منهد و پیش
میرزا حیدر کاشغری را در هندوستان ملازم خاقان جم جاده هما یون شاه بود و تا بادشاه مر نور در
خسکه تمقضی نصایف ایام از دست شیرخان افغان که کینه چاکر او بود آرزو خاطر گشته متوجه
ایران بین بودند و آنوقت میرزا حیدر از سعادت استیلام رکاب دولت جبریان نصیب گردیده کشمیر آورد
از راه چیره بارش به نزول نمود و ملک را در حیطه نظرت خود آورد و در دهم شاهی تر تارک شاه نامی که نسبت
دور می بجکان کشمیر داشت اطلاق کرده خود ملک انی میکرد و ملک کاجی حک که فهم استقلال از جمیع احوال
میرزا حیدر خواند پیش شیرخان منبت همیشه را و خود خواهر اسمعیل شاه و لد سلطان محمد شاه بشیرخان داد
و بشیرخان عا دلخان و حسین جان شیروانی و جمعی دیگر مقدار دوزن را کس بکو ملک کاجی حک تعیین نمود
بکشمیر آمد و میرزا حیدر هم از هکته آمدن ملک کاجی حک و هم از معروفات ملک ابدال ناگری که اعتقاد
است نظرها را و مکرر گردیده اهل عیال خود را در اندر کول گذشته با اتفاق ملک یگی حک و ملک یگی
و ملک حسین ناگری بخرکت آمده در و تها تملاتی فریقین دست داد اگر چه خود ملک کاجی حک دقیقاً قانون
بمیانست و میازرت و قوت فرو گذشت نکردند پای ثبات در میدان کار و از رافشردند از آنجا که فتح

و نصرت اسماعیلی است که در این جنگ هم گریه و عنان غریمت بجای هندوستان معطوف شد و در منزل
تنه بار و نیم هستی بصوب دیار پستی کشید میرزا حیدر که تبا شد ملک اکبر بفتح و طغیان فرگروید خطیب کشیم
مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ فتح مکر تاریخ این فتح یافته چه فتح اول با سبکدرخان کاشغری بوده فتح ثانی
این است باجمده اطراف و کناف کشمیر را از تبت و بکلی و ذاکلی و مصافات و بکر بکلیه تصرف در آورد
بیم سالاری ملک عبدی زیه تقویض نمود و خطبه و مسکه بنام مازک شاه بدستور امراتی کشمیر ساخت و در
اعظم امیر افضل الفضل و اعلم العلماء شیخ ابو الفضل در اکبر نامه آورده که در آن ایام که فتح کابل شد فتح کابل
موافق تاریخ ملاوندی که کابل را گرفت تنه هند و نو و چهار است میرزا حیدر خطبه کشمیر بنام مقدس
حضرت جهانبانی جنبت مکانی ساخته سر ملید شد الحاصل میرزا حیدر مدت ده سال در ان نظام و ولایت
کشمیر سعی ملغ نمود و اقام محرفه و ارباب صناعات را از هر جا طلبیدشته در مقام رونق و رواج ملک شد
علی الخصوص تشویقی را با ناز گرم گشت و انواع ساز و در میان آورد اهل فضل و کمال را بسیار دوست میداشت
در عایت این طبقه بسیار میکرد و در آخر با گامزن مسک تقویت گردید شیخ دانیال ولد شمس الدین عراقی
را که از هر اس میرزا به تبت گزیده و طلبیده گشت و سوخت و شکلی ریشی را یکی فریدان شیخ نرور بود بنده ازین
حد نموده نیز طبع آتش ساخت و قاضی میر علی را اخراج نموده خانه او را تبار اجداد و ملا حاجی خطیب را نیز
بر همت تشنه قتل آورد میرزا حیدر بر اجتماع و کثرت مردم کاشغر مستنظم گشته رشته عهد و میثاق
با مردم کشمیر تحکیم داشت بریده و ضد ملک ریگی یک که سردار عمده بود نمود ملک ریگی یک مشتگیر گشته
به هندوستان گریخت کاشغریان عجزه و ضعیف دست قتل و کشتن کردند و رعایا از پناه پستوه
آمده نظم پیش افغان کشمیر آوردند ملک عیدی زیه حسین با گری خواجه حاجی بانندی پیمان با کمالی گشته
تبدیر مردم بنیان دولت و شوکت میرزا حیدر روخته اند فرار برین یافت که راه خداع پیش گرفت کاشغریان
در شکلی

در شکنجی خیال سالار و فرمانده ملک پیر و آل منشی نماینده سالار
 گفت اطراف کشمیر نواحی در خطه ضمیمه می آید جای خود و تفریق باید کرد نیز از حیدر قرا بهادر برادرزاده
 خود را با جمعی از پنهان دران کاشغری نام زد این مهم نمود ملک عبدی رینه و حسین ناگری و خواجہ حاجی باندی را
 فرستاد که شمام جمعیت خود همراه و مهید ملک عبدی رینه شمس الدین پسر خود همراه داد لشکر نیز از ارجحید بازو
 جدا کرده مردم کجرا آمدنی اورا متفرق ساخت طایفه راسخیب نسبت برجی را بصوب بکلی چند بر ایلوف
 کشور و راجور فرستادند هرگاه خاطر جمع کردند که چندان موگبی پیش میرزا حیدر نماند خود نیز بد اخیار اعدام
 افغانی قرا بهادر و رفقای او به ایتهاض آمده اند در موضع آون پوره که نزدیک خام دوت ز قلم نشینند
 و غار نیان و ملک دولت پکتیر با آنها ملحق شده اند قرا بهادر محمد کوت رسید شب آنروز کشمیر مان خود
 از لشکر او سرون کشیده و راه معاودت کاشغریان بصوب کشمیر پرتبه خود بر قلعه کوه شامخ رانده تیغ خلافت از
 خلافت بر آورده گروهی را قتل و برجی را اسیر ساختند قرا بهادر در زمره بسیاری بود و چونکه پسر کرده گی ملاقات
 و ملاقاتی بضبط ملک نسبت فرستاده بود در آن نواحی ملاقاتی سید و ملاقاتی راه فرار پس گفت
 و زمره که پسر داری ملا عبدالمشبهک تفین کرده بود ملا عبدالمشبهک شکسته و بد حال کشمیر آمده در حین سیر
 به یارده سوله پهل سید جمعی که بتا شلیقی کوک خود که از چله بهادران نامی بود سمیت کشتوار روانه کرده بود کوک
 ز نور در آن نواحی مقتول گردید و نوار و با بضد نوار رفقای او در آن سفر گشته شد نیز از حیدر با وجود مش
 و بال کوکب اقبال الی و خیال در قلعه اندر کول گدشته بقصد انتقام امرای کشمیر لوای سبازرت بسوی
 مزیه آون پور برافراخته مقرر نمود که بر سر امرای کشمیر شتون آورده امرای کشمیر برین تدبیر مطلع گردیده کار تقبض
 و مپناه شدند و میرزا آتھاشی بقصد تفتیش احوال امرای کشمیر سوار شده درون معرکرفت و در میان شاخ
 سیدی پنهان ماند و قضا را مهران وقت و قصابی کمال و منی نام سلج گاو می اشتغال داشت دید که سوار می

ایتاده است کانی است که در این حبس بجز کانی که در این حبس بود و کانی که در این حبس بود
و ایت که جاسوس فرستاد و تیر که بکار گداود داشت از همان تیر زخمی انداخت که شب یقین میرزا رسید و فرستاد
منتهی گردید این واقعه در سال هفصد و پنجاه و نهم دست داد تیر که منتهی حاکم تقدیر حادث که تواند سرکش
هر چند که تیر کند مرد و مرد مندر ممکن شود آن بقضا چاره تیر اهل کشمیر با وجود حراحتی که از میرزا داشتند با قراء
بهادر میرزا و فرزندان و متعابانشان و بپیش آمده با تمام جهات و اسباب و وطن روانه نمودند میرزا
حیدر نسبت خاله زاده کی بحیب مایون پادشاه داشت میرزا حیدر که از میان رفت ملک عبدی رینه کوس
دولت و حکومت بلند آوازه ساخته لوی کامکاری و کامرانی و ملک فی باوچ ملک اعتبار افزوده در ترش
تقویت طایفه چکان خصوصاً ملک دولت و فخر نیان و حبس نیان و عینیان لیران ملک کاجی بیک
روز کار به پریان عالی میگذاشتند و دقیقه نامرغی نگذاشت و حمایت نمود هرگاه قوتی و ثروتی و حکمتی در خود
مشاهده کردند حقوق آبادی ملک عبدی رینه بر طبق نیان گذاشته تحریک عداوت و کینه دیرینه از خود
سوافقت بر کوشیده از عهد و پیشان برگشته ملک جی هم از وجدان شده بطایفه چکان بیعت ملک
عبدی رینه با وجود کثرت خدم و حشم صرفه کار در محاربه و مجادله بدست فرغان غنیمت نصیب بدستان
معلوف داشت چون راول پور رسید در اثنای راه شاخی از تالک انکور گریان گیر او شده از اسب افتاد
خواست که پا در رکاب آرد اسب لکدام داشت و بر اسب چوین تا بولش سوار ساخت مدت سبطانی و
یک سال بود در سال هفصد و هشت زمام امور گشاده و نسبت در گفت اقتدار چکان تمهید مستمندان
تر گرفت و بوجه دایر و روش مشایر بنام حبیب خان ولد شمس الدین خوانه زاده چکان رونق گرفت
بر مسند پشواپی و سرخی ملک دولت یک ششمن گروید در آن ایام زلزله عظیم و غریب که یاد از زلزله نیست
میداد واقع شد در آن زلزله که هفت روز متداود داشت اکثر سویت راسخ الارکان متعین گردید

۳۶
غریب نقلی مکتد اگر چه بقیاس مرغمی آید از آنجا که از ثقب بکوان
مبادرت می نماید هر چند استبعاد دارد لیکن از قدرت او بجهت تقالی میستفاد العبد العالی الروات
نقل است که دور و ستان بهست گراج پایان مقیم بچرا به متقل تندی مرگ برکنار نهر ویشویکی آنطرف نهر و
یکی آنطرف نهر که تا امروز سرزوع استغلات سموت نام کی حسن پوره نام کی حسین پوره جانب آنطرف
نهر به سبب اتغ غزله خانه های حسین پوره رفته و خانه های حسن پوره جانب آنطرف نهر آمده تا اکنون بنابر
ملک قدیم مستمر و معمول است که دماقین آن روتان باین سمت آب و مزارعان این فزیه تا فطرت نهر رعت
ملک دولت یک که برار یک حکمرانی نشست خاتون عمو که مادر غارنجان و غیره برادران او باشد بقصد ازدواج
در آورده و در این حرکت بنی اعمام را از خود آرزو ساخته تا سر از متابعت و موافقت او بچیده و در غایب
او که بهست بر میان جان اتوار بستند و در اینها تر و مضت میوزند تا آنکه ملک دولت یک بقصد بر آمدن بازو
جانوران سکاری بکشتی نشسته متابلابل متوجه شد سواری او را در حسن آبی بیکه میشته بودند غارنجان
فرصت عینیت دانسته بر سواری او تاخت همه را از پا انداخت ملک دولت از کشتی بر آمده روی بوجه برگشته
بهاک نهاد و در این ای راه بچوبانی ضعیف باز جو زد و دولت که روز بتر بدقت و توانایی بکار نایب جوانان
فرور او را دست و گردن بسته پیش غارنجان آورد و فرمود که پیشکش کن کشیدند ملک دولت یک
در شجاعت و خصم افکنی و صرامت و شغری و سپ تازی و تیره بازی و سخت کمانی و تیر اندازی در عرض آفاق
بمدیل و نظیر بدشت در تندی مرگ تری انداخته مبادقت دو میل رفته الی یومیا بدانان آن تیر فست
روز و قوت باین مرتبه داشت که گویند خانه ساخته بود چهل کز طوا مپست از عرصن شاه تیر که شخته های بایم را بکام
آن شمشیر بدند و در و کز و چهل در عمه طول قریب ده مپست مرد قوی باز و بالای خانه شکستند از آن
طریق با کشت شاه تیر از بالای خانه فرو رخت به همان جانب که ملک دولت یک بود و بصدت تمام

[illegible]

۳۴
با تجویر استیای حرب گردان شد فرمن عمر اکثر مبارزانی بود و پیروز گردید و در آن قتال و جدال از بیم
تا شام مشتعل بود چون ملک شمس الدین بنیه داشت که میر ابوالمعالی مغلوبیت بجند اسیری خواهد آمد بهره مردم
بده همراه آورده روانه ساخت خود در معرکه قایم ایستاد و زخمهای کاری برداشت و در شکیبایی و تدبیر و تدبیر
کس از لشکر غنیمت اسیر شده بود غارتخانه همه را به تیغ کین از بیم گذارند و چون هزار کس از هر طرف فیل سید
اکثر پیش از مردم عظیم بود غارتخانه چند مناره از سر تا مرتب نمود ملک شمس الدین بنیه را با آنکه دخترش
در خانه سپهر غارتخانه بود بکلون کشید بعد از آنقضای دو سال این فتح نامی برادران ملک دولت ملک
ملک محمد را در ملک شمس بنیه لور حکم و محمد خان لاری و غارتخانه سر از اطاعت و انقیاد و غارتخانه برون کشید
جسرها را بریده در میدان زلزلار که جمع شده اهل آنرا مخالفت کردند و قدم بر میارست افسرند و هر روز جمعی
تازه از غارتخانه جدا شده با آنها دوست غارتخانه داشت که اگر در می راه توقف واقع شود معاندان
باز دایه جمعیت بیشتر متظاهر خواهند گشت از غنیمه را بر آن دشوار است بنابرین اندیشه نزدیک محله دیده
که در پایاب بود با جنودش از دریا خوسن حویر نموده در برابر مخالفان صف قتال بهادران طرفین حقیقتی
نمایان بعرضه ظهور آوردند ملک محمد را در شمس الدین بنیه در برابر غارتخانه آمده کار بر دو تنک است و
ملک محمد با وجود فیل غارتخانه فیل را بنه خود ساخت چند مرتبه محله را بدیده او که اقامت توانستند کرد
ملک محمد خود از همه که خلاص داد غارتخانه فیل را پیش انداخته است جنگ چپ غارتخانه نمود چپ یک خورجم سپاه
بود و در حرکت باز مانده خطوم فیل را بدندان گرفت و خندان زور کرد که فیل را بغیر یاد آورده
فیل را گذاشته و حواست خود را بکنار کشید فیل که نمیدانست از کوفت و زخم و دوا و احوال داد غارتخانه
فرزین فتح و نصرت معاودت نمود محمد یابی و لور را و اگر خواجه حاجی و سلطان یوسف چک و فتح چک
و نصرت چک ازین محاربه نجات یافته بهندوستان رفتند و قرا بهادر میرزا را بر تراده میرزا حیدر را که از راه

[illegible]

در هر روز بعد فراغ نماز با دعا و خیریه دار احکم میکرد که این قدر مبلغ برین
مردمندار باب ذکا نبل نفوذ حاصل برستی تمامید که هی فکر ضرر طبعی غالب بود این مطلع از وادار وقت
اوست حمایل کرده منع و بسته بخیر می آید و لا بر خیر کاری کن که جان در کاری آید در سال نهصد و هشتاد و پنج
خود حسین خان و لشکر خان بگوشتان بهند فرار قرار نموده اکثر آن نواحی بحیث نفوذ در آورده دست
خود و اعتناست بر انانی اطراف و از نمونه رعایا از میداد او به ستوه آمده بچین حسین خان موقوفه شدند که اگر
بجای آن خجاست چاره نداریم و الا برای آن بگویم که داده آید حسین خان که از وی آرزو خاطر بود مثال بیان
مضمون صادر گردید که در دستگیر کردن او کوتاهی نکند اگر محتاج مدد باشد بزرگارید که فرستاده شود لشکر خان
که بر این معنی اطلاع یافت با فوجی گران بصورت شیر شکار حسین خان بسر کرده گی برادر خود علینی بی ملک محمدی
بجوشش در باجوشش آمد افروشی ربه لشکر خان تعیین نمود در قصبه منوج آتش بسکا برافروختند محاربه واقع
که وصف آن عبارت گنج محمد تاجی ملک در آنم که کار و زاری نمود که ازینها در آن طرفین غلغلہ آفرین و فنا
بگوشش ساکنان عاملان رسید و لشکر خان برادر خود علینی رو برو شده نزدیک بود که علینی را از یاد آورد
در آن اثنا بهادر خان بگوشش آمدت بهانی لشکر خان زخمی شد بهین زخم رو به هیمت گذشت ملک محمدی
که درین موقعه مردودات نمایان شده بود حسین خان بسیار در تربیه او فروذ کوب دولت حسین خان که
بوج و کمال مسیدیک ناگاه مستاره طالعش منوط انجامید یعنی ولدار شدش ابراهیم خان بازار حاکم در گذشت
از سانح این مصیبت و دست بعد بجهاد منوع روشش از قفس تن برید بر سانح سده گشت شدت سلطنت
سل بود در سال نهصد و مقباده و دست سلطنت ملازم در دولت علینی برادر حسین خان گشت سلطانی
حجت بر او و معیت گستر بود و ایام سلطنت را صرف دلمواری و کار سازی و چاره پردازی نمود و در
بزمان او این اقطاع سلطان بن العابدین حاجی حیدر خان سلیم خان پسران نازک شاه که در هندوستان بودند

۲۶
علی خان غنیمت بیگ را که در این شهر که رسیدند گروهی از امرای شمشیر علی خان جدا شده بآنها پیوستند
علی خان بچهار سوار سپردگی لوهر خان و ولدش خان را در زاده خود و محمد خان و ملا حبیب خان یک بزغ و زرع آنها
نامزد نمود و محمد خان راه ضلع پیش گرفته بی آنکه لوهر خان آگاه سازد و او را عقید ساخته پیش حاجی خان و سلیم خان
بر و اطله را طاعت و انقیاد نمود و آنها را از نوشهره بیرون شده بی نیک شمشیر گت آورده لشکر کورسای
سلیم خان را با اکثر لشکر تقبل آورد و حاجی حمید خان راه گریز یافته بایدر بهست بند و تن رفت در خلال آن احوال
بهادر سنگه زمیندار کشتوار از جاده اطاعت منحرست گردید علی خان لشکر گران بر سر او کشید و بهادر سنگه که کار سنگ
شد فتح خاتون دختر خود را مصحوب نراین سنگه پس خود فرستاد و علی خان فتح خاتون را عقد خود آورد و بهادر سنگه و دختر
دیگر خود شکرد و یوی بی یعقوب خان سپرد زاده علی خان نامزد و بدستور براج و خراج و جیره و نایر خود و لایم کرد
عاطفت علی خان از تمام او گذشت و نراین سنگه پس شرا انبواز شد و انتفا محض و شتم و رحمت انصاف از رانی نمود
و بعد از آن سال هنگامی که تخیل نیرا عظم بهرج سبند علات و انتم بسته بود و بر لبی محل آمد و همه علات را نابود کرد
مقطعه علات را عظیم نوع انجا میدتا سه سال علی التواتر و التوالی همچنین واقع شد سلطان سعدت نشان و سال دست
نوال بهر بل نفوذ انوال بک و جمع خراج و فاین خالی گردید سال سوم ارباب احتیاج با مور ارکان دولت
نقت بهر نمود و آخر تا که غیرت بکد کمال سید خان بقصد استمداد مهت از متقار اکا بر سوار شده بود و در آشنای راه
ز تیو ملک محذوب را که بخارج عادات شهرت داشت دریافت از روی نیاز پرسید که این ملا تافنی خواهد بود
فرمود تا زانیکه حیات تو با فنی است علی خان از استماع این کلام بحالت تمام نجات مراحت نمود و این حرف
اول بهار از زبان محذوب زویش شنیده بود و فضل ربیع که آمد و بهر تحقیقت آورد از آنجا که خان درین سال
بکار دیگر نه پرداخته بود و جوانش کوهی باغبان کرد و در آشنای گوی زدن روده اش پاره شد و نجات بهر گشت
بر سر دلا محذوب خود و یوسف خان تاج سلطنت گذشت و چشم حرم و آذر انجا که این داشت و سال نهصد و

هشتاد و هشت یوسف خان بن علی بن نامزد تاجداری و صاحب بیدار
 برادرش که رسید متابعانش گشتند که وقت آن است که سوار شده بر سر یوسف خان که هنوز خندان جمعی نداشتند
 خاطر از جمع نموده زمانه است و کشاد سوار بکفت افتاد و او را خود آورد و ابدال خان گفت اگر چه ابدال خان
 اباجان بن و جان علی خان نیست اول من جادوگر خواهم کرد و بعد از آن علی بن مقام تربت انبیا طلعت سوار
 خواهد کرد و مقارن من حال یوسف خان و ولد سلطان حسین خان محمد خان و ولد حبیب خان یک که نسبت به صهرت
 ابدال خان داشت آمده گشتند و بر کار حبیب ابدال خان فرمود شما خدمت سلطان یوسف بروید و دعای ما
 برسانید که ما هم آیدیم ابدال خان میخواست که خدمت برادر زاده رفته تهنیت و مکفین برادر برادر و حبیب خان
 بر سرش و عقیقه خاتون و درش مانع آمده که تا میشتی در میان نباشد نمیتوان رفتن مبارک است نمود و از
 سلطان یوسف مطمئن خاطر تهنیت این راه ابدال خان متوهم شده در خانه متوقف گردید بعد از وقوع اینها
 طرفین یوسف خان بصلاح و صواب بدولت خواه پدر عالی قدر را بی تهنیت و مکفین گذشته مقصد مدافعه ابدال خان
 بحرکت آمد ابدال خان نیز با تهنیت خود سوار شد و در محله نوته تلافی فتنه اتفاق افتاد و مبارزان طرفین در کشش
 کوشش آمده و آدمی و مردانگی دادند در آشنای کرد و رفتگی به پیروی ابدال خان سید در حین رفتن
 سید مبارک خان با جمع سپهران تهنیتشان و فوج دوزار سوار آرموده بکار از زمین ابدال خان در آمدند
 آنچه دعا شدند ابدال خان با وجود زخم کاری بر آن فوج دریا موج حمل آورد گردیده مانند شیر که در راه آید همه را
 متلاشی حست سید مبارک خان از زخم گای که با ابدال خان سیده مطلع گردیده بایک بر یک زده و زخمی
 جانستان ابدال خان از خانه پرت در روده بزحاک ملاک انداخت و شریعت نباه قاضی موسی او را از
 مردان حست همچنان شد که گفته بود پیش از علی بن تربت و اید یوسف خان بغیر ذی طفره کامیاب
 روز دیگر در پالاگر را بخاک سپرد و با طمکست زانی گسترده و مهران روز سکه و خطبه بنام او رونویس

از راه توج بطریق مسافرت رسیدند تا وصول بدان مکان نوعی احتیاط بکار بردند که لوهر
خبردار نشد و یوسف خان به پور آمده خبرداران را برهم زد و متصرفت کما مراح گردید لوهر خان که در آمدن
یوسف خان بکما مراح اطلاع حاصل نموده بر جناح استعجال تقصید استیصال یوسف خان با قریب دوازده هزار
سوار و پیست و مخیم را به پور آمدن بفرمان جمع نموده از آب عبور نمود و یوسف خان از آمدن اجتماع این خبر
متوهم گردیده بصداح و صواب بد دولت مقرر چنین شد که برابر قریب دلیله که پایاب اردو باید گذشتیم متصرفت
شهر که خالیست شد بر سر فرمان فرمای تنگن گردید تا از شتوع این خبر ملک جمعیت لوهر خان حواله
بر مبنای این اندیشه صواب و فکرنا متب تکمیل بر عین او بجا نه قالی کرده آفرشت باضارت آتش از آن سحر با
تمام لشکر گذشت و رفیقیه سوپور که رسیدند لغو آن آتش در حشاش مری لوهر خان شد و او را در گذشتن یوسف
از آب هیچ شک مانند ابدال است که بر اول لوهر خان از شجاعان نامی بود در سر راه گرفتن یوسف خان مباحث
ملک حسن زو بروی او شده نهال عمرش از رخ بر کند یوسف خان قریب نفرت و دولت که متصل بر تنه رسید و قریب
و صغیر و کپرناب و بر متوطن بر گنه بده با استقبال شایسته زبان تهیت و مبارکباد گشت و دزد و غلغله بنا و دعا با سمان
رسانیدند یوسف خان هر کدام را بقدر تریب و پایم بنوازش و التفات تفقد حالات متناز گردانید و بر آن نهید
بهشتا و دونه بدیده تمام داخل شهر شد و در دم محبت و حکومت یکپوس خود پیار است و سکه و خطبه تمام خود را پیش
داد از آنجا که مستخفص احوال لوهر خان بود تحقیق یوسف که در خانه قاضی موسی پنهان است از آنجا که در خدمت یوسف
پناه فرمود و از شرط فلفل و کمال و صلاح تقوی که داشت ادب میوزرید و خواجہ ملک ظفر انجانی قاضی فرشتا
ناظر مذکور او را از آنجا آورده میل چشمش کشیدند بر جراید ما ثم عدوان از باب رقم عفو کشید اما جید ملک
سمش حکم کو ر واره از راه هراس و سیاست یوسف خان بصوبه دارد و گر بکشد و یوسف خان فواجی و غیره
حاجه اینو به سر کرده گی لوهر فوجی بر سر آنها تاقین نمود چون آوازه آمدن فوج مسعود صیدر چاک و سمش حکم
گردید سمش حکم به سمت بکلی بگریز آواره گی گردید در قلعہ فروزه که میان بکلی و شک نمک واقع است

مستحقین شد اهل قلوب از عذری که شمس چک بکای آنها بخاطر آورده مصحح سده جوهر حکم فوجی نوشتند که
که خود را از دوزخ برسانند شمس حکم را دست و گردن بسته با پرتو مهر حکم در فتن مساعت نموده و
شمس حکم را بدست آورده بخدمت و سفین رسانید میل چشک کشیدند اما حیدر حکم را بدست
گرفت حاجی بودن ندیده بهند رفت بچون دستگیری مان مشکه صوبه دار السلطه لاهور منصب
چهل قدر بادشاه جم جبه و عرش ایشان فایز گردید و سفین گلزار مملکت از حسن و غار طغیان
اهل عدوان پاک سخت و دست نوال نیدل نقود و اموال برگشتاد و در مردم بنیان اکثر بدعت با
که از سلاطین باقی نماند بود سی پنج بکار برد و با وجود وقوع این همه بکای از بسکه مسنوف صحبت ارباب
تر نم بود اکثر در محل سیر مسر و از احوال شک و سپاه غافل ماند ازین عقلمت و بی پروایی و سرخوشی محض قوت طالع
و بهر روزی کشید باین اگر چه در آنوقت تنجیر الکاه و نیار عدم وقوف بر رعیت پروری و سوادت ستری و فضل
خشی و قدر دانی سلاطین شهر مکن این سلسله عیدیه باین حایت را رنگ بهشت برین بر آهنگ تمجود
چنین ملک صعیب گذار مفت از دست داد با جمله خون بر تو این خبر بر پیشگاه باطن حقیقت موطن
خاقان گیتی ستان حلا الدین محمد اکبر بادشاه یافت تیر ز طاهر صالح و عاقل را با مثال واجب الامتن
نزد یوسف خان فرستاد و مضمون فرمان لکه چون از چین او فروغ صدور ارادت و اخلاص سپین بود و خواست
و التفات بادشاهی ممتاز گردیده از آن تا بر که مرا حجت مکشتر نموده از احوال ملک بابت ده نامی تا بر
مخلافت مصیر معروض شد آتشه الحالی که از متسارعان خاطر جمع کرده باید که محذور و در فرمان قضای حریان بی توقف
در یک بشرف تقیل است آن قوانین سجده گاه سعادت اندوزش آتین گردد و یوسف خان که بر مضمون فرمان
و احبیب الاذقان اطلاع یافت داشت که اراده تنجیر کشمیر از خاطر اقدس سر بر زده اعیان حسب تدریر اطیده تدریر
کشور گزیدیم مستحق الکلیه شد در پرداخت صوبه مسعود بود و ولایت هر چند درین باب مبالغه کردند و میگویند

بگشت یوسف خان پیشی سر او را بجا می داد و پسر کتبه خود میرزا حیدر شریف است این یوسف کریم گردون کمال
 مصحوب ایچان عظمت نشان فرستاد چون بدرگاه پادشاه فرمان فایز گردید حکم جهانمطالع شریف نقاد و ندرت
 که یوسف خان خود را به شرف استقامت رکاب دولت رساند عرض همگت کشمیر را با جمال سم قبول قبال موکب
 کوکب عدد و اندام میرزا حیدر بعد از تقضای یک سال خضت انصاف نیت یوسف خان از شنیدن این خبر و خشت
 مغلوب شکر خوف و هراس گردیده صد چندان دیگر پیشکش سابق افزود مصحوب اکبر اولاد خود یوسف خان و پسر
 بدرگاه جهان پناه فرستاد یعقوب خان قریب دو سال در خیاب خلافت واقع در فتح پور تا صیبه افروز شد
 سعادت بود در چنینی که یوسف خان کسب این شرف و در خیاب خاقان آقان می بود اتفاقاً راجه پدیده گیت
 بهمدیه معاضدت و مطهرت بخانه نوار سوار راجیوت هزار و پانصد و پنجاه میل مغرور گشته و دم نخوت
 سالک مساک طیان گردید چون اینجیمباسع جابه و حلال سید بخت تینه و گوشمال آن کو میده اهل
 افواج قاهره معین گردید در هنگام نیتین خود سحر و یقوت خان در ششگاه اقبال در سلک استادگان جای
 خلافت مصیر شک و تقدم بر جاده حارت نهاده و معروض داشت که بخت و شکر کردن معذورند گویا این مهم
 شکر در کار نیست اگر حکم قدس بر آید بر رویا بدیده جان شادتها رفته و راه برگاه والا حاضر سازد از آنجی
 یقوت خان در معارک و بگویم مصدر ترددات نمایان گشته بود حضرت خاقان گیتیستان سر رضا
 بدان مهم نام زد فرمود یقوت خان روانه آن سمت شده بدانی که رسید بغیر این بس داده بشکر او در آن
 صبحی که راجه پدیده گشت مقهور مشغول فتنه و غیر از چند برهمن خواجه سر امهره داشت یقوت خان او را گرفتار
 و بخت بد شاه آفاق و معارین پادشاه دوران یقوت خان بر آید چون بنویسند فتنه
 که دماغش مختل است در خلال آن احوال حکیم علی راز و یوسف خان فرستادند که او را به شرف ایشان
 گرداند رایات عالیات که بصوب لاهور به ایشان من می آید مقارن صول سخن جهان میان آن عده یوسف خان
 و فرزند

۲۲
و فرستاد اگر در آمدن قتل و زور و سخط و غضب بادشاهی که هم الهی است و در هر دوید عیون جان که بکار
از میان می نرساند شنیده بود بخیر است یوسفیان که بخواهد حق و عدل یوسفیان مشعر گردیده فراداد که
به سجده بارگاه عالم نباه سعادت اندوز دارین گردد اما ارکان دولت اعیان مملکت از جهت
به سبب نزول لشکر اترک که در سال مقصد و سبب و چهار واقع شده خرابی باروی داده هنوز
مملکت بحالت عمارت نمی آمد اگر در دیو ملک بچشم تصرف بگانه درآمد تا قیامت روی آرام در
خواب هم دیده نخواهد شد اصلا برتن یوسفیان در بارگاه خاقان جهان راضی نگردیدند حکیم علی که عنان
بصورت سیر معطوف داشت هنوز به تهران رسیده بود و لای آسمان فرمای سایه وصول بلا بود فلکند
از اینجا بحکمت آمده موضع خواص و بر امتداد دولت و اقبال ساختند یوسفیان می قلمنا غافل یافته
و فرصت غنیمت دستمه راه کریز یوسفیان و از برین و باد سرعت و سیر استعاره نموده در تهران حکیم علی
باز خود حکیم علی متوهم گردیده اما یوسفیان متعجب از او نشد همچنان در رفتن مسرعت به کار برده
مطابقت پذیران گردید یوسفیان از این بی غایت آرزو گشت جبرانی تحصیل حضرت در آمدن بسادرت
نمودی قصد داشت که ویرانجوس سازد اما امر آنکه شدند و حکیم علی که بی پیور رسید یوسفیان استقبال
کرده همراه خود شیره آورد و فراغ سایه حکیم سکنی معطر نمود اکثر بدینکس شرف و هر چند کنون در طهران
در آرزو طریقی یوسفیان اداک تقبل استن جاه و جلال بود از اینجا که هیچ یک از تبعه مراقت راضی
نما را از امر این سعادت متقاعد گردید حکیم علی همگی را در یافته کیناب خاقان ممالک استان معروض
بعد و وقت بر حقیقت احوال فوج نیاه هزار سوار سیر کرده گی راجع به گوانداس کواحه اترک بر راه باره موله بخیر
اکثر مستان و نبات مقدس در آنک بار اقامت گشت و ندیقین این چنین فوج مسموم یوسفیان
گردید بی غایت متوهم گشت حکیم علی را حضرت انصاف از آنی داشت بنا بر صلاح و صوابه بدام را براه آورده نزد
شک

گفته بود و آورده هر روز در پیشانی میرزا باده بکرت آمده هر اول و برانق و جوانق و قول و چند اول ترتیب داد
حسن ملک ولد محمد ملک تنجی و علم شیرخان ناگزی هر دو بی مقرر نمودن شمس الدین ولد دولت چک در میان نصب نمود
میرزا المعانی ولد سید بابا کنان و حسین خان ولد ابراهیم خان چک ادریس طرح گذاشت و یعقوب خان و جتاج بنوعین
لوهر فوجی بابا طالب اصفهانی و حسن تب مراد محمد تب و زینب داران که کوکبی در ظل است معتب روانه شد
باین ترتیب بکوه کوه مسکسید و از آنجا روانه شده خود را به تنه ذانک رسانید و ربای کوتل کوه را به دست
بالشکر پادشاهی محاربه بوقوع آنجا میداد و در آن طرفین باز فوجی جلادت و اقتدار بر کشته و کوششهای موفقی
نمودند و چند نوبت از جانبین غلبه کرده یکدیگر را بر آوراند و در آنشای نزد خود بازنده گی اعظم واقع شد
و حیرتیه دانک بطین آب بریم خود راه رسد و دگشت و لشکر پادشاهی جدا از راه سر ما و چه از آنجا
تخط و عرصه هفت گردید و راه به گوازا سن نهایی اندیشه و فکرتان بنا به پیوستن و شت منظمی شد که رفتیم که
انیمتیه لشکر پادشاهی منظم گشت اما نه از بازنده این بار دیگر گفتن خواهد شد فکر بر اصل باید کرد چون اکنون جان
جبهه افزون سجده است آن جبه و جلال بود و وصول قهرمانانیه سمنه غرمت او گردیده همان شب از منزل بوابیا تن
بیرون شده در سال نهصد و نود و چهار بشکر پادشاهی محج شد روز دیگر اول لشکر شده رویه نزد و میگارا امرا
کشیر او درین حال که امرا کشیر مطمع گردیدند یعقوب خان را به سلطنت بر داشتند که دلاوری بر میان جت استوار شد
بابا طالب اصفهانی و محمد سلیم کاشغری مقدمه الحش کرده هر دو سردار را نصف نه از چنان کشت و کوشش کردند
توسط سه هزار تن تا دو پیر روز از لشکر پادشاهی کشند و کشند که حمزه از جنود پادشاهی قدم پیش گذار و این
مجدد و می ریه تا مدت یکماه بود و امتداد یافت در آنوقت که ایام بهار بود و بار و بارنده گی متواتر دید آمد و رفت
بارید زمین آری که نرم و مست بود و آب جاسیم فرو میرفت و سرمای اعظم بهر سید لشکر پادشاهی از طرف متواتر
سرمه کشم فیدان آبان بریده در میان آن بنیاد میر و زن بهای متزوج کم نمیداد و خود وقوع شدت

۵۲
 عشرت برتر بود که سیر علم یک اشرفی بدست نمی آمد راجه بیگواند اس پادشاه در بعضی وقت مختصر در
 در مراجعت دیده با یعقوب خان بنیت و قهر مبارکتی که یکی از امرای دریشان بود صلح گویند کرده طبل ارجال
 فروگفت نبواجی یکی که رسید یوسفی نرساند کرده در تاهک بدرگاه خاقان عالم نپاه رسانید حواله آمد پس
 بجوام شد ملایم و رسیده حواله راجه نورعل فرمودند بعد انقضای مدت دو سال راجه بان سبک ارزار الملک
 کابل آمده ناصیه افروز سجده سعادت گردید التماس اتخلاص یوسفی خان نموده با شش شفاع او مصطفی بنده محرو
 میبای کردیده همراه راجه نورورد اخل کوکیان بنگاله شد از آنجا که عشرتش بعبادت مبدل گشت و مافش
 احتمال بخریت و از خدمت سیداب جنون اسل عمرش برهم خورد در سال نهم و نو و چهار یعقوب خان
 بگرواریم و بدیدیم سپهرشیر می و دت نموده بر او رنگ سلطنت تلکمن گردیده خطبه و مسکه را بنام خود نوشتند
 و ایام سلطنتش مدت یکسال و یکماه اتفاق افتاد و در زمان استیادای خود هیچکاری نکرده که فایده ارا آن
 اول جهان پادشاهی عالم نپاه نویسی را بر خود بقیه آورد و با وجود ارتکاب چنین جنایتی طریق حرم و اختیار داده
 بان شد و راه نامی خیال اشتغال نوزید و محافل نراده و ساز و آواز عاظمی نکرد و دوم دست جور و عتف
 در از نموده از مسک لفت مخوف گردیده و انالی و هوالی خطه را خسته خاطرست سوگمضیب مذنب که سوره
 ستیج مردخت و چهارم اغیان و اکای و امرار از پاپیه اختیار آمد حت پنجم باعتباری شان و ترتیب و سخته
 بخروان مستول شد این همه سباب اضرار محکمت گردید بالجمعه یعقوب خان ملا عیسی سخطاب مراجلی بنام ازل و ابد
 باور اسیر قاضی موسی فرستاده بدست و تمام گفت که در بانک نماز نام علی مرتضی هم داخل باشد هر چند قاضی التماس
 که سلاطین ایا مذنب حکایت فایده مترتبه مقدار این حال یعقوب خان بر حجتیه بر شد هر چند امر او شد
 که از نخب مذنب بگذرید قبول که مخلصان قاضی از قبل شمس الدین یک علم شیرماگزی و علی دارو حسن ملک طبل
 خالصت نواخته عن غرمتی سبب کومت بنده معطوف و دستند چون ایام بر سگال بود بهنفت آن سبب موت

۸۶
 رومی نیاید از قصبه میره پور را چون دادند که پیش از رسیدن قیوخیان شهر را بکجه تصرف در آورند قیوخیان بر
 امر اسطوخ گزیده متوهم شدند محمدت را از قید مستخلص ساخته صلاح کار بر سپید محترت بمقتضای السبب
 موتمن گفت که پیش از رسیدن امر اخوند را به شهر باید رسانید و الا بدست آمدن ملک از محال است قیوخیان
 ساعت نمودن پیش از رسیدن امر اخوند بر داخل شهر شدند الحی صلیق مفت در میان امر او قیوخیان خست بر توکل
 واقع شدند و در ششم بیا جلیل و شیخ حسن ولد شمس الدین عراقی خدی تا که مرشد قیوخیان بود در میان آمده و
 صلح کردند که حدود کامراج آنطرف آب سوپور متعلق بامر اخوند باشد بمقتضای وقت راضی شده و واهن
 گردیدند از ناره کثرت گذشته فتنه کردند که اسرار خود فساد نمود شیخ حسن و بیا جلیل بانی این همه شور و سرزند
 رسانیدن به کامراج در مرافقت امر اخوند میهنم سازند اما ملک حسن له محمد حاجی حمایت کرده مردم همراه
 هر دو را به شهر فرستاد امرایه سوپور رسیده و حیرت را برهم زده آنطرف کامراج شدند شیخ حسن و بیا جلیل
 بخدمت قیوخیان سیده کیفیت واقع بپان کردند قیوخیان معضبت رفتند همانم طبل خجک گرفته متوجه قصبه سوپور
 بسفین آداب گذشت امر مقابل از خبر طاقت بیرون دیده از راه کویها به بصوب شهر شتافتند محمدت باردگر
 به قیوخیان مذکور کرد که در تصرف هر که شهر در آمد فرزوی از جانب اوست قیوخیان در قطع راه ساعت محمد
 از آنجا که از طرف کویها مسافت بعید بود ملک شمس حجب توانست به جبران کار خود گشته در محمد جلیل بخانه شیخ
 ابراهیم بنیان شد روز دیگر او را دست بسته پیش قیوخیان آوردند و مقید داشت و زمره دیگر نیز دستگیر کردند
 گروهی خدشت پادشاه آفاق به بند و ستان رفتند و در بار معالی متعهد شدند که کشمیر را بتصرف اولیای قاهره
 قیوخیان بعد فراغ خاطر از کوشانی ستارضان محترت را مجوس داشته باز همان مذکورات سابق با قاضی موسی
 بمیان آورد و بعد از قیل و قال با قاضی بزرگ شهادت رسید و حواری شهادت کردای معالی مکان کبریا را باطل
 وقایع آنکه آنروز که قاضی موسی شهید شد صافه و عدل از خیر احصا بیرون آمد از همین آن کثرت و وضع حمل

۸۶
در حال از ترس قالب تپتی ساخته و ز خانه یعقوب خان نسکوچه علی دار که در پیرس بود باز حادثه برین با چهار تن
دیگر خاکستر شد و در آن قاسم خان میر تحریر قریب سی هزار سوار از منبگانه مایه شاه جهان قاسم خان
که بید ز فکی حیدر چک ولد یوسف چک و شیخ یعقوب ولد شیخ کنایه بکوبل رسیده یعقوب خان خبر در آن شد و مجروح
اطلاع با سی هزار سوار و پیاده ده هزار بند و بی عازم نزد ویرکار گشته پس عت حوز را به همیره دور رسانید از آنجا که
مردم سیر از یعقوب خان به سبب وضع ناموار و نموده که در این مطلقا راضی بودند چنانچه ایامی بدان کرده
سمیه ارکان دولت روگردان شده بشکرمادشاهی لمخون گشتند یعقوب خان از مشاهده این حال حیران کار خود گشته
با بعد و می خیزد بجانب کشور راه فرار بر گشت و اما قاسم خان نایک در پیرم کله بود و باستانان خود حیران
که از بی عمام یعقوب خان بود و یعقوب خان او را بهر اولی لقین کرده راه سستی و شیخ را مسدود ساخته جنگی قوی میگردید
قاسم خان نایک گشته شد پیش طغخان نایک با وجود گشته شدن بدست از نزد ویرکار بر نمانده میماند
محمد خان چک ولد حمزه خان چک کار بر بشکرمادشاه ننگ ساخت هر دو کشتش و کوشش بی نهایت تقدیر میماند
تقبل رسیدند در آن هنگام که یعقوب خان بگریزی وادی فرار گردید طغخان چک بدشتر چک فرصت یافته خانه
شیخ سمش الدین عراقی را از روی غضب بیهوش آتش افکند و غیر خاکستر آن نشان نگذاشت با لجن قاسم خان
بفتح و فزونی کامیاب کرده و سال نهصد و نود و پنج بابت مختار را بخت نشان قریب پنج داخل شهر شد
مردم سیر تهاج و شورش روز که حیدر چک مطلق العنان بود نزد او جمع شدند قاسم خان متوهم شده قید بروی
دانت داشت تتمه احوال یعقوب خان چون یعقوب خان از همیره پور گر گنجیه توار رسید بهادر سنگ را بکشتند
که یعقوب خان نسبت مصاهرت با دودشت خندان بهر زارش او کرد که متوقف رخصت نشده در میان دریای
بختوار با پای گدشته بکشیمیر سعادت نمود بهیچیکه خل انداخت که بشکرمادشاهی امحایل خندان ماند

یعقوبخان باقیان و بیگ خان و دیگران و ابراهیم خان و ابدول خان و ملک علی ابن حسن ملک تاجی و چون
طریقک لشکر پادشاهی بدو آتش بجایهای لشکریان افکند و متبعانش دست تقبل و غارت کن و نذر گشته پشیمان شدند
یعقوبخان بجای آنکه از یک لشکر پادشاهی سرزده مانند حکم تقبل طایفه که از راه پیره پور فرار نموده بموکت فاسم خان سرکرست
بودند که و این طایفه بخود شماع این حکم از میان فوج حبس و کفر نمودند ازین جهت شکست یعقوبخان افتاد و قحطان بخرام
کار بعد جنگ که در فدی قاسم خان بود و بخت اندوخت و وقوع غرمت یعقوبخان لشکر پادشاهی جرات اکابر فرموده و
بکوان پسر کرده کی مشغ و دست بختیا رزیمش حکم متوجه شده منعم ساختند از آنجا که فضل عطاء و او آن سورت و سر
رسیده بود یعقوبخان که از رگنه اورای کشت و کون قتلان کرد و شکست یک در قصبه پورایم بر دوت گذرانده و نشان
کر بیان رسید یعقوبخان بر قله کوتل که درون حمیر گشت و مشر حکم پیرانشان حرکت آمده در جیره او در پای ثبات
محکم نموده قاسم خان سرکرست بر قله کوهی علم شیر ماگزی و میرزاده علی خان و سید عبداله خان و کوه خندان و میرزا اکبر شاهی
و علای سوار با هیئت هزار سوار نصرت کفار بر یعقوبخان یقین نمود و ملاوران سابقه انتقام دست ملامت کشیده
رومی قهر را بوضوب نهادند جنگی واقع شد که نه دست و زبان بدامن بفرمان آن نرسد زبان قاتل را بخرشک از آن دست قهر
نزدیک بود که یعقوبخان شکست خورد از آنجا که روزی چند در اهل افغان خیزفته بود یک ناگاه در عین کج زود از ملعان متح انباش
کوه ننگ پنا رانگان گروه اسکان بیدین گفت لشکر پادشاهی راه سعادت فراموش کرده اکثری در آنجور که از رحم
سخت و نشان مبارزان یعقوبخان بیرون نرسد از جمله سرداران میرزاده علی خان شریک شهادت جیشید بعضی قتل و
بعضی شکستند بقیه السیف مخروجه خسته از دام بلا جسته خود را از قاسم خان رسانیدند و وقوع این حال حاکم زن
سمند یعقوبخان سده از آنجا بحیثیر آمده بای شخت پیدمان ضمیمه قامت سلطه شاخت و مشر حکم از خیره او در حرکت
کرده در قله تانجک درآمد خطبه نصرت و نام خان محلی غیر از نقش شهر نموده قاسم خان بصواب دیدار می داشت و متنب
خان دید که دو فوج مرتب داشته بر یعقوبخان تاخت آورده و یک فوج از سمت نادر تهن و معتز کرد و دوم از طرف
آیت کجی یقین نموده سوار شد و آتش قتال با شتغال آمد و مبارزان طرفین بران آن آتش تخته میزدند اکثر مبارزان

چنانچه فصل میرسد این کشتن و کوشش از اول وقت تا پیشین اسد او یاقوت در یک بود که پشم زخمی عظیم بود
پادشاهی رسید یک ناگاه تیری از شصت و نه کشته شد و کشتن از کشتن کشتن بود و رسید و کشتن چنان
از زده بقا کشت و سلک جمعیت یقوینان از هم کشتن قاسم خان قرین فتح و طغری پسر عاودت نمود و اما یقوینان
و جو و کشتی چنان از جان رفت و پایی ثبات در همان مکان نشو و این یعنی عیث محبت قاسم خان گردید و خد روز
مقتضایه و دافه خود کشته شد و کشتی بر میان مهمت شست یقوینان بخدا کشته شدن نورنگ خان بدین مضمون قلم کله آمیزی
پیش یک که در قلم با یک تمکن بود بقلیم آورده که مفر شده بود که هرگاه غنیمت پسر مامی آید شما زنده پسر را بیاورید و اگر کشته
شما متوجه شود ما شکر را بحد تقصیر خواهیم آورد و خلاف فرار و او چرا بعمل می آید اگر قرین مصلحت چنین است که ملک
دست برود و اگر این مهمه خود بخود درون عیث یک ستم یک بعد اطلاع بر مضمون قاسم خان ملک و لاله محمد ملک می افتد
خواهی یقوینان فرات و فرار و او که در با یک متفق که جد و جد بر میان مهمت به بند و یقوینان و ستم یک در با یک یک هم
جمع آمدند قاسم خان که بر این معنی اعطای قوت عنان مبارزت در با یقوینان و ستم یک که کوثرال جنگ و رنگ
تفنگ سن الحبلین آغاز شد و لا و ران بهرام اسقام شکر پادشاهی میزید در میره قلب خجابه از استه قیل پسر اندر همد
بر سر مل با یک نور آوردند از جانب یقوینان و ستم یک که خن ملک جادوره در آئین که به کار و زار اشتغال داشت و لا
شکر پادشاهی اور امر کرد و در میان گرفتند یقوینان و ستم یک که این حال است ده که در ستم یک پسران خود یقوینان
پسران سید سارک خان بگویند قوت و نام برده تا تاب لمان متع در خن نیاورده از نو که رو بر تا قتل کوه تیر و ملک
زیر کرده تا بدروازه پس برده بود در وقت حسن ملک بخانه تهمان نیاورده یک جو پسر قیل را گزین ساخت
بعثت پسریت فوج قاسم خان شد و در آئین که از کشتن قاسم خان فرس پسر او با فدا کشتن خروج و قتل گردید و دیگر کشته
در حبس پادشاهی احدی از مترل و مکان خود کشتن نکرد و لا و ران کشته شد و در می آمدند و است و در ان ستمی و متع در
در می گرفتند و میرزا نوینان که رسید یک جمعیت کشته شد و از هم پشید و کرا آمدن نیز از وقت خان کشته شد و ستم
حالات و واقعه که در ان حین روز و ضعیف و ناتوانی قاسم خان معروف شده گان با ستم خلافت مصر گردیده ستم از ان
بصورتی پادشاهی و پنجاه و شش و تیر که از به بدرنگی محبت و بابا خلیل کشمیری که در عقبه اسکان تیره با طیارای

سجدهات سعادت بود و بیست و یک مرتبه از نام زده و در این خبر و بیست و یک مرتبه از بیست و یک مرتبه
مغلوبت گرفت و هر اس گشته بقدر کارها داند مقرر کرد و مذکور که هر یک را در شش حکم مدافعه و مقابله می نمود
هر چند حسن ملک در فرستادن لوطی حکم میزد و در موضوع است موضوعی است که موسی الم با محمد بن ابی بکر بنی توفیق تمام شد
و در وجهت الفت بیل سوختن برانجا نب مشیت بر طبعش غالب خواهد بود اولی و انب چنان است که شش حکم بر سر منیر لوطی
برود و بقیه چنان مقابل با سیم خان شد تا بر عکس آن بنصفیه ظهور آید تا منیر لوطی چنان در شکستای خیال انهرام یابد تا سیم خان از عدم
آودون بهلاکت رسد تا انجا که قلم تقدیر برین رفته بود بلکه از دست برود و در تحت انقرفت ادبیای دولت آید بدست این
سلسله علیه آید کار نید این تدبیر صواب گردیدند با لجه لوطی هر یک بقصد مدافعه می رزمیدند و سیم خان بر دانه گردیده از بر کم
برایم نایک با مصوب خود کرده در موضع بویل معبر که منیر لوطی ملحق شد منیر لوطی چنان بوقوع خبک و جدال و اشتغال نگران
قتال از راه کول سایه وصول بهره بوز نگذرد و گاه مسعود بقیه چنان امرای کشمیر گردید منیر لوطی چنان بوقوع محاصرت و مدافعت
و مدافعت بهره بوز رسید تا فتنه تا یک بر جانم بر گزید و ادوی اداره کی گشتند بقیه چنان باز راه فرار نیست توار
گشاده گردی در رویای و منقاد خیال خردند و در ره میبرد و چنان محاصرت و با با خلیل مستول گشته منیر لوطی چنان از دیده
باید نصبت سبب با نفاشت محبت بدر بار جهان خدای مرخص شد منیر لوطی چنان نقاره آید و بشیر تزل غم خود
از جمله امرای کشمیر که در گاه معلی ناپه برده یکی بویست خان و دیگری بن جان و یکی ابراهیم خان برادر زاده اوست اولین
بمحضرت نزار و با بعضی و دو دین منصب نزاری سر بنیدی یافتند و دیگر یکی نوکیله دوم میان و آیه بیا گیرش را هر قدر
غیر فتنه و آشوب که از دست کشمیر ترفع شد در سال نهصد و دوشش زان خوشی آودان و لکن موجب عرض شد منیر لوطی
لوطی چنان عرض کند کشمیر بضر خیم عا کر نصرت تاثر گردید و در نهضت یات جابه و جلال خاقان بهمال جلال الدین
محمد اکبر دشت غازی طایفه راه بگلک کشمیر شرح حالانیکه در آن چین رویداد و آوازه توحیه و کب جابه و جلال
سامع افروز و وضع شریف این دیار گردید و در کوتل تنه محمد بن جمیع از غیاب کشمیر سعادت کورنش سراقاری یافتند
داز کوتل تن خیال گشته در پریم که فرد آمدند منیر لوطی چنان از کشمیر رفته در انجا سعادت رکایه پس منجر گردید بکوتل
که تزلزل

که نزدیک رسیدند برب و باران باریزه اهل هند قدری مضطرب گردید و بدین سان در افراسان سبک و آگ کشیدند
بهره نور رسید و سر را بوسیختن انجمن محسوس داشت مانند ترتیب داده و بوازم ضیافت و تدارک کشتن بار و تاج و تخت
فرون عزت برافراخت و اهل شهر از وضع و شرف بیعت استقبال شگفتانگه و بنده گوی سجا آوردند و از خاقان مستود
حضال بر طایفه از زبان خاص و لجوی مغرب نوازی فرموده از بهره و شرب در میان شهر آمدند بکمال شرف و بارزوند که بیا
در خاتم رعیت فرودنید بعد از خبر وزیر شهر شهاب الدین بر توجیه فرمودند خاطر و دشتی خطم از گلگشت کشمیر و ابرو و خت
رایات معا و ذلت استعدا و رنگ خلافت برافراخته از راه یکلی توجیه فرمودند در منزل اول امیر خان لدا ابدال خان ملک که
بدولت کونش سر بلندی یافت تعویجان که در شهاب جلال مخفی بود قول طلبیده چنین عیوبت بجدات که با من فلک است
روشن گردانیده ذلات جرایم او بر لیل مکرمت خاقان گردون مرتبت شست و شویافت ذکر سوس مزام یا دکار و اظه
نایره فتنه و دو بهت رایات اقبال را در دوم در آوان فضل خان نصوب کشمیر حثت نظیر و سزای فتنه جوایان
میرزا یوسف خان بنابر فرمان والادیر گاه علی رقم بود قاضی نورالدین قاضی علی از راه دولتی واهی منتهوی طوطی نام سبیرا
یوسف بجهت تحقیق جمع کشمیر از درگاه دستوری یافتند مردم کشمیر از بیم آنکه بعد از تمیز و تشخیص مسیبتی کلی توفیر دارد
نظم خواهد شد و مقام شورش و ناسازگاری در آمدند قاضی نورالدین در گاه رقمه معروض داشت که تمثیل این امر بی سبی
حاکم مستقل جمعیت نیک صورت شد از آنجا که و کیلای میرزا یوسف خان خود تقصیر انداختیم باینکه میکوشند از درگاه
خلافت حسن بیک شیخ امری را معاوت قاضی علی فرستادند قاضی علی تمام محال کشمیر را بنیاض ضبط نمود و مقرر کرد که غلظ
سپاهی انقد خواهم داد این را بگذر مردم بشک آمدند و خواستند که فتنه قایم شود و بخیه برومی کا رنقد اهل کشمیر
میرزا یوسف خان همدستان شدند و در ویش علی عادل بیک یعقوب کمان و امام قلی و جولان و دیگر او بستان واقعه
طلب با هم اتفاق نموده خنث تر و میر کمال الدین حسین که در سبک ملازخان میرزا یوسف خان اشطام داشتند
بسیب نسبت بیاد و او را بکومت برگزیدند میرزا نور که سرور بک بن آشوب غوغا نمائند قبول نمود و مگر بر سبک

۶۹
 که عم میرزا یوسف خاکن بود در راه برده سکه طبعه برده شد منرا میونجیان بچ و شش هزار سپاه بود و از راک ملازم داشت و در آن
 یکی را نوکر حسن بیگ شیخ عمری بنجانه برده بود و اول سپاه را در بوزور اسوارانیده بخر بنجانه حسن بیگ یا اگر موش را متفرق بودند
 قدم میست افشوده مدافعه و مقابله بر داشت آنروز قاضی علی شیخ بابایی والی در میان آمده آنرا فتنه را فرو نشاندند
 روز دیگر کوه ماران هجوم شد حسن بیگ بر جمعیت کرده بر سر آنها رفت بعد از آنکه جنگی با دشمنی نمودند حسن بیگ خند
 بپوشید و همان نزد خود طلبه شسته تقبل رسانیده با قاضی علی از شهر رانیده دایره بیرون زد و از انقباض حسن بیگ خاکن بمن
 از و از الحادیه لاهور عنان غرمت رخسار میست بصوت سیر طوفان شد و حسن بیگ و قاضی علی که بیرون شهر متزلزل گردید
 نفیست و بی پروایی افتادند در اطعای این فتنه تدبیرات شایسته بکار نبردند بعد از روزی چند جمع باطل شیریه به نام
 فالیر یکی جمع شده همان بمان بود که ساحت و چند را بجهت اندام سلاطین مطارون گماشتند بمجاورین میرزا یار و کار از شهر
 بر آمده به کمانه اچ ششافت نمیکامه ارباب فدا گردنی بدرفت حسن بیگ در باغ الهی حرکت المدفوعی کرده راه منهدستان
 پیش گرفت پسر روز رسید یکی از نوکرانش بنیاد انگلی در مانه زده را بعد از آن خبر دار شده بل را شکستند و چای سیرابیم
 خود را باب در زند و جمعی را رخت حیات بموج خیر تارفت و خدی و سیکر گردید حسن بیگ و قاضی علی مسامت برآید
 بپیر رشتن شد از آنجا که نجافان راه بر نجبال است حکام داده بودند بر راه مستی و نخ کام میرعت بر کشت حسن بیگ خند
 از به خشیان بزور تر اندازی بدرفت قاضی علی هر خدی دست و پا زد و همایشی نیست نمود و کشمیران او را تسکیر کرده از کم
 صورت واقع میست مع جاده و جلال رسیده خاکن ممالکشان بکوج متواتر نهضت فرمودند حکم شد که زین خان کوکلتان
 از راه سواد پور متوجه کشمیر شود و صفان خاکن با فوجی از بنادران نرم جوی و تر قاسم خوی برآه بخوج رخصت فرمودند شیخ فرخیشی
 با بسیاری از بنادران عرصه شهنشمت بطریق متفکد و ستوری الفت و رین رفیر میرزا یوسف خاکن از روی تمیاض شیخ ابو الفضل
 سیر و فرزندان او از خیک یا کار نیست یافته بدرگاه آمدند حکم اطلاق او شده با لجه یار و کار بیدار شکست اتمام حسن بیگ
 به ششم کشمیر در آمد فرزندان میرزا یوسف خاکن ایجاب هندوستان کید کرد و فرسیده و زینیه سپه و قیل و قوتخانه و چشم او را تمام

و چون با هم بی مسامحه بنام اول ابد ساخته شد و خطبه اینام در روز دوشنبه بیست و دوم از اردو و بازار را
سخت بانی عالی منکره روزگار ساخت بهرام نیک را خان خانان و در ویش علی افغان خان عادل سکی عادل خان مقصود
مقصود خان خواجهمون صفت خان موسی میرزا خان بچین فتنه جوین دیگر باهزه گوی در افغانی سبب خود کشیده
بصور نمود که از قزوینی سرت راه آمد و رفت قاصد و پیغام رسد و دست اگر اعیان این خبر بطریق از حقیقت افواه رسد
باور نخواهند نمود مگر اگر تحقیق تواند برسد درین موسم باران و طغیان آبها و جریان سیلابها اجتماع سپاه و
ع کفر و فریبی در دستگاه از محالات بنماید مذکور برین و طیره گذرد و جمعیت فراهم آید و داخل و مخارج استحکام یابد
برین ملک دست یافتن بجایست و شوار خواهد بود و القصه روزی چند مطالب غفلت گذرانیده جمعی سفیدان بر کوه
میش او بودند بر پیشیدن سرافراز می نمودند از تنگ جویی کم بهی آنچه از میرزا اوسیت خان بدست آورده
بر داف جان خود به خاطر آن بر نمیداشت این دنات و حساست طبع تیر از باب زوال و نکال او شد صفت
نهشت موکب همانون که زمین و زمان را فرو گرفت آن کوتاه اندیش بدل صدریش در قلع و اضطراب افتاد
و در ویش علی را با فوجی بر سر کوهل بر خیال فرستاده که سر راه عبور موکب منصور گردد و در ویش علی را با فوج
و احمال و ثقل اردو را در آن حصار گداشته به ترتیب افواج بر خیزت بالای کوهل دیوار اساس نهاده قرار جنگ
به نهادران فوج هر اول موکب منصور قدم بهت بر فراز کوه نهاده پشما پیش رفتند فوج جوانان و بران نیز از دوطرف
بالای کوه بر آمد باندک رزو خوروی در ویش علی را پای ثبات از جارت بسایری از مخالفان باطل نیز غفلت
خونریز گردیدند بقیه سیف کمال شاه راه گزیر شدند چهار کس از لشکر منصور جان نثار شدند و در ویش علی را پادشاه
نزدشته پیشرفت هر اول جوانان را با میردی مهت تا کوه کوهل شتافته اگر چه از باران و ترگ قدری شلاق
اما پیروزانیک سپاهی که سبب اوضاع شد اسپهبدی بن سید و شیب خیر رسید که غنیم در عقب این کوه هجوم آورده در
کیمین است بهنگام طلوع صبح چون شیران از اطراف بر فراز کوه نایز آمدند در اندک فانی خود بخود ویران شدند آخر نای روز

شیخ فرید بخشی به هیچ وجه در آن روز نرسیده بود و در نزد آمدن تا مل داشت و در وقت محکم
از غنیمت جدا شده ملازمت نجفی المالک نمود و ظاهر کرد که میرزا ابوبکر تباب تعادست تیار و روزه
آواره و آدمی نریمیت گردید معندانی که برگردان و فرام آید بود و هر کدام بگوشت رخت او بار کشیدند شیخ فرید
ازین بشارت کوس فتح و غیره می ملتید آواره ساخت بهر پورنتزل کوندوزمانی نگذشته بود و سر میرزا ابوبکر او را
پیشین این مقال و تفصیل این اجمال چنان است چون خبر رسیدن عساکر منصوره بالای کوتل میرزا ابوبکر رسید عادل می
با گروهی در شهر که شته خود بهر پور آمد زور و دیگر زنا بهر دم داده شستر فرستاد و خود بهما می توقفت نمود و شهاب خا
تتاری و ابراهیم خان کا کرد ابراهیم خان بیایند و سار و بیگ شامو و یار بیگ اوزبک و ملک محمد و چندین از نوکران
میرزا یوسف با هم میگویند خورده در کیمین فرصت شتر بود و نمی از شب گذشته شوران انداخته بر آیره او هجوم آوردند و شتر را
با یوسف تمام خواص خود از زیر سر آورده بر زلفه در پس سنگی نهان شد و یوسف را به آوردن سپ فرستاد نام روزه خیر
تفحص و تحسین او نمودند اثری ظاهر نشد ناگاه چشم سار و بیگ یوسف افتاد او را بقین و نسکجه گرفته در یکجا میزگار
بود و منصوره سار و بیگ منوشت که زنده بدرگاه بر و شهاب خا به سبکستی تن او را از بار سر آزاد ساخت
در حینیک سوکب منصوره بکوبل سیره پور رسید و بود تدراس سر او را در پیش هم نور گیتی نوزاد است جبریده غنیمت
کشیر اتفاق و رود اتفاق و در میان راه شیخ فرید و دیگرینده های جان سپار بجو و اخلاص حسین خدمت نورانی
با نواع نوازش و اقامت مرحمت سر ملیدی یافتند اکثری از نفعدان خون گرفته اسیر کنند مکانی گریه بیایند
اگر چه اکثری از رعایا و اهل کشیر بوفوریم و میراس وطن ملوف خود را گذشته شهاب جان زوایای مخفی نیا به
لیکن جو خیرم بخشی و عذر پذیری استحضرت بلند آواره شد چون چون سر حینت و روی شتر ساری پیش افکنده فرو
به سجود کسی استمان نهادند خاقان و امیرالاعیان و زلات و جرایم آنها را بر انبلا غنومشت و شون بخشیدند و عزت
که گلشن به پیشه به کشیر نطلال را یات جلال محمود بیست برین بود و بهوار به سکار مرغابی و قسام شکار و قیام فیض بود

فرید بخشی

۹۵
و تیر به سیر زعفران زار نرم و نشاط طاسه مستویه منهدستان اردو به سیر من جدت صومدار می کشمیر ۲۱
استیاد پوشید مملکت کشمیر از فتنه جوان و واقع طبیان نشا و پاک گردید اسید که تا انقضای زمان ممالک عالم نرم
بست و کشا و بنی آدم در کف اقتدار این پادشاه عظیم الشان رعیت بر او رسد است گسترش و گلشن جمیع
کشمیر از صحرای حکام بهادر که محفوظ و مصون با و در آن به کام که به کام میزایا و کار میبایان آمده بود
بناب ولایت کتاب قدوه العارفین شیخ بابا و الی قدس سره العالی متوجه شده رفع فساد نمود
اجمال این قصه یا آنچه در قوم شده است الغرض از هر گوشه کسی از حکام بر سر شورش بر بنیت و شورش
در مردم پادشاهی می انداخت تا او اسرط نوالدین چنانکه پادشاه شهنشاه در و شش و یک ملک می
خلل نبود بعد از آن پادشاه با تمام حکام و روسای کشمیری و ترو دی نموده از فتا و با صلاح آورد
اگر اجمال این حکایت را بر او را و آئیده موقوف داشته بالغفل تحریر احوال سادات و شایخ و علما
و شعرا که از زمان ظهور دولت میزاجید رسید حکام تا ابتدای شیخ سلاطین خجسته کشمیر
حضور داشتند یا در آنوقت انتقال نمودند نفیتم آید می شاید حضرت سید احمد کرمانی از کرمان
متوطن هندستان بود چون بعضی و الی ان کشمیر از بنی اعمام خود منزه شده طرفت مهادت و سراج خان
سیادت و ولایت که سنجاب الدعوات بودند یافت و بخیر و آرامی در خدمت آن عین
برگوازی شتافت بعد حصول سعادت قدسوس عرض مطلب نمود و بناب حضرت سید عید و قرار
اجرای احکام شریعت و رفع آثار رخص و بدعت گرفته بشارت حصول مدعای او داد بعد از آن
به موجب التماس او خود هم روی غریبت بنب کشمیر نهاد و در پنجاه رسیده دید که هنوز آثار خلافت
تیر می در شصت کرده بود و انما خفت در حال آن کاتب غدار جهان خود را باخت و مقدر و گویان
تاریک باخت و بعد از آن حضرت سید سکونت درین دیار اختیار فرمود و یکی از اعیان بنیامی نقای

۹۶
 محله برزوه پنجمه در ملک سیه هزار جزو برای وظایف درگاه مقرر کرده بود و چند روز
 مبطخ آمده چون در جلالت باطنی تفاوت دید با اختیار خود دست از آن در کشید اکثر بزرگان عهد
 مثل حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره و غیره در خدمت سید پیره اندوز صحبت و فواید معنوی بودند
 چون رحلت نمود و در آن حضرت شیخ بهاء الدین استودمر قدس سره محل فواید و فتوح است بولان
 قاضی حبيب الله سید بود و خود از ولایت توران آمده طاهرانوار می است در کشمیر قوطن نمود و در عهد
 چک افغنی القضاة این شهر شد تا لیفات مفیده دارد و از آنجمله عقاید نصرتیه بنام ملک نصره الدین حک در وصول
 و فروغ اهل سنت و جماعت رساله جامع بزبان فارسی لایف کرده در تحت امامت و خلافت بسطیبا
 دارد و نسب خود را در رساله مذکوره بملک العلمای سرودی که مولانا محمد نام داشت میرساند متفصل در واره مسجد
 و در اسطغان زین العابدین مدفون است ملا فیروز مفتی معروف به پیچ کنایه ولد بیا فانی کنایه معروف
 بملا یحیی در جوانی سفر کرده و بحرین سیده بعد مراجعت در ارود و بداون تحصیل علوم نموده با خضر علی احمد
 چهل روز مقابله تفسیر و حدیث کرده مخدوم الملوک استاد اکبر بادشاه شاگرد او شده چون کشمیر که وطن
 اصلی بود معاودت نمود مفتی اعظم شد و اجرای احکام شرع کمال داینت و ارادت معنویه در خدمت
 حضرت مخدوم شیخ حمزه داشت و تعلیم بطنی گرفته فیانچه خدمت شیخ بابا داود خاکی در ورد المردین
 سولوی فرور از فروری یقین او روز و از آنجا که فرخ فرشت است و در عهد حسین شاه از دست زرقفه
 شبهات قانی شده در واران کوه ماران نزدیک دولاب صحن مسجد سنگین ملا شاه مدفون شده هفتاد سال
 عمر داشت و از علم خود تاریخ فندالیه است گفته و خیاب شیخ صرفی در تاریخ از ووده از تی تاریخ آن
 دین و عید گفت شد تلامشهید از پیر دین یکی از فرزندان او ملا عبدالوهاب داشتند و صاحب تالیفات
 بود در سما و فنون علوم غریبه تالیف نموده حاشیه قونی و شرح موافقه و تفسیر حاشیه نوشت است ملا العالی

نام او ملا توفیق بود یکی از ساداتین اورا نجی طب با ساجم بنام کرد و در مدینه و در بلاد مصر ملاقات
 تحقیق بعضی مشکلات علمیه کرده و مفتی بوده بلا فیروز یکی بدرجه شهادت رسیده چنانچه قیام شهادت
 هر دو روز کوار در احوال حسین شاه تقوی یوسف سنند و مرقوم شد مرید حاجی موسی بوده ملا جوین
 از جنبای این شهر بود اکثر تحصیل علوم نمود و شاگرد درس در سلسله سلطان قطب الدین مستقل نسبی ضراف
 برکنار شرقی حوی مارا و آخر عمر همراه طریق محققین گرفت و بعد اای حج اسلام تحصیل سند و اجازت
 حدیث از فحول اکابر علما و محدثین که معظمه کرد و خدمت مولای علی قاری را دریافت بلکه نصیحت حضرت
 شیخ ابن حجر مکی هم رسیده اجازت بسند معقول حاصل ساخت چون شبیه معاد و درت فرمود گوشه از
 اختیار و بیاد و غفلت اشتغال نمود و بجهت فوت حلال کسب پشم ریشی پیش گرفت و بسیار رعایت
 گذر نید و توکل و از دارا بدرجه اکل رسانید و درس علم دینی هم میگفت در واقعه و بابی عامه در سال
 هزار و سیست و شش هجرت فرمود رحمه الله در حقه و سهم بعضی اولاد ابی من کلمات صوری و معنوی
 فایز شدند و از ایشان طرف شرقی بقبره حضرت اخوند ملا حسین خباز کمال بی تکلفی و اوست گنجی
 میر شیشی شیخ ریشی هر کس از مریدان زینیه ریشی که ذکرش گذشت بودند در ریاضت بهت نشینند
 و در عهد خود بی نظیر بودند و وفات مرشد استقامت بر جا و شریعت و سجا و طریقت نمودند
 و نه استند و خوب گذشتند حضرت مخدوم العرفا سلطان شیخ حمزه کشمیری قدس سره و طایفه
 موضع خجراته که بنامه گیر است محض ذوق و صلاح و راستی شب هر سیزده صفر سال خدا پرستی و سوا
 راه حقیقت بهم رسانده شب و روز بیاد و در نیات و انواع و طایفه و طاعت که از ضعیفی
 وقت استماع داشت میگذراند اکثر تربیت از قیام در جواب و معایله می یافت میتوان گفت
 که فیسی بود چون خواب حضرت شید جمال الدین بخاری قدس سره درین شهر رسیدند با شاره در حد

ایشان زلف بیابان لطافت خباب ایشان مخصوص شد شش ماه اداب سلوک که به توحه تفریح
و مشربیات غیظه شد در اندک ثانی بقوت استوداد و کسب خدا و طریقی از طواریت به فرمود و جوهر
مرشد با جاذبه و اذن آنحضرت به تقاضای تمام سنده نشین و رع و تقوی و ارشاد گردید مصدر حالات
و کمالات بچشمه شد با وجود آن در ریاضت و تقوی و تفریق عادات شاقه سوغ قدم داشت اکثر عارضات تمام
شب یکسخت میسر میگردانید و از پیچیده میسر میگردانید تمام گداخته می بود هرگز از حرارت در فنی و در و سوز یا طنی آرام
و شب و روز باه و ناله میگردانید و در حل عقدای طالبان و چاره سازی در ناله گان و طی مکان و احاطه
زمین و زمان و خوارق عادات و غیبات و تفرقات آتی بود از آیات نبی الهی اعلم العلام و منظر الاولیا
شیخ بابا داود خاکی که اکمل اصحاب است نوشته که حضرت شیخ محمد مرتبه ابد الیت داشته آخرت
جمیع سلاسل عمل مفیروز و در هر بطریق حضرت سلسله بسوی هم تفصیل احوال آن قدوه اهل کمال در کمال و
المریدین تصنیف اعلم العلامی مذکور و کتب دیگر از خلفای ایشان است اینجندیت از متن و در المریدین تینا و کما
از آدمی باید نظم سیر کرده عالم ملکوت و هم حرورت را باید در لا بهوت مرغ جان سیر او شد بهوش در دم خلوت اندر
انجمن جم حال است او برلی هم خلوت هم به تفت در شد است ساهل شد حضرت ارشاد و بیت یک حشر
از شیخی و بیانی و دیگر شد است هر چه بود غرضی از نش و ساهل قلب روح و سرورین روی مستطهر شد است نسبت
قوی او را بهشتی شد آن کو بهجت میچینی اده از هم شد است توبه و زهد و توکل هم قناعت خلوت خوش کرده و
در علت از توفیق حق اذکر شد است در توجیه و نهاده صبر شیش شده و مراقبت متب اندر رضا اکر شد است
همچنین در واقعه هر خط از فضل خدا صحبت با اولیای اعظم و اوقر شد است کسب کرد از هر کی کیفیت ذکر و دعا
در روز بهریری رین روی داشت شد است چون شود از تجلیات و عشقش شعله کش از مزاج و خنده و کینش
این آذر شد است زوکران از قیل کشف قلب کشوف فیر در میان خلعت و در خط مستطهر شد است
نام کراتش

هم که انش ز نفع شرف و طی حروف همدان مخلص را تجربه گشته است و جمیع حیل و لی کاره ز و می شناسد
گرچه در کمال شنواری و آواز و مرشد است از دعای مستجاب شده و بیار کور خاصه انجوری که آن قبح الیه کافر
شده است نیست در محفل حقایق گفتش و اخلاصش از حقایق پر اگر چون بچه از خرد است ظاهرش
خندان ولی گران دلش از ترک حق همچو یک بید کور زنده از مرده است محض شد شبیه با حبش
منت نیست گاه اکل از حفظ حقش غنچه بر خیزد است ناگهی که خورده شدنی اختیار و بقی در زبان
از معده پاکش بیرون برسد است خور و من زین واقعات اکثر وقت مختص است شاید قولم شنید که
چون لاغر شد است تاریخ وصال کرامت مثال حضرت مخدوم العرفان این ایات که زاده فکر شد مشیخ
داوود است مستغاد می شود نظم مشیخ حمزه مرشد و الا که فوت شد در سن و چهارم از ضرر رفت اکل و رفت
وصل کردگار عاقبت در بهشت و شهادت دو حار و فیما عطل گفت از فوت مرشده پیاپی شد نیز
دارد ات مشیخ بابا داود خاکی قدس سره و تاریخ وصال آن مرشد با کمال مشهور است نظم بی تاریخ سال وصل
مخدوم مناسبت فتم محم و موم سیم رضیه با کمال تقوی و عداوت انجانی تاریخ فی او بانه مقتضی
حال خود یافته بودند سنین آن نقطه شین پاک دست نمودند چون این تاریخ از فضیلت مروان بود
آدم حروف و وقت تحریر احوال آنحضرت همان نقطه را تصنیف کرده و مشیخ با کان گفت خلفای حضرت مخدوم
همه اصحاب فضل و کمال اند و در خدی و در محل خود می آید حضرت سید اسماعیل شامی از سادات اعظم
ایشان است در سلسله علیم حضرات قادر بر میر سید محمد قادری است است روم و شام و هند
ببار کرده چون سید سید با خدمت مشیخ العلماء بابا داود خاکی آشنا شد و با هم صحبت داشتند
و از یکدیگر محفوظ و مستفیض شدند و اجازت سلاسل خود یکدیگر دادند و باب حضرت سید صاحب

در حق و تقوی بودند و عصبانی حاکم را نباشد و بخت می شود در تو جید و نغیر و عجب آدمی داشت هرگز نفس نمی
در دل ساکت نمی گذاشت بی تکلف بسیار بود و خود را به فقر و فقره داشت و در سال مفصل و بود
کشیم بر ابرام قدوم خود در زمین فرمود و در خواست طلبی از خدمت شیخ بیاورد و در این ان منعت العرفان را
که از حلال صحاب بود با ایشان سپردند چنانچه در او را ان آئیده در حضرت میرزا که مفصل مرقوم خواهد
خدمت سید عالی سند چندی در کشیم گذرانده مراجعت فرمودند حضرت سید میرک میرزا چند اویسی بود
نقطه هر دست آراوت بر این سید نعمت الله حصار می که از سادات باک لالت بود و زده از مجلس مستفید
فرزند برودند حضرت میر سید الدین اندر آبی است ابن میر سید ابوالاسیم بن میر سید احمد در صغر شش بود و خط
نصیحت خضر علیه السلام در خواب بهوش آمده طالب این راه شد ترک ملازمت امای کشیم نمود و در حق
بنادات اندر آید از او فرمود و زقمه فقه صاحب حاجت دعوات و مرجع خلایق کائنات شد و بانه
به سید نعمت الله میر اسکاوت مشتمل معنوی حاصل نموده چهل سال صایم الدین و تارک حیوانات بود و شاره
حضرت سید الاولین و الاخرین با دخت میر سید عبدالاسیم سیدین فنی نکاح نمود و به پسر و دختر
متولد شد و الله ما جده اش قسیم میر سید فضل الدین سید السوات میر سید حسین بهی برادر حضرت میر
و بیستی است که در موضع و نسی نوره مدفون است خدمت سید با اولاد افاضه و در محله ملا عوامی متهن مدفون است
ذکر خدی از ایشان درین رساله مرقوم خواهد شد صمیم حضرت میر و خانه شیخ بیاورد و فانی بود حضرت میر
ریشم بایست بهوش که از قبیل انکراان بود و گویند شیخ العرفان المتاضین حضرت شیخ نور الدین پسر از
صد سال از ظهور آن صاحب کمال خبر داده بود و آنجا به صغرش وفات خدا پرستی بهر اندیشه شغل
بطریق پیشانی شد اویسی بود و بطایفه کسی انتساب نمود و صایم الدین بقایم الدین تا آخر عمر گذرانید
در نور و حال

در خورده می نمودند که امانت بود میگویند که خدمت مهنا ن بسیار سیکور و در می آید در حاشه اش و از دست
والده اش گفت که مری رسیده بود غلیظ را بر خدمت هروی بیا ریشی بر زبان آورد که اگر بای را برای ما
نفرستادند غلیظ را از اجراء راه دادند اگر حق او بود ما را اجراء بیا فرستادند در همین حالت غلیظ از پای
گرفته آورد و سلم شش و گشت از همین است امور بسیار بنظر می آید و در غیر مود که گشت بیش از یکبار
انفاس بوده است الحی که در آن قدم اسخ داشت آفرنا بجهت جناب مخدوم العرفا شیخ حمزه رسید
به به اندوز فواید کلیه گردید شهور است که بعد عمری باشد از حضرت مخدوم گوشت خورد و راه تبرقی زد
بلکه بواسطه حضرت مخدوم داخل طریق شهره و دردی هم شد و شجره بر این گرفت بالجماع عجایب زور کار و مہبط نفس
پروردگار بود اسرار مغفرت انوار توحید از آن یگانہ فرند بسیار بنظر آورده است و در روحانیت انبیای اعظم
بسیار فایز میشد خدمت اودع العلماء شیخ بایاد او و خلای از کلمات و حکایات و در ادواتش در تصانیف
بنظم بسیار نوشته چون رحلت فرمود در قصبه اسلام آباد در فن یافت تاریخ عمر و فقهائش بایاد او
خلای خلیف فرمود تاریخ شیخ دین بود اندر کین شیم از عهد خویش به نوشتن شیخ دین بآدمه تاریخ سال
اولین روز مہدی القدره این سال بود ذکر گویند منشیب زرقه بوصل و الجلال بود با بنقاد و سالش تقصیر
خدیوہ سالهای عمر او را اگر شماری بایلال نزار تمام انوارش محل فیض و قوت است شیخ نوروز
ریشی از ملازمان سلطان وقت خود بود و بقبر و غلظت طبع شهرت داشت و سلطان در جابامی در درج
اورا میگذشت روزی در اثنای تیر و شکار صوبه شش جنگلی که خدمت شیخ نیک ریشی سکونت داشت و
مردم همراهی او در برگذاشته مجنولانہ جایی خرنده دید که در آنوقت شیخ سفره برای سباع و وحوش
انفاس خری حصه شغالی طلب کرد و شیخ نیک ریشی طرف فرستاد که طاهرا اثر عبور نوروز طالم

توزاه یافت که بعد از آن سیح نور و این را شنیده جا برداریده در خدمت شیخ حاضر شد
و جذبه الهی یافت و ترک کل گردش او را تمام شب کارهای ترک طاقت امتحان فرمود آخر شب
تعلیم کار باطن نمود و چند روز تربیت احوالش فرمود و در اقامت مقام خود کرده نزدیکی در گذشت شیخ
نوز و مدتی بجای مرشد بر رفته چون او را از حضرت مخدوم مخزنه بگوشش رسید دست از شیخ کشیده
بجهت تحمیل بقایای سوک بجانب حضرت مخدوم دریده عایشه خدمت و ارادت برد و شش گرفته در آنکس یافتی
بر اقران خود تفویض یافت و حسب حالات عجیب و مقامات عجبه شد مولانا خواجہ شمس الدین پال
اعلم علمای دهر و مرجع فضیلتی شهر بود و در زمان میرزا حیدر سبب حق گوئی از بنیان علمای اقلیه در دست
بکشت تا با علمای میرزا اگر دو غالب شد بدلائل خواجہ داود طوسی که شاگردش بود ملازمت حضرت مخدوم
رسید صحبت اولی شرافت خطره که از فراش و لباس انتخاب در دست گذشت کارگر شد
و توبه برآمد و بر آن اتفاقست و زریه واقف راه شد بعد شهادت میرزا طاقت نیامورده راه
حرمین گرفت بهمنجا رحلت نمود و آسود حضرت مخدوم شیخ احمد قاری خلعت و حیدر محرم سبحانی
مشتی عباس ثنائی است که از میر شایر طریقه شهره ور دست و نسبت حوزر ابواسطه آبای کرام خود به مشتخ اهل
شیخ بهاء الدین زکریا میرسانیده مخدوم احمد سفوح حیات بسیار کرده و بحرین سیده و بعد اقامی حج از راه
دلاست آمده و در لاهور تحصیل قرات از خدمت شیخ محمد که در اکثر علوم آگاه و در طریقه قی و در به این
راه بود و عنان غنیمت سی تب لاهور سخطت فرموده فی تکلفی در ماکول و بلوس میگذرند و با وجود کم احتیاج
مردم فیض قرات بوقت باطلان میرسانید چون بجانب شیخ با باد و دواخی از زیارت غنیمت بستان
بلاهور رسید ملاقات مخدوم مسرور گردید و محرک توجیه او بجای نیکت میرشد و وقتی رسید بخیر می

می ریم با بعضی مخالفان که افندی و شکان آمد و متعرض حال او شده بودند و در پاره لوجه و بدن و در محرم
 احمد نمودند و عابدین اجابت کرد و غازی شاه منظر و منظر باز گردید و نروینا زوضیافت او را
 قبول فرمود و گفت که اکتفا بر آب و دانه شهر شما دارم و بر بقدر خدین تکالیف روی شهر دیگر آرم عجب
 غریب از حالات و بركات مخدوم بسیار است منظر آتش پرور و کار بود چون رحلت فرمود در محل قطب الدین
 در مقبره که الحال معروف بمقام مخدوم است اسود با فعل مسجد گلشن سلیم که مشهور بمقام است
 متصل آن مقبره واقع است فرزندان صاحب کمال آشته ذکر جذبی از ایشان در محل خود مرقوم می شود انشاء الله
 تعالی حضرت شیخ بباداد و خاکی قدس سره از نجای کشمیر بوده و تحقیق علم ظاهر کمال نموده سبحان الهی در محبت
 حضرت مخدوم العرفانی نیشد و داد خدمت و فدویت داد و در ابط فانی شیخ و ترک رسوم و عادات و
 زرع تنگ و ناموس مسجد کمال رسانیده حسب تصانیف عیسیت مثل در المردین و شرح آن مسمی مستور
 السالکین و قضیه جلایه و رساله علیه و غیره تا نسبت ازدواج با صیبه عقیقه حضرت سید السادات شیکه کبیر
 قدس سره که انسادات مشتمل البشوت این دیار اند حاصل کردند از آن عقیقه اولاد شده و محرم هر ار
 پیریز گوار بود یا مشایخ دیگر هم محبت داشته مثل سید السادات میر سید احمد کرمانی و مولانا شیخ احمد
 مخدوم قاری و میر سید اسمعیل شامی که اجازت و خرقه قادریه از ایشان یافته و سنده خرقه شهر کو در دیه همانا از
 مشایخ گرفته در وقت حوز و علم و عمل بنظیر بوده و امر معروف و نهی منکر بسیار فرموده و اکثر بجهت آن
 در حرکت بوده و مکرر ملبان میرزایرت حضرات پیران خود رفته و در اینجا عیون زیارت گذشتگان کب
 فیض باطنی و بقایای طریقه و خرقه از احیای آن سمت فرموده کشمیر آمد چون قاضی موسی از دست اهل
 تشیع بشهادت سید یار راه هندوستان برگشت و در حق چکان دعای بد کرد و در قطع
 وضع بنیاد آنها در محرم دوازدهم همراه لشکر اکبر پادشاه معاودت کشمیر نمود و در راه مرفق نیم راه بود

همان سال در شهر سیستان در روز جمعه مقدم تاریخ او و وصول بحیثیت اول در اسلام آباد مقبره اش مقرر
شده بود ثانی الحال مخلصان شهر آورده در خطیره مرشد خود شن من کرد و مصدر نفیس و برکات بود و در آن
حرف گوید که در ایام محترم این اوران و قریه نخبه شریف حضرت بابا داد و بدست آمد چون تحریر مناسب
حال است درین رساله نقل آن مرقوم شود آن است این در کسیت شتتیکه در سال نهصد و نود و سوم
در دور مبارک سلطنت سلطان محمد یوسف آسوده الد تعالی در قریه و ازه پوره بلده کشمیر حفظ
الدعین الآفات و التمدیر مومنی صالح در وقت و سیدن صبح برای استغفار نماز به طریقت کردن برکنه
جو می رفته بود با سنجی مردمی مقبره کسین و یکینی از سنگ نهاده یکایی در آب ناله بعد از آن پای را نیز در آب
خندگام پیشتر رفت از نظر آن ناظر غایب شد و آن ناظر خیال کرد که شاید این غریز در قریه همان کسی بوده
که به سجده این قریه برای نماز رفته باشد و من هم به سجده بروم تا با او یجا محبت نماز ادا کنم چون به سجده رفت
اورانیت و نه نماز را ادا کرد و باز همان جا که اورا دیده بود آمد و تقصیر کرد و دید آن سنگ که قدم آنغز
بر آن سنگ رسیده بود معطر شده است و نشان آن قدم در سنگ پاره فرو رفته است و بعد از آن از قریه
بابل آن قریه خبر کرد و همه کس بوی خوش آن قدم گاه را شنیده و اثر قدم را دیده اند و هنوز آن اثر نمایان
و در مورد صاحب واقعه که صدق و اوقات ایشان اکثر محراب محراب شده بود استخاره کرده اند برای
تعیین آنکه صاحب این قدم بزرگوار که بوده هر دو شبارت یافتند که آنغز حضرت رسالت پناه صلو
علی علیه و سلم بود که بقوت اعنی و خود با روح و بدن باین ولایت بطریق سیر آمده بود و موثر و معطر شده
از اعجاز اوست و علمای حدیث روایت یافتند که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بعد از وفات صو
سینوزیم باین روح هر جا که میخواست در اقطار زمین آسمان سیر میکند و الله اعلم تا آنجا کلام حضرت
بیان است که بعینه از عبادت و خط شریف ایشان نقل کرده اند و هم این سطر محمد اعظم گوید

عجب نباشد که ظهور نبوی و آنوقت محض جهت اصلاح امور این ملک در سده چنان بحرانی رسیده بود
 شده است قرین این رود از آنکه همان سال تبدیل سلطنت و انتقال آن از حکان اتفاق افتاد و العالم علیه
 مهم السداد محی البلاء حضرت شیخ بابا و الی آنحضرت از ترک نشاندن در سلک مریدان خاص حضرت محمد
 اعلم شیخ حسین خوارزمی بودند و تکمیل و خلافت از خباب شیخ محمد شریف حسین حلی نمودند منظر کمال
 عالییه شدند و غزوات اسلام با اتفاق شیخ حلیل الله بدین تاتی مکرر فرمودند در سال نهصد و نود و نه کشمیر
 به قدم خود مرزین نموده در خلافتا علی سکونت فرمودند و مرجع خاص و عام اینی شدند استغوا و بیای
 داشتند حتی در اوقات نماز بیکه در ارکان تخریک دیگری خبردار میشدند در هرگاه میسر یا بد کار که در
 هر کوشمیر و کان اکبر یا شاه اتفاق شده بقتله اعظمه اینی میدادند و خباب شیخ خود توجه فرموده و قراع
 کردند بقریب همان مینه مخالفان و دولت شریعت بموم شیخ رسانیده شهید ساختند و کان
 می علم عشرین صفر سنه هزار و یک شیخ کامل تاریخ است در زمان آتش و آنحضرت اکثر کار استفاذه
 از خدمت ایشان بنمودند از آنجمله خباب سراج المله سید الدین الرضی شیخنا و اماننا حضرت خوا
 محمد الباقی قدس سره که در آن عهد کشمیر بقریب زفاقت امیر الامرا شیخ فرید بخاری تقدوم خود
 مرزین فرمودند و اختیار کسب فیض صحبت تا دو سال از خدمت شیخ مدوح نمودند اما علیه استغوا
 آنحضرت حباب راه افاده طالبان شدید به کیف در فرار فایض الاواز سخن خاقانه علیه امیریه بودند
 از کمال اولیای عهد بودند امتحان پادشاهی که زنده را در تابوت مرگه قرار داده شیخ را تکلیف خار
 کرد حضرت شیخ اعانت خازن سکر از واکبده خواسته چنانکه میخوانند آن زنده را مرده برادر دند بر نشسته
 جل و عام شهوت حضرت شیخ یعقوب مرفی خلف شیخ حسن گنجی عامی است که از اکابر کشمیر بود
 در زندان است و مشت بحر و موجود خود آمده از صغر شش آثار فطانت و زیر فنی و بزرگی طاهر است

در سن هفتاد و سه سالگی در ده ابر حرم مت مولانا محمد انبی که شاگرد حضرت مولانا عبدالرحمن جامی بود
استفاده علوم نمود و از ایشان مخاطب بجائی ثانی شده پس در خباب که مولانا التحریر حضرت اخوند ملاطیر
که از عرفا و علمای زمان بودند و در کشت کسب علوم فرموده بجا فیه الهی که روح مبارک حضرت علی
ثانی نکر جلوه گرفته و وفا خدا پرستی بهم رسانیده از آنحضرت در خانقاه معلی مستنیر بود بشارت آمد در آن
خدمت حضرت مخدوم اعلم شیخ حسین خوارزمی یا قبه عازم ولایت شده و محافت والدین و استاد که بمبلیغ
بود سودنی کرد بلکه آنها هم در واقع از خباب علی ثانی مامور شدند از راه بانها با جبر رفیق روانه گشتند
در راه عجیب و غریب بسیار از آنجناب پیش بود و رفقا شد چون بسمیرا رسید که وطن حضرت مخدوم بود و رسید
پروان دروازه آنجناب نشست و جرات درون رفتن کرد آنحضرت از آنطرف ایشانرا طلبیده و لوازمها
فرمود و خلفای نهنگان که بهشت درستی بودند بنا بر عقیده که تعویض طایبان یکی از آنها را میشد حاضر آمدند
حضرت مخدوم فرمودند که کار را بخوان علیحدت ما خود در پیش میکنیم بعد تعلیم باطنی فرمودند که از خجسته بزم
آورده باشند در همان آثار و ادخلوت از بعین ایام شدت موهبته مامور به پاک کردن موفیای چله
کشان شدن خیدگاه در خدمت حضور مانده و ادعای بده و خدمت داده نظر بر مراعات ظهور وقت
والدین و بعد از آن ارشاد حضرت کشمیر شد و در رسیدن بوطن ابواب ارشاد و نظرف خداداد
بر آنجناب و اشده فوج فوج بلیکن چون چون طایبان بشفاده رجوع نموده عالمی مستفیذ شد
و صحبت بجزیه و سلوک شد حضرت ایشانرا خدی مدتی باز فرمود ای ادراک خدمت مرشد آفاق علیه نموده
عازم احرام حریم ملایم است گردید با تمام خیر توجیه حضرت مخدوم بحرین حرکت را غنیمت دانسته راه
فراسان مشوید دریافت زیارت برد و کعبه شد و در راه فتوحات بسیار نصیحت ایراد روزگار را خلاص نموده
از آنجمله مضامین شیخ ابوسعید محرابی بولایت شیخ سلطان ادیبی که در واد سطح شیخ ابوسعید مسند

۵۲
وزیرت مشهور مقدس و زرع سب و علت قتل سینه که در قیام ابراهیم میرزا بدین نصیحت که شاه
طهماسب صفوی در اثباتی ملاقات فرمود و ظهور کرامات دیگر و تحویل سند احادیث بروایات مختلفه
از خدمت زبده المحدثین شیخ ابن حجر و غیره در حرمین و یافتن جیه مبارک حضرت امام الماتم ابو جعفر علی
در بغداد و صحبت شیخ الشیخ شیخ سلیم حشمتی و اجازت طریقه ایشان و عطیات دیگر که تفصیل آن در شماره
الاشجار است بفرمان آن هزار رحمت و کرامت الهی کثیر رسید در آنوقت به سبب شورش و ایان اینجکه
به فرمان و تدبیر ملک و دولت را بر باد دادند کثیر محل حوادث و اوقات شده بود حضرت ایشان متوجه
نظام و باطن سعی و مد و منوره ملک را بر مردم ابرار و پادشاه تفویض فرمود و پیغمبر ایشان یک که از راه شقاوت
ذاتی مصدر را سوزنا شروع شده بود بفرار رسید حضرت ایشان بعد اطمینان اصلاح شهر برای حفظ
دل خود باز سفر حرمین اختیار فرمودند و در آنک زمانه بی ماودت فرموده کتب تفسیر و حدیث و فقه که در آن
شهر بود آوردند مردم را مستفیض ساختند شش شب بعد عشاء تا آخر دوازدهم زفقده سینه مراد و سینه حلت
فرمودند شیخ امام بود با رنجش میشود در اثباتی سخن را آخر هم این تاریخها یافته شیخ اهل مجد شیخ ابو جلال الدین
شیخ الباطن شیخ کمال شیخ جمیل تصنیف آنحضرت در علوم بسیار است از آنجمله تفسیر قرآن که در بیست
تجرد و بسط و ثلث است اما باقر رسید بسک الاخیر و وامن و عدا و ایللی محزون و مغازی البتوت و
و مقامات مرشد که هر یک نسخه مقابل حشمه مولانا عبدالرحمن جامی است و گریمن سک حج و شرح صحیح سنن
و حاشیه توفیق و تفسیر و دوباره آفر قرآن و روایح و شرح رباعیات و رساله از کار خلفای حضرت ایشان
نسیب یارند جمعی محل خود مذکور نمیشود حضرت خواجهاط بر منقش شهر وردی از خود اگران بود از قیام ایشان
در رده تجارت سعی خدا پرستی و زهد و تقوی میشود سبب شهرتشان این شد که اتفاقا پدرش خواج
ابوالحسن بی بی بیارت لا سوز رفته بود در آنجا و خدمت کثیر السور و مطلع نور حضرت شیخ عبدالشکور که از
مولانا حضرت قطب الاولیا شیخ بیاد الدین زکریا بود بر سیده و هنایات خاصه دیده در حق بعض

فرزند خویش در کمال بزرگواری و دینداری خواست جناب شیخ دعای شکر کرده بخواست خواجہ ابراهیم خان
خواجہ طاهر بنیق را قبول فرمود و مورد عنایات و الطاف نمود و خطی تحریر شد بر حکام طریقت و آداب
حالت و اجازت بخت برای او حواله کرد و فرار کرد که در همیشه حاضر باشند قیل بن قیل ملاحظه خواجہ
بزرگو از بعد استماع این اخبار ترک مکان نبرازی کرد و بجهت کسب قوت حلال بدستور گذشت بنابر
میرفت آخر الامر باشد حضرت خضر که حدیث شرح البقاع اسواقها یادش داد و کان واری بخت
وزراعت اختیار کرد و فتوحات را بفقرا سیداد و بریا فئات و کمالات و مقامات عالیہ رویت و ادعای
روزگار بود و اختلاف و اوضاع ملکیت داشت چون رحلت فرمود خلف و فرزندان بر حقیقت و ادعای شکر گذشت
در چند می می آید در محکم فتح کمال استوده است مولانا داود طوسی که از نجیبی وقت خود بود و تلمذ علوم صوفی
در خدمت مولانا سید الدین بن علی بنود بسعادت ازلی توفیق انبلاک در زمره حادمان حضرت مخدوم
شیخ حمزه یافت و براه طی منازل سلوک شتافت و از مقبولان استجاب شد و با عنایت و واسطه بدست
جمعی گردید و است و خود را نیز بمنوی منوہ بجناب شیخ رسانید تا فی مابادہ صوفی و منوی مشغول
بود و در استود میر سید مسافر فرزند ارجمند میر احمد کرمانیت حسب مقامات و حالات بر حقیقت و ارادت
در شرح و تقوی قدم بر قدم والد ماجد داشت ظاهر او در پیش روی مقبره پدر بزرگو را استوده است
سید جمال الدین از خلفای سید احمد کرمانیت در بصوف قدرت عجمی داشت و مروج سلسله بود
وقت رحلت در خطیرہ علیہ السلام سید محمد عین بخش در او آخر عهد حکاک شمسیرا به قدم خود زمین
فرمود چون چشم طاهر و باطن آردین اغیار می پوشید و اصلاحی منب بیکانه نمیدید شہور عین
پوشش شد حسب کرامات عالیہ حالات سامیه بود و تبرک از فراسگیز زبید مقبره شریفه است و محکم
حول مشہور است بر او تبرک بیا سید شہروردی محضی خلیفہ حضرت سید محمد کرمانی است
از اغنای این شہر بودی ذیہ الہی و ذوق راه نایابی در دلش جا کرد باین نیت بر اوہ دین

ستمش عراقی برآمد و او را به یلیس درویشی بود و خود را از منسوبان بایا یلیس میرو و مدعی شمع
 مستور سید است و در راه مروی دو چار سب شده و از اصل کار آگاه و منع رفتن جدیل نمود و لالت
 نخبست حضرت میر سید کرانی که در محله مدیل لشکر نزول فرموده بودند و مجروح ملازمت مامور با سستی زه شد
 همان شب دید که سرور وین و دنیا بکشتی میروند و شایع غلام شهر و رویه و سرسپه در گردن کوه
 کشتی را میکشند و هم با مرغابی رسیان در گردن کشیده کشتی را میبرد و چون بعضی سید میروند سائیده
 فرمودند که الحمد للہ جبل متین ارشاد در گردن تو کردند و ما زود دست از مال و متاع برداشته براه باطنی
 مشغول شد و تقید و زرش ادکار تجدیدی بود که در اندک زمانی غبطه جهان گردید چون در آن
 نزدیکی مدعی رقص و شمع درین شهر شروع یافته بدلا لالت بیا اکثری از نخبست سب شده اعاده نشن
 میکردند بالجملة خدمت و جابلقانی خباب حضرت سید بلج جان بجا آورد اما اجازت ارشاد داشت
 میر سید مسافر مخدوم زاده یافته صحبت سید جمال الدین اخلف الخلفا سب رشتافه و در گاه
 دیگر ابراهیم مثل حضرت مخدوم شیخ حمزه و شیخ احمد قاری و غیره سب بار دیده حضرت مخدوم شیخ حمزه
 اکثر ذکر خیرش سر کرده و از علو استعدادش خبر میداد با بسجود ادای سنت شایع نموده فرزند آن
 صالح که همه اصحاب باطن بودند بطور آورده و خلفای حجتیه و شایسته ذکر چندی در محل خود می آمدند و محله
 روزه فرار زایض الاوارش مشهور است خواجہ ابراهیم کول ملازمتی از دانشمندان بی نظیر بوده ملا
 باقر نازه لالوش گرداو بوده در سلک مریدان حضرت قدوه الواصلین سلطان مخدوم شیخ حمزه نظام
 یافته روز آخر خیر تر یافته مشغول عبادت الهی شد و ذکر چندی از محاسن که در آفرمان رنصیه نور گاه
 جلوه فرمای استمرار بودند عینی شاه از مجادب وقت کشف کوبه بسیار داشت گویانی رنگ آلود
 در زمان حضرت مخدوم ظهور فرموده و اشکال بیا داود خالی در صحبتش میرفتند و تحقیق اسرار میفرمودند و در

بهشت داشتند پس آن از رفتن خود خبر داد و در مقبره حضرت هروی شیشی ملادر
اسلام آباد جایست زنتی شاه از قبیل حکان است برادر مسعود حک در زمان علیخان حک نواری
میکرده در نواری یکی پوره که از نوپور کمتر است با باریان صحبت میداشت برقی از آسمان افتاده
تختم هستی اورا بر باد داد و مدتی مهیون و حرکت بود چون فی الجمله بحال آمد بر من و عربان میرفت
و اطهار معنیات نکرد و میگویند که در حضرت مخدوم شیخ حمزه آمد و رفت داشت و گشت و گشت
ممنوع و مذکور و در صفی ت گذشته که در احوال علی شاه نوشته شد منسوب است و سبب طاهری
مردن علی شاه جذبه او بود مقبره زنتی شاه در تنهایی کامراج مشهور است میان نامک شاه عبید
الرحمن نام داشت عالم دوران و عجوبه زمان بود آخر تا محذوب شد معارف بلند میگفت و گفت
رفت داشت در او این سلوک زنتی میکرد چون بنابر مشغول میشد گاه آن خود قلبه میراند و خط
نمیکرد و نظمو چنین امور شهرت یافت بر خود خط جذبه و جنون شب در خواب حضرت مخدوم بسیار
بادوب و نیاز مندی بابر منته میرفت شراب را مقرر بایشاره او صورت شیر و دیدن سر گذشته میرفت
چون رحلت فرمود در محله رانوار می آسود شاه بدیع الدین شهر ساید می شاه از محمد زمان مشهور
جذبه بود زبان حکم شمشیر بران داشت با وصف عبیه جذبه حروف توحید و معرفت اوصاف و منقح
مکتوبات در اطهار معنیات و حرف جذبات گویا حکمی بود درون قلم در مد کواه آسوده است بعد از
هم حال از قیافه او هر بود و هر که مشتم در نوع می خور و در ساعت به سبزه سیر سید زنده شاه محذوب
شوریده گی عجیبی داشت با وجود آن کارهای پوشش بود هر گاه استغفار حال از منموذ منسوب
کرده جواب میداد یعنی تاغ خیز گفت و اگر س منین خبر داد بیلان تقسیم طاهر و گریه خیال گفت هر وقت
نظم هروی آمد و در رانوار می بالای سوره ننگ آسوده است جمعی از مراد مستعدان که از ابتدای عهد

۵۶
 تا اوایل قشیر سلطان ختایه بن برم آرای که از همین برای گلشن میل و بزرگ سناه فتح الدار مردم
 ایران علامه زمان و فاضل و وران بود و میگویند که سیادت هم داشت از ولایت بدکهن آمده احرار
 تمام یافت بعد از آنکه سیادت ابرو شاه رسید و صوفی مراحم شانهایی گردیده با علی مرتب
 دولت و قرب و صحبت داری و مشرکت عروج نمود در سینه بنهید و نو و هفت در زمانیکه اردوی شاه
 در کشمیر بنیت نظیر بود و مرتب ممرق متبلا شد چون در فن طبابت کمال داشت داشت بخودین پس
 معالجه نمود هر چند که حکیم علی که از ملازمه شاه بود از علوم حکمت و صداقت آگاه و دیگران از اطباء بی حدت
 و شکاهه منع کردند و منع کردند متقاضی را بجل کر بان کبر وقت او نشسته گشتان بقر اصلی رسانید
 بر هر کوی که به بحث سلیمان مشهور است مدفون کردند خالی از نشاء از نو او فقر نمود اهل تشیع مقبره او را
 بطاف و مرجع کردند میر ابو الفتح محمود و ملا عرفی شیراز که قصاید غره در مدح او دارد از آن جمله که قصیده مشهور
 که یک شعرش این است میر الفتح آنکه لوح دانش بر صرافیهام و اذنان میزنم دیگریت سوای این شاه
 فتح الله میرا علی خان و له محرم یک است که از امرای ملوین بادشاه و طبع زرک و سلیقه شعر داشت
 در سینه بنهید و نو و دانش در کشمیر نشی که یعقوب خان و لد یوسف خان کشمیر بر سر قاتل خان میر بحر
 شیون او را در جنگ غلوه قتل شد صاحب و نو این است از دست شاه و از جیره کلندی نجات
 ناب نیاورد و داشت آفتاب که با طایب افغانی در زمان حکومت جکان کشمیر رسید به حکام افغان
 پیش از زنده چون بقون علم اندر بسته و انواع کمالات بر بسته و در کجولیتی هم رسانیدند و مرتب کمال
 از اقران گذرند در نزاع امر و قتل از باب داعیه سعی مصالح بسیار است خاتمه قدری از بیجا کلمات در
 انکار آن گذشته قلم عبرت رقم بر کاشت تا ایام تسلط او بای حاکمیت ابرو همین برای نکته می بود چون
 رحلت کرد در محله مایا و در مرزا مایا تحلیل است و در قنوت عربی با هر روز و لطف طبعش از حسن معنی ظاهر شود

گذرانش معلوم است آنچه در این مضمون می آید از سر کو تویدان بدیده تر سرود شد در دل که بر لب خاک
بر سر سرود حرمت شرح در دل گران می لب یکم خون ز حجب دیده تا دامن محشر سرود شعله در پروانه اند
بلبل آید در خوش گریه و بیم آنچه مارا پتو بر سر سرود و انبیا در حلقه مار فریمه سوزناشد پتو تیره و کیم اندیده
نظر از کز خون تماشا تیو منظور نباشد ما غمزدگان دل مسرور نباشد ویرانه دل چون سر قمر نثار و بگذارد که
این عمده معمور نباشد مولانا میر علی از امیری که ان شغری با قیل و قال بود از ولایت کنه تیر آمده و پیش
حسین شاه قمری داشت و در شتعیون نویسی می پذیر روزگار بود و کسی آنوقت مثل او نوشت فکر شعری هم
جسته میکرد این دو بیت از زاده های طبعش وقت تحریر یاد آمد گلن مستم چه پی در کف من حار و
این گل تازه بناگوشه دست ناز خوش است بسو سوده تخم تخم دل نوید مرا قلع چه آب زند آتش بلند مرا
سبزه موزون مختصر سنگین در اطراف نوشهره قریب بوته کدل جا بود الحال باغ غلحه دال خان است ساختن
ظاهر امکن ملک مدفن او همانجا است ابن میر علی سواهی میر علی قدیم است که از اصحاب خط شتعیون بود
و در عهد میرزا النعمانیک در نوزان ظهور کرده چنانچه ابن رباعی بخط میر علی ثانی دیده شد با دست رباعی
این است مولانا نامی از شرا و صاحبان حسین خان یک بود مردی فقیر و کنام صرف کوز انیک میداشت
با آنکه در هم شکسته قدم کرده چون لاله با پیاله مدام با جام نریم آرامی طرب و شوق افزای اهل شوق شغیب
بود مقتضای مقام این چند بیت درین هنگام تر موم شد عروسی شادی آن او که نتوان روان د
کامین او بنجا مویش چهره زنجیری دهد بفرقت زور جوانی دهد چو بید است چون خود تن اگر می آتش که پید
کنده ان هنر این تیر از منطومات است هرگز در بغیر ترایل نمی شود و ز دیده نقش رو تیورایل نمی شود از
رو بیت چه پاک که از بعد طهری اصدا بیان ما و تو حایل خطی و ستم بریده با و چه جا آید مگر که در
نشان و حایل نمیشود مولانا نامی ثانی تیر از شغری عهد حسین شاه بود و در مجسمه شاد و خوشی

۵۴
بیاروشت یکبارگی کجایی دو خلعت مجیدین باین رنگ باشد عای ایپ رده بود و برای شاه نوشته
حسنت شاهی بر اسپ رسید باین سدر شاه در جواب و نوشته این چنین کم فهم اتم آن سدر این سدر
مولانا مهری از شترای عهد علی شاه بود استاد و خوش فکر است بهرزه از فضایل علمی هم درشت این است
در منقبت امیر المومنین علی مرتضی رضا از استاد است که از خزانة حافظه بکوه گاه بخت آمد مرتضی
پادشاه مسند عالی منشی است آفتابی است که بر شرفش دوش نیست مولانا محمد امین است مفتی زاد و بود
کشیمت نو فو زده من سلیم و طبع مستقیم در عهد یوسف شاه پایة اعتبارش بسیار افزود و باو
تجلی زیور فضل و کمال بفرستیم اشتغال داشت این ایات ازوست بنوشش عرق مست آتشی بود
تجلی که کرم را کنیم داغ کجاست جهان رگ شده من اگر می خبر است سرودی که گیرم از و سرغ کجاست
در نیمین می بگانه هم اندولی ز بیکم سخن آشنا بگوشت آمد بر من گرد تو گروم ره کفرم بجا که ایمان خودم
شترم بسی می آید این رباعی ازوست که دلالت بر کمال قدرت و لطیف طبع دارد من خنده
بطع عاشق بناساز یا گیر که بر روی روم چون غماز یا ناله که سرگوشش بگانه بهم من در دلم خلوتی
محرم راز این رباعی تیر ازوست ای سینه ز سو اسرار توام ناستان رگهای وجودم تو ز ناستان
عیسی که از چشم تو ناستان تا تو به کانیات در کارستان تیر این رباعی است که در وصف کشمیر
گفته است ووشیته چشم دل نهان از مردم دیدم بهشت بلکه کشمیر دوم خاکی رعب و شگالنده خمیر
آبی ز صفا وجود خود یافته کم در مجده آروت مدفون است بیرون استانه حضرت سید جمال الدین بالجملة چون
سلطنت ملک دین در جنب تطیر صافها الدفائی عن التخریب التدمیر بحیث است توصیف
باخرات ملت از مردم یک که همگی سی و چهل سال مشورت این ولایت فردوس شمال بودند و یولیا
دولت قاهره اکبری منتقل گشت و نام حکومت به محمد قاسم خان میر بحر بعثت یافته مسلمان

چند گروه شدند بعضی به برپایی دولت اندیش در خیال قلاع بار آورده و فساد و اخلال در آمده جمعی
عاقبت اندیشی نموده اطاعت کاظم کرده اند و بعضی هنوز قیام منصب یافته اند بعضی دیده و دانسته
براه بنی وقتیه انگیزی مشتاقانند و قیام میرزا یار و کار بر عرصه آوردند اجمال این قیام این است که
چون بعد مراجعت اکبر و شاه تفرقا سخیان میرزا نمود و صوبه داری کشیم میرزا ابوسفحن که
از امرای قدیم اکبر است حتی بود و قیام گرفت یک سالی مشار به ضبط و ضبط امور ملکی بود اخته
اما به سبب شورش و سرکشی ارباب داعیه کاری نه ساخته مأمور ملامت حضور شد و محمد قلی
صوبه داری یافت قاضی نوراله و قاضی علی که بجهت ضبط محالات و جمع تعلقات حاصله مقرر بودند
نیاید مخالفت و مضایقه ارباب خیانت که در صورت ظهور توفیر محالات بیم آفات داشتند از انجام
کار سوره خود عاجز آمدند مشیخ حسن بیگ نامی بمجاورت آنها از حضور قیام شد مشیخ مشیخ مشیخ مشیخ
بکشیم سیده مقرر نمود که عنوان سپاهیان متعینه انقد داده جمع محالات را ضبط نماید این معنی بود
نزد و و خلل احوال اعمال که توفیرات و خیانات در میان داشتند گردیده سرشورش بر داشتند
جمعی از مردم میرزا ابوسفحن که در کشیم مانده بودند تحریک نموده گرفتار قیام و قریب فرموده با خود
سختی میرزا یار و کار را که عموراده میرزا ابوسفحن بود و بی طینت بر داشتند طرفه حالتی در مردم
پادشاهی گذشت که با توجه جناب حضرت شیخ بابا و عالی قدس سره عالی که خود قدوم در جمع
تجوم فرمودند قیام آرد و فرمودند است افرام طرفین در یکین یکدیگر مانده میرزا یار و کار سو سو رفته
جمعیت میرزا یار با طرافت شهر آمده باز سرکشی را گرم داشت و خیال خام پادشاهی طفلان
در سرشوریده خود انداخت روز یکا و در کشیم بنام امیر عظیم مشغول شدند گان اکبر با پادشاهی
تبایدات مخفی از لامور آورده کشیم فرمودند و پیش از حرکت خود خدمت امیر لامر مشیخ

نخاری را که از سادات و اعیان است و امرای عظیم الاشراف بوسه و دست و پا می‌نمودند.
میرزا یادگار با تفاوت توابع نابکار نظر بر اینم داشتند و اندک از طریق کوهستان فارغیان
تخواه اموال و بیدار استقلال و ز فکر می‌گفت و می‌گفت افتاده چون کسان بادشاهی مغلوب
شدند شیخ حسن بیگ در کور بطن یعقوب حیدر از این شهر برآورد و دیگران چند می‌شیر و خدی
فرامی‌شدند ابرو دینا در راه این اخبار بناگاه شنیده زین خان کوکه را از راه یکلی متقی ترا
با فوجی کامل از راه پنج و پنج فرسنگی راه طریق می‌فرستاد و برآورد و خود هم با لشکر متوجه
منزل در منزل عبور می‌نمود چون خواص مردم کشمیر و جمهر سکنه این حینت نظیر راضی بچنین حرکت
نمودند همه با استقبال شیخ فرید که با بعد و دی خید قریب بهره پور با بغیر و رغبت بسیار رسیده
شستاقه او را تقویت و دلیری نسیم و دزد جمعی از مردم بوسه و دست و پا می‌نمودند و در
تفاوت میرزا یادگار افتاده و در جنگ جدال رو پوشش شده بود و سراع یافته سر کرده آنها را
نیز می‌داد و اینهمه خان کا کرو غیر هم بودند میرزا یادگار را بدست آورده و تقبل رسانیدند و او را نظر
بادشاه گذرانیدند اکثر اشراف و بزرگان بنظر رسیدند و بعضی مورد عفو و تقصیر شدند و احوال بوسیله
و سرداران دیگران است که بعد استقرار امر سلطنت بخاندان خفیه اگر شکر که از ارباب و عیال
بودند در حضور فیض گنجی فطنت گذاشتند از انجمن بوسیله شاه با توابع میست و چهار سال از آمدن
متنیر الکبری تا اوایل سلطنت خجندی در حضور مانده و خدمات و جاکیر با یافتند اینهمه خان
خدی اردلان و این دیار نیز در زلفانت شاه می‌بودند و در می‌رسمت برآوده خسرو که از یادش
آوردن شده بود و عجب ثمرات نمایان از بوسه و دست و پا می‌نمودند و اینهمه خان
در راه نیز فتح کرد و بوسه و دست و پا می‌نمودند و غنایات شد در کارهای سلطان جاکیر آنها می‌کرد

تا با جل موعود در دست آمد و جوان یوسفیان باز قفا بخود مصونت امر الگدا انده آخر بقین اکر ایاد مدتی
در پیشد و چند تی بنجواه بر تانپور لو بدت تا البیوم هر دو جائز سل آنها ن مردم هستند و مشهور بحکومت
و دلاوری بودند و مصدر کار نامی عمده شدند باز بر اصل سخن رویم بعد شجر ملک اکبر پادشاه راجه قوریل
را برای زفاقت ناظم و بنید و بست امر عزاج و صوابط و دیگر کشمیر گداشته فرمود بنای قلعه با پشت ای کرد
که کوه ماران در میان آن واقع شده است حکومت راجه قوریل و قیاسی ن شش سال بود و حکومت
یوسفیان یکسال و بنای عمارت بر کوه ماران جنب شمال رویه افرو بود و بعد از آن اکبر شاه باطل
است تا لولوی بنجا کشمیری که پیش پادشاه جای حرف داشت بر محو زدا تغییر یوسفیان محمد قلنی ن صوبدار
شد در اطفا می آتش نادر دوم چک که از هر طرف بر شهرش بر میشتند سعی بلیغ نمود و یازده سال
بزیتم و نسوق گذرانید بعد از آن از تغییرت رله در نزار و سینه و جبری میرا علی اکبر بنظامت کشمیر تادی
یافت تحت عظیم در زمان او و داد که عالم خلقت رویه و برانی نهاد و خرابی ملک حکایت نوقت
را باز یادگار است و دو سال حکومت رانی کرد و در نظامت در سنه هزار و چهارده هجری اکبر پادشاه
رحلت گزین شد شصت و چهار سال عمر یافت بنجاه و دو سال سلطنت و فتح ملا و با قندهار کرد و کجا
صوابط و قواعد نمود تاریخ الف کشید ملا یک نوقت اکبر شاه تاریخ است ملا نظیر کشمیری چنین تاریخ
ایضا تاریخ باو شش اکبر که بنجاه و دو سال عدل و ظلم خل سهای سوخت هر کجا خشتش خشتن غل اندر خرد
چندر گرون ساز سوخت نگارن با جل شمع خور جامع فاکو بن مامای سوخت منظر از صاحب دلی تاریخ جنت
گفت ازین حیرت دل خفای سوخت در آنوقت ایدریشی بابا از مرنا قنای بود در سک تربت یافتگان
زده الرضا ضین هر وی سبغی بابا راه یاقه الدات و راحت سحر تاقه همگی دل بر نفس کشی و می یافتن
داد و ریاضت عبادت و اد چون رحلت کرد و رفیقیه پی بره در خطیره که حضرت سیدالذات محمد

۵۹ متصل آن مدفن یافتیم و بعد از ظهر فقیه ذوالجلال اخوند ملا کمال سرور در کلاس درس حاضر و در علوم
دینی شانی عظیم داشت بکمال شغل علوم خاطر مبارک اکثری بچینب طی منازل راه معنوی میگذاشت اداوت
معنویه در آن گوشت در خدمت عارف بانی بابا فتح الله که ذکرش گزشت در دست نمود و شب در و
عماد محمد خوراصوف درس علوم ظاهری و باطنی میفرمود و در جناب حضرت شیخ الشیخ شیخ نورالدین
ظاهر اخلاص کمتر داشت ششی برویت سرور عالمیان علیه افضل الصلوه والسلام مشرف شد عزیز
دید که در پهلوی آنحضرت قریب جایافته است حضرت صلعم الله علیه وسلم فرمود که ای جمال اس شیخ
نورالدین است کاریکه این گردانی نمیرسد باجمعه اکابر است مثل حضرت بابا نصیب
شیخ اسماعیل حشتی و امثال ایشان از خدمت مولانا مستفیذ بودند لذات جسمانی هرگز نیل نمود
گوشت کمتر خورد در گیره تی تکلفی و فرشی بوریای حشمت میگویند که یک صبه حضرت بابا فتح الله در عقد
مولانا تیرید بستور برادر بزرگوارش مولانا کمال الدین بود چون رحلت نمود در کشمیر اسود و العالم علیه
مطلع انوار لایزال اخوند ملا کمال برادر مولانا جمال است عدل قانون و کثافت حقایق بود
علمی غالب داشت چنانچه برادر عالی قدس راجه تقوی راجع بود باوصف آن مجموع علم و عمل و در
تقوی علاقه و اداوی نخبه است بابا فتح الله بآداوت معنوی جمع کرده سلوک باطن در صحبتش مکتوبه و بود
آن در خدمت بابرکت خواجه عبدالحمید احراری که از احفاد امجاد متقرب بروردگار خواجه عبدال
احرار است رسیده و بهره مند گشت لایزال گردید در سیالکوت و لاهور سند آف ده علوم برآورد
و عالمی از فیض حدیثش به حساب کمالی برنخت و در شش جنون حکایات انجمن در رسیده او مشهور است و
کزانش در افواه مذکور حضرت خجد و الفثانی شیخ احمد سرمنندی و فاروقی هم اوایل حال کسب علوم
و در صحبت او کرده و علمای سید مثل مولانا عبدالحمید سیالکوتی از خدمتش مستفیذ گردید
چون اجل موعودش رسید در لاهور رحلت فرمود و پانجا اسود در سنه هزار و هفتصد و نهم و هشتاد و هشت

چنین است شیخ سید محمد باقر اولیا ملاکمال شیخ عبدالکریم از طبقه اولیای بزرگوار بود توفیق
الهی وسع دلتان مشایخ مرید شیخ فتح الدار شده و جذبیه بهم رسانیده بیشتر میگذرانید از باب مسکن شریف بود
برای سترحال و قوت عیال بر سه نری میکرد و یکدیگر مغرور و یکدیگر فقیر اسید در ایام خطا که نشسته
بود گشتی از شش و کثرت دعا و صلوات نمود یکی از اکابر در خواب اشاره سرور کانیت را با سندی
توجه از شیخ عبدالکریم یافته موجب آن مردم رجوع با و نمودند الحاج و عجز بسیار نمودند محروم دعا و دعا بجهول
پوست و این معنی موجب ظهور و اشتها رسل شد در محله علاء الدین پوره بر سر فخر کمال اسوده است میگوید
خلیفه اخلاف الخلفای جناب حضرت شیخ یعقوب صوفی است در سفر دوم حج اصحاب را حواله رشت او
فرمودند و همه اصحاب رجوع نمودند بعد وصال حضرت ایشان تمام مقام نود و غیر از یک گشته تمام سال
نمی گذشت از ابتدای سلوک کمال شدت بهمت براس میگذشت آخر با مستدعی وانی
از کشمیر فتنه سکونت نمود و سلطان انجی خاقلای برای او بنا کرد تا بود با شش سال از او داشت
چهارم محرم سنه هزار و پانزده رحلت فرمود حالات غریبه و ریاضات عجیده داشت شیخ اسماعیل
از نبود اگر زاده های این شهر بود و ادلا تحصیل علوم مشغول شد و شغل اختیار کرد و در خدمت کثیر البرکت
مولانا جمال الدین که ذکر شد گذشت تحصیل و استفاده نمود از فضایل احوال و کمال و روح او را بسیار
آفراد مردم صحبت شیخ خدا گاه شیخ نور الدین که از اکابر حضرات است بود اقامه و روی الاوت در خدمت شیخ
بر است سلوک را طی کرده و از جناب میر عبدالعظیم ترمی رفته بهمان سعادت و ارشاد و محبت که شریف بود
و کنج غریت و خلوت را اختیار فرمود استخوان بسیار داشت هرگز مرا طرفت یا لایعنی افروخت و انقیاد تبی
نمیکرد و در زده سال در یک مدرسه درامت فرمود تا که انگوری مالای آن مدرسه بود که بسیار ساکنان
می انداخت روزی قطره آبی از آن تاک برکت آب برگزیده پاک افتاد و تحیر شد حاضران را
از تاک و سیاه او مطلع ساختند مقبره اش در مدینه کواه بالاتر از مقبره قاضی موسی است و نزدیک

مقبره مولانا جمال الدین را در راه و فاش شده احاطه ندارد بسیار با برکت است
 از قبیلگی و بخت الهی هدایت یافته ارادت جناب حضرت شیخ یعقوب صوفی حاصل کرد و بر
 سلوک نشناخته راه حرمین گرفته و سفر بسیار کرد و شایع بسیار را دید و خدمت نمود و بهره ور
 فیض شده بعد مراجعت شبیه در قصبه باره موله متوطن گردید و بهما بخار در سال هزار و پانزده اسود امجد
 مت شیخ تاج است خواجه بیار الدین محمد خوارزمی الاصل بقصد حج سفر نموده بعد از اصرار نشو و است دارد
 هند شد بقصون ادب اراشکی داشته در مسک نزد اکبر پادشاه منظم گردید و به الهی ترک منصب کرده
 در سلسله وارد اینجا شده در محله بدیم ساکن گشت و در خدمت میر سید اسماعیل می نشست و سایر توفیق و اوقات
 عیال او را نگاه داشته زحمه در اینجا در سلسله رحلت نمود شیخ رویی با ریشی از خودی با بجز دنیا
 زوون بندگی خالق بی نیاز کار نداشت بخدمت الهی در خدمت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس سره
 رسید و قسیمی که اینجا را در خلوت خود دیده بود بهتر از آن یافت و هر چند در اندک زمانی
 ترقیات بی نهایت نموده مترامن بسیار بود و تکفید و بیت سال عمر گشت از آنجه تکفید و نه سال صایم
 الدیر بود و روز رحلت هم افطار نکرد و روزه دار ز رفت غیر از محرقه شنبه از خود خبری نگذاشت علم است
 بود در محله کمال مدفن قرار نمود محل منقوش زمار نگاه خاص و عام است خدمت بیایان خدمت بسیار
 رسیده و کسب و فواید جریله نمود مولانا بیافضل اندا شرافت زوکار بود و علم و افترا داشت متجرب و
 دقیق و یاب بود اشتهال با و او دخاکی در خدمتش نمیکردند بعینیت الهی توفیق شد که در مره مریدان
 حضرت مخدوم شیخ حمزه قیامت و به هدایای نامیدای سلوک شتافت اندک زمانی بر اقران فاش شد
 و از احسان الهی گردید با اشاره رسالت بنیاهی صلی علی علیه و سلم که در خواب هر یک را طاعت فرمودند و
 شیخ بی الهی از خدمت پیر بگوار مقصد یون آن یافت با مرایش کن راه حرمین گرفت و کوه بخار رسیده
 حرمین است بی نهایت دیده رحلت کرد و بهما بخار مدفون شد رحمه الله رحمة واسعه خواجه حسن فارسی بدین

۱۰

بهره و از علوم بود و در آن شب پس بی از خلفای عبدالملک قاری نمود و آن شب در پیش میگفت بی ذیله
در خدمت حضرت مخدوم شیخ طهره رسید ثروت از ذریعت و تعلیم باطنی گردید بی بده بسیار کرد و برک
اشغال پرخت و همگی بهت را مضر و با وجود حشمت و اکثر از روحانیت سرور دین و دنیا حلیه افضل
الصاوه والتیلمات والتنافیض با سبب شد و مرجعیت بهم رسانیده و آخر با در موضع شیوه که از
قرابت شهو زنیه گیر است گوش نشین شد و همگانی مد فون گردید و مقبره اش محل فیض و زیارتگاه است
و جلالت بخش خاص و عام خواجه اسحاق قاری برادر خواجه حسن ادهم از علم فرائد خط و اخلاص
و همیشه به صحبت ارباب باطن بود و برادر یار بود و شیخ احمد نام غزری که صاحب جذبه و فتوح باطنی بود
ملاقات نمودند و از و خیرهای عریب دیدند و بفرمود رسیدند و بعد از آن بکندهی سجناب مخدوم الزما
بار یافتند و این خواجه با و گوی هم از قلندران آشنا بود و برادر و ملاکب شیخی که شرعاً جای سخن
شده چون خدمت حضرت مخدوم خود را صلواتی بجا بشن راه نیفت و به بشارت قبول قریه افتخار
حاصل نمود و رسید از آن امر کشف ایشان معلوم گردید و بر توبه مستقیم ماند و از صداقان این راه بود
روزی بنا بر حرکت سبلی چند تا زیانه با هم می شدند مخدوم ملکیت و دوستی در مقام شیوه نبوت و
انزوا گذرانید آخر خود را به شوق کام بخرمن شرفین رسانید بعد ادای مناسک حج یکال و شش
در حواله رسول الله صلی علی الله علیه و سلم بر دو نمازخانه جان بجان سپرد و در بقیع مدفون شد در حواله
رحمه و اسقعه شیخ حسن از قریه خند نور آید گشته که در راه است از مردمان خاص حضرت مخدوم بود و مرتبه
نیامی اینجاست حاصل شد و شیخ را هم عنایت بر حال او نمود و از کمال اقیانوس معش و در هر کار بسند
و با حضرت مخدوم بر زبان می آورد بدین سبب فایده یار و شیخ نهام گوی سبکی از پنجه کاران دنیا بود
توفیق سکوت در خدمت حضرت مخدوم یافت و دل از همه ترافت و برودت کلی از دنیاها گسل کرد
و یا میر در قریه کونکو بنیه او تر منتهای کامراج بر حشر شیشه سکونت کرد و از او نمود و سبب سکونت برادر

مجاوب که از مردمان حضرت مخدوم بود خدمت او میکرد و بجا هاری نمود و حسن و قبح عیب نیکو و بد
تا انقضای حیات در طی مقامات سرگرم بود و در همان مقام رحلت فرمود شیخ حیدر لاری تلمیذ مولی بزرگ
عوام شهر بهر حیدر اما خدمت بپادشاه کوئی که از همین طبقه قریب العهد اوست و اسرار الامار
اطبک رسید و شن کرده از مردان حضرت مخدوم بود و حسب ریاضات و کران تبار و اکثر اوقات
جلیان در خدمت شریک شد و متمیز و نسیب هم را احوال بران خود دارد که بغض مردم آنرا محمول بر کمال عقاب
و اغراض و مبالغه میدادند و العالم عند الدرجون رحلت نمود و در تکریم و برگزیده لاری شود شیخ یزید شیمانی
در برگزیده است و در حضرت مخدوم شده بیاخت بسیار کرده بلکه حکمین هم رسیده از او نشین بود و
و آن ملاک و در در خدمت روزی حضرت مخدوم قدم در گنجش گذاشت و شش او دیده شد اگر دید
بعد آن یکی از مخلصان در ذکر و در یحیی آن کلیه افتاده شیخ یزید قبول کرد و گفت که متبخر حضرت مخدوم
هم چنین فی در و در یک در آمده است و این ان بهمن دست و سر هم داشتند و امری کردند و نمونایم ترکیب
خلاف منظر این باشد بسی ان بعد اطاعت بران و مراعات نظرون و طرائف ان یک در و بود و جلیان
تا کجا از مردان ظهور نمود مخدوم حاجی موسی فرزند ارجمند حضرت حاجی محمد قاری است از غریب
زور کار و در حالات عجیب داشت از طوق و رسوم آزاد و بنیاد هستی او بر یاد گاهی روی بکمال می نهاد
گاهی بسکونت خانقاه تن میداد و کبری بلا مور رفته چون در آنجا مواجعه فیل مست با این مقبول
است و در مع اول ضرب دست موجب شهرت او شد و در غایت بکشمیر فرمود و جمعی را شافیه حشر
در مقبره والد بزرگوار شود بولای شاه دولت سجده ای درین راه آمده ارادت در خدمت شیخ
را و در آنجا نموده اما با حضرت هروی بابا ریشی نشسته و این نیز از صحبت بلند اکثری مغلوب حال شد
چهره تیر و مدنی بهوش می بود و اخبار احوال آینده می نمود و اکثر با عوار و عروس و بکار می
حضرت هروی بابا ریشی فرمود که بنیه و شش یکی نمیتوان گذاشت پاره اش در میان بینم گذاشته

مستوفی ایشان فرستاد و در راه رسید به سقیه بود شیخ حاجی او را از فرزندان امام حضرت بابا داود است
و تمام زهد و تقوی بود و توفیق زاریت عریین داشت بصوم نهار و قیام شبهای نامر میگذراند و به سفر حج رفته
در سفر افاصل زکروند و در قلعه و نه در آمدن مراجعت نمود و در قریه ایلو برگشته که درین اقامت فرمود و به اینجا استوفی
مولانا قاضی محمد صالح خلف الصدوق مولانا می شهید قاضی موسی است عالم عامل و فقیه کامل و در تقوی شایسته
داشت بعد شهادت والد بزرگوارش چون بنیاد و چکان بر مجوز سلطنت کشمیر خروج به بلالین خجسته
گرفت بنابر استحقاق وراثت و قیام بنده قضای کشمیر کف شد طاعتا گناهان اجماع نموده در اجرای حکام
حتی المقدور شریعتا عرف نیکم بود و مراعات تقوی و افاده علوم صورت بهم میفرمود شیخ لکنکی ریشی در عین
جوانی و اسباب کامرانی و ذوق زهد و خدای پرستی بهر سبب نیده و طریقه ریشیان گفت گویا اویسی بود
آخر ابرارادت حضرت بابا داود خاکی اختیار نموده کافی داشت وقت حجاب حادمان بخت مکت آن کا و را
فرود شد کا و بر صومعه شیخ استاد عرض حال کرد شیخ خدمه را از فروختن کا و منع نمود تا آخر عمر ترک نکند نمود
میوانی هرگز منبخر و ماهی برانی میریاش او را زنده و مینت آرزوی خوردنش کردند گفت که برای رفع اثر
در آب بشوید و بخورید آب آن هی بریان جان یافت در آب فست و ازین دست حکما بشوید و آب
در بر گنبد با گنجل قریه وانی کام آسوده است در سال هزار و هفت از دنیا گذشت و قیام سلطنت جهانگیر شاه
ابن اکبر شاه نورالدین جهانگیر شاه سلطان سلیم نام داشت بعد رفع مدعیان سلطنت تاج و تخت را از جانشین
جلال الدین محمد اکبر شاه بیدار تخیل کشمیر یافت و در آن وقت در محفل مشیر کشمیر آمد و این جهانگیر شاه معز
به سیر و سکار ترول نمودم در رعیت روی و آبادانی ملک و تخیل و ترتیب قلع و عمارات و بناغات بادشاهی
و درون قلع و بطون ملک خصوصاً قیام بخش بنام فرموده و کشمیر را آباد کرد و فوائد و منافع بسیار
بمردم رسانید در زمانیکه هزار و پانزده سال دوم از جلوسش بادشاه است حکومت کشمیر تواتر قیام
رسید و تا مدت سه سال ایام حکومت خویش بر برده در نظم و نسق شهر و ترویج و اسلام و رعیت

Kashmiri and the Guleri

بنظیر بود چون نزدیک شد در میان پنج هزار و دوازده نوبت تمام شد و در هر نوبت سه سال
 حکومت را بی کار بردار تغییر او که در مدت هزار و دویست و هفتاد و یک سال و یک روز و یک شب
 او مدت دو سال هر چه توانست در رفاهت خلق الله عدل و احسان سعی نمود و در هر نوبت چهار صد و یک
 نوبت از حد بگذشت تا مدت سی سال تا توانست سعی در رفاهت خلق الله عدل و احسان کرد و در این تمام
 تقدیر خالق الانام در سنه هزار و بیست و چهار آتش قهر الهی و تیز باد و سخط و آفتابی و زمین گرفت یعنی آمار
 برای اوطاع و غوغا نمود کار کجالتی رسید که کافران یا مفسدون آیه کریمه یوم یفر المرء من انجه و امید و امید
 روزگار معاینه نمود و در کفین و بختی بی درگیری میسر نشد حسن حال نام مردی که متول بود تمام متعلقان بدو و در نهایت
 رسید موافقتی بعد از دست بختی عدم تصرف مالک روی بعد از بختی کل نهادند این حادثه تا بچهل روزی از روز قریب
 سال خانه مذکور کار فرمای حکومت بود و در سال هزار و بیست و هفت بدلا و رخا و موقوف شد و نور مردم نایب شد
 بلکه اهل تشیع از تعصب باز نموده اقربا با بران حاصل حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را به بی ادبی با و سب کردند
 خبرهای نادرینی بر دریا مناسب نشان خود می نوشتند باز با بسموم قهر الهی در رسید مقدار ده و دوازده سال
 بسبب آفت آتش بر ما گرفت مسجد جامع کلان بنیاد کرده سلطان سکندر است شکن این حادثه نیز سوخت چون آن
 امام جهانگیر بادشاه و از دشمنی و اتهام در مخالفت آن فرمود لیکن تقدیر کار خود کرد و حیدر ملک در تاریخ خود نوشته
 که کشیان عبادت سوختن خانه و حایل مراد خان مرا تهم نسوزند این مسجد جامع سوخت و معنی را بگویند
 رسانند و از این جهت با مراد شاه تعمیر مسجد کردند آنهاست که در این ملک محمدی سعی زیاد کرده و در تعمیر مسجد
 نشان نمود و بعد از بنای مسجد تا تاریخ مذکور ازین خدایت که در آن وقت گفت که مشغول مشغول شد و مسجد
 جامع شد سکندر زانی عمارت یافت و در سوخت از تقدیر سحانی و کرباره حسن شایسته که بود از کلان و کشانی
 کسی از اوقاف ربانی و لیکن از دو جانب بیرون است از تقصیر که این جنبه سرانجام شد و کشانی را بر این تمام
 کاری شد و در آن نوحه حیرت زده بود و تا روز چهارم شاه تبارک هزار و بیست و نه از حیرت سید بر روز عید روزه سوخته

در نوبت ثانی محاکمات بدو رسید و در عهد چهارمی نهادن تو بنایش باز روزی قریب هفتاد و پنج سال
گفت با ما گفت عینی نهادن تو بنایش بازگاه عید قزمانی تا مدت چند سال دلاور خان بمقتضای وقت حال
احمال افعال وقوع آورده خیراتها بکار برده معزول گشت در تاریخ هزار و بیست و نه و پانجاه اول بهار از راه منوج
که در استان با تمام علی ملک براه حیدر ملک حاکم شده بود با تمام لشکر داخل کشمیر شد و از ادوات خان صوبدار
شد و مسائل هر چهار ادوات را بود از وی صدور نمود و نزدیک نوده و نوره جایگاه از اسبوی قن بار میگردید که طریقت مغرب
جاست که آنرا از فرشتن مرکب نام است بنامی عمارت نموده بود و در طرف مشرق آن باغ و زمین بر چهار و پانجاه
شکین بر پای داشته چون در آن عهد عمارات اکثر از حوب بود و خیرهای عمارت نوعی از حوب بود که در جای
بنود کونید که آن بخار کارکن را دست برید و در جای دیگر مثلن ساز و وصله است بسیار و چون ایام حکومت
کوتاه شد نواب اعتبار خان اوایل محرمی کشمیر آمد محل او ضرب التل این ولایت است فتح منوج در عهد او شد و نواب
سجد جامع کلان در منوج با تمام حیدر ملک صورت گرفت مردم حک در عهد او بسیار گشته شدند و مر جانمیه آفت
چکان می کشید مردم را بقتل می نمود و حبس قتل آن نامی فرمود و در کشیش در وازه خود فوج فوج و گروه گروه آورد
بقتل میرساند چکان را چون دانه شالی از انبار برنج بر می آوردند درین عهد قوم چکان از طمع ملک گیری و کشیده
گت شده و مورد مردم گرفتند و از دجیه سعادت برخاسته بیست و هفت روزی و صالی و نزارعت اختیار کردند و درین
اتفاق خان نوزدهمین جهانگیر شاه در شهر چهاروسی و چهار باز کشمیر آمده چندی بعین عشرت گذراند و اوایل سال هزار
سی و پنج باز روانه هندوستان شد باز در سال هزار و سی و ششم مژول کشمیر نموده از اتدای جلوس تا آخر وقت
سخت بار کشمیر رسیده هر مرتبه تدبیر باغات و تزیین عمارات نموده این بار که مرتبه اخیر بود مبت و مقتم
صفر هزار و سی و هفت و برای شکیر هتی وقت مراجعت از کشمیر جانگ نندوستان در قصبه لاجور مرتبت
نموده در خدمت پادشاه نور از میان اهل خطه افضل العالیان محمد رضا المشهور حکیم دانا و کمالات
مولانا حبیب الدین میر عدل از منقرانج و ماریابان مجلس پادشاه بودند و از کار پردازان لشکر میتک میر سکا محمد

بر سلام و عرض خدمت با تکیه بر جهان میگویم و حذر ملک جاد در راه پیمایی سوره دربارت بمود خطاب رس
 الکلیک جنابی داد و این حیدر ملک در ابتدا الواسالت مهرانش بیک منصب یافت بولین خود شرط زمینداری تعیین
 چون بشهر رسید ترتیب بعضی امور بقدر وسعت نمود تلاش مرمت جوی کجه کول آورده ملک حلال شهر کجه مسجد جامع
 و سکنه محلات که بی آب بودند کرد و در آبادی جلیل و اهل آن که تا حال ویران بودند هم تقصیر کرد و خاقلای شش عراقی را
 ساخته دولت ملک بود و بجای آنکه سوخته درین حسن ملک این محکم از سر نو بنا کرده بود و بالجملة اعتقاد و خان در
 منوبه از خود بر خند کارهای دست بسته بطور او و در تخصیص قلع و قمع بنیاد و چکان که منظر افشا و نو و نو بخوبی نمود
 اما اکثر بذات و ظلم و تعدی را درین شهر بعد اگر و بجهت کثرت قافیه آرام مردم را تا آنکه ستم و خرافات بی نهایت
 بر رعیت و شرایع جم که بر سکنه شهر هم از نایب سلامیانه و رسوم محال و انچه خبر زیاده حال و طرح کل عفران و
 تکلیف جدید آن با اکثر اعیان و امور دیگر و منطبقیوه باغات و مردم و تکالیف دیگر بخوبی عاری نمود که مردم از
 سیات خود میسر شده مستعد فرار ازین دیار گشتند چون این حالت بعرض بادشاه رسید در اول جلوس حکم به تغییر او
 فرموده تدارک واقعی بطور او آورد چون در صفحات آینده مرقوم ملک عبرت سلک جلوس حکم تغییر او فرموده خواهد
 باحوال حضرات که از اوایل عهد جاگیرنی تا آخر دور سلطنت او در شهر بر جلوه ظهور نمودند تا در آن عهد علت فرمودند
 قدومه ارباب شهرو با همپور از طبقه تجار بود و در عین شغل کار و بار توفیق طلب بروز کار یافت بویزانه دور
 از خانه شتافت بی اطلاع احدی سه ماه که دو نیم جدیت گذرانید باشاره حضرت علیه السلام میل ارادت حضرت
 داد و خالی بهم رسانید چون بمقدش رسید بر گذشت از آنظرف شنید و مامور خلوت شد و ملازمت ایشان صحبت
 رزبه الغرقا هر دی ریشی با هم فایز کرد و دیدار مقدش نیز سو که ملازمت شیخ سید کب و کمالات سلوک سید حیدر
 خود بقیه عمر در وطن خود که با نیکو است سکونت فرمود و وقت از حاصل زعفران و کت مهمت را بجال احتیاج و زور است
 که در وقت خود از صاحب این ممتد بود فتوحات را صرف فقر امینود اصلا مصارف خود و اهل بیت
 و خیرین از آن نمیداد و در کشف و شرافت آیتی بود در سال هزار و بیست یک علت فرمود در مقام خود و منصب

فیض و برکت بلکه آثار و براهین حسن ظاهر است اولیای و خلف بر حسب سلسله که از کرامت و در محل خود می آید
شیخ محمد سیب خلف الصدوق مولانا شریف کنایه است که ذکرش کثرت جوهر خداوندی و مورد الهامات ربانی بود
بود ترتیب ضوابطی و متخومی از خدمت والدین یافت همانا که از خدمت حضرت الشیخ یعقوب صوفی هم سوار
نمود و در حوار والد ماجد اسود محضتم شیخ محمد امین جدا در راقم حروف است حضرت میرزا که قادری از آنجا
این شهر مقتصد و پسرش بقا صفا میر علی که بدین فاضل شهید است میرسد بصحبت حضرت محمد و شیخ حمزه رسیده
اما از اوست در خدمت بابا و او و حاکم حاصل کرده بعد آن بر پیش حواله سید عالمیرت میرزا عیسی شامی بزرگوار
ایشان شده و طریق علمیه و دینیه را خوب و زریده با هم سید نور محمد آرا می این سلسله درین شهر رسیده و لوازم را
که می بطور آورده و طریق را جاری آورده از علم و عمل بهره موفور است صاحب تملکین و دانشانی عظیم حاصل نمود و در کمال
و بیوسات احتیاط و اطمینان می فرمود و اصلا بر امور اسکرین نکشت مشهور است که یکی از شاگردان بزرگان است
بسیار شغول باین مشهور بودند بدین و دیدنش آمدن بصحبت نداد برون بر نیاید آن رزک شقه نوشت که از
استیاض سوخته خاکستر شدم و بر باد رفتیم الغرض حدیث در ریاضات و اجتناب از فو ضایع از اوقان خود
مت بود غیر از همه کجاست حرکت نمینمودند و مری التماس ضیافتن کرد چون برادرش که با او شرکت داشت
که غایب بود قبول کرد و دگر می یوه مانع خود باطن را خلال آورد و بخود گفت معلوم نیست که حق خراج و عشر کجا بخواه
کرده باشی یا نه حالات تمام کمالش از کجایش تحریر و تقریر برون است و کرامات و برکاتش از حد افزون سلسله
علیه قادریه درین شهر از خانواده او ترویج یافته تا الیوم جاریست ذکر بعضی از خفا و اشیا که بر سجاده بودند
در محل خود مرقوم میشود در سال هزار و بیست و دو و نوروزی محبب الخلقیت و غریب الهیات در محضر عامه در مسجد جامع
به سیده بهار استخوانه مسجد طواف کرده در آن نزدیکی خدمت میرزا که قضا کرد همان جانور دوسه مرتبه در
بهین پنج با اختلاف مکان در مسجد جامع طواف نمود هر مرتبه عاودته عظیمه و ادیکبار طاعون بار و دوسه مرتبه
اتفاق افتاد تاریخ وصال حضرت میرزا تقیای تقیای کر یافته اند رفع الله در جاته و رزقنا الله من برکات شیخ

فرزند احمد با مسعود در سیست یکانه وقت بود در علم و تقوی و فقه و در هر صرح و صرح علایق و مسیح خفایق و اولاد و مال
 داشت کشتن قلوب و قلوب کو یاد در دست او بود و زوجه کند خود سینه روست داشت از دست او متافذی بسیار
 میشد هر چند مردم تحریک دفع او میکردند میفرمود که چرا بر دیگری بنفید شیخ بابا حاجی کل بر او بند با مسعود و زورست
 صاحب استعدادهای برتره ارشاد رسیده در کشتن و ریاضت و کرامت استقامت شان عظمی داشت کوه صابو
 بود شیخ بابا ابراهیم نیز فرزند سعد و تمند بابا مسعود و زورست بلند احوال حسن الحال بود با مردم معروف و نهی منکر
 می نمود و لاشاه کدایی مولدین موضع کرکشان از توابع سوپور است بمقریبی کن شهر سدر و در کشتن و زلفه
 حضرت شیخ احمد قاری افتاد خدمت حاجی مخدوم موسی که ذکرش کشت مشغول افاده صوری و معنوی بودند نظر
 بجانب او هم نمودند متاثر شد و التزام صحبت در خدمت ایشان کرد و بعد تحصیل لوازم علوم دینی ملحقین مشغول
 با علمی یافتند و شده روز از مهمت یافت و در اندک زمانی فتوحات غیبی یافت که بر اقوان فایق شد و شیخ
 و مشهور الکرامات کرد و چون هجوم خلایق از فرود خواهر و او دلی مجذوب نزد او زوجه داشت کرد که هر مثل
 من مجنون نمیرود و اینهمه کثرت و از و حام قبول کردی گفت هنوز چه دیدی فرود از اکر کم تو خوانم شد
 روز آدینه بود که یکی را فرمود که در یکی از اطراف خانقاه شادان محله ملازمه جایی طیار نماید جمعه دیگر دیکار آید
 شب جمعه دیکر زیر ایوان با جندی از خادمان معارف و لطایف بسیار گفت آخر شب طرف دوری آمد و جندی
 و صوغ نمود چون کچره خود رسید خانقاه جنبید عالم را از ان خبردار کرد و تا وقت داشت خلایق از بیرون حریان
 و مکران بودند نصف النهار جان بسیار شد حالت و اربعه عشرین که ای شاه قلم و لامیت تاریخ است خواهم
 جیب اله نوسنبر از طبقه تجار بود چون داعیه حق در دلش جا کرد و توفیق ارا و کشتن خطاب شیخ یعقوب صری فیه
 در مدخل از هر خبر برانفته بالکل با هر حق قیام نمود و نور و فتوحات شد و رعیت حضرت ایشان را شاد و بخت
 یقین تربیت حضرت سر محمد خلیفه که ذکرش کشت رسید بعد مر صحبت حضرت ایشان باز از انجمن استغف
 شده خلافت بر یافت با وجود غلبه شوق استغراق و تقید و وجد و حال شدت سماع جمعی را بارشاد و ساند و ملکات

بنظم اشعاری بر دست تحریر می در و بهر وسیله انیز و موزون میست کاهی بنا بر مغلوبیت استخراق و طعنی و حیرت
بنیغات و آلات سماع هم میفرمود و بویان اشعارش تمام سوز و کداز ناز و نیاز است از آن جمله است این خند سر
ای که پشت برین میخوابم غدا آتش و وزخ همه با تو کلام کلاب کرمی شوق چکر دزمی وقت چکر
بی تو نه سرو نه گل می تو نه جام و نه بل بی تو کدام است ماه بی تو کدام آفتاب جمعی بجا به بین شکفتن بر زمین کرده غنچه چمن رویت
نسخه از احوال زکوار خود هم بنظم نیز درست کرده و حالات آنجناب را نوشته در سال هزار و بیست و شش در ایام غلبه
طاعون رحلت فرمود استانه متبرکه که اس و در محله نوشهر مرجع و مطاف آفاق است خواجہ داود و جندوب در آنجا
طلب نورش بهر سائیده بدر غبت و بخودی رود در حقیقت از غفلت بود و چون علت بشیوع فیت و عالم عالم دوم
براه قنات فیت بغیرت اندر خدمت خواجہ حبیب الله نوشهری میر یوسف قادری ولد میر نازک تیار که پیغام کرد که
چرا ببل عالم خود را فدا نسازیم این گفت و مقرب رحلت نمود و با وقع شد در محله بوده کیر اسود میر یوسف قادری
خلعت صاحب شرف حضرت میر نازک است بحالات ظاهر و باطن آراسته بود و بعد واقعه والد بزرگوار رسیدند
ارشاد خلافت نشست یکی چهار پنج سال است در واقعه و با در سال هزار و بیست و هفت رحلت نمود در خطر و الله
ماجد اسود شیخ محمد شریف المعروف بشوک بابا از واردات عینی جذبه یافته بود اهل بنین حمل بر خون کرده در خدمت
حضرت حواجه خود آورده اند او را در حجره نشاندند تا آنجا که امید او را زنده رفته تعلیم باطنی از خدمت خواجہ گرفته
جذبہ اش قوی شده و براه بی پروا افنا و امان در ضمن آن کار نداشت عرضش بلند بود و کشف حالات فردوم با
مینمود حضرت خواجہ اکثر اصحاب را احوال او میکرد بعد واقعه مرشد بنفست سال است در سال هزار و بیست و هفت رحلت
نمود در خطر مرشد بزرگوار خود را اسود محمد و محمد شیخ عباس محمد و محمد شیخ عبد الله محمد و محمد شیخ واحد میران حضرت
محمد و محمد قاسم و علم و عمل نزدیک برادر خود حاجی موسی بودند از اصحاب کثیف و حالات عجیب و خطر و کمال
اسوده اند شیخ حاجی داود یکی از خلفای حضرت بابا داود خاکی است بعد از اسنا ساس حج در موضع انجیر
انجیر رکود و مشغول عبادت بود و کار شده از اصحاب ذوق و حال بود مرشد است بعد از متاثر شده

برکت سنت از مراحمت علی بن ابی طالب یافت و خدمت حضرت میرزا نیک واقع حالن سنده مقدر عالم می میسر بود
 حضرت سید نعمت الهی در او آخر عهد حکیمان از هندوستان تشریف آورد و در محله چیم بل سکونت اختیار
 فرمود اکثر حالات باور او و اذکار حفظ نسبت فقی برورد کار مشغول بود و وجد و سماع هم احیاناً بوقوع می آورد
 مرکز بصیرت غنیا و حکام فروغی بر او گویند که روزی چند بضایف مردم تن در داد تفاوت فاضلی در احوال خود
 مشاهده افتاد و منبر و میجر در اصلاح حال سنج چون آوازه کمالات میرزا نیک قادر در آنوقت بتابع بود از راه کل
 صدق و انصاف و زیارت خدمت حضرت منبر و اظهار احوال نمود و خواب میرزا نیک حصه از طعام را تبه خود که از وجب
 عورات بود بیدار و مجروح تناول چند لقمه حالت قدیمه باز بر او باطنش روینا و خدمت میرزا فرمودند که سید حفظ حال خود را
 خود بخور دار باید بود و اجتناب از مواضع نموده الا این لقمه من هر روز بهر کس میرزا نیک نشت کاه سید نعمت الهی و از
 جبهه فاضلی است نیز از تبرک خدمت صاحب بابی کا تجو قادر از خلق می است شیخ محمد سعید فرزند سعادت مند حضرت بابا
 داد و خالی است کمالات صوری است و فیوض طاهره و باطنی میرزا نیک چون منظور نظر حضرت هر وی ریشه
 بود وقت رحلت بسعی سکنه سلام آباد در خطره مقدسه ریشه مالوا است و اولاد و نجادش اکثری اصحاب علم و درج و تقوی بودند
 حضرت شیخ محمد برادر قهار کرده حضرت ایشان شیخ یعقوب حضرت و از میان برادران که بهت بزرگوار بودند خدمت
 شیخ محمد حضرت ایشان عزیز و قریب بود از صغیرین در ذیل تربیت عطفش می شود شیخ ابراهیم را در حوز حضرت ایشان
 شیخ یعقوب بجای استعدا و مهت خدا داد است و بر تو بود از کلانان مسعودت صبیحه رضیه زکیه بن عایشه بی بی نام
 معده حضرت شیخ حمید بود که از اجداد ما در می را تم حروف است و بی بی منظوره از صالحات و عبادات روزگار او
 شجره اش در قصه بی برکنه دیوه سرشهور و مرجع ارباب عبادت و جمعیت منزه که اش از نمایان و در میان
 در نه مرحومه مقوم است خواجهم یعقوب ج ادر قبیله دار نیک است بهرست طبقه دار نامی عالی کمال از اولاد
 ایلی دارند که در عهد سلطین کشمیر از میان روزگار را بود و است بار و نیوی خانقاه لب در می است
 هم او متوسل است این خواجهم یعقوب در نخلان جوانی و کمال کامرانی بود که ذوق خدا پرستی بهر شایسته در
 خدمت حضرت شاه قاسم صفائی مرید شد و جذب پیدا کرد و در میان اشخاص حضرت شاه قاسم بسفر مرین

متوجه شد غایبانه از خواجہ یعقوب امری بطور اندک یعنی بی ادبی مجزبه او ملاک شد الحسنت شاه در بندرسورت
بیاطن معلوم کرده کارفرمای عزت و تہدید شد اتفاقاً در کشمیر واقع ملک حضرت خواجہ یعقوب بحال
جوانی روداد و غفلت عظیم در طالبان افتاد در محله ساوکران مقبرہ اش مشہورست میر حمزہ گزنی از اولاد
انجا رسید حاجی مراد است چون طلب الہی بر امون دل سعادت متزلزل گشت در خدمت بابرکت حضرت ایشان
شیخ یعقوب صر فی قدس الہرہ پوست و قفل عقلت را واقعی نکست ملازم خدمت انتخاب نمود چون حضرت
شیخ بسفر مرین رفت بدستور دیگران از صحبت میر محمد خلیفہ بہرہ یاب شد بعد واقعہ شیخ وصال ارباب کمال بحضرت
مشغول بارشاد و عباد کردید از علوم صورتہ نیز بہرہ موافقت جمعی از فیض انفاس او فایز شدند کہ ذکر آہنانی آید
با خلفا و صحاب و روایان با مختصار نوشته است در وطن مالوف خود موضع کرتری در جوار جد بزرگوار اسودہ
در سہ نہ ہزار خواجہ یوسف مانتو ثانی او نیز در سلک ارادتمندان حضرت شیخ یعقوب صر فی اختراط و شت
اما تربیت و افتخار خدمت خلفا یافت در مجاہدات مشہورست چون رحلت فرمود در مقام بحارسی کہ بر
شہرست در کمر گاہ کحت سلیمان مد فون شد پایان انطرف ہستائے سید محمد است کہ آثار جذبہ از قبر شرفت او
ہویدست ہما بحال شیخ محمد قادری کہ بسیار شفیق بود شیخ موسی بلدی میری کہ روی بعد تحفیل علوم ضروریہ الہیہ و فوق طلب
الہی و منکیرش شد سفر ما کرد و بحرین رسید ادا می حج نمود آخر الامر در کشمیر بجناب شیخ بابا و الی قدس
الہ سرہ العالی متصل شدہ فواید طریقہ گرفت در همان اثنا حضرت شیخ رحلت فرمود با شازہ ایشان در خواجہ
از اوہ ملازمت حضرت شیخ خلیل اللہ کہ از کار خلفا شیخ حسین خوارزمی بود نمود چون در پنج رسید از رحلت آن
جناب کہ در زمان ایام شدہ بود شنید حیر الہی کہ در کردید و بالہام ملک علام در خدمت حضرت شیخ پانیدہ گزنی
کہ مسند نشین طریقہ علیہ کہ روی بود و رفت چند روز بار سخن و خطاب بتایید چون استقامت کرد و اظہار طلب
شیخ متوجہ احوال الش شدہ سال و ز خدمت گذر نید و فواید طریقہ گرفت با اجازت ارشاد مراجعت کشمیر نمود و
سکونت فرمود خانقلہ بنا کرد و مشغول باجرائی طریقہ شد عمر بسیار یافت شب و روز بپاداشت زلال

تربیت بسیار میگردید و شیخ طریقه بسیار نمود اکثر باب ارادت آخر شب زیارت آمده با جمیع بلکه بجاعت
 آدمی تجدد و خالقان با ایشان میکردند و این امر درین شهر در آن وقت عمل مخصوصه مجدد و شیخ بود گویند زیاده بر
 بر صد کس وقت تجدد در خدمت ایشان حاضر می شدند در شهر سنه هزار و ... رحلت فرمود در صحن قناره
 معلی در روضه حضرت شیخ بابا و الی صفه که الحال خطره شیخ دیگر هم هست مدفون کردند رحمت اللطیف رحمه و استغفر
 شیخ موسی زکیر از ترتیب یافته نامی حضرت خواجهداد بر رفیق سهروردیست که ذکرش گذشت یتیم بود و ذوق این ادهم
 بر سرانید اول در خدمت بابا کنکی رشتی ثانیاً نجاب شیخ یعقوب مرنی و ثالثاً بصحبت خواجهداد رفیق رسید به نجاب استقامت
 یافت بزور شایسته صاحب این شده به مرتبه اجازت بلکه خلافت رسید و بر سنت بر آن مستقیم ماند میر علی مولانا
 حسن لک و شیخ محمد رفیع نیز از خلفای شیخ بودند همه ارادت بر ریاضت و تقوی و استقامت میرا بسته ذکر همه موجب عمل
 کلام است حضرت شاه قاسم قاسمی از اخای میر محمد الدین قاسمی است که او در رکات علیانی یکصد مرتبه است همین جاتوین کرده
 شاه مدوح را ملاقات میکنند بجای هم شهر نور و چون با شماره حضرت ایشان در عین انکار اراده حساب جذبه یافت
 سجدت میر محمد و خلیفه رسیدند خطاب شده در محاسنات کوی از اقران بر دلعبیر اجبت حضرت ایشان بطرف غنائات
 آنجناب بایر یافت روزی از حرارت ذکر جاهاست سوخت و شبی بعد غسل که معقود هر وقت که نماز داشت لبثت با
 خون از تمام بدن مبارک او جاری شده طوطی شکری بقیه دید از جان گذر زید بعد واقعه حضرت ایشان بمذنی سفر حج
 فرمود فتوحات بسیار حاصل نمود از آنجمله حضرت سلسله علیه قاصد بکرته مبارک حضرت عونت العالم از شیخ فیض الهادی
 و اجازت سلسله علیه نقشبندیه از هند و اولیا خواجهداد و یونان سهروردی که از خلفای کامل خواجهداد اسلام جویند و او اجازت
 طریقه چشتیه از شیخ سلیم فتح پوری تائید رکات و غنائات دیگر یکصد مرتبه سیده حبش ارشاد در الفلک رسانید و عالمی از ترتیب
 ملا و ارغوان وجود را بنید در شهر ابروی و سهروردی رحلت فرمود روز جمعه از قبر مبارکش که خود فرموده بودونی از کوفه
 حرکت و سیر شد و هنوز هست و طایق سوانی بن از خدمتش بسیار است شیخ محمد علی سهروردی از
 کزیر خان بیفت بهره و افزای علوم داشت غرضش کرده و اکثر مسکن را دیده بصحبت مجدد الف ثانی احمد میرزا

ناروتی رسید و بهره امروز خواهد بود چون مراجعت کثرت نمود در قصبه سوپور توکل فرمود **جلد دوم** مکتوب حضرت مخدوم
بنام شارل مخدوم جواب تعزیه نامه مدفون است مقبره شیخ در سوپور شهرت بابا اسحاق از مریدان ملکه
خلفای حضرت شیخ محمود زوریت صاحب حالات علیه و کمالات سپیده بود و شهرت با تجانبت دعوات داشت
حاشا شیخ امتیاز تمام حاصل کرده در استقامت و مداومت و شدت و ریاضت و ادای سنت زبان روز عظمی بود
سببه ریشی بابا که در کشمی آید از مریدان اوست شاه یعقوب مجذوب از بعضی و حضرات کبر و تعلیمی یافته زلفه
کارش بجزیه کشید زیاده بر مکتفه و در روز یکجا حوز و خواب افتاده می بود اخبار از مطالب بل صاحب مینو و خدمت
مجنون سهره و روی در مبادی مطالب ظاهر ترک شغل علمی مصمم کرده بود روزی عبورش بر ابری افتاد که شاه یعقوب داشت
بر بول شسته طرف بابا گفت که کتاب و درس اگه نشسته نشسته چه میکنی بقیه غیبی یافته مشغول بدین شد حکایت هم
تغوییه بسته توره بی ولد و او هر که امیر معمر و صاحب اقبال اخرو با دنیوی شد از دست هوست کی کرم
افضل جرجی دوم بصیه میر علی محمد قاسم که شیخ ابوالفضل از دست اوست سوم بدگری از عیان چون رحمت نمود
در خطره حضرات شیخ که در خانقاه معالی آتالای مذهب که مقبره حضرت والی است شود خواجهم صادق استوار کاران
شهر بود اکثر عمر صرف تحصیل علوم نمود و از مقتدایان از اهل علوم شد خدمت فقرا آمد و مسافر شد صحبت حضرت
مجدد الف ثانی سلطان شیخ احمد سرمد را هم در فیت طبعی موزون دست کاهی شعری کمال موزون سکندر صاحب
کسایش بود و مکتوب حضرت مجد و بنام هم دست چون رحلت نمود در استوار مولانا محمد رضا المعروف بحکم دانا
فرزند از حضرت مولانا کمال الدین شاکو تیس است که در کش گشت جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در فن ترقی و تحقیق
بدرجه سولیت رسیده جهانگیر شاه آوازه کمالات مارشینه به لایب مجلس خورش کرد و در وقت امتحان و محامه
علمای سینه و شیعه است علمای اهل سنت مولانا بود و با عانت ملا حبیب علی شیعه را ملزم نمود و محله عالمیه در
خانه خود استوار است ملا حبیب کنای از قبیل کنایه است تحصیل علوم نموده فکر سلطانی یافته مکی
سنگناشد رفته رفته به صحبت جهانگیر شاه رسید در امتحان و فایق علوم مخصوص بحث سنی و شیعه بر اکثر

غایب کرد و کلمات جزیه از خط و نشان هم بحال داشت را قلم حروف کتاب مرصع و العباد در مصوف بخط او یا قلمه عجیب مکتوب
 به سبک و بیست و شش خطی داشت که از اول تا آخر یک قلم ده هزار بیت نوشته است قاضی ابوالقاسم مولانا جامی فرزند مولانا
 جمال الدین شاکریت که ذکرش گذشت بقانون علم از سبب به بنیانت را می بر بسته و اکثر علوم در خدمت والدین و کوار
 عم عالمی قدر تحصیل نمود در خدمت قضاوی و دیگر هم رسیده است او گفت که روزی بجهت هنرم و یکی از قرابت منشم
 کن من درخت کانی را بریدند یکی از بنیان در خدمت والدین آمد ستخانه نمود والدین کوار از نیکار منع فرمود
 و این قاضی ابوالقاسم بعلاقه نسبت مصاهره قاضی صالح خلف قاضی موسی شهید خدمت قضایای کثرت برایت و جنت
 انصرام امور می نمود چون رحلت فرمود در مقبره والدین کوار است و ملا حاجی که یک پیر بس مدرسه سلطان فطال الدین
 در محله لشکره شاکر و شیخ یعقوب صرغی اوستا و ملا حبیب میر عدل ملا حاجی بابک مفتی شیخ یعقوب صرغی ارغیانی
 وقت بود تحصیل علوم کرده اکثر عمر با فاضله استفاوه گذراند با نزدیک کنکن ظاهر از اولاد او اندیش شیخ بابا حسین بن
 شیخ عبدالکریم مرید والد ماجد خود است که ذکرش گذشت بیره تام از علوم صوری هم داشت چون فقیرا اتم
 بالکل است از همه کرامت روز که در مسکن خود مقبره قرار داد و حرف و حکایت افتاد و گفت که روز وفات من بودم
 امکان حرکت نخواهد بود روز جمعه که بارش بحال شدت بود و راه مارانید کرد و رحلت نمود در نماز است و مردم
 بنحسب سید ند سخن اوست که اگر کبر و زار از اوید خود را ندیم چهل روزی آرام بودم فروزه شاه مجذوب عجیب
 و استخفاف داشت صاحب کشف و قوی بود و سراف خاطر بسیار می نمود جهانگیر شاه کیبارتی او را با خود و کشتی خود
 آورد و شهر فی و رویه بسیار در دانشش کرد و همه را بدریافت داشت و شنام بسیار خواه نور جهان بیکم که عشت
 بنگارش او بود که در ضمن مذکور است ملا علی مطلب حاجات خبر از نه عامید او خصوصاً بر فرزند سالکان که در روزه
 اصیبت موعظت و اشاره ملا علی صاف می نمود در یکباره اسوده است ملا حبیب میر عدل در محله لشکره سلوک
 داشت استفاوه علوم و مینه از ملا حاجی کنایه قدس الله سره که قاضی محمد یوسف کرده و از علوم غریبه و فقه
 و فضائل خطی و اخرو داشت در سفر هند علوم قیام کرده بعد از مراجعت بوطن تنقیر به خدمت میر عدلی با قاضی

صالح و لد قاضی موسی شہید در محل تحصیل خصوصاً تیسک و در سن نفیر باریکیت کفایت بسیار از سفر مہرہ خود آوردہ
ما محمد ظاہر صدر نواسہ اوست ملا ابو الفتح کلہ و ملاطہ ہر کو جای و ملا یوسف خاموس و شیخ میر جو بلا حیدر را توشک
او بود ملا علی شہک داشتند معقولان و سیانہ قد و جہانگیر شاہ اورا الشہک گفتہ بہان ملت شد صاحب حسن طبع ہم
بود تا پنج وفات اوست و امی بہت بلند و مہمت کو خواجہ زین علی تیمور انوار ری از خدمت ملا شمس مال و جامع الکمال
شیخ یعقوب صر فی اتقاد علوم کردہ و مرید قدوہ ابو اعلیٰ بن مخدوم شیخ حمزہ قدس اللہ سرہ تا وصف ربہ فضیلت بہرہ
از معارف و دقائق تصوف ہم حاصلہ است و از اصحاب صواب و تقوی بود و در او اسطو عمر سفر اختیار نمود تا رک
بزیارت حرمین مجتہدین مشرف گشتہ و از شیخ ابن حجر سند و اجازت حاصل کردہ و باز کشمیر مراجعت نمود و اوقات راضی
افادہ علوم بخوی فرمودہ کہ غبطہ اقران شد و بصلاح و تقوی گذرانید چون رحلت نمود در جوار سکن خود در محلہ را منوار
مدفن یافت نسوای این حضرات کہ رقمزدہ خاصہ صدق شمامہ شد بزرگان دیگر ہم چہ از طبقہ ریشیان بہت کیش و چہ
از طبقہ مشایخ حقیقت اندیش زینت افزای منہ تقوی بودند و کہ بعضی ریشیان بر بیل مختصار و ہسم نویسی تعلیمی آرند
میخیز ریشی مرید ہم ریشی بابا مروی اکاہ و متراس اوست ریشی مرید ہم ریشی کہ در کش گذشت صاحب کمالات سنی ریشی
مرید بابا جیف الدین از اصحاب ذوق و حال زکی ریشی مرید بابا شکر الدین غریزی و صاحب ورع و تقوی از رہبان
ریشیہ قدیمیہ بود و عمر بسیار یافت حیدر ریشی و بہرام ریشی مرید نویری ریشی کار کردہ و بہر کار و غیر این ریشیان
بودند و کہ ہر کدام موجب تطویل کلام است فاما شایخی کہ درین روزگار مہرور داشتند اکثری منسوب بچاندان حضرت
مخدوم شیخ حمزہ و تھامی ایشان تجلیص حضرت بابا داود و خالی انداز بچاندان است یعقوب میر کہ در وقت غلبہ و فضا
بنابر تعصب مدبب دست چپ و پای راست او را بر پند بعد اکتان عمری کتابت عبادت گذرند و خواجہ زین
خواجہ با زید مبار مرصی حضرت بابا امر بریدن پای او فرمودند بعد آن ہما کی خاک کج رسیدہ و ہما بجاہ فون شہک
بزرگ عالم عامل خواجہ داود کنای کرہ مولی بسیار مستور و متشرع خواجہ داود از خلعت صاحب بابا بچاندان
کردہ مولوی شیخ دولت تحقیدار بود و نمودنی سیکر و از اصحاب علم و حال میان بابای و لایقی ذکر و وفات

اوقات خواجہ عبدالقادر سی قاضی قرآن و طبلاوت مشہور ملا حاجی بہرام مدرس و خوشنویس بہ ہر از ملکہ منیر وقت و از
 حکیم میکرو خواجہ زاہد لاری تارک و نیا شد بابا یوسف منزوی مولانا محمد کامرانی خوش طاهر و باطن بابا حسن زاہد ہوی
 اکثر از قبایع میکرو خواجہ اسماعیل تادیلی قاضی بود از صاحب کمال خواجہ محمد باہر صاحب نفوذ فاقہ تارک سوال و مستغنی
 بابا یوسف ادونی عارف سخی مزارع محتاط شیخ و ترعمادی صاحب کثوف ظاہرہ شیخ خداوردی ولایتی دانا و باہر سا
 رینہ بابا سیاہ گوشت خواجہ از زن جہرہ مازی ہر دو عزیز و صاحب ذوق و شوق سچ حسین کویہامی صاحب بہت عالی
 شوکہ ریشی سوای شوکہ بابا می منوری کہ ذکرش رفت کماہت و متقی شیخ محمد ملکوتی صادق و خادم الفقرا شیخ محمد یحیی صاحب
 تجرید و تفرید خواجہ الہداد کاسب و صابر حاجی ابراہیم قانع و زاہد خواجہ احمد صاحب سلوک شیخ ابراہیم بجاری جانباز
 مرشد بود بودی صوفی مزارع خادم فقرا شمس حسن مجذوب فتنہ ریشہ بابا در اسو مقام استودہ است بسیار با فضیلت
 شیخ حیدر کہ از خفا و امجاد مولانا شکر کت کناہی است کہ ذکرش گذشت بقون علم استودہ بصلح و تقوی بہر استودہ شیخ
 ابوالعلا کہ از متوہان حضرت بابا عثمان اوجب کناہی است استودہ است و ادعای نسبت صوری ہم کذب است شیخ محمد
 مذکور و شیخ حیدر در اندونیز میگویند کہ حضرت عالمہ دینی بی صبیہ شیخ ابراہیم کہ ذکرش گذشت در عقد النیان بود
 و شیخ محمد امین جداوری را قم و شیخ شریف مشہور تکیفہ فرزندان ایشان تعلق دارند تصرف محصول قریہ کہ مسکن
 حضرت بی بی است دلالت بر صدق و عوی دارد و العلم عبد اللہ ذکر شہر او را باب سخن کہ از عہد اکبر شاہ تا آؤا
 دور بہا نگیری بر منصبہ روزگار نمودند بار حلت نمودند و ملا مظہر بی از مردم کشمیر است در شیوہ سخن کسری و بلو است
 شعر و شاعری در میان بکنان ارشہوران بود در حبشی کہ لباس رحمت بود سپاہ ترابی از خیل ہوا و ہوس
 اخذ نمود و معونت میفرمود باہی شہادت از ان عرصہ بر کندہ بی جنب ایران در حرکت آمد سیر عراق و خراسان
 کردہ ہجتم کاشی و دیگر شہر اہل آن عہد صحبت داشتند پس از آنکہ ہا تہا بسیاری از مہاصل کردہ حب
 بن بر صغیر شمس متولی شد بکنمیر معاو و ث نمود بعد از چہ وقت در سکن مدرکان حضرت شمس شہی
 شہر کربیم در حبشی کہ کشمیر بہ تحت تصرف او کیا قاہرہ در آمد بمیر محری گذار کہ مہظم ترین مہات خط

فیض آثار است متنازع و مضاف از گشت این اشعار که بلافاصله نوشته میشود از وادار است دوست و یو انش
مشتمل بر شش هزار بیت است فدای آئینه کردم که دستان مرا درون خانه خلکت گلستان دارد منظر محبت
نصیبان میباش فرکل نوا می غنایان میباش با دیدنی از خوبی عالم بسیار معبان نظاره چون غریبان میباش اقبال
کار ترا پیش میرود ورنه صلاح کار ندانسته که چیست سیر جهان که از بنیاد وید و گذشت غرضی خاک که با دنیا رود و برسد که غلط و نیک
غرقت غرقا بر آوردم تمام آسمان در دنیا را آوردم چون نارسید میوه که با دوش را بکنم از دل بغیبت بیخ بر آوردم خوش
دلم خوشم که هر خود در رود تا کار عشقت از همه جزا را آوردم هر صبح آنتی شوم و در هم افکتم جو بگل نجایه سوزی سوای را آوردم
لطیفی نموده و هر زد و یوانه بر بندست حرفی نمکفته شهر ز آفتاب بر بندست یقطره از قرار سبانی فرو میگید حنین هزار ساقی و میانه
و ز خون خویش دست زد و از غلظت کز شام سبیل تو کف شانه بر بندست کلهزاران که لب از شکرشان نتوان بست صبح
حرفی ز بهار برشان نتوان بست چو کشاید دل ازین مردم بیکانه منش کاشنای بل کافرشان نتوان بست غم ترک خویشی
خویش نمکفته است امروز در خون خلاف طبع خفتست امروز شادی ز دل و کلمه حوکل شکفتست امروز بکلمه نسی بخند افتست
از شادی آن جامه که دی پوشیدم چون عرق بگرد خویش میگردیدم پال بزرگیم فلک میشد من در جامه شهنشانی نمیکنیدم
در عشق باده و ناله میباید زلیست دل کرده بغم حواله میباید زلیست اما ده کفن فکنده از گردن جان کم مهلت زلاله میباید
زلیست در سینه هزار و بیست شش از کشمیر صلت نمود و امیر حسن بهره از علوم رسمی داشت و از خدمت مولانا امیر علی کب
نبط است تسلیم نموده و راندک زمانی کمال این فن حاصل کرد و در بی نظیر وقت شد خط او را تبعا خبر باران و تورا ان سیر بود
و سلاطین بکتابه بنی نوشتند ملا محمد مراد زین قلم که از شانه هر خوشنویسان است شاکر دوست بعضی یک واسطه
میکونید و اله و العلم اوجی کشیدم مهر اوج بلا اعلان نه برورد و حکومت صفت خان جعفر طالعش از حوضین سبیل
اوج نموده پس از تغییر آن خان از مکتب و ان مر حاکمی که بدین دیار می آمد از آن عطا و نوال و بهره مند میکرد
و آن بسوگش خجانه معانی صافی ناله نمکنی گفته و در غرض مضامین بالاسل اندیشه فکر بیشتر گفته که مولانا
محمد صوفی چون از ساقی ناله اوجی این بیت شنید که مراد من خویش زنجیر شد مراد است در سینه من جوشد و زنجیر

سخت منت با صاف استماع این دو مصراع بغایت مخطوط است و فرموده که این بیت می شنویم
 هم آمده نظم ساقیانه میگردم در سینه مراروسی و دو ستاره عمر اوجی از اوج حیات میل حقیقت مانت نمود صاحب
 دیوانست از شمار اوست اوجی از بیکانه بی تقرب میر ختم ما دیده و دانسته ما را آشنایان را ج کرد این بیت
 از ساقیانه آن با دیده نون مصطفی حقیقت لب از هم بخیر نمانداده ام مباحتم که توانان را ده ام مرا شیشه بر
 دوش بابران شک نه یارای حق نه بای و زنگ مراد من خوش ز بخت شد مرادست در ستن بر شد اگر فی السل
 حسن صد نو بهار بر وید ز رو برین سبزه در از بخت ز بلویش از سال و ماه بمهوار چشم طفل کاه خپان در غمش دیده
 فونار شد که شب جامی خواهم بکند زار شد بیاسانی آن را وقت تا که را صبا بخش خورشید اوراق را جده نابدانم که
 نون لب چرا میگردم ز من کی سبب نسیم سحر خاطر انگیز شد ز سبب کمال التزم تر شد بک نموده اری از غفلت
 دلم از زه کوش آمدرون نمی بینم اوجی در آفاق جامی سوز بایدم که درین تنگنای اوجی چراغ عمر با فسانه سو ختم
 کاری کرده ایم و دیدن گرفت صبح و این شمار هم از پوست هر سر که بسته خم فراق او بود و انهم یقین که روز جزا
 سرخ رو بود ازین خیال زلفت و در سینه جا گرفت آهی که سوزند ز دلم مشکب و نود شست عکس حالت چنان خانه چشم که کسب
 نور کند مهر از شبیه چشم جویده باز گم برخ توار حیرت کند نگاه فراموش راه خانه چشم بیا که بنیوی می تا گردن اندر تو
 نشسته مرغ یکانه در شبیه چشم بجای سبزه نمر میزد خال اوجی بهر کجا که بر فشانده ایم دانه چشم اوله مطهر و شهاب
 الدین صاحب قرآن ثانی شاه جهان معروف سلطان محرم در زمان واقعه جهانگیر با دشت شاه در حدود دکن بود و تمام
 سن و سی هفت خان بعد قلع و قمع برادران در سال هزار و سی و هفت با دشت شاه شد چون رسوم کفر از کسان
 بران معمول بود بر هم زد و زنت هر یک از نفقند صوبه شیمیرا با عتقا و خان کابل که شست در سال که هزار و چهل و سه
 نفر خان بخت صوبه مقرر کرد در سال هزار و چهل و چهارم مسجد جامع که ساخته بود بعد هفتده سال مترجم
 چشم رسید تا مدت هشتاد سال انیمه حکومت و شست درین سال که در خانه متوجه شیمیر شده چند ماه شیر و شکار
 در تربیت و تصفیه باغات خصوصاً سالها کرد در ندره مراجعت نمود هر کس که با او با فیض سخن منظم است

بالجمله طغرخان مردی عباس و خوش خلق بود باغ طغرا با و که در حوالی موضع بریه و ابراهیمت و باغ کلشن که نزدیک
پل قباویت بنا نموده است انواع درخت میوه و تمام کل از ولایت بسی تر و تمام آورده درین باغ
نذکور نهال نموده است خصوصاً کل زنبق کل کلاب و میوه و کیلکس که بیشتر در کشمیر نموده در عهد او بهر سیر
و اکثر مبرات سلطانی بعضی و اختراعات نظام و عقاید غانی در عهد او در شده مردی و بیگاری زعفران و
تخلیف طرح آن و سایر منوعات شرعی بحسن سعی او مرفوع گشت چنانچه موجب عرض او فرات رفیع این مبرات صادره
نقل آن بر سر دروازه مسجد جامع بر سنگی نوشته اند از این بازگشت فی الحقیقه طغرخان که در عهد طغرخان روداده
بحسن سعی او قطع بت سخر اولیای قاهره شدند محل رسیدار از اینجا را یکشمیر آورده اند و فتح همه محصور فرستاده اند
و یکبار جمله واقعات شنیده که در عهد طغرخان در کشمیر روداده قضیه مردم اهل سن با مردم اهل شیع است که آن
اول از موضع یاب سوم که بجای قوت زار بود اشتغال گرفت مردم بجهت قوت خوری رفته بودند و یکباره هجوم مردم
بسیار شد در میان سنیان و شیعیان نزاع افتاده و یکبار از روی بی پروایی لب بست گشودند و عیان شد
در خدمت قاضی ابوالقاسم بر قاضی محمد عارف ظاهر کرده اعلام شرعی بنام سنیان گرفتند و حضرات آنها را در
صوبه اراندک سلبه روداده مردم عوام بشورش آمده اند قاضی را منسوب بدانند نموده خاص و عوام بجناب
ولایت و شرافت مرتبت هدایت مترکت قدوه ارباب شهو و حضرت ایشان خواجهم خاوند محمود قدس سره
که از کار بسلسله نقش بندید در کشمیر ساکن بودند رجوع آوردند ایشان بجا کم شریفی ناظم صوبه میغام کردند چون
در تبیه سنیان تا خیزی بوقع آمد حضرت خواجهم بهفت خیار را بدین شسته اند ازینم ناوهم صبح خواجهم افتاد و کینا
نموده بالجامع تمام باز آورده سبب بسیار اینرا بنیده اند لیکن طغرخان و فقاهت حضرت خواجهم در دل آورد و در ضمن
سکانت بمبالغه تفاوت حکم و رشکاشت حکم و شاهی بطلب حضرت خواجهم که دریافت میجو و در حکم از خانه
حرکت فرمودند و متوال اول در مینت خاوندی از عیان شهر در رکاب ایشان شدند بعد زیارت زرکان و
جهان آباد با مرسلطان و در لاهور توکل فرموده اند مرشد السالکین خواجهم معین الدین بجنبه تهنیت طغرخان

بعد اجازت پادشاه کبشیر فرستاده در سال هزار و پنجاه و هشت آمدند و در راه واقع شده مقبره تبر که ایشان
در آنجا است نیز از تبرک چون بفریب ذکر حضرت خواجه درین صفحات اتفاق افتاد لازم است که برای ترمیم این کلام
در حقی احوال ایشان برقوم شود لازم آمد چونکه آمد نام او شرح کردن رزمی از انعام او مخفی نماند که خواب مقرب بارگاه
معبود حضرت ایشان خواجه خاوند محمود از اکابر سادات بکار اندوخته و از کوار ایشان میر سید شریف است که بهیج
واسطه حضرت قطب الابرار خواجه علاء الدین عطار قدس سره هم میر سید توحید حضرت ایشان در سال هفتصد و پنجاه و هشت
بطور آمده و چنانکه لفظ خاشع مشیر بیان است چون حضرت ایشان را در آن جوانی داعیه طلب بخوش آمده باشد
در خدمت حضرت خواجه محمد اسحق ده بید که از فرزندان حضرت مخدوم عظم ده بید معروف خواجه احمد کاشانی
وزین کاشان از مطافات ده بیکس است سوای کاشان که باین ریشی انجاست اندر سلوک راه باطن مشغول شد
در حقیقت جذبات روحانیت حضرت خواجه بزرگ مشککات رضی الله عنه قاید راه ایشان بود و در اندک زمانی
بجالات عجیبه یحیی فایز گردید و اکثر اگران فایز شده اند و رفقه طی مکافات را با بهار ساییده مسافرت از بخارا
اختیار فرمود و از کجرات اولن کشیم رسیدند خدی ارشاد بخشی فرمود و متوجه هندوستان شده اند و در آنجا بزم
القبض ساییده باز کشیم مراجعت فرموده اند و اراده سکونت نموده اند و در محله که انوقت مسکن اولاد ایشان
دخا فقه و اصل مکان خانه حسین شاه پادشاه بوده است تعلق بخادم حضرت خواجه گرفت مسجدی مختصر بنا فرموده
چون روز بروز رواج طریقت و کثرت اهل ارادت در تزارید شده اراده فقه و سببی فرمودند میگویند که در میان
از جناب نبوی علیه الصلوٰه و السلام میر شده اند و فقه خواب قدوه السادات منبع البرکات حضرت میر
و سببی بیاوریم در غایت تکلف و ادراستی و پرستی بود و بچین آزار و بهشته آورده در موضع نصیب کرده اند
تا در ویرانی بیاوردی باید انجاست جدی مختصر بنا کرد که الان موجود است و در جناب فتوی از مستیان و علمای فقه
آنرا با جمله ظفر خان باغ طراوت و اگر تدریس بود نوعی معمور شده که از نوادر کشمیر شده و آب جاری و آبشار و
در آنجا عو حی و صنفه نسکین نوعی بطراوت بود که مردم تمسک در کشمیر قدس ظفر خان در سال هزار و پنجاه و هشت
بنام آنرا ده سلطان مراد بخش که بهر خور شاه جهان پادشاه بود در تزارید بکند و از نوادگان یک بر تخت

حکومت نشست کیال باب و هوای کشمیر متفق گردید علاقه زمینداران شاه آباد که بیشتر دخترا نهانرا در عقد آورد
بود موجب اتهام گردیده زودتر طلب حضور گردیده در تاریخ یکم اردیبهشت و در روانه گردید علییراه خان نیکو
این صوبه مسند عزت را برافروخت در مدت کیال از آب هوای کشمیر فایده برداشت طغرفان کثرت دوم
در تاریخ یکم اردیبهشت و سه بر سریر حکومت نشست تا مدت چهار سال نظم و نسق به هیئت تعلیمی و انتظامی
تعمیر و تسلیح شد غرضیت سفر شدند و ابوالحسن نام و طغرفان خطاب داشت در سفر و غزال منجلیکس مسکندر از جوان
شاه جهان مادرش بود و بهر طرف که غرضیت می نمودش بدفع طغرفان از جبهه میگردید و سخته انی و سخاو و جود کوی
از اقران میر نور و وقتیکه صوبدار کابل بود صایب شاعر از ایران بدیدن او کابل رسیده در مدح او قصیده
در سبک نظم کشید این بیت از آن قصیده است خوان تویی که تو ز بر بند بخوان خانی دیگران بکیانی
خاندن کور رعایت بسیار بان نکته و ان فصاحت و نثار کرده از صحبتش بسیار مخطوط گردیده تا سرانجام تمام
سامان لایق روانه ایران گردانید وقت رحلت میرزا صایب در مدح آن او گفته خان جان
بیرم و رزم صایب دیده ام در سجا و در سخاوت چون طغرفان دوست نه کام تحریر این نسخه شو طغرفان
و زخرانه حافظه بمنصبه امارت رسید جهان جوان شد و عقده بهاری نبد بهار پای چمن در کار می نبد
مسافران چمن نرسیده در کوچه بهار پای چمن در کار می نبد در تعریف کشمیر کلام بسیار دارد ایام حساب
صوبگی و مملکت ثبیه شد ثبوت بدست یافتن مقرر صوبدار شد در تاریخ یکم اردیبهشت و وقت بر مسند حکومت
نشست مدت دو سال نظم و نسق و تدبیر و تقصید تمام نمود هر چند که خیر خواه رعیت و نیک اندیش بود و
بلکن از قضا نقصان کلی فایده روی آورده مخطوبه شد مردم از تنگی و از ضیق و عسرت ننگی الم بسیار افتد
و از مایه قوت لایموت نوباد کی فغانی داشت تا فتنه القعه کشید ایولایت ضرر مالی و مالی بسیار کشید
کشیدند مدنی لب نانی و روستاها می نزدیک پادشاه از کمال رعیت پرور و بخوار کی مردم بسیار کشیدند
و از اطراف و کوهستان کجرات و شاکوت بلکه لاهور رسید علم را بست آبادی کشمیر مقرر فرموده

اینجا مصلدان و مرا اولان تعیین ساخته و حضور هم حکم جاری کرد و سانهاده و به کمان و اکثر حیرات مردم غربای کشمیر
 که قطار زده بحضور رسیده بودند رعایت کرده باشند بهر کیفیت مردم بجهت قحط شده بخت زیادتی کشیدند ازین
 صوبه در راه آبر و زیری شد و تغییر یافت حسن بکچیان بصوبه ارمی مستعین شده تا مدت دو سال حکومت نموده در نوشهر
 تغییر یافت فرموده و ایام حکومت کجایشی بسر رفته طلب حضور شد و ائمان کثرت دوم در راه اروشست و یک صوبه
 تقریر امیر تبه بخت سال حکومت را اند نسبت بنابر حکام صاحب قرار نه بود و اخراجات بشمار طرح عمارات بسیار نمود
 حویلی شکی بطاوت و نصارت طرف نوشهر بنا کرده انجوی و انبار و غواره بر باید پشت و دیگر در مرکز بهال در موضع شمل
 طرح باغی انداخته بدیوار ریخته هر چهار طرف احاطه نموده است انجوی کلانی از عقب کوه آورده حوضهای کلان در
 باغ است که در کشمیر در هیچ باغی نیست و از درختهای میوه دار چار و سفیدار برست حاصل این اور صاحب وقت
 سهند و مقدسه رضویه نموده بود و علی سالکها ایفتمه و التناور آمد و رفت این کلستان و حویلی آب قلیل در میان که دو طرفش
 سبز و محل و اشجار شمر و دیدن شک سر بهرست در ایام بهار آتش لبالب میباید سرد و کوار بعضی اوقات بر لبان
 از ان بیخامی آمیزد و علیکدان بصحت میرسند در وسط کوه بهر خیال همراهی بنا کرده و در از راه بامین در آمد مایه
 نیز علی آباد ساخته زیر کوه راه مایه کوهستان را امرت نموده جای خوف و طاک بود و ششماه رستان ملاهور
 که نیز در صوبه ارمی او بود ششماه تا لبان بخت نظیر می آمد و درین آمد و رفت لکها خرج می شد بسیار بهر تحمل
 میکرد و امید در خانه بیرون بجایه و چشم و ادکام رانی میداد و روز دیوان همین بسیار مردم قتل و لاش زین پوش
 عصا و کمر و طلا و نقره زین پیش در دست گرفته و استاده می بودند در سفره خرو و طلا و نقره و حبشی و غوره
 یا دستار خوان زلفیت بکباب می بود و غیر تبه و عهد علیم و ان خوان از وقتیکه در کشمیر رویداد قصه سوختن
 خانه مهاب و یوسف کار ناظم که تفرقه و ناگش قحط غله از دست عوام سیر داری حاج تمام بطور آمد از بخت از روی کار
 تمام مازبور و سر کرده مایه کشمیر را بحضور طلب شد خباب از کلک و دو لایت دستگاه میر محمد علی قادر هم در آن
 بودند نزدیکی مرا بخت فرمودند ملا یوسف کا و سوه در صوبه هم در آن میان بوده بنا بر شناسایی در بار

شاه جهان پادشاه از سفر نمودن آت فتنه نمود گفت که کاوس از کجا آمدی از کدام راه
و از عوام و مهاباد و کدام فرقه کناه دار گفت که از راه پنوج آمدم سوال دوم را بمقتضای دانایی محبت
که جهان تهید نماید که طرفین مورد قناب شوند گفت که نه این مهاباد و کناه دار و نه عوام تا اظهار توجه و تمهید
میچیند که بکند پادشاه غصه شد و فرمود که هر دو فریق کناه نزار و پس کناه از من است مثل تو خرف شده و
فصل الحواض را مستخدمانسته تخاصم نمودند واقع رست است که از راه پنوج چه که از راه پنوج آمدی بهمن قناب
در این غصه خورده و مول بهر سانه به عالم عقی مشتاب نمود و در تاریخ هزار و شصت مهشت تغیر علیر دان خان
میان اندیش کر خان بر بند حکومت قرار یافت ممدت دو نیم سال ایام شیر و شکار بسر برده در رشت برادر
آبادی شهر تقصیر رواندشت در عهد او از زانی غلبه بجای که بود در دما ت کچو نوار که دو نیم من شاه جهانی شد
بیک مرغ میفرودختند از نیم خلق الله محبت و آرام داشتند در پرکنه بهاک طرف شمال کول دل طرح باغی بر بلندگی
و انجومی و آشبار و غواره جاری ساخته بودند مرجع سیرگاه مردم شهر بود و در آن مرستان دریای مهشت نوعی
یخ بسته بود که اسبان بابر و ارباب تحلف بالامی یخ بست ازین شهر دریا بآن مرمریت آخر همین سال زندگان
پادشاه بلند اقبال ابوالمنفر محی الدین محمد اوزنگ زب اورنگ زیب بهادر از اقصای ممالک کن باراده
عبادت پادشاه و اصلاح امور ملکی که نسبت نارنجی و از شکوه که و بعبادت برهم خورده بود و روی مهشت
جانب هندوستان فرمود چنانچه بجل جوهر مرقوم شد اگر در مقام رنجی از احوال شاه جهان پادشاه بطریق احوال
مرقوم کرد و از سابق تاریخ نویسی دور نیست تولد آن پادشاه بصفه و تسکاه در سال هزار و شصت و بیست
حرم موسوم بود بعد حلت جهانگیر شاه و از منتهای حدود دکن خروج نمود و بمن و تبر صفت جابه کار برادر
از ساخته در سال هزار و شصت و بیست جلوس فرمود بر خلاف فرزان اسکان مروج شرح انور شده و در خط و خط
امور ملکی بجای ظهور آورد که سکه از آن عمده هم قدرت اخراجات از عباده ادب حضور غیب شدند
و با سلاطین هفت اقلیم تحضض مردم ایران و توران بجمال خویشین داری و بزرگ نشی سکه که مرید

آنها را بحد خود حساب گذاشت هر چند با قضا می بود و هوس شکر بغض و اوقات صرف از استیلا نمی نمود
 اما هرگز از امور مملکت صلاح و مصلحت و مصلحت سلطنت دره را به مال نمی انداخت چون بمرمن رسید که بنگون
 از یک با جمعی از بیخ آمده چند خانه را از کابل تاخت دستکی از قبر بابر پادشاه برداشته بود و مناره شاه ایران را
 تصرف قندار هم در میان بود و خود متوجه شده بکابل رفته داراشکوه را بقبضه مار و مراد بخش سپهر خود را بیخ فرستاد
 چون از مراد و کار می بعد عاصورت میت پادشاه عالمگیر اورنگ زیب را یقین نمود و بکابل ایشان بعد تخریب باغ
 فتح قندار هم فرمودند تخریب اکثر ممالک و کن هم از دست ایشان شد آخر نای عمر بسبب عرومن امراض و تصرف داراشکوه
 که از شاهزاده و غیر از وی در حضور نبود در مراجع و حاجش خللی راه یافته عثمان خست سار را بیت او داد و پنجم هم
 نشانه و غیرت آمده عازم ملانمت پدر عالمگیر شدند چون شاه عالمگیر مراد بخش متفق بودند و داراشکوه فوج
 برای ممانعت و مزاحمت ایشان تا ترید و فرستاده سلطان سماع از مینه قدم حرات و مصلحت پیش نهادن صرف در
 توقف و دیدن جهان بعد فرار داراشکوه بخی که در او اوراق آئیده با جمال مرقوم مسکود و در اکبر آباد نظر نمیدیدند بعد
 جلوس پادشاه عالمگیر فرستاد سال هجین بنو ال مسکود رسید در سال هزار و هشتاد و شش ممرض حبس البول رحلت نمود
 سال تاریخ فوت شاه جهان رصنی اله گفت عشرت خان حکایت داورسی ضبط و نسق آن عالیشان القدر رسیده
 و افواه مذکور است غمشبری از ان از امثال و اقرا ان ایشان معلوم نیست مشهور است که در ایام سکون در قلعو کربان
 تقرب می از فاضلخان خانسان که در سطر کدارش مطالب امور مندرج در میان ایشان و پادشاه عالمگیر بود و
 و رسیدن ولد امجد خود و با امور سلطنت رسید فاضلخان بعد کدارش اوضاع و احوال را پادشاه عالم در اطلاع نمود
 که روز نجات خود چهل و پنجاه کس از خدمت ایشان پیشرو آورده و اداری میفرمایند شاه جهان دست تفت بزم افرو
 زده کسرت فرمود که ملک را خلاص نمود مرا که پیش پادشاه پنجاه کس نفرماید و رسد از نور و رفاه
 و آزار و غم و کوکوتان چه توان در شمار آورد و قتی که ما باین ایام خطیر و غول بودیم نهفته کیا بر دیوان نظام
 نمی نمودیم و کوی در کوه و بازار میرفت بعد تبس در صد و پنجاه را بجهت بی اختیار تبتکار کتاب کمال

۱۴۴
که از ابتدای عهد شاه جهان بر منصف ظهور بود و کثیر زیاده بر دو سه کس حاضر نمیشد از نیست حکایت بسیار است
یا در آن دور رحلت فرمودند بدین تفصیل حضرت الوافق ابا یاسیب از مشایخ این دیار است از حضرت
بزرگوار ریاضات و صحبت حضرات اشتغال نمود و کوی سبقت از اقران خود در بود و خلیفه حبیب شیخ ابا
داود خلایت و سوامی آن فقرای بسیار را دیده تمام عمر ترک لذات گذرانیده حتی ترک خوراکه بسی و غرقی و آب
سرد هم نداشت و عالم با عمل و مروج اهل علم بود و فقرا و ساکین در خدمتش رجوع تمام داشتند و در وقت خود طعام و آب
غذا و بجا رکان بود و کجا سکونت نمینمود و با وجود ترک کل منقذ و حبس تفقد حال فقرای نمود حضرت حضرت اکثر صحبت
داشتند همیشه بر تخریر بود تمام عمر بصبام ترک حیوانی بسر برد اکثر مریدان طی مکان و صرف اکوان و اعانت غایبان
افد شیخ دیدند و کفها را اندکی از مریدان به تهمتی گرفتار شد بقید آمد مردم اینجا مستند قیاس شدند از بیکسانی ملحق
بیاطن شیخ شد نصف شب در مجلس حاضر گردید و او را از انجا رخت قدم با و راه گذشت با سببان خواب بودند
و کسی آگاه نشد که در رفتن نیت هم چنین با غنی شد راجه انجا که مرید او را قید کرده بود شب از شیخ متنبه شده بی را
خلاص کرده باز فرستاد عای قدم شیخ کرد و بالجملة اکثر در قریات برگشته جات بتقریب ارشاد و هدایت خلافت میکرد
هر جانبی سجد و ابرای حکام مخرج می نمود آخر با قصد البشیر آمده بهشت بخ و در و نشان عهد را دیده فرمود
که شاید باز رسیدن و دیدن نخواهد شد از شهر رفته در قصبه بجای راه رحلت فرمود مردم شهر و خلفا خواسته بودند
که در جوار حضرت مخدوم دفن سازند مردم بجای راه غلبه کردند سیزدهم محرم سنه هزار و چهل و هفت رحلت آن
وقت شد و خیر الصالحین مولانا ملا حیدر غربی که شاگردی بود فرمود که مولانا چهل شیخ مومن گفته معنی انصاف
دلال بران دارد و الامتداد و ترکیب توصیفی است را قلم حروف گوید که بحسب اتفاق تخریر این مصنف در احوال
شیخ هم سیزدهم محرم الحرام الکلت آنها و میشش الدین برادر حضرت بابا یاسیب مرید شیخ استحقاق است و خلفه
حسب بابا مسعود سرور بود در صحبت استقامت از اقران خود هم زوی نیاید بود و هرگز از عبادت حق
و یا مجبور بخلق نمی است و بعد بحال برادر عالم قدر خجسته قلم و وجود مستغاره بر کردن و شیخ علم ارشاد

زمانی که تیرگرفت چون بر حمت پوست مضجع در بجا راه در مقبره شیخ یافت سپهر ریشتی بابا از خلفای برجسته مصباح
 شیخ اسحاق مشهور است چون قدم در بیدار نهی که گشت خود را بفرست بجهت خلاوت طاعت مشغول گشت از صاحب
 شوق بود و نغمه های دلنواز و جانکده از در سینه های دراز بفرز و نیا از او سرسبز اکثر اوقات در قرینه می بود و در هر از چهل
 و هفت رحلت نمود در مقام موضع دارالاطراف سالها بر کتبه بنال استود خواجہ زین الدین دار سوداگر زاده بود و شعله از
 آتش طلب در باطنش افتاد و در خدمت خواجہ حبیب الدین شش سهری نهاد و بمقام ولایت عرفان مناصب کرامت و اقبال
 نایز گردید و در خدمت تشریف یاب سبک و خاکساری ادای حق عقیدت و اخلاص بنمود و گویند که روزی براه عبید گاه گشت
 بر حق الکاه میرفت در راه حضرت علیہ السلام دو جارش شده اشاره بصحبت نمودن نداد و عذرتا خیر ملازمت پیش
 آورد لیکن در اثنای سلوک پیمیش و غرضش شکر افتاد و در اجنبه و استغراق و قوی روی دارد و بعد و حال مغرب نموده
 و ترانه و سماع عاشقانه بطبیعت تشریفش غالب آمد خدمت ملا حسین خباز که ذکرش می آید او هم معارفات و در نیاب دست
 بهر حال خواجہ در حال جوانی که از چهل بالا تر گشت در سال هزار و چهل و دو رحلت فرمود در مسکن خود در محل کانل استود مقبره
 اش مشهور بمقبوس معروف است تاریخ و حوالش عارف خاص ملا حسین حاجی کنایی در او ارسر سکونت داشت در حلقه ملک حلال الدین
 تبهکور درین کیفیت خدمت خواجہ حیدر علامه بعضی و علوم از دست فادیه کرده است مخرم راز آخون ملا حسین خباز و کتار اراک
 در خدمت مخدوم الافاق مولانا خواجہ اسحاق قار که ذکرش گشت حاصل نمود و تحصیل کمالات صورت و معنوی فرمود و بعد
 واقعه مرشدش از سفر حج مسافرت اختیار کرد و بجا خواجہ عبدالشہید که از اخفاء و مقرب پروردگار خواجہ عبدالعزیز
 در نهد و دستان تشریف داشتند و در کتب استوده اند خود را رسائیده خط کامل و فنی شامل حاصل نمود و نسبت خیر
 خواجگان عالیشان بدست آورد بلکه ملازمت تمام برکت و سعادت و افتخار خواجگان عالیشان مرشد نا و اما مناصب
 خواجہ عبدالباقی در دولتی نیز نمود با بجا خواجہ حبیب الدین شش سهری که در امور بدیعت آیین سبک و بین
 جهمینا طره مجاوله کرات و مرات با خدمت خواجہ حبیب الدین شش سهری که در امور بدیعت آیین سبک و بین
 بود و نیز بسیار کرد و حتی سخن بر اقبه طرفین زد و حاکم وقت شد هر مرتبه بکثرت و در اول شریعت با مولانا و این مولانا صاحب

تصانیف است مثل بهر الامنی غیر فلک و در آن رساله در حق حضرت گذشته مثل حضرت شیخ فرید الدین عطار و مولانا
جلال الدین رومی و اشعار ایشان نیز جواب و سوال دارد یکی از ارباب فضل و صلاح ناقست که خواجہ محمد امین
صوفی میگفت که بعد نماز جمعہ شیخ ابوالفقر ابوالنصیب مولانا حیدر علامہ و سپردار خواجہ محمد افضل بدین
مولانا در خانقاه ملک جلال تہکور مذکور را آمدند و من خود رساله بودم و گفتش برادر بی بابا نصیب کردیم من نزدیک
در وازه خانقاه او ستاد بودم ذکر حدیثی بنمایان آمد اخوند ملا حسین کیاست ملا حیدر علامہ پرسید کہ این حدیث
کدام صحابہ روایت کرده است خواجہ محمد افضل سبقت در جواب کرده گفت کہ حضرت عثمان صنی المدینہ را اولیت
اخذ باو التقات ناکرہه کیاست مولانا حیدر متوجہ شد ایشاہم مقتدی کہ دند گفتند خلیفہ ثالث را وی این انجیل است
راوی گفت کہ مولانا فرمود کہ اگر اولیاست میافشد قبول میکردم چون این سپر تغزیر کرد مرا تردید گرفت حال حاضر شد کہ آن
خلیفہ ثالث تحقیق شود و خواجہ محمد امین گفت کہ در میان حالت شخصی میرفت از در وازه خانقاه در آمد و در صدر جلوس
فرمود اخوند ملا حسین و بابا نصیب مولانا حیدر علامہ علیہم الرحمۃ یقظیم بر جاستند و دست بقدیم مبارک قاوم شد
مقام رسانیدند مذکور می آید مذکر نیست کہ دند آن بزرگ بر جاستند ترفیہ و از زیر در وازه خانقاه من ہم دست بقدیم
مبارک رسانیدم و این بزرگان گفتند اند کہ حضرت امیر المومنین عثمان بود العلم عندہ التود و را قلم حروف پنجگانه
را از فریزی عالم و صالح شنیدہ او بیک واسطہ خواجہ امین صوفی در مشہور سنہ رحلت فرمود در محله کوجا رہ فرہ
ایش مشہور است حضرت خواجہ حیدر متوجہ علامہ والد بزرگوارش خواجہ فیروز نام داشت او از اراکینندان
حضرت خواجہ عبدالشہید احرار و لغت شنید بود تغزیر می در خطاب حضرت خواجہ طاهر کرد کہ چہا در خردارم چون
بکرمیت تنگدل و بسیار عیال خواجہ دعا کرد و دست رت سہ مال کوہ داد چون بوطن مراجعت نمود بعد التفت
بہت خدمت خواجہ حیدر توہر فرمود و در ہفت سالگی مشغول بعبادات محو ادائی سنن شد از آن وقت تا آخر عمر
ہر فضیلتی صفتی از دست نبرد و اولاد و خدمت حضرت بابا نصیب تعلیم علوم یافت ثانیاً خدمت بابا نصیب
مولانا جوہر شافعی ثالثاً بہر امروز و وقت مرا مرا فارت قدوہ التا حرم شیخ عبدالحق دہلوی شہید است

علیه علم و فضل رسید برادران خود فایز کردند در تجوید قرات قرآن و التزام سنت سیدان جان و سیر علم و
مهر فایز و جبرئیل و اهل ایمان و اقیان بود و اکثر اعمال ابرار کار میفرمود با وجود تکلیف و سبب حکام آگاه
خدمت قضا هرگز نمود و خوف و اکراه آن فراز اختیار نمود و بنام فرزندان خود هم مجوز این امر نشد چون تعلیم
یکری می گرفت بشهر باز آمد در شهر نیر از و بجاه و بهفت رحلت فرمود خیر الوری تاریخ رحلت اوست در شهر اسلام
که در محله کوخواره بالای جاب در مکره معرفت در محله کوخواره اسود و اختیار تکلیف در تعمیر روضه مقبره اصلا نمود و اولاد
صائب علم و فضل داشت ذکر بعضی محل خود می آید حواجه عبدالله غازی در انواع علوم مستعد و در تحریر و علم طب در
خود بی نظیر بود و ما همچون علم طب در خدمت او تحصیل کرده گویند که در طت نالیفات معیده دارد و علم طب بطریق
یونانیان علم آن در کتب تویا آورده اوست و شمس دقان که یکی از امای شاه جهانپنیر درین شهر و ارج این
علم داده و منتشر ساخته بلکه اسناد حواجه عبدالله بود و ملا حیدر رازی و علامه رازی که در تحریر بی نظیر وقت بود و واکسرها
امرای هندوستان از او استقاده علوم کردند ملا حسن محرو و دانشمند مدتی بود و کجائی استنها یافته اکثر
حاشی ملا عبدالحمید شاکلوی را رومی نوشت ملا عبدالرزاق باندی خواهر زاده ملا فصل و در عقولات بی نظیر وقت بود
بر مخرج تجربیات که نوشت ملکوت که تالیف مرد و دانشمندان قرات بنویسند که تا به هم رسیده بعد تفصیل اتفاق نوشت
افتاده است و جهان او را اندر تیس در سه کابل تفهیم نمود و شب تاریکات رومی نوشت فصل مرغ بهر شد
از کتب بر حلقه خود زده شاکر و ان بخش را بسته اند استخوانی ندرین کابل کرده بکشید اند و فوت شد و کوخوارتی
سکونت داشت ملا ابوالحسن معروف بشام بیاورد علوم مستعد و خود بود اخوند ملا یوسف کناهی میفرمود که در مجلس
بعضی اطمینان خطه علمای مجتهد می شدند و ملا ابوعبارت تفهیم فاضل برصیاوی و حاشیه قصاص الدین بخش
شغل قرآن بیدرنگ میخواند اکثر کلمات ملا عبدالحمید را در دستگیر و کاهی التفات بجانب علمای حاضر نمیکرد
حاجه بابای قادی که از منبیه کاجو است که طبقه معروفه است از نجار کشمیر چون در عظیم طبعش دامن
شهر دوزن کرد و بدین خدمت ارادت سید کاه شاه نعمت الهی و در برابر کشمیر مدینه ارشاد و حاصل نمود و بعد

بلیغ در تقوی و ورع و ادای سنت نبوی فرمود روزیکه والده اش رحلت کرد بعد دفن والده را به زمین
گرفت در آنوقت که شصت سال عمر داشت مهت بر اقامت بر جرین بر گماشت و چون و چند سال بجا و گشتی
روضه محبوب ذوالجلال گذرانید در واقعه از جناب مقدس مامور معاودت کشمیر و ادای سنت انرا
خیطری یعنی ترویج کرد پیش بر مملودی عثمان نام شریک انارت تمام ببارت آمده ادای امرست نمود و مدت
بابا عثمان گوید یافت و نه هزار شصت و شش رحلت فرمود روز رات افتاد و ششونمین تاریخ است در حوال
سید زکوار می عالمقداری در محله بیل لکراسود شیخ بابا علی از فرزندان خلفای برجسته حضرت خواجه مسعود
بانبورست در تقوی و ریاضت بی بدل و در وقار و کمین و اطهار امرار حقیقت ضرب المثل مطهر و قایق و طبع
حقایق بود و اخوند ملا شاه به بدین بابا علی رفته بود در خانقاه بر ممر بوریا سی نشسته سجد در دست داشت
زمانی اخوند نشسته بود چون اخوند زبان کشمیری نشناخته بود بابا علی فارسی کمتر فهم می نمود و در کوری نا کرده
اخذ رخاست و روی در دوازه کرده بلند گفته که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی از حضار مستفسار
فرمود و نقل چه گفته رفت گفت چنین گفت که اینجا غیر از بوریا چیزی نیست بابا علی هر دو دست در مقام شهادت بر هم
زده گفت که اگر دوازه در راه توحید میرفت اینجا بودت سید ادرحق میبید بوریا میبید کونید اخون
آخون برگشته اند عذر خواست در سال هزار و پنجاه و نه رحلت فرمود و در خطیره مرشد خود اسود شیخ بیکر ریشی
از خلفای باکمال خواجه مسعود بانبورست بصیام هزار و قیام شب تا راه نوس بود عمری غار نشینی کرد و از
زعفران زار قوت نمک حاصل کرد و در ماکول و ملبوس غایت احتیاط بطهور می آورد از خواجه عبد الحم
ناتجوقا در می که ذکرش می آید منقول است میگوید که از او ایل سلوک این روضه نمابر و والده خود را به ممر بوریا
و خود را خدمت بیکر ریشی که خدمت در غار بود استفسار حال نمود و اظهار از روی سکونت غار کردم فرمود که
خوش باش که من چند روز بمن در غار میروم تو درین غار نشین بزمین قوت من که کاک نمک زنج
است تمام کن رفت که در غار من کاک داشت چند روز قسیم که گفته بود بمعل آوردم تمام و التوا

اسرار ملکوت بر من ظهور کرد و روز هفتم والده شیر برنجی از شهر گرفته برسان مویان نزد من رسید بی اختیار
از آن غار برآمدم مقصد اینک این شیر برنج را در پیش نیکو ریشی رسانم چون نزدیک بجاییکه اول نشسته بود
رسیدم پیش از آنکه نظر من بر او افتند با خود معرفت زند میگویند که این کمال سپهر آمده بود که مرا بازی بدید
امتحانی کرده در اورغار نشاند ام می حضرت محبت خانه بر جاسته آمد مرا اطعام شیرین او چه حاجت
دیگر و منبه خود مشغول شود که از دست او انگیار نمی آید سه محالست زده بر کشته ام که در همان غار بار نشینم
چون نزدیک بر رغار رسیدم شیر می محبت نظر من آمد چون از غار راه خانه میسر گفتم تا میداد میشد چون باز
سپیل آن غار میگردم شیر آب داده و آماده بود که مایوس بر گشتم راه خانه گرفتم از سبب حکایات نیکو ریشی
بسیار است از اغنیاء و اهل و بیاب یا محنت بود از پیچیده هم پر خود حضرت شیخ نجم الدین معروف بحی ریشیه
باور که سید المخان فریر برپا داشته نیز معارضه میفرمود چون رحلت کرد در مقام خود در بانور استودر حمله لند
رحمت و ستم شیخ اهل ریشی از خلفای خواجہ مسعود است در ریاضت و کشف آبی بود و صحبت غیب داشت
و از آنها اخبار رو داد و عالم از خبر و شتر شنید شکر ریشی از سریدان بابا نصیب است صاحب ریاضات
و مقامات بود عجیب و غریب این راه بر او مکتوف شد مهت بر عمل شافه ریشیان مبت و غارین
شد با دیو و دوشش الفت داشت در شدا یه صوگر و مسموی نماید و اعانت حضرات معاینه سینمود و واقعه
رحلت حضرت بابا پس از مدت جزو اده تعیین مقام عالیشان کرده بود بعد واقعه مرشد رسالت است چون
رحلت نمود بموجب اشاره غیبی که در آن واقعه سابقه دیده بود در همان روضه علیه السلام با شکر و
تأیید از خلفای حضرت بابا نصیب است در هر حسن نظر حضرت بابا راه رفت و روز از کانیات رفت حساب
حالات و جذبات بود در رکنه ریشی امر معروف رفت بود سکنه کجا تعافل کرد و در اجابت حضرت
نمود در کمال پیش آمد و آب شسته آن بر کتف خشک شد چون حجر الخالص نمود و بموجب اشاره غیبی که در انوار
پیش از آنکه بود در محاسن روضه علیه السلام و عا کرد و آب شسته باز از کانیات شد شیخ شمس الدین را در

۱۵۰
ما در می حضرت بابا نصیب است در کمال جوانی تارک شد و زینت را به نیت رسانید توحید شهادت را
میل و قایل بود شیخ داود کوهنمی هم از مردان بابا نصیب است که عمر را در مجتهدی گذرانید و امر معروف است
مشکلی را که با هم رسانیده در میان کوفه در میان کهن تریه باین کشتوار متزل ساخت و شمار گرفت
پرستی را از آن قرار بر انداخت بجا استود است شیخ یوسف بدیلمی از خلفای بابا نصیب است عالم بود
صاحب تصانیف و ضاف گفت داشت شیخ حاجی حسین از خلفای بابا است امام حضرت بابا بود در
دستی غیب داشت و تجربه بر روی و جهاد و حج اسلام بعمل آورد صاحب این را بود و خدمت خوار و سگ کبان
و دل منور بابا صالح ساکن موضع کاکوه بر کنه اجهه از خلفای شیخ ابوالفقر است و در قریه مذکور در غار می نشست
کفایت قرآن میکرد و در او ایل سکوک ترک جوانی کرده بنصیه میجوید شیخ ابوالفقر بتوضیح فرمود که بعضی باریان
مرغ را با پروال و بجه بخورند از خوردن مضیه هم محتر شده سلطان دار اسکوه در شکار اندازد و رفته بود بدین
او آمد بابا حیدر ان تقانی نکرده سلطان بجانب همایان خود گفت بزبان ترکی که انمیرد کیف کرده است
بفرست دریافت و گفت حیث بر کسی که کیفیت کرده باشد صد حیث بر آنکه بی کیفیت باشد سلطان محظوظ
شد بگویند از مرغ و سفید حاضر ساخته تکلیف قبول نمود بابا بعد الحاح سی رویه بر داشت چهل خط خود را
که داشت و گفت هدیه قرآن من همین است که کریم باقی رو کرد شیخ صالح شیخ درویش نیز از مردان حضرت
بابا اندر مرغ و تقوی بی نظیر انچیز کسی قرب العهد حضرت بابا رحلت نمودند و ذکر مع که بعهدند در
محل خود می آید شیخ بابا طاهر از بابا حضرت خواجه سعید پانور است صاحب رایمنت و سخاوت مطلق
در امت و ولایت بود از اولا خواجه مثل او کم کسی بر خاسته در خطیر حد برزگوار استوده است مولانا یوسف
تکه که از مردان بابا معبود حضرت خواجه خاوند محمود نقشبند است مرقاص و صاحب ورد و اشعار بود در
نقشبندی شکستن بدن عنهری میبند داشت بدیخته قبول دل و ملاست بسیار سیکر و باین مخطوط بود و از
از ضروریات حاضره و آن صاحب نظر می نمود شبها غایب میشد بطرف کوه ماران بی اطلاع از آن

با سینه علم را نود و دیده کرمان سکنند از اند مقبره اش در محله دیده هر بر هر چو پارس است بابا مجنون سر در کلف
 حاجی است جمع علوم ظاهر و باطنیه شاگرد قاضی ابوالقاسم خلف مولانا جمال الدین بود و از خدمت مولانا
 جمال الدین هم استفاد کرده از ملا عبدالغازی علم طلب اخذ نموده درین شهر منتشر ساخته حافط محمد شریف
 کافی حکیم خواجه عبدالرحیم شایب کسب علم طب بطریق یونانیان از خدمتش کرد و در بالجه خدمت بابا مجنون ملکه
 سلوک راه طریقت و خدمت شیخ عبداله بنوری خلف حضرت بابا مسعود سهره و روی بانصرام رسانید صاحب
 حالات عالیه شربی زیادتی و کلفت بود و شیخ بسیار ادب و دیندار و حجت ایشان کرده و در اجتهاد حوائج تسکین
 وقت نموده بود برای ادای مهمات محتاجان هر جائز و منفرد بود در اجرای کلمه الحق خوف یوم و لایم داشت با وصف
 اینک از سوز و کداز مجروح زبیره و افزای داشت چون رحلت نمود در فرار اسلاف خود در زوره اسود و وفات
 ایشان و خدمت خواجه بابای قادری قریب العهد در غرض یکدوماه شد از حجت تارخ هر دو بزرگوار ضمن اتفاق
 افتاد و ستون دین ملا علی لاس برادر زاده ملا علی الناس مفتی شاگرد ملا جوهر نایب شیخ ابوالفقر بابا نصیب قدس
 سره بود در موضع او کتب و کتب با کمال مدون گشت ملا حاجی جلوس دانشمندی نظیر بوده در علوم غریبه و نجوم و سطرلاب
 برینها می نمود در بعض علوم شاگرد ملا جوهر نایب است مرید ایشان حضرت خواجه خاندن محمود قدس سره بود و در ار
 دانی و آری قریب بمقبره مولانا جمال الدین مدفون است ملا یوسف کاو سو تحصیل علوم در کشمیر کرده در فن
 انشا ماهر بوده از کشمیر یکی از مقربان شاه جهان پادشاه بآورد وی اور و آنه هندوستان شد اتفاقا
 نامه والاروم برای پادشاه مذکور در کوهستان پر خال رسیده پادشاه حکم کرد که رود جواب نویسد منشیان
 هر کار حاضر نمودند مری ملا یوسف به پادشاه حاضر کرده که با من ملاکی کشمیر هست ما و حکم شد که رود مشوید جواب
 بمنته نزد ختم بجمال اچار و بلاغت و انعام نوشت بنظر پادشاه منظر شد داخل منشیان سرکار کشته با فضلای هندو
 در حاشیه نموده در روشناس شده بمقرب جبهه ارت کشمیر آمده و اهل علم راجع می نمودند و علم رسد و اما
 مشغول بود چون در ایام طاعت علمبران شان فحط شد و بوی آن آدم بهرین نام تمیز حکم را و در قیام

الناس از راه اصرار حاتم اورا سوختند و عارت کردند یعنی با پادشاه رسید و عیان خاطر را بگفتند و ملا
یوسف هم در آن زمره بود پادشاه اورا استفسار آن فتنه نمود و مقتضای دایمی خواستند که کوفته نشود و غمی
شود که جایش از گناه لازم نیاید ازین سبب مورد اعتراض شاهی گشته اخوان از راه ملال اعتبار با سهیل کردید
در دلی فوت شده و آنچه انقیصه تفصیل در اوراق گذشته مرقوم شد ملاحظه شود در انواع علوم مشار له
بود خواهی او بر تفسیر صفوی نواید و کلمات عالیله افاده میکند ملا بقدر صباغ برای تحفیل علوم ما یران و یار
رفته از فضلای اینجا بهره اندوز گشته شاگرد میر باقر دانا و شده در معقول بی نظیر وقت بود و در موضع کلاش پور
سکونت داشت ملا باقر نازه لود و معقول شاگرد ملا بقدر صباغ بوده و در هندوستان با ملا عبد الحکیم و علمای نجف
و پورب مفارقه کرده آنها ملزم میکرد ملا یوسف چچ مفتی و دانشمند بی نظیر بود اکثر در صحبت حضرت اشان خاتم
خان و در محمود بهره مند میشد و قایم علم و فقه و تفسیر افاده میکرد و میگویند عجب قوت حافظه داشت که اورا آلبی
در مباحثه و معارضه مغلوب نمیتوان کرد ملا فاضل محرو و ملا عبد الرزاق مدرس کامل تعلیمی و کمال و معرفت بودند
با او نمیتوانستند غلبه علمی کرد پس او ملا حمید الدینی نیز فقیه و دانشمند بی نظیر بود و در صکوک و سیمولات مثل او هیچ
ماهر نبود قاضی عبد اله ملاری لقب اوز بکر بوده در سلطنت شاه جهان با پادشاه اولافاضی مفتی ابوالقاسم حکیم
دانا مولانا کمال الدین قاضی بود و سه نوز جوان بود و در دولان عدالت ملا تهرنگ تمویل صدر الصد و حضور
پادشاه استفسار کرد بجانب قاضی القاضی که شخصی قسم خورده است که نان کتور و اتفاقا از بیرون آمده خانه خود
گرفته آمده در طاقچه خوانی بود گفت از خور و نیست بمن برسد چون اهل بیت معلوم داشتند که نان نخورند و نشند
و قسم خورد که آنچه اگر نخورد کذا و کذا و چون خوان برداشتند در آن نان بود حالا حالف چه کار کند تا خاش
نشود اگر قاضی جواب حاضر نشد نظر پادشاه بر ملا عبد اله که مفتی بود و محسن او سفید بود افتاد و گفت که این
کسیست گفتند مفتی است ملا یوسف پیش پادشاه آمد و جواب گویند او گفت که ارادای من است که بعد از
کتاب جواب بکشد باید که پادشاه حکایت کرد و گفت ملا متبیین است همین مرقوم می باشد از هیچ مغفولین

تضا بالک شمرید باقر خلف الصدوق میر حمزه غریب صاحب استعداد عالی بود کسب معانی از خدمت والد
بزرگوار خود نمود بلکه از خدمت حضرت میر محمد خلیفه هم بهره اندوز شده است بنظر حضرت ایشان شیخ نقیون
مصرنی هم قدس اسرار هم رسیده خدمت آنحضرت هم جذبی کرده در سیر بجلی در رکاب آنجانب و قبولیت بسیار
یافته آخر الامر روح از همه تافت اشتغال با حسن اعمال فرمود در مقبره آبائی کرام خود در موضع کبریا سکود کر شعرا و سخن
بسیان چه از مردم کشمیر و چهارم مردم ایران و هندوستان که در عهد پادشاه جهان پادشاه در کشمیر سکونت داشتند
رعیت کرین در اینجا شدند هر چند در اوقات کثرت شعرا بسیار بود گفتا بر خبر حالات جدیدین مشهور نمود
ملاذبتی شاعر از شعرا بر حسب تئیم است با وصف کمال این فن از علوم دینی بهره ور بود و برای تقوی هم دست
در عهد خود در فن سخندان در کشمیری نظیر بوجود هر وقت بزم آرامی و مجلس برای با ارباب سخن مینمود
منقبت حضرات خلفای اربع بسیار بجهت گفته است چهار قصیده قولانی برای آن چهار خلیفه رحمت موزون
کرده خوانش به تعداد اشیا می کلیه عالم که اکثری بعد و چهار است خوش گفته و بنظر حضرت بابا نصیب کلمه
سودگین عنایات البیان شده مطلع قصیده با رخیمنشاید بر گردیت و چهار حجت آن بشنود
فهمی که باشد یا کار از ملا یک تا کتب و چهار نکر است حق کین عدد و سخن است از زوی معنی در شمار
نبرد و در کن کعبه صل طبع و فضل سال بن چهار است و چهار است چهار و منقبت امیر المومنین
حضرت عمر ابتدا باین طرز کرده است مقبول شعر غم تا شدم نرد و در دین یعنی نیم و شکر فاروق
امیر المومنین آن برتر و در ک غمی داماد و ادنی آفرشش جدا اندا صنی کوار صد و خون نشین از شمار است
خیم دال نسیم گلستان کس نیم روشن نظر شمع شبستان کس نیم دان شورم و فیض دل نکته ان خویش طفل طایفه خوار
شبستان کس نیم کلکم نظم خود و شب بیت زور تم سرگرم انتخاب ز دیوان کس نیم مهت نمیفروشم و شمع
نیم غم یعنی مراد اول طلب از خان کس نیم مانند نقطه سر کربان شستم و نهی جو ستاد بقیه و خودم است
نیم و از دیوان کس نیم لبت شمع اجازت در بان کس نیم که تو کنم کس نیم و کین کل آگاه خاکایر

کُل اگر کند از خون من میل را چسبک زدن ز کس و خندیدن کل تا حوت غم تو کرده ام گوش شد ای کجاست و هم
فراموش از سوز تو ز بر من سوت نواره اضطراب در گوش گر عاشق صادق بدست آرد جوشند
دل و زبان جوش پروانه صفت سوز و تن زن چون میل مرز و گوی خروش آندل که غریزه بصدف انگیز
بفتاب و ناز معشوش بیش که دوست دوست باشد خوشتر ز هزار چشمه نوش ای حوربخت روی من
از دوزخ دل بگیردوش یعنی که ز راه آتشیم اندیشه کن به مهر سکوش از نشاء جام عشق صافی دل
پیدل گشت و پوشش تپوش در محققانی بیا که فصل محله گتری که وطن داشت حاجی محمد خان قدسی
وطنش مشی قدس صوبت بجهت انصرام بغض و مہات بپند آمده بود شهرت کمال او را استوار شد
بصفت بادشاه باریافت ملک انصاری عشرت جهان شد و شاعری صاحب قدرت بود در قصیده گوئی و غزل
سردازی کوی بلاغت از افغان نیز بود و خط نامہ شاه جهانی را بغضاحت و بلاغت تمام ادا کرده چون
که نام عبدالخان بباد رفیر و زنجبک در بحر شامه کجایش نزار و باین من تلاش ادا کرد و تنگی که از غایت خشم
کنجد به کج از بزرگش نام چون قبل سفید از جای برسم ندرت غرایب در کاه بادشاه بر روز و نورین
ساخته آوردند حاضر بود بلا واسطه خود رباعی گذرانند رباعی بر فیل سفیدش که بنیاد کردند شد شیفه مکر که کج
افکند چون شاه جهان بر آید کوی خورشید شد از سفید صبح بلند بیا زره لایق و سحر و سیاهی گشت مثنوی در
توصیف کثیر و صوبت راه بسیار خوب گفته از آنجمله است این اشعار بود قطع ره کشتیم شکل چون توان سبزه
راه باطل کمزین راه باریک جز نیست که کوی کوه را نویسی که نیست ز بیم این ره باریک خود بخوار غله موسی که در و
خار کردی دست از جان بر فنا زده درین ره چون که تبار مانده زه فقر از ره کسیر است که کام اول او ز کسیر
ازین ره چون توان آسان که نشن که کام اول است از جان گذشتیم ساسانی توان ازین جنت مکر نغزین با کسیر
یکی همچون دشم شیر باریک جهان در چشم ده جاسن تاریک ره پیچیده از مونی کی به تنندی چون دم سحر غزل
ز کس در قفس تدبیر که ما کس را فکر این ره بر کرده ازین جاسنهای زرد کی آه که بر سبزه زار خود

گویند که آن کمال ملک الشعراء روزی غزلی گفته پیش ملاطی ملک دارمی بخواند چون بن بیت رسید ساقی
 بصبحی قدری بیشتر از صبح برخیز که تا صبح شدن تاب نداریم کودکی می شنید و گفت مولانا اگر کجایی قدری
 نفسی گفته شود برای صبح مناسب تمام دارد حاجی قبول کرده در حورت طبع آن کودک صراحت ماندن بشماره غزل
 که نیست عشوه کرده و غریبه ساز است هنوز چشم محو و فرست نه ناست هنوز تازه شده و سستی مانده تازه تو ناز کن ناز
 که آغاز نیاست هنوز خاک شد سبک محمود ز تاش و خافه دل او در شکن زلفت اما نیست هنوز راه نزدیک حرم سحر را
 باطل کرد و یک شادوم که ره عشق دراز است هنوز کرده هنوز حقیقت سرسویی خالی دل قدسی زنی عشق مجاز است
 هنوز صبح زودیدم من بعبودان خوشتر اول لب سبک نفس چراغ خورشید بازم نشسته با نره در
 دل کجاست روزم سیاه کرده چشم سیاه کیت دل دادن سخن نشنیدن کجاست من دل برون و کجاست
 کردن کجاست جوانی رفت و دانی ماند در دل یادگار از روی جوان سرخی که بزاف من از رنگ چنانند
 اگر دستم و هر روزی بخت زاده خود بین جو شمع آرم برون یک رسته ز نار از کربانش با نیتد که بیالین
 من نهی قدمی تیرس محبت مهربان نخواهد گفت عیش این باغ با نره یک تنگدل است کاش دل غم نمی شود
 تا دل ما بکشاید فرد در چنین فضلی که میل مست و کلشن بر کشت کر همه بهانه عمر است غالی خوشی فرد
 کجا تاب آورد پیش سرشک دیده فرسایم دو اندر نشسته که جو شمع ترکان تا گفت بایم فرد جو غنچه کل صدر
 آسمان دوزخک بصدر بر نهاده یک قبا و آنم تنگ دنیا معشوق و عاشق دین نشود شیدای آن شفته این
 نشود بار دل مارت نشود صبر و دیر زمیند عکس شکنین نشود هر که سخن ز قدر و مقدار کند کی حجت
 تواند و اظنار کند خواهی بهت عیان شود بهستی جو خورشید فردا آید و پس کلند در ایران بهستی
 با قرنام در محال جوانی فضا که حاجی محمد جان از عصه ترک معاودت با بران کرد و در زندگانه رسید
 آخر با یک شیر آمد موطن اچا سند و سخن طرازی سبیر و دور سبیر و کیت آمد و شیر بالایی بالیدی
 فصل خلاصه در کجی بر چو زده که نزدیک یل است در مغیره شهر اسود و کج آنها می آید طعنه شاعر خون

فکر و معنی باطنی طبیعت بود بسیار در آن راه مرداری اوقات بسیار میرود و تعریف کشید راه عبور است
رساله نوشته داد و سخواری داده است و از خیالی از جانشی مضامین نیست من شکاره فرد خوش است
که بزم ارستی بر لب جوی خطا است لبست چشم قدح را کرد و ابروی آبرو میرود و دست نباید شد غیر
چون حجاب از همه جانب ره کاشانه به بند رفتارش بطرز خیال ندی تعریف باغ و اقامت سیوه کل و جام
مل از هر خبر و کل و پسند مشهور را باب حیالت از فقرای اوست که تحریر وصف ناشایقی نماید صفحه
کاغذ نباتی از دست کشید بود و فصل خزان عالم نور و بر طالب فیض دیدش است ضرور کوئی که درین
باغ چمن سارفتا آورده نهال شعله از غرسن طور از نوکران شاه مراده سلطان مراد بخش مقصیده در مدح
ش مراده گفته است اول آن مقصیده این است دارای عرش کوکه سلطان مراد بخش زینت فرمای مسند
اوزک آسمان آخرتای عمر به تحریک و رفاقت میرزا ابوالقاسم دیوان مشهور قاضی زاده کشمیر
در گوشه معنی سحر مشغول بود و استغفار عجبی داشت در محله رانیواری نزدیک مشرب نایب یار در یک و کافی دوان
و اسکونت میکرد و چون رحلت نمود بر صوفیه مقبره شرا که بر سر بنبدی مل در گنج است اسود محمد علی سلیم خان
زنان شاه جهان ولایت بنده آمده از خوش خیالی و معنی یابی داد و سخواری داده در ملازمت نواب سلطان
وزیر اعظم سکندر زانید شترهای خوب و برجسته فکرهای دست بسته بر نصیه شهو میرسانید از آنجمله است فرد
چشم تو زیباری خود بر من است نرکان قوم چون شب بیمار دراز است که ای خراباتم و محرم این است که
باده آتش سوزان و کاسه جویان است دل چو شد گرم زمی صوبه معشوق کند ماهی موم با آتش چو رسد موم شود
پتان از دانه های سحر داشت که دلهار اید لها است زاهی و تخلص بر مرقن چون کاغذ آتش زده و باغ
نایب گسیند ام با هم بکاف فاده است نظم بسته که کنیم از قبضه کمان و در کشیدن معنی این است
پهلو بیمار می چنگی را که چون می بیند از پرده چشم از زوایا و ورق آمو معیش اما زنده شدن
محرم خری میبار شد که مونس اند از ترسم که گشتند سفید خا کتیریم از قیصر و فقیر که من بسم و در بخشیدن

سلیم مشهوری قفا و قدر را بسیار تلباس گفته است و گوهرهای معانی خوشاب در آن سفینه زبان را صیقل
 کمال و سندان خیال است تقریب رفاقت بعضی و امر اکسیر اندو چون طبع سلیمین شمع شد و در عالم
 قافی رحلت گزید و در صفحه شغری ما تقدم مدخون گردید کلیم موسوم بطالب مولدش بهر دست که از بلاد عراق
 مجسم است و معاصر شد چون محمد قدس را فردوس آشنایی بر سر سجده نذر بغیرت بچید و بسیار رنجید گفت
 شخصی را که بخلق باید کشید عجب که او را بر کشیدند اوایل حال آن غنایب کلشن سخنانی در آغاز جوانی بیشتر از
 مشتاقه میره تمام از دانش و علوم سخی یافتند و روز و بنهدستان گردید اگر مدتی در دکن و دیگر ممالک
 هندستان سیر کرد آخر در کاه شاه جهانی رسید در ملک ملازمان متسلک گردید و او را بهر تلم نمود
 شایسته کشمیر فرستادند و بجا بود تا نظم سلطه وجودش از هم گسخت از شعار اوست فرد تا شد مرثیه ای شک
 قفا و از نظر من اکنون حکیم رشته که وقتی که برای داشت دوست بهریم فروخت با همه یار و رفوئی درین زمانه
 همان میان عکسار آن سوزم از غم جوان گشتی که در دریا بسوزد که دل برجا تواند داشت پیش چشم شهلا سینه
 فدا آینه سرون عکس اترکان کیرایش امفان را گس نمخواند از میان کن قیاس تالشی شد و دیگرش گشت در کون کرد
 نظم و وضعی بهرسان که سبازی عالمی یا بهی که از سر عالم توان گذشت بدنامی حیات دور و زری بود پیش آنهم کلم
 با تو بگویم جهان گذشت یکروز صرف بسنبل شد باین و آن روز در کعبه نال از جهان گذشت و تاریخ نوشتش
 ازین مطلع است تفاوت میشود که مولانا طاهر غنی موزون کرده است قطعه این است تاریخ حیف کرد و او از این کلشن
 بر بر طالب این بلبل غنیم رفت آخر خادم را از دست داد و بی عصا می کرد این روز را کلیم عمر را دریا و او ز بر
 زمین خاک بر سر کرد قدسی سلیم عاقبت آشنایی یکدیگر گشته اند این هر سه در کجا ملقیم گفت تاریخ و تاریخ
 او غنی طو معنی نو در و شن از کلیم و بنقره شعرا که مسکن طالبان بجا بود و اسود قبل ملک قفا جهان را بسیار خوب
 بهر دست اکثر کتابهای باغات کشمیر از دست مرالهی از سادات ایران از نوادر دوران خود در
 جهان نیز مکتبه سخی و سخندان شریف تمام داشت از انعام آن پادشاه و ایام حال بوسته فصلی است بود
 در کون کون قیاس و در و جافیت جانب کلشن که قفا جهان عزیزیت تو بهر دست

در کشمیر بیت نظیر طرح اقامت انداخته و مدتی جلگشت آن کذا از همیشه بهار پرداخته تقرب آید
بکشمیر این بود که چون خلعت صوبه باری نظیر فغان عطا شد شاه جهان با دوشاه در دیوان فرمود که از نظیر فغان
خاص بگریه که سکنه کشمیر را از خود راضی نزار و میرالهی حاضر بود بدیده بصر رسد مصرع خداوند
رسول جاری شد با دوشاه مخطوطه و نظیر فغان عرض کرد حکم شود که میرالهی رفیق امین باشد و منظور شد با
نظیر فغان بکشمیر آید اخوند ملا شاه فرموده بود بیت با دوشاهی پاکه اردو دوست اکای کرین چون با کاسه
رسیدی هر چه بخواهی کرین این بیت را بابت طلا نوشتند و فقیه میرالهی رسید بدیده بصر رفیق بیت
نوشته که من نمیکویم که آبی با شهنشاهی کرین خوشتر از کرین و دیگر مرده بخواهی کرین این یعنی توجیه خطبه
غیرت اخوند ملا شاه کرد چون میرالهی وفات یافت در مراد حضرت شیخ بنیاد الدین گنج بخش در مقبره نشان
جانب مدفن یافته شکلی بر بالین قبرش ایستاده است در اینجا کنده شده نظم میرالهی ملک ملک نظم بود
در تقسیم سخن بی قرین سال وفاتش طلبیدم ز عقل گفت بگو بود سخن آفرین و زبانی معلوم شد که در سکنه
هزار و شصت و سه از دنیا رفته است الله اعلم بالصواب از مخطوطات اوست نظم یا الهی از الهی توبه
برای در ششرا که او کرد و توبه می و چه گفتن دارد قطعه حشمت از هر کردی با بار عهده می تازه است خط حشمت
کتاب جن را شیرازه است نشان از تندی او دارم که پاک سیدام چون خمار لوده تواند لب از صندازه است
شب حیران ز لب بگریه و کلفت گشتم بریزد جو کرد و از این نثر کان نگاه حضرت اکووم خبان از از ان عزند
سید هم از کف که کویا کاروان عمر می آید ز لب را اعلان می از شعری جسته کشته است او اهل کشتال
است خال شیت با قصای لطافت طبع در صحبت مولانا دهنی رسیده و شعرا خود را که زبانه در اندک
زبانی بر کزیده این فن شد بسیار کویا از شعرا اوست نظم از آه صحرانش دغم فرو نشست با دبل و زبیه
جراغ فرو نشست کردی ز چار سوی زمین جسته بر هوا بر کشت در حیرم و دماغ فرو نشست
کشت بر تره لخت جگر من که فرو نشست جمله بود چراغ فرو نشست با مال است در آفران غم بریم
خار و گل که حالت زبا غم فرو نشست و از غم دل ز کد آوا می خوش توان کرد چمن آرای گلزار خوش توان کرد

۸۰
خبر بهی از عشق طلب فی زبوس مرغفایم بر و مال کس نتوان کرد خاطری در ذکرین بادیو جانان غمین سخن عشق
میش کس نتوان کرد و بر نغمه عین نزار و اغنامه در دل مرغ چمن از گنج فقس نتوان کرد احترام بر چو بود
کردن کردن میکنند کله بنیادیم از هم کس نتوان کرد پیش با دانش و فرنگ میباید نشست یک زبان و یکدل
و یک رنگ میباید نشست جای کس دم خاک عاشق را که بر خاکست نیست میستم سلطان که بر او رنگ میباید نشست
ریج میباید کشید و صبر میباید نمود لعل میباید شد و در سنگ میباید نشست کار برداران دنیا ز هر دین تمیز
دور ازین مردم بصیر فرنگ میباید نشست لکل مقصد شکفتن آرزو دار و ندیم غمخسان در باغ هم و لشک میباید
نشست پروانه کرد شمع شستمان کس غم میل فراز شاخ گلستان کس غم از چشم فتنه یارب صد جویای
اشارت از برای غارت ترک اوستاد باشد از نفس و خلعت او دل کن ندیم کیو ما در مکن که بدو نیکو بنایا
ساز و از ناله مرا فوج غم انگشت نما که سپهدار شود از نو غم انگشت نما آفرمان از دهنی دوست و بر لایبی است که وجود
شود و در عدم انگشت نما دستی از تنغ شود شهره و دستی ز قلم ای خوش آیدست که شد از کرم انگشت نما مهربانی گذشت
شهره عالم چون مهر که بدجوی مهربانست جم انگشت نما حسن در موسم طفلی ز تو عالم آفرخت افتابی که شدی صبحدم نشسته
کز انیدست ندیم در تو زنده نشان مهربانست جم انگشت نما فیضی از شعرای این مشهور کس نیست در دور
شاه جهان چمن برای گلزار سخندان بود زمینی مولانا ندیم اعتبار می نمود صاحب دیوان است ایچند بیت از نتایج
اککارش معلوم شد مرقوم نمود حسن برای دکان بوش توان کرد شعله طوره را غنی دل ض نتوان کرد طوطان که
لب در یوزه بکبر است بستند شکرستان همه در کام کس نتوان کرد چون حیا برده نشین سو که کل غنی را دست فرزند
بیکاه همه کس نتوان کرد بال و بر سوز که تا شروب پروازی است بر او دل خود بر نفس نتوان کرد همه تن بال
شود و امن پروازی کیر تنگیه بر کرم رویهای نفس نتوان کرد چون طلیست ضیحی که زمیدان وفا پیش نتوان شد
سند و روبرای نتوان کرد آشفته تر از باست بسی انجمن ما بی نوز و منع طرب از لکن ما برنا صیه غمخسان طرب
نمیتوانست سرمنده برون دغتم نسیم از چمن ما شکفته بماندیم گلزار سخندان با شید و کمر لایمی

از سوختن با نشو و نسج تنلی خوش بر بر لطف آمده بجان شکن ما فبی از اقران ندیمی است فبی عالی شست علم ملک
بافعی و دینی می افروخت از اسرار اوست فکر سزلفت او برای مرد پاکرد ۱۰ اندیشه با بوس تو ام شست و تو
کرد گفت که بصلتور رسم کردیم عمر نی وصل میسر شد و بی عمر وفا کرد در داکه ترا هر نمایم و شست معلم در مکتب
خوبی همه تعلیم جفا کرد تا ز و بره با و به عشق نهادیم صد گونه غم از هر طرفی روی ما کرد و همی توان گفت ز اندیشه
خوبان ز نیکو که در دل غم این طایفه جا کرد فطرتی نیز از کفنان ندیمی و نصیحت طاهر او هم شاکر دلازمی بود
فطرت بند و شست و فیکد مرز افطرت کشیده آمده اشعار او را شنیده و گفت اگر بیشتر معلوم میشد شتم تا خاص خود
فطرت نمیکردم از اشعار فطرت از باغ گل تو ای و ما غم فرو شست با می موس بخت فرا غم فرو شست تر تو فکند
عشق فروغ خرد مانند سر بر ز آفتاب و چراغ فرو شست روشنی و گلشنی و شتری و مهر ای و سودا آستان شعرا
بلاعت نشان نیز در آنوقت بر منصبه ظهور بود و به کجته قصار بر همین مقدار اکتفا رفت بلبل در شیکا میکده شکر خان
صوبه ار کشمیر بود وندگان ظل سجانی زینت بخش گفت صاحبقرانی محی الدین محمد اوزنگ زرب عالمگیر ساد در باد
غاری بقصد عبادت شاهجهان از بلاد دکن برخاسته ار داده نبد و بخت ملک نموده مراد بخش را که در کربلا
و احمد آباد خروج کرده را بی عفو تقصیرات همراه گرفته متوجه هندوستان شد و دار اسکوه که و لمی پست شاه جهان بود
افواج قاهره فرستاده تا سدره این شاه اقبال نباه شوند در حدود نزدیک احکام اول وقوع فتنه و اکثر لشکریان
مخالفت تقبل آمده و راجه جیونست که که سر فوج بود و با عجمای فوج خود و بفرز نهاد و پادشاه موبد و منصوران
حضور شده اطراف اکبر آباد و دار اسکوه با لشکری انبوه لغرم مقامه مقابل شده و شکست عظیم یافته منهدم و را
شاه جهان آباد متناهیته همان عت پادشاه داخل شهر کرد و دید سلطان محمد سر کلانرا ملازمت شاه جهان
تلاشند با خن ایشان فرستاده و دار اسکوه را بعد محاربات بسیار که این محیفه بجایش اختیار آن نزار
تقبل آورده بر مربر سلطنت جلوس فرمود شاه جهان پادشاه و در قلع اکبر آباد محو بس شد سلطان
محمد ساجاج را و دیگر که از کج لال لغرم شیکا را آمده بود در حرب و قتال مطلوب الحال هزار و پانصد و یک
و سلطان

سلطان مراد بخش که در کباب پادشاه بمصدر انار سرگشی خیره مری گردیده بقید کوالیار نامور شده
 و جلوس اول در ذی الحجه سال هزار و شصت و هشت با حضور جلوس دوم در رمضان سال هزار و شصت
 و نهم بخری کمال اقتدار فرمود تاریخ زینب اوزک تاج پادشاهان ظل الحق تاریخ است انور پادشاه
 ایضا صبح دین چون کل خورشید شکفت حق آمده و غبار باطل ارفت تاریخ جلوس شاه حق اگر باطل
 الحق گفت الحق این را حق گفت و لشکر خان حکیم ظل الهی عالمگیر شاهی طلب حضور شده اعتماد خان بنظارت کشمیر
 مقرر اند کردید در تاریخ یکم هزار و نهصد و یک خانم کوز کشمیر آمده مدت دو سال حکومت رانی نمود هرگز انحراف
 نوبت اوست در عدل و احسان ساعی بود که خود نوعی متوجه قضا یا شده مدعی ویدر عالییه را پیش خود طلبیده
 بحق میرسانید چندان بواب دربان بود علما و فضلا را تعظیم و تکریم می نمود و خود هم وقت کتاب و مسئله بود و طرح
 تاریخ و عبارات در ششبرومی خانه و عمارات ارادش خان رومی بطریق موزده بود و چون طلبش در حضور آمد و تاریخ
 یکم هزار و نهصد و سه روزانه حضور شد پوشیده نماد که چون دو ساله طلعت گذشته بسرعت و عجلت انصراف باقیه قلم
 و قایم کنار به تحریر احوال فضلا و شعرا و مشایخ کمالات شعرا که بر منصبه روزگار بودند بعد تقضای دولت هر یک
 از سردارین مامور بر دخته عالم و عالیشان بیوس پادشاه کامکار و کامران رونق افزای اوزک صاحبان
 طراوت گرفت علم و کمال و تقوی بوجود استودش افزون تر از ارمیه گذشته هزاران هزار رواج است و حفظ
 این سلطان عالیشان را چنانچه برکت نامم در علم و عمل داده بطول عمر فرصت حکومت داده و وسعت مملکت نیز
 مستحق بر عالیشان نهاده در عهدش در هر گوشه عالمی از اهل کمال افتاده ضرور شد بجهت حفظ قانون تاریخ نویسی بعد
 تاریخ و هفت و غایت دو سال احوال اهل کمال که علت غایبه این نسخه همان است مرقوم کرد و میر شاه بابای شیره حضرت
 سید میرک ملاتی دانشمند بنی نظیر بود بعضی و علوم از ملا باقر ناره لیاقت نمود و همیشه بر برش علوم و تحقیق
 داشت در عین جوانی رحلت فرمود و خواجه مومن چهل متخلص لغازی سید خواجه ابراهیم القاسم چهل بیت که در
 بر چنان کشمیری نو بود و در علم موسیقی تالیفات دارد و این خواجه مومن است شاعر علوم اول در شهر کابل

ملاوچهر نانت بعد آن از خدمت مولوی خواجہ حیدر رحیمی کردہ ترک دنیا نمودہ بطیب مرشد طلبہ اختیار
کرده بادامی حج موفق شدہ و از روضہ شریفہ خباب نبوت صلوٰۃ علیہ وسلم میسر شود کہ مرشد تو در وطن تست
از آنجا کہ در کشمیر آمدہ دلس در صحبت سہمہ رسی بابا در برکنہ کاتراج قرار گرفتہ دو غنہ پیش او بودہ از وہاں
یا فتنہ کہ با نیکہ میسر شد من شیم شیخ تو اوال فقر بابا نصیب شد بنا بران خدمت ایشان رسیدہ متوجہ شدند
مربہ ملند رسیدہ تا حیات ایشان در خدمت ایشان بود چون ایشان بر حمت ایشان ہوستند باز سفر
کرده در بغداد پذیرہ بسیار یافتہ مرشد و مقتدا می پذیرای الہی شدہ و را در شیخ خواجہ عبدالحق بعد از
حج میعاد رسیدہ با او ملاقات کردہ چند صباح کی بود نزد چون خواجہ عبدالحق بقصد وطن اجازت خواستہ
و تارخ مفاقت فرمود امی حاجی عبدالحق یاد بگذار کہ خطہ نماز طبع عالی داشتہ چنانکہ تاریخ رحلت شیخ العظیم
اول غنہ شیخ نمون از و ارادت اوست رباعی ای باد او ترک کردی در دیوہ مر از من خبری نیز نماند و لبر
کشمیری فارسی الگو کشش نکرد نہدیش بگوئی کہ او تر میرا و تر عمریت درین رشتہ پریشان کشیم گفتیم
کران شویم و از ان کشیم و در طبع ماکسا و ما باری بود آئینہ فروشن مگر کوران کشیم ملا حاجی کنای عرف
در اکثر علوم مدرس بودہ اتفاق بحضور رفتہ در خدمت بادشاہ عالمگیر در ایام شانہ ادکی ایشان باریاب شد
مہش او عالمگیر بادشاہ قلمذ میکرد و منصب قضای اردوی بادشاہ در وقتیکہ صوبدار اوزک آباد نمودند
رسیدہ گویند کہ چون بادشاہ بظہر و امی شاہ جهان و حرکات نامشروعہ دارا شکوہ قصد خروج نمودہ گفت
از اردوی علمای خود میخواستہ ہمہ قاطبہ تصدیق خروج نمودند الا ملا حاجی مذکور صراحت شدہ گفتہ کہ چند
منق و مجرز از سلطان بظہر آمد خروج کہ موجب فتنہ است فاضلہ کہ مقابلہ بدر باشد جائز نیست الغرض کلیم
عدم الت و حقانیت آرہندہ بود مولانا خواجہ محمد توسکرو شاہ و مولانا جہان نانت و در اکثر علوم مستعد
بیشتر مدرس تحت مرآت و غوی برداشت و اکثر اہل علم را از استفادہ نمودن شیخ داود الشہر پور بنیالو
سلطان دو بیارن ولی دہو اہل دیار مردی توانا بود و ہمک از تہذیبی اکو و سبط و خست چون عوہر خدا
علی

طبعی ویراست داد بخدمت خواجہ یوسف کاتب که مردی برہنہ کار و تقوی شمار بود روی ارادت نہاد و انخواجہ
 یوسف در مر از مدہ گاہ مدفونست توسط ایشان بخدمت دل گاہ والدیشہ بابا بجایبری کہ خلیفہ حضرت ارشاد
 شنگاہ ہر دریشہ بابا بود رسید و معنی ترتیب اولو القہار ایشان دید و با آنکہ می بود علم ظہر نہشت صاحب
 باطن شد و علم از فی بایفت مصدر حالات معتبرہ گشت باران صاحب احوال بہرسانید بطہور خوارق کو نیہشت
 تمام در میان انکام یافت مرجع خاص سوام شد با وجود آن بکلمہ حدیث اطلبوا الرزق من جنایای الارض کسب رزقت
 میکرد و فشاوہ نہایت خود میفرمود و محررا از زبان مرشد خود و انجناب از خدمت ولایت مرتبت نوزہ بابائی پروانہ
 کہ خلیفہ خاص بود شہود کہ بر ما در کشف و کرامات از خدمت مخدوم شیخ حمزہ کمتر نبود لیکن احوال ایشان کسی بکسی نہ بود
 روزی نوزہ بابائی مذکور کسی در پردہ محال خود میگفت کہ در ویشتی اور موضع مذکور در خدمت تہ مالو شہ صاحب
 بعل افتاد ایام شدت ہوا می رودت بود و جوئی چہ کولج بستہ بود در ویشتی آخر ہر رجوذ قہر نمود و رب جوی چار
 اندہ و پنج شکستہ بدلی آب بر بدن مکرر ریخت و افتاد و بیہوش شد کسی را از معنی خبر نبود چون وقت نماز شہ شہ در آمد
 بہر اندر ویشتی حرکت دادہ گفت تیم در نیوقت روست خود را چرا باید گشت چون ملاحظہ نمود خود را در مسجد دید و
 از آنکہ اورا از صر جوی کہ اور و خبر دار شد نیز مرشد را فہم از زبان دیگر می نقل کردہ روزی شخصی بخدمت ایشان تضرع
 گفت کہ غلامی مرا براند و از خدمت دور کرد و امید شفاعت دارم فرمود نہ بہتر چون رفت از صورت معاملت
 پرسیدہ شد فرمود نہ کہ غلامی ابدال نمودہ این را بچہ کنہانی از بہت مقرر فرمودہ بود و در خدمت متغیر از او
 تقصیری واقع شد لہذا معقول ساختند اکنون باز میخواہد سر کرم کار را باشد مردی صالح رفیق قلبی نقل کرد کہ من در
 سن چہارہی یا بیش بودم کہ در خدمت حضرت تہ مالو حاضر آمدم ناگاہ مردی صوفی آمدہ تہ مالو را دید و
 گفت کہ ایہ کاک آمدہ است یعنی میں پس تعظیم او کیا اور دفرقنی شکستگی بچید نمود و گفت کہ من از دامن تو کی
 بر خرم منہ نو خلامی از تو بزدم ہر چہ کنی بر من چارہ ندارم کہ تہ کارم زہرا شاہہ بکوشہ چشم من اقل کردہ کہ شہ
 چہ مسکویہ تہ مالو کوکلت کہ وی کردی نامراد است چہ رسید اندر تو مردم عہدہ اغرہ عاجز نہ پس شاہہ نماز

[illegible]

محتوی بر طایف در بیان حقایق و معارف تصنیف نموده با وجود کمال عرفان لطیفه کوپی را از دست نمیداد
 پست شهرت که شاه جهان با دینا پیش از ملاقات موسویان صدر را برای امتحان در خدمت اخوند قرار
 چون نصیحت اخوند رسید اصلاً ترغیب و تکریم موسویان نداده خانم کور حمل بر نداشتن نموده گفت که
 موسویانم و اخوند جواب داد که ما محمدیانم موسویانم و عیسویان را نمیدانم از نیت حکایات لطیف از پیش پست
 و در بانها گذر پست غرق بحر توحید بود و کثرت موهوم به رحمت محل باطنش نمینمود و روزی کناره حوض و علو
 مردم بسیار دیده سبب پرسید کسی گفت که خدمت بابا نصیب زیارت حضرت مخدوم شیخ حمزه قدس
 تشریف آورده چون اخوند شوق دیدن بابا نصیب از نیت داشتند عزیزان خدمت بابا را امر غیب شده
 نیت ایشان آورده اند مکالمه مذاکره میان آمده اخوند از بابا پرسیدند که این کثرت صد و حدیث بابا
 فرمودند که وحدت در کثرت است چون کثرت و تاج سلطنت در سینه با و شاه جهان نپاه او را یک
 عالمگیر رسید مخالفان و از اشکوه سعی کرده اخوند را حکم بادشاه در حضور طلبیدند لاچار پلاهور در آنجا حاکم
 زیسته ایام بغیرت بسر برده در خوف و رجا میگذرانید بغیر نمود الحمد لله اول و آخرین بغیرت گذشت چون ام
 مضارقت از در آنجا بسر رسید خود متوجه شده و تالکی سفر و در حوزا مر از مرشد زینی از مالکان تحریک وصیت
 نمود که مدفن من اینجا باشد و یکمیرا افتاده شب رخت در واقع اخوند میان ملا محترم و میان تنهیل پلاهور
 آمده ایشان را مطلع از اوقات خود ساخته تا یکدک بکفین و تجسیر خود نمود این نقل را ملا واسطه محرران
 مرشد خود شنیدند که ایشان مشافه از خیاب حضرت میر محترم مستماع نمودند تاریخ وفات خود را و
 نزع خود گفته داد و در توحید ملا شاه جهان الحق که در فن تاریخ کوی بغیر وقت بود بعضی اشعار اخوند مرقوم نمود
 در رباعی شهرت رباعی از علم نظر کلکی با خبر است قطع ره یار من به پیر شاه پست از ذکر نظر
 اگر جهان را از پست قران نظر شوم که کار من از کوه است در مقام فنا گفته است شاه جهان آن رباعی
 برابر گرفت گفت که از خبر شما حاسمی تو لک حاسی ما صاحب دیوان و مشهور است که اکثرش در توحید

بجای تقدیرم میکرد و در کائنات می آوستا مردم بجای نشان میکرد است را هم حروف آرا دیده زیارت
 کرد حضرت میر محمد علی قادری فرزند پروین حضرت میرزا که قادریست از هر سه برادر عالیقدر خود بود
 چون خدمت میر محمد یوسف در واقع یاد در کمال جوانی از دار فانی انتقال فرمود خدمت میر محمد بنابر شرط شغل
 علمی اختیار سجاده شینی نمود و خباب حضرت میر محمدی بجای سلاط کرام قایم مقام شد و در علم و عمل آتی
 بود و از آیات رب البریات ترویج طریقه تعلیمه قادیسیه کرد و مظهر این سلسله در این شهر از انکس
 شریفه اش بسیار شد و اخلاق کریمه داشت و در حسن صورت و سیرت جامع بود و صرفی هم ب اوقات ظاهر بود
 و بر این هم اجزای احکام میفرمود و در اشک و ذکر هر طرفه خوش و خوشی در حلقه اشان ظهور می نمود و صبیحه و در حال
 مولانا میر داود و او را کی در عهد داشت هرگز نفس فرزند نرینه بر لوح تمننا شکاشت اما جمعی از اصحاب بدرجات کمال
 از خدمت و صحبتش ارتقا نمودند و سبندارشا و هدایت را مین فرمودند خدمت میر آخر بای عمر شریف و حکام مهابه
 زنی که قصه آن در ذکر علمید الحان گذشت شاه جهان آباد رسیده در آشنای صبور بستر نهاده حضرت عمره و تقی
 شیخ محمد معصوم فاروقی هم دیده و طریقه و محبت و صحبت و زریه باشاره و با بشارت انتخاب هم همگی یازده روز
 در سکر مانده باز مراجعت فرمود در کشمیر رسید و در سال هزار و هفتاد و دو در حلت نمود و روز چهارم اصحاب
 ارادت طعانی بجهت انتخاب باهل شهر مهیا کرده در مسجد جامع ترتیب مجلس ضیافت نمودند و کثرت و ملذذات
 در بر چیدند و که چهار کس در حضور مردم جان بخت سپردند و شکر و والد بزرگوار مد فون است کویا در کنار پیش
 واقع شده است رحمت الله و ستم ذکر بعضی خلفای میر محمد علی بجای خود مرقوم میشود ابراهیم خان سپهر علم و آن
 در هزار و هفتاد و هفت از شکیکه خلافت بکومت کشمیر مقرر گردید تا مدت یکسال حکومت کرده و قضیه
 در باب مسجد میان اهل شین و قنده بود آخر مسجد بدست سنی تا افتاد و چون نوبت باختر رسید بغیر وقت
 شده با و شاه دین بنایه عالمگیر قرب بهمن تاریخ در اوایل سال هفتاد و سه کشمیر القوم خود را بر سر چون
 در بر آمدند که متصل عالم آباد و ملایک درون است که بر پشت و عالمی از اهل سکر بر باد رفت و از یک مکان محذرت

۴۶۸
جمعی تحت شند و مزاج مبارکش ناعوس شده یکی سدهای سیر این کلشن همیشه بهار فرموده مر حبت
نمودند اسلام خان بصوبدار می مقرر گردید در تاریخ هزار و هفتاد و چهار داخل ولایت کشمیر شده و تا
مدت دو سال حکومت را نزد و ترویج اهل اسلام نموده و با فضلا و علما صحبت میدشت در عهد خود در عهد کاه
بنامی مسجد مصلح کرده و دیوار بخت بر داشته و وسیع تر از آن مسجدیکه قبل ازین ساخته بودند و از حوب طلب
علی مسجد آنرا از آن گویند که علی شاه از افغان سلطان نین العابدین در عهد سلطنت خود آنرا ساخته بودند و هنوز
هم بهمان نام مشهور است و صحن مسجد باز درخت قوت بوده اسلام خان درخت نای قدیم بنا و آنرا برتر
در سطح نموده چنان زاری قرار داد مستونی که در عیدگاه ایاده است هم ساخته اوست و این اسلام خان
از اهل سخن بود طبع موروث داشت والا خلص میکرد میرضی الدین نام صلی او بود تمام عمر در خدمت و استیضات
خدیو خدا اکاه عامل کشاه صرف ساخت مصدر خدمات عمده کشت از عنایات شاهنشاهی داخل امرای مختار
بود اشجار آباد و منظومات بلاغت آثار دارد و این دو بیت مشهور او بر اینست سخن فغان مشهور است
تلم بیوشا تم تا برو ز راه شجون نمیزند مردم ششم ز کری غوطه در خون نمیزند و سستی بهر آن ای صحر که شب در غمش
شکر من از دل این خمیه برون نمیزند بعد از صوبدار می کشمیر که تنظم صوبه مستقر الخلفه اکبر آباد و سر فراری فیت
در اینجا مسافر ملک بقا شد در خطیره صاحب العارف میر محمد فغان که از خلفای مجدد الف ثانی است قدس سره
مدفون گردید و قتی کشمیر قطعه در تاریخ فوتش گفته که ماده تاریخش این است مرد اسلام خان والا جاده مسیفان
سپهر تربیت خان در هزار و هفتاد و پنج نظامت کشمیر مقرر گردید سه سال حکومت را فی نمود و بعد از این ضابط
و ن ق بود با وجود آن از قید حسن الاوقات بلکه او را واد کار خالی بود و چایش اراضی شهر و دو قصور فغان
تغیر و ترخیم طلبه از بدعتهای اوست چون سیفیان داخل بهار پوره شد و کشمیر را و منصبدار را چنانچه
حکم او است مقابل کردید بطریق طرفه داخل شهر شد و او در شهر و طعام طعام زیاده برد و گران از میان حکام
خاصه او بود و نظر بر بهای است او منصبداران و اکابر شهر را حول حکومت میفتند و بر عوالتی چند و خروج البدن

زیر برج دارایی که مسکن او بوده وواجه محمد صادق نقشبند را اسناد داده کردند زیر گرفته گرفت تا حدیکه بحسب
 وحرکت شد چون بخانه رسانند درحالت نمود از جمله واقعاتی در کشمیر در عهد سیف خان گذشت و یکی تفصیح
 قره تبت کلان است که دلیل نقل نام زمیندار اراکانشرف اسلام ثم شکر شده سکه خطبه بادشاه جاری شده
 بنامی مسجد جامع در تبت نمود وواقع دیگر این است که شریف بنایه قومی دستگاه شیخ عبدالرشید چکنی دعواست
 سبب بر حسین ملک جادرو این حیدر ملک کرده تفصیل این مقال اینکه شیخ مذکور باستانه حرار میرفت و ملک
 مرز دروازه خانه خود در چادره بود سببی که در میان گفتگو و قصد اشته صحبت بهر بنابر عهد کردید در عهد
 وکرمان میگویند که بی ادبی واز زبان ملک بی شان صحابه کرام سیدانام علیه الصلوة والسلام مرزده هند وشیخ
 عبدالرشید چکنی استغاثه حکام نمود ودر محکمه استماعی اعلام کرد چون صوبدار باظهار اعیان شهر که جمعی
 قریب واکثری خلطه و رعایت ملک داشتند در اجرای حد شرعی توقف نمود ورواد بحضور نوشت واز رو
 وواقع همه کیفیت بمرس رسید بادشاه طرفین را بحضور طلب گشتند اینجا نیز هر چند بغض امرای حضور که بدست شیخ
 داشتند سعی وحمایت کرده بودند شش نفرت بود گفتگوی بسیار بادشاه عدالت شعار ملک را حکم قاضی
 مسکریقبل رسانید درواقع بغض اهل تشیع جرات کرده این شرع موجب انهام خود نمودند فردش از ظلم میداد
 قوم برید حسین این حیدر دوباره شهید سیغنی باغ سیت آباد را در کنار تالاب بل طرف مغرب
 راسته اصل آن باغ از مدرشش بود ودر عهد حکومت خود جوی آب و آتشبار و حوضه و فواره داشت
 نموده بود در همان نزدیکی جوینار حکومتش جنگ شد خبر تفرش متغیر ساخت مبارزخان در سنه یکم
 هفتاد و هشت بصوبداری مقرر گردید تا مدت قریب دو سال حکومت نمود مردی سید و صالح بود
 باوجود صوبداری که نفس می پوشید ونباید جامع حاضر می آمد در سفره هم وسعتی داشت لیکن همراهم
 مردم ووزنک برده میادیده بهر میاکی زبکند باکی با مردم سلوک داشتند واکابر و صاغرا با امانت
 و عزیزی که در شکر بلکه جوینا حق را بهر پیشه از بجهت مبارزخان خط بر صنفی عمل خود کشید در ایام

نظامت مبارک خان عبدالله و الی کاشغر بجهت مخالفت سپر خود بولدا کشان و دماغ سلطنت کرده باراده
حج اسلام کشمیر رسیده بکیم بادشاه قدردان والی بنو نور امیر ترخان نجاه و هزار سپه از خراته کشمیر و
با اتفاق خواجہ صادق بخشی دیگر ملازمان که از شبکه حضور برای جهاندار می والی مسطور کشمیر آمده بودند و
رسانیدن تحایین و الغامات و لوازم عنایات بادشاهی و از ملبوسات و ظروف طلا و نقره و آلات
مشمول اختصاص نمودند و در رفاقت عبدالله مان بحضور رفت سیفخان تربطت کره نایب در سال هزار
هفتاد و نه مقرر گردید در باغ و تپه ناز که با به تمام تمام آراسته بود و تزلزل نمود سیفخان قاضی عبدالرحیم
منسوب کرد و استقلال داد قاضی ابوالقاسم بهر ملا محمد رضا که در محل گذر شده با سیفخان گذشت
در حمایت مبارک خان ازین شهر بدرود و در عهد سیفخان سال هزار و شصت و هجری سوم شهر صفر
حادثه زلزله روداده از صیغ تا شام تمام عمارات کشمیر بستمور کهاره و در زلزله و حرکت بود لیکن جدران
آبسی نشید از غیر تپه سیفخان سعی بلیغ در آبادی مریوعات نموده و قرن محمد آباد احداث کرده
آباد ساخت از جمله برکتی که در عهد او و نمود این است که در حکام حکومت او خیابان عرب و محمد محبوب
الصمد مرشد و وسیل الی الدین شیخ عبدالاحد السمرقندی الفاروقی و قدوم مینت لروم کشمیر
ارزانی فرمودند برادر کلان الشیخ سید الدین محمد بابا سپر خود میان محمد قطب نیز همراه بودند
چون خانم کور با محمد مراد و واقعی مانجانان و شربت بلکه خود من برورده هزار فانیان لالوار بود و آوا
خدمت و عقیدت را کما یبغی ادا نمود و حضرات متصل مکن خود در ششخانه دارا شکوه جاداد و خود
هر روز در خدمت حاضر میشد و لوازم روزمره بجمع حیات بجمال من عقیدت مہیا میداد جمعی کتب و کلام
ارادت شیخ عبدالاحد شرف اندوز شدند حضور ما خدمت کمالات عزت مرشدی شیخ محمد
که ترک دنیا کرده از مدت دو سال طلب بر شد صاحب کمالی بود و ارادت و عنایت قرب علاقه معتمد
حاصل کرده بوسیله الشیخ محمدی از فضل و مثل مولانا عبدالرشید زرگر علامه و مولانا محمد خدیج
و شاد

انتقال ایشان در ربه اراوت حضرت ایشان در آمدند چون حالات آنحضرت از غایت شهرت محتاج بذكر گشت
 بود و آن حضرت را قم هم ششم در کتاب اشجار غلده و ثمرات الاشجار و غیر آن نوشته درین رساله که محل آن بود همین
 مقدار آنکه نمود و بالجملة سیفخان بنمونه سال حکومت کرد و تغییر یافت گوشه گیری و بر طرفی منصب اختیار نمود
 افتخار خان در سال هزار و هشتاد و دو و خلعت صوبداری رسیده چهار بخشال حکومت کرد و در حوالی میرزا محمد سلیم
 میکند رسید بسجده قرب نزار ملا محمد باپسا که مقبره نامی متبر که مشهور این است نبامی اوست طاهر ادا فقه الشیخ
 عامه که اکثر شهر را با مسجد جامع سوخت در وقت افتخار خان بود و ابتدای آتش از کماوه دراره شد عالمی باید فنا
 رفت و مسجد جامع هم در آنوقت نماند سوخت با بر باد شاه اسلام باز تعمیر یافت مشهور در نظامت قوام
 الدین خان صدور این حادثه است چنانچه هر قوم میشود قوام الدین خان از تغییر افتخار خان تبطاست تعلیق گفت
 در حوالی میرزا سلیم ترول نمود از اکابر زاده با صدر ایران و برادر خلیفه سلطان که وزیر سلیمان والی آنجا
 بود در آخر سال هزار و هشتاد و شش بمشیر رسید و فاضله دان واقف مسایل علمی بود و برای تهنیه ارباب
 گناه محکم و کلاه از محرقات اوست همه عیدگاه باغی طرح کرده و عمارتی ساخته در خردن تعمیر رضائی مل
 معاملات حاصل کرده زیاده از سه سال نظامت گذراند آخر زمان قوام الدین خان بروایت تشنه و ده
 آتش کلان مشهور با آتش کماوه دراره است بطور اکثر شهر باید و فخر رفت در نظامت حرم خان فرزند حضرت
 خواجه محمد شریف ده بیک و خواجه محمد مبارز از اولاد حضرت محمد عظیم ده بیدی در کشمیر شرف ترول فرموده
 و این خواجه محمد شریف برادر خواجه عبدالغفار است ایشان حضرت محمد عظیم العروف سید احمد کاشانی
 میرسد بسیار فیاض و عالی بهمت و از اکابر ولایت بودند ذکر بعضی ارباب کمال در نیمه سال بود و ملا محمد
 این کاتی علاء الدین بود در اکثر علوم ناکرد و بابا مجنون و داماد ایشان بود و ده سپرس ملا فیم کانی از
 قبول کتبایل خطی کامل داشتند ملا عبداللہ دیوانی بد میری است فاده علوم از حدیث ابوالقاسم حلیف مولانا
 جمال الدین و خواجه محمد رحمتی و ملا محمد ابوبکر و ملا فخر ناره لکوده که وفات بسبب که او مولانا شد و اکثر وقت

خوانده شاه و از صحبت ایشان بهره مند شدند ملا حبیبی علارالدین بوری و دانشمند فی نظر
بوده در حدیث و فقه شاکر و مولوی حیدر علامه بود سپرد او حافظ یاقوب فاضل و حافظ قرآن صالح بود
حضرت خواجه محمد نزار از قوم تجار کشمیر است بکسب نزاری اشتغال داشت درین اثنا جاذبه طلبی و حقیقه
دوکان و اگر او را از نزاری خدمت و ولایت تربیت حضرت شیخ محمد موسی کبروی دلالت نمود از خدمت
کمالات طریق حاصل فرمود در احوال شیخ محمد موسی نیز مدتی در لباس تجارت بود رفته رفته به باطنی
مغولیش ساخت و کارخانه اشغال صوری را با بکل را بدست تمام مهمت یا اهتمام معنوی برداشت تا فوت
نمایان بر اقران پیدا کرد و خانقاه مرشد نزار کو را که در محله کانی مته و اقصی رواج داد و با صحنی از سحاب
بضبط اوقات و تقدیم از تقیبات قدم استقامت استوار نهاد و در عهد خود معموری خانقاه کثر از شیخ کو را
بشیرت مدار کار بر ریاضت و تقوی گذشت چون ایام حلیش رسید و در نزار خانقاه معلی بر صفا که حضرت
کبرویه استوده اند با لای تقوی شیخ بابا و الی اسود و در نزار و خدمت و دست خواجه محمد حسین جد صدر اتم حروف
نجاب خواجه محمد مرقوم شد و نفس عقیدتش را بر لوح سینه بیکمات و این خواجه محمد حسین با وجود نام
در روم و تقوی صدق و صفادش بهر تجارت بود از دیانت و امانت راستی او بر وجه اتم عمل عی و
منقولت شبی در خواب اتم حروف ابدار است باطنی و ورزیش او کار که از خدمت مرشد نزار کو را
حاصل داشت مذکور کرد الحق که صلاح حالش موجب رجات کثیر در حق حالش شد حضرت خواجه محمد
الدین نقشبند النسب و الحب خلعت الصدق مقرر باد درگاه الهی ولایت و ارشاد و نای حضرت ایشان
خواجه محمد محمود است همراه والد ماجد بنده و ستان رفته چون حضرت خواجه کلان سکونت در بلاد
فرمودند آنجناب بجهت ترویج طریقه علییه و ابا دی خانقاه مورس بی و دانش کشمیر شده این شهر
مقدوم مبارک فرین فرمودند فی الوقعه ترین خانقاه ترویج سلسله و تعظیم علم و علما بسیار نمودند
به وجود صفای معنوی و امانی صوری بکمال داشت و حسن الاطلاق و در خفا خفا علی

شکل و شمایل ایشان را دید خوش شد مردم ایران از راه تحالف مذہب از آراهای محاسن سرفراز شده بر سنت
که قبضه است پرسیدند علامی فقیه مولانا ملا محسن و جمیع در جواب ایشان بجزو بادشاه گفت که علی الرعم
امل شیخ مہدارش بسیار کثرت الا عظم رضی اللہ عنہ طویل و عریض بود علما و فضلا و حکما و ارباب علم
در خدمت ایشان می رسیدند و گاهی بدجوت ہم می طبلیدند فضایل بنیاد محمد ملاطی ہر خلعت الصدق مولانا ملا
حیدر علامہ و خدمت ملا ابو الفتح کلو و ملا یوسف مدرس و ملا محمد طہر مہفتی و ملا عبد النبی و ملا شیخ احمد مہفتی
و فضلا می دیگر ہر ہم آمد و رفت ملا بہ نسبت ایشان می شدتند با تفان علمای وقت فنا و ای نقش بندید
را تا لیفتم نموده بودند و خزان کتابت لیلیات میگردانند و در سالہ در احوال الابرار گوار خود بتفصیل بالیف
نمودند و سب خود را بحضرت قطب ارشاد خواجہ علاء الدین عطار میرسانند کہ دختر حضرت خواجہ بزرگ
قدس اللہ تعالی سرہ الغیر در جبالہ ایشان بود مطہر و رویت صاحب رشحات و صاحب سلسلہ العارفین
آورده کہ در دست سپرائان بود چنانچہ این رویت رشحات رابع رویت اگر خواجہ عبد الشہید و
زادہ خواجہ عبد اللہ احرار قدس سرہ بود در عهد خود مرجع ساختند و چندین سالہ رشحات آوردہ تصحیح
نمودند کہ باین سبب است کہ حضرت خواجہ خاوند محمود ابن حضرت میر شہید شریف ابن حضرت خواجہ
حبیب ابن میر محمد نقش بندہ ابن خواجہ تاج الدین ابن خواجہ علاء الدین ابن خواجہ حسین خلعت خواجہ
علاء الدین عطار و سند ارشاد خود بحضرت مولانا محمد قاضی کہ خلیفہ حضرت خواجہ عبد اللہ احرار بود قدس
اللہ تعالی اسرار ہم با بنیطرون دست نمودند خدمت خواجہ خاوند محمود خلیفہ خواجہ اسحاق بود و خواجہ شیخان
خلعت الصدق مولانا خواجہ علی احمد کاشانی ترست از خدمت مولانا لطف اللہ کہ مرید محمد و م اعظم
خواجہ علی احمد کاشانی است با فقه و ایشان خلیفہ حضرت مولانا محمد قاضی اند و مولانا محمد قاضی خلیفہ حضرت
قطب اعرف خواجہ عبد اللہ احرار است قدس اللہ تعالی سرہ الغیر از وجود شریف والد ایشان طریقہ

نقشبندی در تصویب رواج یافت و هم باین حسب معنی در تصویر و در صوبه لاهور از خواجه کلان برودند
انما تجده در لاهور حافظ خادم مردی شهسور بود و صاحب طاهر و باطن و جراتش آن مردم دیگر که در دیوار خانقاه
اسامی ایشان مکتوب است و احوال جمعی را حضرت خواجه سعید الدین در مقامات بقلم آوردند چون عمر مبارک
حضرت خواجه سعید الدین از هندوستان فرموده از آن عارض بدن غضبی شده در سال آنرا در هشتاد و پنج
در ماه محرم رحلت گزین شدند و در صحن خانقاه منقش نیا نهزل آخرت کردند هر سه فرزند از جمله در حیات
خواجه سفر اخروی کرده بودند و چندی پیش بنابر خباب محذره معظمه بیکه صبیح یعنی ایهیم صغیر حضرت خواجه
پیر دشت مذنبه خانقاه شدند و در آبادی آن کاروان فرمودند و اطمینان عمده و خدمت روضه و خانقاه
و اوستگان دیگر نوعی فرمودند که مایه کار اهل فرکار ماند حاجی مصطفی رومی نقشبندی از مردم روم است
و بیک واسطه هر یک حضرت شیخ تاج مکی است که از خلفای قطب انفس و افاقی است حضرت خواجه عید الدین
در کشمیر بنابر بیرون سیاحت تشریف آورده چندی در جوار پل صرافان بعبادت مشغول بوده بود
در اتصال مقام ابن شاه که محذوب معروف است با معنی و خانه و خانقاهی بنیاد فرموده تا آخر عمر بمانی است
درشت مرتاض بسیار بود و پیشاپیش هرگز که و انمیکه و وقت اسرار عمده بود نام برایشان خواجه با معنی است
که برید شیخ تامله بود این معنی محرر از زبان مرشد خود ایشان بیاورد اسطه از ایشان شنیده الحاح کتب
جدید و تقرقات بود اما تعلیم طریقه بکسی کرده غنیمت و وقت خویش بود چون بیک صبیح سبزه در همان
باغ مدفون شد رحمة الله تعالی مولانا عبد الحکیم سید خواجه عبد الکرم باندی بدیمیری کسب فضایل عقلیه
و نقلیه کرده از ارباب استعداد بود و توفیق الهی او را به صحبت حضرت خواجه سعید الدین نقشبندی ملت
فرموده و همه تمام از خدمت سر اسرار سعادت شریعت نمود حضرت خواجه حبیب الدکامی در جوانی مدفون
پرستی پیر سیده در خدمت خواجه یعقوب دارد داخل طریقه شده حوالی واقعه خدمت خواجه یعقوب

در همان

در همان آن حضرت شاه قاسم حقانی از سفر مرین مراجعت نمودند و خواجہ حبیب الدار کمال التفات
 طلب نمودند و ترتیب بذات مبارک کردند بنا بر حسن سیرت و صورت قبول نام در جناب شاه
 و از مقبولان حاصل آن جناب شده یکمالات طریقہ ہرہ اندوزی یافت و بعد واقفہ آنحضرت کمال التفات
 بر لوازم طریقہ نمودہ ترمیم ارشاد حاصل نمود و عمر بسیار یافت صاحب تصرفات بود دستور آموخت
 تعلیم ترتیب اجتناب نمود و یکجندی بلا سوزن قلم سلسلہ غلیظہ قاریم از خدمت حضرت میان میر گرفت ہر
 والدہ را فہم حروف ثروت فروش سعادۃ از دواج استیجاب یافتہ حکایات از کمالات عجیبہ نقل
 میکرد و شہدایان در کتاب ثمرات مرقوم است و استیجاب عصمت قیاب تیر تا آخر عمر بقید تمام در خدمت
 و ادکار داشتند و اقوام حضرت خواجہ حبیب الدار سال ہزار ہشتاد و چہار دوم حبیب واقع شدہ
 در محلہ قطب الدین پورہ در حوزہ قائمہ خود است و زاد بایانہ کامو حلف الصدق حضرت شریف بہادر
 ناکاموست کہ ذکرش گذشت ملازمت حضرت شاه قاسم حقانی رسیدہ است و ترتیب از خدمت
 والدہ تر کواریم یافتہ وقت ہنوز حضرت شاہ بیخ متب محاررتیت آن شاہ ناز خواجہ حضرت خواجہ قاسم
 بدستور دیگران شدہ سرگرم استفادہ و استر شاد و بودہ در اثنای مداومت ملازمت افرشی کہ
 بقصد مستجد خدمت خواجہ قاسم برفت بداران می آمد و صراف بدست داشت با دوی وزید و صراف را
 کل کرد و از ادب انکشت سیاہ را با یک دہن تر کردہ مثل شمع روشن ساخت و سر دروازہ خواجہ قاسم
 از روشنایی باز داشت چون در خدمت خواجہ رسید فرمود کہ ہر گاہ این ہمہ قدرت داشتی
 بخواجہ در گذشتی کہ چراغ افکل کرد و حال تو ستور نیاید میدانم کہ باین شوخی یا نش میبوی میکند
 کہ بیا این واقعہ ہمینی آتش در محک واقع شد و خانہ را با ہم سوخت با مروالدہ چہمہ بر آوردن بل
 صندوقی فست از لای با ہم غلبہ بخشش بر با افتاد و حرف من ہستی را بر باد داد و حسن حج

۱۱۵
برون قلعه بالا تر از شاعر و اری مدقون است رحمت الله و رحمة واسعه ذکر جمعی از فضلاء می و شعر که در تلمیذ
بر سینه طهور بودند شیخ محمد محسن فانی از اکابر کشمیر است از بنی اخوان حضرت جامع الکمالات شیخ یعقوب
صفت و فن شعر غالب آید و شهرت علمی باریاب پشته زاده دارا شکوه شد صدارت کشمیر یافت
بر جمع اصاغر و اکابر بوده شاگردان کمال است چون رحلت فرمود در صحن برون خانه خود در حواری رسید
در سال هزار و شصت و دو و اسود از اشعار آید این انجمن است که مرقوم میشود فانی تخلص میکرد
از بسکه دل ز دامن تراب بخورد می میکند رقص اگر آب بخورد میبویسم سر و کرم چنان بی هم است شب هر که
باده خور و سحر آب بخورد زاده به سر نشن ز چه روشن نمیدهد سخنی که خم شود ز تراب میدهد مردان بخور کنند
لب از جوی تیغ تیر نامرد هم ز جوی سپر آب بخورد و در مجلس شراب دشمنش نمیرسد فانی سحای بادیه کراک
بخورد سر و استاده به جوی خور فقر میکند طوطی خموش به جوی تو کفنا میکند کس دل با ختیا ربهرت نمیدهد
دامی نهاده که گرفتار میکند تو خود چه فتنه که چشمان ترکست تا راج غفل مردم شب میکند از دوستیک
دارم و عبرت بمنم چشم آدمی به خفا میکند بادشمنان به صلح و بادوستان به جنگ باری نهاده
انکه با خفا میکند تاریخ وفات شیخ محسن را چنین باقی اند ز فتنه فانی بعالم باقی در مرض موت توبه و
استغفار رفت و دما ملبس به زون و تیغ یافت ملا محمد را در زمین هم سوداگر زاده بود و بابل خط
نستعلیق شد و در مشغول آن خون جگر می خورد و با صلاح ملا حیرتین که در آنوقت از خوشنویسان
دور کار بود رسانید در اندک زمانی فوقیت بر اقزان حاصل کرد و یکاز وقت شد شعری می نوشت
سجادات آقا مرشد که او در آنوقت در ایران طرز بادامی داشت با جمله ارزده کمال ملا محمد مراد میباید
شاه جهان پادشاه رسید و داخل کن به نویسان در بار شد چنانچه کن به اکثر عمارات دولتی نه و باها
پادشاهی بخط مولایت الحق که عجب سخن آفرینی و طرز آفرینی در تحریر که گویا تصویر است
بکار آید

و کجا برده از جناب پادشاه محلی طلب برین قلمی شد ملا محسن شریف قلم در حسن خط را در خود ملا محمد را
 بود و آنچه در تحریر کتب و عمارات و بدو ت برادر کلاش باقی مانده بود ملا محسن از احوال تراکت در بیای صورت
 انصرام موقوف بر رویه برادر بنویشت تا بوضف کلمات صورتی میل به تحصیل امور معتویه میداد و در اوقات
 خدمت قدوه المصطفی شیح داود و تبه بالورده بود مولانا محمد طهرانی از قیامه اش به است که لقب
 معروفیت در کشمیر حسب طبع عالی بود و بایه بخوریر ایدرجه کمال رسانیده هر چند که ملا محسن فانی
 بود اما با اتفاق ارباب سخنت که از خط کشمیر که در تمام اقلیم هند در آن عهد همچو خوش خیال و تارکندی
 بر تخی شده دیوانش که سرایا تخی است میرزا محمد علی مایه ترتیب داد اما اکثر شعری بطریقه است و غنی
 ابتدای شعر گفت تاریخ و تخلص یافتن اوست روزی مطلعی تازه گفته پیش شاه ماه خواند سحر اعلی اگر
 نبرم خیالم غم نیست مصرع ریخته شمع است که در عالم نیست شاه نظر بر زبانها نمیدی و شوخی کرده گفت که
 شاید مصرع ریخته گفته باشند بهین خواهد بود این غنچه شعر از دیوان غنی است انتخاب نموده مرا منو موسیقی
 نظم فراموشی بهشتان بویار دارم مباد راه درین شبه شیر قالی را کند در قدم فریاد خیال که
 حسن کلر خان با در رکاب است باد این ترشدم بمحشر گفتند در افتاب بنشین حسن سبز خط نمیرا کرد امیر
 دام بزرگ زمین بود گرفتار شدم میدار و ساز عیش اتم که طالع یافت قوت باشد از پای کس مضرب
 تار مشکوب بر نزاریم ز شکار کسی مضنون را طبع نازک سخن کس تواند برداشت جان بلب از ضعف تواند رسید
 بازو را توانی زنده ایم از ضعف این غمنا می غمنا آخر زمین باقی بکیتی نیاید که ننداریم در میسم قلم تحریر کرد از
 حسن بنده حاکم کرخانی که مکتوم ز صد جا باره بل کوی ز شد میان تراکت همچو روان دستان دارد بر صورت
 حسن بنده که بر موسی میان دارد چون استن کلبه جیم حسن برست یعنی دلم ز دست تو ای از زمین برست بنفرت
 به بر برین حاجی زام یوسف از دولت حسن انیمه خود را کرد اثر بر عکس کشد سعی من از طالع دارون ز فریاد استندم
 چشم در آید کاب بر چیزد جو طبعی که در عجب بودم فرو ز فرم جو ز در لپتی بلند شد نامم دل بر خون

۱۱۵
غنی چون قامت کرد بر رخ بهر این غم بیتی نیست خرسنگ هزار صده صحن تو آورد مرا بر سر فکر نوحه
بستی من سخی ز کین بستم بایران بر بند سحر مارا افسوس که نام ما نرود ز بقی اهل عقلت عاقبت از کار دنیا نرود
چو یکبارفت دیگر پای از رفتار میماند در کمال جوانی بعد از واقعه شیخ محسن فانی بهشت ماه قضا کرد و فرار و
هستاد و سه ایستاد و تاریخ وفاتش گفتند تاریخ از فوت غنی کشته که و سه حکمین هر کس سنده در ماتم او خانه
نشین تاریخ وفاتش ابر بر سینه بگو بهمان سنده که نه می زیر زمین کسی بتجیه در تاریخ او گفته بی
سخن دارد سخن داو غنی خواهد با هم دلوانی از اعیان کشیده است با وجود شغال قانو کوی کل که تعلق با و داشت
گاهی از راه صفای خاطر بطرف شروع سخن میگفت خوش فکر و صاحب ذهن بود از تمام کلماتش به عجز این عالم
اکفا نمود کی ز بیم محبت خواهد دلم کیو گرفت احوال بر و میخواند مع ترا بر و گرفت کثرت حسن صفات منالیر
آرزو گرفت خال حاجی نذیر و گوشت ابر و گرفت شکسته ز اختیار و درست تو نیست لیکن معقول فطرت نیست
تو نیست مدبر جو کعبتین و تقدیر جو نقش در دست تو نیست در دست تو نیست قاضی محمد عارف
خلف قاضی ابوالقاسم بنیر مولانا جمال الدین است که ذکرش گذشت در زمان شاه جهانی یا وری قابل
سپش آمده بغایات سلطانی امتیاز حاصل نمود و تقرب وقایع نگاری معارف ایران سلاطین انجلیکن
لطیف جواب ده بود با وصف مشاعل و نیوی بهره تامی از سخنانی داشت این را می و قطره را با تشبیه و آن
در نصف برنگاشت خوانم که این نیست و سستی بر هم و زنک خودی و خود پرستی بر هم یکجور ز جام شستی شویم
از کشمش خمار شستی بر هم نه از آن در بر خیشد کام که در جلوه کبرای از آن تو گفت که که در یابی خود و بر تو
که ای ایللی به صحبت نزدیکان هم بنویسند و بنویسند از حیرت حضرت عروه الوثقی شیخ محمد معصوم سراج و در
و آن کتاب در جلد ثالث مرقوم است عنایت خان از طرف خان که ذکرش گذشت استخوانا تخص مکرر استخوان
چشم سخی و سیاح دریای تیر و یوی بود کمال بود و سخا ابواب نفس علی بروی میکانه و آشنایک و در و در
خوانین ملین بغایت و صفای و خیرت طریقی امتیاز بر سر آفرینش آثار و انقطاع بر سر آفرینش آثار

۹۱
باختیار ترک برضبت نمود بر حضرت پادشاه عمر شیراز را بر او غلبت داشت و دست از همه باز داشت
در ستم برادر و مقتدا و نفوذ و این از صحبت ایشان و مکان بر جیده حضرت نهانخانه عدم کشید صاحب
دیوان است از شکار اوست بنشین بگویند اگر از ده زلفون بای شکسته تو بیانی برضبت کونید و صیحه
پادشاه عالم نیا به آن آشنای لجه سخنانی را خفته بدلا خط او قلع و اطوار بر سر بریده فرستادند و پادشاه
بیکانه از معنی دیده این بیت در ملک نظم کشیده بوفیق آن پادشاه انجم سپاه رسانید بر سر برینه
کرامات شمسیت کشفیکه نظیر است از و کشف عورت است شفا عبدالرؤف نام در ملک تازه گویان آن نظام
دشت متوطن شمعینی نظیر است در اوایل حال از سر و وزیر و غنی و فقیر علم شفا را برضبت بوسه حرقیت
و طبعی ربوح خاطری نگاشت و از حوزی مهبت تحصیل اسباب دنیا آورد و خدمت شاه شجاع فرزند سوم جهان
پادشاه رسید بهر ضبت خدمت سرافراز گردید و شاه شجاع از قابلیت و کاروانی او وقت شده
در صد و شصت و پنج بود در اوقاتی شاه مدکور که در خطبه نیم خود کرده از بنگال لوالی شجر مندرستان برادر شفا
خدمت دارد و هکتی تو بخانه دشت بعد از آنکه شاه شجاع از دستبروشی جان عالمگیری مملکت بنگال را
از دست داد و او آرد و دشت ناکامی گردید است شفا پسر و سامان از بنگال به مده اوده رسیده شدنی نوکی
بعضی امران بوسیت کرده آخر الامر عازم دارالخلافه گردید و بوسیدم بعضی استادگان پایتخت سر خلافت مصر
شرف ملازمت پادشاه دین نیا عالمگیری دشت در ملک سار ملانان منتظم شد در ستم برادر و پادشاه
در و این باطل ملال پیرایه زوال اشغال نمود از مشغولات اوست فلک چرا که احتساب می نیند و نری
پاده برستان چار خواهد بود و قتی می دشت و بر خدای و تلاش برود کرد و هیچ یکی از باریا مملکتان خصوصاً
الاف و در اینجا آن مهبت بکاشت و مطلبش برضبت رسانید آخر بخان قزدا و نجا و خان طنجی
جوهر خدو جهان رسانید و یک توجیه او را پادشاه معهود هم افزون گردانید استقا در اوقات حذر باغی
نیا او گفته را بجلد این باغی نمی طرف نرود ای خان بلند فکر اسیر سخن قربان زبان تو خواندن من تا چهر
استغنیه ای جمع نمود یکبار بجهت پیشانی من محمد رفیع منشی از مردم کشمیر است در نظم و شعر طبع بدی

۱۸۵
اما بخت کز آن معشیت بهت بهن انشا بیکاشت و باین تقریب من ملازمت حکام میداد و این ریاضی از دست
در سایه خویش حای آواره و پلید و رجاوه کاروان به جاده میدید هر چند که گفته اند از ویکی نیکی به این کند و گفت
دقیقت تلی شاعر محو مردم کشیم بطرز بحر طویل و باین سخن ناظم خوانند و ابر غنایت البدجن که در آنوقت ریاست داشت
بغیرت آمده اشاره جواب به مجرای شمع منشی کرد و آنحضرت قدرت اشتطاعت در یک عت جواب اسلوب نمود
کرده روز دیگر در مجلس سنجان خواند تلی را عزم داشت از مجلس چه ازین شهر را ند چون عالی از لطافتی نبود
دست از تحریر اشعارش برداشته بکارش قدری تان بحر طویل گفتا نمود بحر طویل لغت الدبران تلی کم اصل
تبه کار و کته کار که خود را بزبان و دو سه ملک آدم موروثی سخندان سخن میزد استه از فضل و هنر او که گریای
به جوشش نفث رندیه فرما و بسیارند جهنما یک جمعیت که اوقات چنین مردم پاکیزه دانای مکنای خدا ترس حق
آمدش که فرود آمدند از اندر شد و رفت و ب زنده تر از خون سکی تیغ زباز آنجی در حق این طایفه پاک زندانی و
بد بختی خود گفت بهر بهت و بهتان و همه کذب پریشان که غرایش سدا از این و متعال و دیرین سال تحیل نه مانع
که فرصت نبود خوب این بی ادب خیره سر احمق نالان تا فراموش بود این و سه حرفی که بر آید ز زبان من آشوب
ز زخم و غضب ترا که چه لایق که کند تلی قفا و قمر سان که از خوی و سیه روی بداندش محبتش
به بدگوی ابی زمان عادت و سرگین خورد و گنده کند کام و دمانا کی سدا طعن تو بر مردم کشمیر که دارم خیر از
خال تو و وضع تو ای خبر از خویش که در عهد جوانی میان بغل مردم میگانه کلان کشتی و صد بار بگویش تو غش
رسیده است که از کشمکش کم توان بود که دنیا له کی در عقب است تا مدامیکه بریدار شد از محنت اثری ریش که
بیشمی تو بدیش باین طرز بدکاری و بد فعل گروهی در عقب بود تو در پیش خجل شو که به بعضی خویش سبک باشد
عمر از آن بعد از آن ریش تو که دیدی سران تو و زنده تان تو فوجی کسی چند که عشان تو باشند و بر تو سبک
خویش نشستی که الهی همه روز تو چنین بادیه پنی جهان بسنج گوئی و وقت کم شد و عشان تو نزار نشسته
دکد شتر در غش تو و یکس یک قیام نوز به راست نعره و در استلیم یک غرق شوم کسی با و در تنگ که میگوید
کج بود

۹۱
 که بودی حالت نظری با دیده کثرت از پیشانی و عریانی پستانی و جریانی مغربی و حواری و خفت که نصیب تو شد اندر وطن افتاد
 هوایی صفت در سر و از آن چه بدستی که صد پای چرخ و بخت شده حضرت چرخ که زانک بدی یافته بودی یکی بکده
 برنگ و دو پا موزه بزرگ بسی کهنه و لب تنگ و رویتا و ده چرخ و یکی لاشه خنجر و زبون آهن از تاخت ندانم که بیت
 کفتاد است که داد است نقدن بدرجه زمان ویران تو بهیاشده آخر کتب از قریه ویرانه خود با دوسه لک نکبت و
 بدجالی و اعداس و گدائی میوی بند که آفرید ازین نیست خزان کی کمان بود که از کوشش کتی تو شوی ساکن کشمیر که
 و هزار شک جهان است پیانی ز کدایی دوسه جلد ز کین و تم کتی از سقره ارباب سخا و هیچ بی طرزسانی که کجی رفت و
 و قمار بدی چرخ موزه صد ساله و بتا و صد باره و آن بکده بقصد که میراث بدی یافته بودی و بکوزید بر پیش
 کنون نیست چنین تخت و لاف تو دانه رختدانی و بی شاعری کی بخودارند مسلم بدی یکد و بر تیرم دم انجا
 نفسها تو پاکیزه تر و سجده برای اجماع نادان نفهمیده جوان خود بخیر و خیره سر و ابله و قتل و کزارت زنجی قری
 کنه و از شک نیز و گنده تر از جامه تا پاک که خود این محو را کافی و عبرت دگر از آن در واقع آتش را بی ششانی تو
 از نور خاطر تو جو دو دم به سجده انجا فتاد آتش و انجا شد من آب و قند که شعله از من و با تو سر کشید کس انگیز
 با بن دیده بر آب صد شمشیر تیرم شعله من خیره بود از یک نگاه خانه آتش شدی ضرب تا این خبر رسید که تو سر و دل
 بیدم شد دیده من ششای جواب آینه سر نوشت کسی از بر نیست انجرف انتخاب نمودم ز صد کتاب که بر پیش
 غم خاک سپهر و من بر بام کا شعله کند نور ما بتاب ما بطلال را ندیدی به صحن ل آخر که تلافی آتش تو تراب
 ابرایم خان از بغیر قلم الدین خان در کشید و اوقات عجیبه حادثات غریبه رو داد یکی حادثه سیلاب که بطنیان
 حمله مای مردم را بر باد داد و عالمی نجا یکسان شد و گویند که عمارت مردم مثل کشتیها در میان آب چرخ میزد و آن
 دیگران میرفت با اوقات خانه داران هم درین ورطه میبودند طغیان بعد تاریخ سال است و یکو سبب
 زلزله احوال مردم بدی در زلزله اندر زلزله بر یکاه این حادثه جاکاه در عمارات شهر وارد و بود ما این تقریب
 از باب وسعت و ثروت زلزله خانه با فرا دادند دیگر آمدن قلمان بقصره تمت کلان و استخوانت با چمت

از حضور بولایت ابراهیم خان و تعیین شدن افواج کابل با بدو راجع مثبت سپرداری فدای خان پسر ابراهیم خان چون
فدای خان خواستن دیگر هر مسیت خروج فلان داده و نیز مثبت کرده مراجعت کشمیر نمودند بر غمال مثبت با فتنیم و انوال
بسیار همراه آوردند نیاگاه دشم در جنب به میان آمده باعث آن است که از مردم حسن آباد که محکم شیعیه است عید کور
نامی با سیران خود صاف و بی مکی از مردم سنی را اندازا ساند حضورت سخر بطول تراعی شد در ضمن بنا رحمت شیری
نزد بطنه اثر کتب افغان مشرعه بیشتر اقوال مدعیه شدند در حق حضرات صحابه کرام رضی الله عنهم با وصف این
دعوائی صادره مذکور که اعلام شرعی بوده بود در حمایت ابراهیم خان ماندند از نظیر فتاوی محمدی و بعضی غیره
عوام شهر شورش بسیار نموده آتش فتنه و فتنه و مشتعل شدند چون ابراهیم خان مدعی علیهم را در خانه خود بکشد
مردم حسن آباد را آتش کشیدند باین حرکت فدای خان مراجه نجیبیت مردم حسن آباد داده از نظیر مردم شهر
خواستن کابل با افواج خود مثل مرد خان و الفت خان میرزا متفهم و غیره که همه سنیان بودند با فتنه و بعضی سنیان
که سرگروه آنهاان حدت شرافت و نجیبیت مرتبت خواجه محمد شریف به بدی و خواجه محمد صابرو میرزا سلیم و میرزا
جلیم یک کاشف بودند مقابل شده جمعی از طرفین مقتول و بسیاری مجروح گردیدند عوام علیه بسیار نمودند و سرشته آتش
فتاوی محمدی فتنه ابراهیم خان خود را غیر یافته عید شکور و عیزه را که دعوی سب بر آنها بود جواب داد و سر حوضه مجبوس شدند
آخر الامر مثل ربه را با دو کس و یکا ما و تقبل سب نیتند چون اعدا وقوع این امر قاضی بزرگ آمد و فتنه خانه صوبه را نمود
با وصف اعتدال از خانه بریاید و اصلاح ملا محمد طهر مغنی اعظم عمره بر عکس داد خانه او را هم عوام تاخت و ستم نمودند
و در شهر شورش و دستبرد عوام بسیار شد با با قاسم مقتدای شیعه را در راه گرفته با بخت و خواری کشتند فدای خان
بچشمه تبیه عوام سوار شد و برابر خانه میرزا سلیم فروز مقابل رود میرزا می فروز را با جمعی از عوام تقبل رسید درین اثنا
بقا با بازار اولاد عرفان و شکاه خواجه حبیب الله نوشهری اجتماع کرده حویلی ابراهیم خان را آتش کشیدند تا طلوع
نفر ستاده بقا با با قاضی و قاضی نکاح و بخشی و وسای شهر مثل خواجه لاله کافی و خواجه حاجی بانیدی و خواجه قاسم
را گرفتار کرده مجبوس نموده مردم شهر از طرفه راستی و بعضی از طرفین را داده جواب این حقیقت بگویم و بکشد

سرور علی پادشاه عالم گیر حفظ اله خان ناظم لاهور حکیم پادشاه دین پرو و او گستر حق اکانه فرست و پیشین منی
 انتیخ ظل الله بر خیاخ لعل خیل خود را کشمیر رسانید و ابراهیم خان عزول گردیده مجالسان مذکوره را همراه گرفته و فاعلم
 حضور شد در لاهور حکیم حضور محبوبان نجات یافته بولین آمدند قاضی که با اختیار خود بحضور بر نور رفت و بود
 در حضور رسیده بعد هفت روز حالت نمود و در سال هزار و نود و شش این حکامه در کشمیر روداد حفظ اله خان
 خان در هزار و نود و هفت کشمیر رسیده در محله کلشن جوینی طفر خان سکونت نموده اصلاح فساد گذشته بسیار
 فرمود و در سال تنظیم و شون حسن محل و احسان اکثر ضایع علایق گذرانید چون بجهت تنبیه اجمه جمو که در صوبه ری
 او بود از حضور مامور شد ابو الفتح خان دیوان صوبه بنیاست حفظ اله خان سرافراز گردید یک ل عمل کرده
 بنیاست بنام شیخ ابو الفتح نامی که از بنو بنان حفظ اله خان بود تقریر یافت یک ل ادای بونیست خود
 یکمال تین و احتیاط کرد در عهد او محظوظات روداده مردم معتب بسیار کشیدند شجره کور تقبیری یکبار
 برده بود بار اده الله تعالی پیش رفت ذکر مشایخ و ارباب کمال که درین ده سال صوبه بخش ظهور
 بیا و او مشکوتی در علم و حکمت و معانی و بیان و فقه حدیث شاگرد خواجه حیدر جرجی بوده کتاب مشکوه
 المصابیح میت و استاد او در حافظه داشت خواجه حیدر جرجی او را ملقب بمشکوتی ساخته مرید رشید شیخ
 ابو الفخر بابا نصیب است قدس سره و رفیع حضور و سفر ایشان بوده و در سوک و مقامات تا نیفات
 غزنی و هراتی و اردکنان اسرار الابرار در احوال مشایخ و سادات عالمیات در بستان کشمیر و شهر
 و اسرار الاشجار و در متبع کتاب منطق الطیر مشایخ عطر قدس سره نظم کرده و به صحبت حضرت ایشان
 خواجه خاوند محمود رسیده و در اسرار الابرار در ذکر شیخ ابو الفخر آورده و اسطه ملاقات شیخ ابو الفخر
 قدس سره و خواجه خاوند حسن بودیم و مذکور است آن صحبت و تطبیق اجادیت که حضرت خواجه سوال کردند
 و حضرت بابا جواب گفتند بیضا و شمس شیخ سومان تاریخ و فحاش است ملا ابو الفتح که در تاریخ آورده

از پی سال و حال آنکه مقتدا بود بیا شیخ الاسلام آقا زین العابدین در راه و نود و هفت عمر بسیار یافته به طاعت
 فقره گذر اندر محد که روزه حوالی عید گاه آوده است رحمه الله رحمة واسعه بمراسم منور آبادی که معروف
 به منوره است شهر بهشت فاندان حضرت سید محمد موسی بحقیل علم در حدیث حضرت مولانا حیدر علام
 فرموده است باینکه استیمنه نمود و سفرش کرده و حدیث تدریس یافته عمری به شغل علم و تقوی گذرانیده زبده از
 هشتاد و عمر یافته در هزار و نود و هفت در گذشت در هزار حضرت سید آوده است خواجه قاسم ترمذی بحقیل
 علوم سلوک کرده در باب س فقر آبادی مناسک حج و نون گشته و بعد سفر ساریک به طریق سیاحت در کشمیر در محله
 قطب الدین پوره وارد شده و شیخ فانی را دید که در آنوقت در خانقاه در نقش تفسیر یکفیت خواجه داخل حلقه
 درس شده در میان بکات و لطایف معانی بیان فرموده شیخ از راضی شد مرابادی قبول کرده و بعد فوت حج
 به کاشغر رفته و نذر به بسیار یافته از آنجا باز کشمیر مراجعت نمود نوکران پناه بند وستان شدت فقر بیان
 صوبه تهنه از کشمیر برانده در راه به سفر آخرت پرداخت و لاشه او کشمیر رسید منسل قبر فانی مدفون شد و
 خواش او برکت معتبره شهور است ملا محمد افضل متوفی زنده ارجمند مولانا حیدر حرجی است بفضل کمال و روح
 تقوی استیاد داشت و مهت ارافاده و تدریس بعد والد بزرگوار بر کثات چون رحلت نمود در جوار الله
 بزرگوار آوده ملا عبدالرشید زکریا گزیده خواجه محمد افضل حرجی و ملا سلطان خجی و قاضی عبدالرحیم در علوم و
 نقلیه مستعد و آن خوش تقریر و شیرین تحریر بود بسنوع شد که سفینی ان علمای وقت ابرامی متحن و تکلیف احضار
 کرده حدیث ملا الوافتح کلونو غیر ایشان بخانه خمر لور در باغ جهان را آبی رفتند خان در برج وادای نشسته بودند
 یکی را ازین طالب علم حاضر کنید اول همین ملا عبدالرشید در آمده و ما و از بلند تقریر خوبی کرده که فضیلتی اردو شنیده
 و بعد فرائع بسیار حاشه ظاهر کرد که من کمینه شاکردان علمای بیرون هم خام و نادم شد و تکلیف احضار کسی نمود و این
 ملا عبدالرشید سیر علم بسیار کرده و آخر عمر سفر اختیار نموده ملشکر عالمگیری رسید و حدیث قضای بر زبان جاری

عبدالله

خالی الشغل باطنی هم نبود ارادت در خباب میر محمد علی قادری داشت و اشغال در فکر همه از حد منتش کسب کرده بود ۹۲
حضرت میان محمد امین و از ارباب طایفه نجاشی است بلا هو رفته نوکری شاهزاده بداع دو اسپه داشت و ترک بزرگتر
صفت فقر او علما میکرد چون میل راه حق نمود ترک نوکری کرد و دست از همه برداشت روی طلبتین طایفه
آورد و از مادیان خاص الخضر خدمت میان عبد الوهاب لاهوری شد و کسب معانی از میان اصحاب متنبیه
بهمین نیو و تربیت خود را از اکثر اقران در گذر اند چون کتب میراجبت فرمود در محل اندواری در خانه مانجان
میسود و خواهر ششانی فحکمدلی نجانبه بود سکنی متصل سکن خود تو واضح کرد و چند سال توبالی و تواتر در مشیت
ملازمست شیع خود میرفت اخذ فیوض صحبت خدمت می نمود و این شیخ عبد الوهاب از خلفای حضرت شیخ
عسکان حلبیست و نظر خاصی برین بزرگوار داشت الهی صل حضرت میان محمد امین در وقت خود را اجله اهل مکه
بودند و سعی مبلغ در حفظ نسبت می نمودند از پنجه اکثر احوال ایشان سکوت و خلوت میگذاشت آخر ما مردم
کشیم و پنداریم علما فقر او غنیا و جم غفیری از ایشان نفیس صوری و معنوی بقدر استقامت و استقامت
اکثر ایم مرصن می بودند با مردم کم میجو سیدند هر چند بعضی اوقات با مردم زاری و واردمی نشنند اما با تحقیق
در انجمن میبود کسی حرکت سبقت در کلام یا اظهار امر بوقت نمی نمود از زبان حضرت مرشدی مرادی که از
محرمان خالصان بودند مسموع است که روزی جمعی از فضلاء عمده شهر آمده تقریب تحقیق مسکه کار
برقع صوت و ندا کرده افتاد متغیر شده فرمودند که بایران ایجا مدرسه فرار دادند بزحمت خلوت نشنند کورت
علمی را این احتیاط بود تا نمک کورات دیگر چه رسد سراپا تصرف بودند بر علم شفق و زناوی داشتند و مهربان
بیکدیگر بودند و روز و شب را شبیه میان می آوردند و در تورات حقان و معارف و بیان آن کجاست و حقان
اکثر مرشدی مرادی را می طلب متناز از دیگران می داشتند و سلوک با متناز و تحقیق می فرمودند و صحبت های خاص
عامه ایشان بسیار داشتند گاه گاه ذکر صحبت یکدیگر با حضرات عالی درجات داشتند و میگردند و کاتبان سقیما
محل الشریفیه الطریقیت و واقع البغیة از غایت الصفا اتمر شد می مرادی میفرمودند روزی در عین

قرات رساله و قطرات شبهه در بیان علامت ذکر اسم ذات نموده شد قبول فرمود در همان مجلس محفل یاران
از آن شیخ مکلف آن کلمه را حک کنانیده مطابق اظهار ما در حاشیه آن کتاب رقم نمودند فرمودند بعد از تقاضای
مجلس تنها فرمودند که این حرف از من عطف نشده بود بلکه در اوایل که توجه و صرف در دلبانی طالبان نموده شد
چنین ظاهر گشته بر بعض نوشته بودیم بعد از سی سال از روی آن نوشته درین کتاب بیان و برج کرده بودید که
الحال چنین است که شما گفته اید در اکثر حالت کار فرمای غیرت بودند ظاهر آنیکه به شرح شریف ایشان سید
که حدیث اخوند ملائک نسبت فقر کج و غنا بایشان ننمایند فرمودند که تحقیقت فقر و غنا بمن نزدای قیامت
منکشف خواهد شد و از اظهار کشف و کرامات احتراز کنی و اشتند در آخر باطل سبحانی ملاقات کرده بودند
و چندی آمد و رفت داشتند با پناه دین نپاه از صحبت ایشان چون شده روزی پرسیدند که هیچ کشف و کرامتی
ظاهر نگردد در جواب گفت اگر کشف مطابق شرح شریف شد همان است و الا قاتمام است انور من در زمان خود
از کشیم از امثال خود نظیر بود چون عمر شریف از مفتاح در گذشت مرخص شده بکمال حضور و آگاهی یاد هم
سینه هزار و نود و هشت روح زرق و خوش حلوه میرد از عالم بالا گشت رحمة الله تعالی رحمة واسعه کی از انان
در تاریخ رحلت ایشان با منیصر هم گشت باز دهم ماه صوم رفت میان انجهان لاله ملک که از اخلاص
ایشان بود تاریخ انتقال ایشان چنین یافت عرش تو بسکن روح الامین دیگری گفته دل یک مصرع سیه تاریخ
وصال بر گفت شیخ واقف دومین صاحب خلق و کرم کتاب قطرات رساله ضروری و غیره تصنیف
ایشان است حواجه محمد امین صوفی قبل از بلوغ در طارست گرامی حضرت بابا غیب حمد الله رسیده بودی
در سن دوازدهمی بود که حدیث بابا رحلت گزین شد صوفی الله ملا رحمت علمای عصر بغیضت اشتغال
در راه خدا آمد چندین سال کج خلوت گزیده بو طایفه طاعات مداومت می نمود تا قبولی بهر
دست بخت مردم میداد چندین در خانه کلو و او چندین در محله لکن میگید نباید چون قبول خلوت می شد

در خانه مذکور بجای مسجد جامع آمده و متاعی شده بر طبق سنت بابا و در باب برای توبه و سبقت میرفت و در آن دم
خواستند صاحب سیر و خدمت از خانه تا بجای نقاهت شش یک گز نشسته که حضرت مخدوم بود قدس سره برای شش
اوقات میرفت در آنوقت حجره خلوت حاصل حضرت مخدوم رحمة الله که زیاده از بیست سال آنجا بودند موجود بود
بالجمله عمومی اله منشرح و مودت و با آداب بود حضرت مرشدی مرادی میفرمودند که روزی به سیر تالاب بل تفتان
رفته بودیم دیده شد که تمام روز در آنجا نشسته اند کورات معتول و منقول و منقول مسنوده و در دعوت اسما هم
درستی داشت و اعمالش اثر میداد و جواب استخاره هم میگفت آخر تا روزیکه قطعی مرشدی مرادی حضرت شیخ
عبداله حضرت خبر بر آمده اند در خدمت آنحضرت متابعت نموده توسط مرشدی مرادی ذکر قلبی و غیره گرفته
و استمداد طلب نموده حضرت شد باین صالح و ذاکر هم داشت که ذکر خدی می آید مثل می بابو و حافظ داود
و خدمت حافظ صرم و غیر هم آخر تا از فقر صورتی به غنا آمده بود باز به سیر و قلمت شده قدسی به حبیب الپیش
رسید چون شربت کل نفس را بولوت حبسیده در آنجا نگاه که از کلمات و در فن نیست حضرت مرشدی مرادی
گاهی از قبرش میفتند و بعضی صحبت می روحانی نقل می نمودند موده با بای یکی ساکن در رتبه و نشان از زمین
بابا محمد علی با پیوسته است مدتها از خانه نقاهت با بنور که زنده بودی بود بقدم تجرید و تقدیر و جیم الدهر و تارک العجم نیست
قلب غلبه حال بر تپ داشت که چون نظرس بر صور جمیده یا بر سر سیره و کل و کل زدی افتاد بی اختیار بر میزد
در اشک از چشمانش میرفت هر ساعت که مراد از دل گرم میگشتید در او آن قدوم نمیت لرزم حضرت مرشدی
شیخ عبداله حد سر نهی که به سیر رسید اکثر ملازمت میکرد و ضیافت بسیار میگذاشت و در آن حضرت
بسیار کرده شبها که در خدمت پیور بهمان اوضاع میرفت ایشان رعایت خاطرش میفرمودند چون
ما قبل موعودش رسید در حواله سبب لب لب نام مار مدفون شد باینش نقل خوارق و کلماتش میگفتند
بنام آنکه آنرا ابو الفتح کلوار بنجیای کشمیر است در او آن ظهور شبان تحفیل علوم و فنیو بایب شده از خدمت

مولانا علامه خواجہ حیدر رحیمی بہرہ اندوز کالات صوری مسمونی گردید و با وصف شان علم عقل و نقلی خط
 و روان از نوع و تقوی ہم داشت در عبادت و قناعت از امثال خود ممتاز و در استخراج مسائل فقہیہ وقت
 خوبی انباز بود او آخر عمر خدمت اقامی کشمیر تعلیم و ترویج و فالتش ازین سبب مستغنی شد خواجہ ابو الفتح
 مولفات اوست سوا ہی آئینہ تالیفات و تعقیقات دارد و پنج وفاتش ازین سبب مستغنی شد خواجہ ابو الفتح
 باہر ارمکال رفت اندر ہزار و یک صد سال در محبت دوم تقیرہ سلطان زین العابدین اسودہ است حضرت انور
 ملا نازک تاشوانی سردی ناظم بود از علم و تدبیر بہرہ داشت بوضع مدایینہ نوکری میکرد تا آنکہ خدمت حاجی فتح محمد لکونی
 رحمۃ اللہ شمعیر سیدہ از خدمت ایشان بفرقی یافتہ و در از محبت یافتہ و براہ طلب شتافتہ بر طریقہ مستقیم
 و از نزد و بگذشت خدمت حاجی مذکور مکرر کشمیر برای ترتیب آیدہ مولانا در خدمت ایشان بسیار کثرت کرد
 ز قہر تربیت واقعی حاصل نمودہ شد در و ایرہ فنا بینا و دیار انستہ بہر سبب تہربت ایشان متوجہ
 تاثیر فائزیت ایشان بنمود و تصرفات غریبہ و حالات عجیبہ بہاروی پیدا و سرگرم کار بود و خوش و خوش صحبتش
 روز روزی افزود و در عین گرمی احوال ناگاہ بہر شد کہ داشت طالب و فقیر مالک بنظیر شیخ باقر نام
 کہ صاحب حالات عالیہ بود و در محبت نمود و بعد ازین مصیبت احوالش متغیر شد و مرضی مہمند بہر سبب نہ
 و از توبہ و تقوی یاران باز نہ حضرت مرشدی فرادی با ایشان بار ملاقات نمود و صحبت داشتند
 میفرمودند کہ روزی در خانہ مقابین آگاہ صوفی محمود علی با ایشان صحبت داشتہ از خدمت الفقیر فخری و خدمت
 سکا و الفقیران بکون کفر ابرہ رسیدہ شد و تطبیق برخواست جواب شافی بکفت روزی دیگر بخیانہ ایشان نام
 و الذی بکس نفقہ چنان توافق داشت کہ مریدیم برادر و کثرت لغات آوردہ شیخ عبد الصمد مخدوم را بقصر خود
 و برین اندازیدہ شد کہ نسبت بہر دین تواضع بہر تہنہ نماید کہ گویا وی محتاج اینہا نیست الفقیر عزیزی کہ
 بود و وقت خالص داشت چون رحمت ہوت و در حوائج خود و تاشوانی در فرار رسید محمد منطقی کہ در خدمت
 روزی است

در خون گشت مخدعان کیندی بر سر قریش تمیز کردند حدیثت خوانند ملا نازک طبع و روحی هم داشت این چند
 وقت نبود این رساله از قریشها فقط منصفیه تحریر آمد نازکی طرعه او نقد دل از ما زدند کرده و دزد چکندال
 پریشان دارد بدیدیم نازکی سویی میانش را و جان آدمی دارد زنده کی بوده است آفرین بر سویی تیغ و یک
 جوهر خود را عیان کند خود را از تیم برویم او دم غنیمت است میکوش نذر هر که مرد صغی کر خیر بود نام تو در هر
 خود ز کز خفی خیر پیدا کرد ز آنکه تبه از کشش علی خط خفی و این چند هزار دوات مولانا انت مطکوب
 منظره انت معبود و معقودن لائری می الکون الا و بهک انت شهود و موجودن مذمب الزاد
 منقوت لهم شرب العنان محمودنا ان وعدتم باللقای الآخرة و موفی الکونین شهودن لازوال
 عارض للمعرفین نازکی انطل محدودنا قدر اننا الیوم نوارحیب لکن فیما شهادت من منسوب نحن
 ندریب دایما خمر آلود و لبس لکن ما من ندریب نحن ندعوا احزانی خضریت یا ویل الحی برن رب
 المحیب مات فی بیک غریب نازکی بیرجیم ارحم الاحوال ندریب حلق صادق و مجذوب حافظ قرآن بود
 و خدمت مسجد حضرت میر نازک و توری و شمس سره داشت اتفاقا بدلی رفت در صحبت بابرکت محمود
 زاده آقا و فتوه الاولیا حضرت خواجه عبداله معروف بحضرت خواجه حوزد خلعت حاج حضرت سخا
 و سیات خواجه عبدالقاسمی و شمس سره رسید و شرف ارادت و هلاک و جذبه منت و مرتضی موطن گرد
 جز بر دای و جویش سکر بر دلش و شد و عالمی را تبریت همزنگ خود کرد گاهی جویش هم میبود در آنوقت
 تقید با حکام شرعی می نمود اما در اتباعش تنقیدی و بی پروایی احدی سرایت کرد که جای اصلاح نماند از
 و ارواح طبع اوست یکصد بی زینت زبیر گشتیم در عهد شباب یکصد بی دانش و ذکر گشتیم کردیم
 در وقت این جهان بزرگ گشتیم نقشی آبراب دست از همه شستیم و قلند گشتیم انک دریا بود خواج
 حسن تملک بهره و علم هر و باطن بود اصلاح و تقوی معروف از ما ریان حدیث بابا کفایت رحمة اللہ علیہ
 غرضی بعد از این نیست تامل و متوکل و صاحب دل بود از خدمتش حالات غریبه نقل میکنم امور شریف غرار

مسیح بر عیسی مسیح چون رحلت فرمود در جوار پل قتیان پاپت محمد الداسغبه شیخ حسن اللؤلؤ
از آن گویند که در مسجد لالو که قبیل شهبوس است ایام بود آید شل از موضع اش بر گننه لارست بر کلان
خواجہ عطار نام مرید حضرت سید جمال الدین بخاری و هم بر حضرت مخدوم شیخ حمزه مدتش سره بود بر شل
تجارت نرازی میکرد تقریبی بنید و عثمان از قبه بعد مراجعت در خانقاه راجو راجی مانده و فون خدا طلبی
خدمت حضرت بابا نصیب حنہ الدمشقی شد مدتی در خدمت ایشان بعد بر قدم تقرید و تجرید و از خدمت
ایشان بهره ور گردید اما آخر تا متاهل شد بابا ازین راه ملائت بهم رساند و شیخ هم در حجاب شده از ملازمت
باز ماند در محله لالو تا بر زمین وقت حجره ساخته باباست محله بر دختہ عمری بسر و بایل بیدعات و نهی
میو و نوبل و عوات استخوان نمود و توکل میکند و از مردان اندک فتوحی که میرسد بران قناعت
با وجود کبر و شرف و عبادی میبرد و خودی ملا ابو الفتح کلون حاضر شد استماع مایل میو و دکاه بگوشت
که از در تفرودشت رفته عبادت کرده و مردانش نقل خواندن میکنند چون ایام رحلتش در رسید عمر کرانی
بسر رسید مدفن در جوار روضه حضرت مخدوم مدتش سره و در آن کوه باران یافت سینه را در بعد از
چندین روز در رحلت گزین شده مدفن در آن دهنه یافتند و یوسف یار نیز مقبره جدا جدا شدند
رحمہم اللہ تعالی رحمت واسعہ خواجہ ہاشم بلوک از طایفہ بود اگران شہرت مردی متواضع و عابد زودتی
و سماعی بود و شاعر غیر مکرر در حال خود میگفت از جملہ حج بائی است که در وجود و حال مشہور بودند
چندی تقرید بود آخر تا متاهل شد از یاران حدیث اخوند ملا مہدی علی کبر و لیت الحج کشت و بعد
داشت و در وجود نوعی حرکات و اصوات مییو که دیگری ہم از آن متاثر میشد و در جوار پل عیسی
و فقیہ مہود و خانہ و خانقاه از خود ساختہ خدمت مرشدی سرادی میفرمودند که در ایام شدت مرض
بایقین شاه محمد فاضل قادری رحمتہ الدی و شرفتم و رہا تانہ و وقت ہوشیاری افتادہ بود و در وقت
حوایق و شہادت چون روح از فتن بدلتش ببار البقا شتافت و در گویا ای قریب شہادت
مدفن شد

مدفن یافت در شب قدر سال عارف رومی رومی ریشی در موضع کوی مولد بود در رکبه اول زاد و
 پوشش از آن موضع یک کرده بالاست که آنرا موضع کوره کام گویند و قتی که خدا تئالی ذوق خود لوی
 عنایت فرمود ترک فرمود کرده وزن بسیار حضرت داده در جنگلی دور از آبادی بریانت مشغول شد
 و در ملازمت درویشان هم کاهی میسرید و نظری از خدمت تبه مالو جو یافت با برایشان روی از هر خدمت
 در صحن مسجد کوی مولد همیشه بود آنجا را بدست خود حجه حست و در سخت آن غلجانه قرار داد بانی آنست
 انجی محکم فرمود ضایع الدین و نازک اللحم را قدم فرزد و وقت است بود سماجی تاملت پنجاه سال بسیار روی کاهی برین
 کیمه یاد و سه ماه باری هم بخجل میرفت که از بی ادب و براندک چیزی آنجا روز میگردانید و بر قلبی افلا میبود
 بر خلاف ماضی که در آنوقت بسیار سخن و خنجه میشت بهر ریشی میخواند و زبان کشیده بود و کاهی دو روز
 وصال هم میداد نظیر اگر چه در خدمت تبه مالو و شایخ دیگر رسیده و خدمت بابا الفیض را رحمة الله
 دیده در مجلس این اغره نشسته بود لیکن چون تعلیم و تربیت سلوک از کسی نیست و ادبسی بود و در مورد
 ریشی بابا که از آن قریه مذکور یک کوهی مالارشت و از ملک تلخ قدیم است و مصحح خدمت هر وی ریشی بابا
 رحمة الله بود و چندی تربیت یافته او را یکی ستایش میکرد که در وقت حضرت شیخ نور الدین سید است
 چون در کوه ریشی مالو جدا شد تقریب یکی از جوانان عاداتش مرقوم میبود آن این است که بیایمی خبر
 غذائی ایشان میگرفت و بعضی غزایان پیش بابای مذکور عنایت بود ریشی مالو میکردند هرگاه آنجا میرفت
 گوشت ایشان میدادیم کوفه نیم سگان بهشت اربین در حجه نایک است که کل سبب غنیمتی شد
 و بابای مذکور را فرمودند که دروازه حجه از بیرون بکل بند کنید و از شام روز عرفه تا صبح عید نظر کنید
 هرگاه از بیرون صدا شود دروازه را و او را بیدار کرد و روز عید اول صبح از بیرون حجه صدا شد
 دروازه را بپوشی تمام و اگر در بیرون صدای نماز عید یا پیش از نماز اکثری زیارت آمدند بعضی با غلام و
 بعضی متعلقان هر یکی را از آن یکسخت یکسخت که در آخر با خبر میشد بطریق تبرک دادند

مناقعاتی و اخلاص مندا از روی تو متیقن شد مهدی ریشه بابای کاکا پوری در جوانی در ایام
سرگرم کار طریق از خدمت سیادت پناه حقایق آگاه میر محمد باقر نقشبندی اخذ کرده بود و اعدا و میسر
در عهد سلطانی زمین العابدین این ولایت آمده بود و میر مذکور را مسکنه موهبته توده از راه اخلاص
انجا بردند و در آن موضع که خدا شده توالد و تناسل بهم برت پیدا و لادایشان در آن دره پیشاند
سیما پسر ایشان میرزا فضل نام مردی صالح بود خدمت مولوی ملا حیدر رحیمی هم از ایشان تعلیم طریقه
گرفته بود و با محمد ابن مهدی ریشی مذکوره بعد از میر فرمود مدت چهل سال در مسجد کاکا پور محاذ کاهی
می آمد وقت قلب بسیار داشت و اکثر حال گریه و در دو سوز میگذاشت و نیز عمر بسیار یافته چون وقت
موت خود رسید خلق جمعی که از آنستند قدم بهار البقا نهاد و در وفاتی شد و در دو هزار و دویست و اندر جوان
مسجد بوده گشت بر قبرش تعمیر شده بر کسب عموم محو مکر زیارت نموده شد و برادرش شیخ علی
ریشی بابا هم از خدمت میر مذکور تربیت یافته بود و در قریه کویل مدتی لوازم ریاضات سابقه را با خود
مهمه بابا نام مردی مرتاض نیز از یاران میر مذکور و خانه روح المدبیک می بود و انجا رحلت نمود
در حواریان فاه انجانی که بنا کرده روح احد بیکست مدفن سابق در محله کوه پوره قریب احمد الدل بعد از
برادر ریشی بابا متقام کویل رفته تر تربیت میکرد و چند روز در انجی خلوت می نشست و از خانه ریشی شیخ نقیض هم
مردی در محله جالبه صالح و ذاکر و گوشه نشین است حضرت لاله بابا خوانده شیخ نجم الدین ریشی تربیت نمود
از خدمت خال نیز کوار خود یافت در اندک زمانی بمقامات عالی شتافت و بعد از مدتی شیخ نجم الدین هم
مقام او شد و در ریاضت و عبادت کمتر از مرشد خود صاحبیم الدین و قایم الدین و حبس تقوی و حالات
حسنات مورد فتوحات بود و الدین هم در وقت در طفولیت لکنت زبان جدی غالب داشت که بعد از
استغفار و توبه لکنت لاله بابا برود و فرمود و سه هفت پیاپی پیارید یکبار رفته بقیه از عوام خود مرا فراموش
مرتبه دوم تیر خیم بمیل آمد لکنت زبان با کمال رایل شد و از عادات بابای مذکور بسیار در

یکصد و بیست و هفت فرمود در موضع زکریا اسرار مشیخ محمد فضل از قبیل شامیه است که مردم شهر و روستا
 گویند یار و رفیق جوانی و ایام کامرانی مرید خدمت شیخ بنابه عارف بالله حاج محمد زکریا خلیفه قدس شیخ
 موسی گردی شده به تکمیل علوم ظاهری نیز متوجه بود نیز چند کتب زیارت حرمین شریفین رفته در اطراف هند و
 فخر رسید و خدمت علامی ملا عوض هم جزو کتب نمود چون بطن آمده در موضع تنبک در کناره مایه لایعادت
 مشغول شد بعد از پنج بیت تعلیم اطفال بسپهر آمده در محله قدس بون در جوار آستانه خدمت بابرکت حضرت ملا بابا
 معروف خانه ساخت تا قید حیات در آنجا در قدم توکل و بیید عاقل طریقت و شریعت بدانداری شیخی بقلید
 یل نبود و بدیه قان من العسر لیسر ان مع العسر لیسر ایام بسر کرده مریدیم میگرفت گرفته و ساخته بود خندان و گشت
 تا آنکه دست اجلش گریان گیر شد در جوار خانقاه ملا بابا مدفن یافت رحمه الله تعالی رحمت و شفقت حضرت سرکار
 میر سوخته در سر من اخیر رابی عبادتش رفته شده چون از سر من و طبیب پرسید و گفت طبیب را قصد نمودیم
 هر چه بولا میخواستند خواهد شد غریزان در دعا حسن خانه باشند حاجی طریقی می هر ام از قبیله بخاریان بود و توفیق
 الهی ذوق سلوک راه نداشتن همیشه در گرفت و از باران خدمت بابا نصیب شد صایم الدن و تارک الهم ساکن موضع
 بهر و بود در قبر و تفریح و عجب قدمی داشت در تحقیق سایل فقهی از خدمت اخوند ملاصین که مردی دانا و کفایتی شاعر
 و ربان خدمت بابا نصیب رحمه الله بود پیش از حاجی سبغ اقرت رفته در هشتاد و هشت موضع کرم رفته شده
 خوار زاده رضاعی شیخ بنابه شیخ عبداله سکریت باطله حاجی منزالیه در احوال و ششله رگفت و گشت
 بسیار سیکو شید و فوج مردم نزد و دنیا را کمتر قبول میوزاد کتب را در خود که بخاری میگردد و لغت میوزاد و در اکل و شرب
 عیادت نام رسمی میداشت خط الله خان بنجه رفیق به نذر زده بود نیز از سماجیت میگردید و در خدمت سبغ
 دوست و استخوان مانند و در حال و در و زده ماه با یکنین جوانی که تا سینه اش از کاه میبود میگذرید و از آن
 در غسل و وضو میکرد و در حلای وضوی ایشان چشمه بهر سر سده بود که در ایام سبغهای آن که در خدمت
 حضرت بر شدی اگر ای صبیح حاجی میرفتند حکایت اولیا نقل میکردند و میفرمودند شیخ افغان حین

وقتی که ایشان را بدید به زیارت خضران پناه شیخ احمد چاکلی ز قهقهه شد بعد بر اجابت نایز اتفاق ملاقات حاجی اقامه
 بداران خواشش ماری که خدای معروض است کردند محروم سیرین یاری حاضر آورده رای نماز و تکلیف امانت
 کرد چون در وقت ششم بود عذر مانده گی برآه آورد تا خبری کرده شد گفت این سخن در وقت دارند بیا شد
 مانده رویم از صبح تا چاشت صحبت افروخته شد طحی می تی تکلف آورده بقدر شسته خورده فرمود که
 باز بدید خور و گفتم حال آنقدر شسته نیست فرمود که حدت بابای فرمودم ترنیز بدید برآورد کرده بودند هم روز
 زیارت حضرت بابا شکرالدین رفتند چون بکوه برآمد طلب ترنیز نمودند گفتیم این است نتیجه رد آن بدید بعد
 مباحثه نیمه طعم خورده شد گفت کسی از بی طرف سوپو خواهد گذشت چنین شد سه فلوس برای غلت
 کلام الله قبول فرمود گفت که پس از سوپو برآید پیر چکر پسی بدست رفیق از زقا همراه بود حاضر کرده شد
 گفت که این با غلت نماید زود یک تنگ بر گشتند داد که من این را چکنم پیر چکر پسی باز گفتم تنگ حواله ایشان
 نمودیم چون تا کشتی همراه آمد از آنجا رخصت شد یک نپس از آن سه فلوس بملاح داد بر سیده شد که بدید
 مردم را قبول نداشت گفت احتیاج ندارم و این با محتاجان از امید شد گفت برادر شما نیز حاج است و چهره
 میگرد گفت دعای برکت بوی کنم این شبیه ایشان قبول داریم درین اثنا جاور کوتاهی که وقت بردوشید
 از راه کمی طول و عرض بردوشش مانده کعبه شد اگر بدید قبول میکرد جاور و ازنی بود فی الحال جاور را بکشید
 زور از طرف رست بردوشش نهاد و گفت آنکه در است در بر و مری و ارشاد و اصداد و انبوه
 یکی انانت بنبر و الا ماشاء الله چنانچه اوایل از بیم مردم در پیش اخوند ملا حسین بنزگور در موضع هست لنگوتی
 و هرگاه خدای تو به انابت میکزشت آن باخون میداد بعد فوت اخوند سکانت در ده پیر و که مولد شش
 اختیار نمود و نیز حضرت مرشدی میفرمودند روزی با اتفاق سیادت پناه محفل با فضل زیارت ایشان آمدیم
 و ایشان با پدر چکر سفیدی چه کفن حاجی برده بودند آنرا هم حضور خود قبول گشایند بودیم کسی چه داند که
 آنرا چکر کردند و حاجی گفت خدای عزوجل مرا فی السما و زر فکرم و ما تو عدون ما و کرد پس طلب علمان

۹۸
از آخونده معنی فهمیده برادر طلب روزی اوقات تفسیر ضایع میکنند پرسیده شد که زیارت حضرت زین
چون بود گفت در کشیر قحط شده بود بواسطه حضرت بهند زینم آراستگان شریف سیده شد و الا
نجم به نسبت و حاجی گفتن بهر ابرام بای گفتن خوش میکرد هرگاه کسی امری از امور دنیوی و دهری
از وی میطلبید و طلب حاجی نموده است و دعای فاتحه میکرد و کلامش خدا شنود بود و تبرکات
عبادت از خود دفع میکرد چون امر مورد و پیش در رسید مرض بهر سانی در عمر نو سالگی رختی بی بدار بقا
برود در حد و نه ار یکصد و اندر دردی که اول فن کرده بودند از آن موضع مردم عرض نمود در صورت خلاص کشیده
متصدیق تمام بدو خود بودند که از وطن ایشان اندکی دور است و بسی منقطع لوم پوره بحجت تمام بعد از شاد
انجام بدفون شد و آلان در اینجا است نزار و تبرک رحمة الله تعالی رحمة واسعه حضرت خواجه صید الرحیم
از طبقه سوداگران از محله جمالت است در جوانی طالب راه ربانی شد و بهر جابری و دی و شت در یکی از
عذبات خدمت نیکویشی پانوی رسید چنانچه در احوال او مرقوم شد اوقات در خدمت میر محمد علی
قادر علی کرد و در سلوک راه حق در صحبتش منعم بود تا آخر عمر استقامت نمود از غیاب ابوالحسن قادری
تبریزه اندوشت عارف متشجع و ولی متورع و شیخ خدا آگاه و حق پرست و غریب دوست و بی تکلف
تقین خالیست و حساب طین بود و هر چه بوی عاید میشد بحجت جان میداد و طهارت و دعوت هم و شتی داشت
از معروف و غیر خواهی خلایق بسیار میکرد و چنانچه در ایام صرفه از خواجه محمد امین صوفی که میر و مریافتی شده بود
خود رفته بخواجه مرقوم است نام او غلط و بیخیت نمود الفقه عزیزی خوش گدنان بود و قانع بایان و مقف میان
خوارق ایشان بسیار نمایند چون اجل موجودش در رسید در خانه خود مدفون شد نزار و تبرک العلم
عند الله تعالی خواجه حبیب التواریک صلیل و نجیب از جمله تلامذه اخوندی ملا ابوالفتح کلمه بود و
تبرکات باطنی در حکمت شریف میر محمد علی قادری یافته در وی از مشاغل دنیوی و دهری طلب

بسیاری دیگر هم رسیده با وجود شیخی اطلب علمی و ساده و صعی بر نیامده فاضل و تقوی شاعر و صاحب ارشاد بود
فوت خواجهم مذکور در حدود الف مایه و خمس و اقصیه بود و بعد سی سال لاشه مبارکش را از اینجا کشیده در محضر میرزا
محمد آقا مدفون کردند تقوی شاعر شیخ عبدالغفور غازی مردی نوکر پیشه و منصف اراد و بعد از مدتی از پها حاصلی خدمات
ملوک گشته از خدمت قطب الاقطاب شیخ محمد معصوم سمرندی خدمت سره و تعلیم و در طریق سیر لطیف الامکان
کرشمه ترک نوکری کرده بوطن مالوت آمد و بریاضات آرام گرفت چندی در باغ قتلعه و چندی در خانه خویش
در حجه مل گذران داشت و صاحب طبع موزون بود و حسب حال خود نظم در آورده و در ذکر شیخ و بوطن خود
تیر خروبی نظم کشیده بزبان فصیح نقلهای غریب لطیف بقیس در سپان می آورد و چند سال در فقر باطنی فقیر ظاهر
تیر سراه بود آخر ما در مرض موت کبوتری بایه خوان در پیش رو داشته مشغول بود و کمر اهل را انتقال خود اورد
بدار البقا نمود و در همان ایام رحلت چون پوست شیخ حلال کنده ماری مردی قوی و شوقی بود با وجود علم
نصرت دوست میبشت و ملاشی میکرد حضرت مرشدی میفرمودند که روزی در خانه صوفی محقق نشستی
اخوانه ملا نازک در میان این حدیث فقر غری و کاد الفقر ان یکن کفرا وجه تفسیر رسیده شد شیخ حلال
حاضر بود بغیرت آمده گفت که این چه خبر است دیدم بهر تقدیر تمام عمر در فقر و توکل گذرانی فقر را بر فقرا دوست
میبشت چون یکا جلیش در رسید بهمانجا در محله خود در تنه پوره مدفون شد بیا عبد الباقی کبردی
حلف باین نازک مردی در ویش و تقوی شاعر بود دست ارادت بر اسن اخوند طریقت ملا محمدی علی
نوشهری ز دوستی کل و صاحب خود بود و صیه اخوندی در عقد آورده اشغال علمی اجازت طریقه نیم از این
یا قه و از خدمت غریزی و دیگر هم فواید داشته بهر ناها صلعموده و مجاز شده و خوش طبع و خوش لباس و زیاده
در علم و صاحب شوق بود کل کار از ویاج و صحرا دوست میبشت و بسماع و نقش می آمد و آشنای کتاب هم
داشت در آنوقت از شیخ سندس که رویه پیش او در غیرت و تمکین کم کسی بود شیخ محمد امین حد و الله ام

راقم حروف بود عرض مرض علیل قدیمه که جد و والده را قلم است و خواهرزاده یا با عبد البکی را بعد فوت کدگر
 نبوت در عقد آورده بودند و از ایشان تیر فرزندان شده یا با عبد البکی در خطبه حضرات کردیم در حوزة
 مذکوره است شیخ یعقوب سادی از ارباب حدیث یا با یوسف رحمة الله شریف از دخول طریقت مشرفه
 و طبل نواری داشتند چون خدمت یا با مشرف شد و طریق گرفت که با خدمت بستیم بنیادستی را
 شکسته در مجامع کج و جبهه تمام کوشیده و عیام لبالب معرفت را نوشیده حساب احوال شد و جذبات
 بهم رسانید شیخ و او و مشکواتی در کتاب سیر الابرار را نوشته که شیخ یعقوب در حق و دیدیم که
 گفتند که ده زور است بلکه نه که در بی است و چندی منخور و روزی نجاته بنیداران بر حال قدح
 شب بسیار گشتند و کوشی در دوا کرد و چون در بر داشت و تا صبح پیش فانی کرد و نفس را بر تپت
 حرارت ذکر قلبی او بر آب شده و نیزین خشک شد اما چون آشنایی بکتاب است اعمالی که در
 قالب شریعت نمی آمد از وصایا در میشد حسن زمان میدید و نگوی بر بانی خود می بست و پر غری بر سر می نهاد
 هر چند یا ازین امور منع میکرد فایده نمی نمود چون بیک اجلش در رسید مکان برودن قریب اسلام
 بدون شد شیخ مومن بر بانی را و شیخ شریف بر بانی بر تنه موضعی است قریب شهر حجاب غری بود
 برادر مرئوس صایم تارک حیوانات بودند بر قدم تقدیر و تجرد و توکل ایام بسر میبردند و احتیاط شرع بسیار داشتند
 باین درجه که شیخ مومن روزی از مضی وقت استغفار نمود که در زیر تخته توتنایک سوختند بران شمع
 توانخواه از نابیش شریف از آن ده برای جوی نماز در شهر میرسد و شیخ مومن او آخر در شهر آمده متاهل شده
 و بیله شمس صالح و قرآن نوالی و اولاد صالح همسانید و در هانجا بر جنت حسن بیست شیخ شریف تیر و ده
 اسوده غفره الله تعالی و اما شیخ فیض الله در کربلا بود و بطایفه خود میگذراند در انام نزول عالمی
 و شمس کارزار برای کسومی فاضلی میبمان کرد و آنجا شخصی ذائق صلاح او شده کان شیخ
 حاجه عبد الله قادری که بعنوان مسفیداری همراه لشکر میگذراند داده مومی الله تعالی است پادشاه دین

مداد دست در خدمت این غریب میفرمود و فراخ استعداد و فواید حاصل نمود و وقت بی ودت با دوشاه همراه می شدند
و از عرض راه رحمت و طریقت در مقام آموزه اشغال و احوال و طریقه از آن غریب یافته استقامت نمود
حتی لاح علیه اثر التوجه و لطف با موری که بسیار شیخ میسر و با وجود آن اجرای طریقه کرد و مردم به فیض رسانید
و جمعی از خدمتش مستفید شدند چون رحمت نمود و در آن کوه ماران طرف سنگین دروازه است و در
شیخ یوسف کوه معروف گنجی تازه بودش موضع یادگام در جوار سوسوگ سوری خدمت حاجیه بان
خلیفه حضرت بابا نصیب در خانه پدرش که مردکی مشهور بود نصیب منت وارد شده این یوسف گنجی که متاع
بود از طلب نمود و نیز واقعه خلیفه که مشیر دیده بود بیان نمود و با ترغیب بیشتر کرد اما برآمدند فرمود
بعد مدتی بموجب آمدن کوه ماران گوشه گرفت و مشغول بریاضت گردید بعد آن مکانی بالاتر از مکان سابق طرف
شرف بنا نموده اینجا عاری کننده باستقامت صلاح گذرانید و با کجا مذکور شد و طایفه دیگر از مرز ابرار و گاه
بر منصفیه ظهور درین دیار بودند که مدتها را حوالی مریح و حیل این رساله است مثل خواجه حسن که قادیانی
مردی با خوند ملاک و میر حسن قادری پیره حضرت میزند که و خلف امجدش و میر محمد مومن و شیخ احمد
را تنواری ضیاء و تقی و تقی الحلات مشیخ عبدالشکور و شیخ عبدالرحیم درینا و شیخ صادق هر سه
تعلقه شیخ نور محمد پروانه سنوئی ریشه بابای پانچیمه حک و علی ریشه بابا را و مهدی ریشه بابا و کاکا کابوری
عاشوریک منبصار ساکن بول و دیار ارامیه حال و توحید خواجه علی اندک از مریدان حضرت بابا
سروی حب و رع و تقوی و شیخ عبدالعزیز و ایل بوی از خلفای مهدی علی کروی از اصحاب ذوق و شوق
درع و تقوی خواجه یعقوب یکلی مرید شاه کدای میر کبی مرد و بزرگ از جمعی بانی که اصحاب حال بودند
بابا عبداللیم ساکن مسجد عدالت و صوفی محمد نقشبندی از خلفای حضرت سرزند بطرف حضرت غوره و تقوی
و حواله حضرت شیخ عبداللیم محقق شده بیرون قتل آمده است صاحب ریاضت و کمال بود علی شیخ
ساکن کهنه موه از اولاد کلمی سوزده و صاحب خدمات باطنی حافظ عبداللیم فتح که در شهر مهدی صاحب
از ناراهان

از یاران خاص حضرت اخوند ملاطیب صاحب جذبه و کرامات کثیفش هزار و یکصد و پنجاه رفته مهدی بابا و برادرش
در مقبره برادرند و برادر بزرگتر فخرالدین اسوده صاحب تقوی و دروغ بود اتم حروف مکرر اورا دیده و صالح و خجسته
محبوب که بعد از حالات عید و منظر کرامات سپیده ستیزه کوان بود فیض مطلق تاریخ حدت او
شیخ احمد جاکلی و شیخ موسی تاشونی نقشبندی مرید حضرت اخوند ملا نازک و فیض یابی صراف کندی و بابا
طاهر کانی مرید شاه صادق که بجزیه او ترک دنیا کرده و مدتی حدت نموده بخلالت او رسید خواهر آن
نا و جو که صاحب دروغ و علم بود از جمله پنج بای اشنا بکتاب و احوال آن وقت رساله در احوال سادات کرده است
در باب سادات نام و تاریخ آن شخصیت در مقبره شایع که بر پشت روضه مبارک حضرت سید محمد امین علی
اسوده احمد بابا و صاحب بای قلاش سیم در اینجا است بابا طایب و جوارمی کیروی از مریدان شایسته و سیم
حقانی صاحب جذبه و قویست شرف از علمای آن وقت مولانا محمد شریف تپو و خلعت او ملا محمد ادا از
مقلدای کثیر العلم ملا محمد طاهر تک مفتحی و ملا عبدالنبی مفتحی و مولانا عبداله کاوسی که عالم تحریر و تدوین و تفسیر بود
باوصفت کمال علم و فنانش او هم قدرت داشت و مولانا محمد امین قاضی و مولانا عبدالزاق مفتحی خلیل
دیگر مجتوب که در آنوقت بودند امتیاز نام از اقران داشتند مثل بربری شاه ساکن بایه سوس که از
شیخ نور محمد پروانه تصرفی یافته بود و ریشه بای مجتوب ساکن بوشه و حسن شاه و مومن شاه و سرکاه
هر سه اصحاب حالات و حواری و کرامات بودند بابا یوسف درود چون در علماء و فقهاء سواد سواد
تقدیر حال بطریق اجمال انقضای ستم هزار و یکصد و اندی هجری با بفرام یافته فرورست که تخریر حالات
مکالم که از ستم هزار و یکصد و اندی هجری حکومت نظامت شد و از دست مظفر خان پسر شایسته خان از توابع حاکمان
تخریر متصویر سیم هزار و یکصد و اندی در سنه ۱۱۰۰ ممکن حدت رسید و ترک افعال شنبه مقرر در باب
در بروج و چو تهای و در دام داری و سحر و بالادستی و اقسام طیم و نقی بسیار شد و کسان سالی بکن چنین احوال
تعدیلت با دشا و کن برود و داد گستره یافت بیدارگی و دین و دنیا ازین ستم سیم هزار و یکصد و اندی

ابو نصر خان برادرش از تغیر او حکومت او آخر سال هزار و یکصد و سه منقوبت شد و ابو القحچ دیوان نایب شد
که عهد ابو نصر خان در اکثر کتباتش نبوده است که بدعت چو تهمینی در عهد او یکی می رسید که شخصی دعوی
کلام الله شخصی که بعد از اثبات حق کلام الله سرود شد عوض چو تهمینی چند باره از همان قرآن بریده بیکار و اصل
کرد خباب قدوه الاولیاء شاه محمد علی رضا و سر مندی فاروقی کشمیر القیدوم خود مزین فرمود و در سه ماه بودند و در
مستم مانو بدعوی سبب شهادت بابایای سوچوک بکلم قاضی عبدالکریم بقتل رسید او ایل عهد ابو نصر خان
پیش از آن در زیارت ابو القحچ دیوان در راه مبارک رمضان تسبیح و فقه در کشمیر رود او و محمد ان
که میر حسین نام سیر وادی دارد کشمیر شده نزدیک کوه تخت سیمان سکونت اختری نموده یکمیه قرار داد و سیر
رود را به آمد و رفت خاص عام شده و استقرار یافت در راه مبارک رمضان قریب جیراغان هنگامه آری
نجی طاور و اکثر مردم شهر بحیث تماشا می آن قریب سیر پیدا کرده در کشتیها متوجه مانتظرت شدند از وحام و
خلو کشتیها بسیار شد و مردم بسیار گویا نمودند بعد از نماز پیشین ظهور با و باران و غلبه رعد و برق و حتی تفرق
آتش و که تاریکی تمام چون شب کثیر انطلام در تمام شهر رود و در مانی تمام شد مانند آنکه مردم غروب آفتاب تصور
کرده همه با اظفار نمودند و غلبه و طبعیه را ندید و تمام شاول کردند بعد و در سه گری با و باران دور شد آفتاب
عالمیاب نمایان گردید همه خجالت و انفعال کشیدند و مدت این امر راجع به شناخت فعل آن متبرع شد
چون توابع و سر و انش محضری در باب تقریر وجه معیشت او درست کرده بحضور پادشاه فرستاده بودند در همان
جبر این فعل متبرع متصل معض علی رسید پادشاه دین نپاه چون آگاه عاقبت نبی را کار فرما شده و حکم
نمودند تا طم صوبه محرد و در حکم سلطانی محصلان نیال کرده آخرتین نمودند سبب الله و تکیه نشی وجه و ادراک
و بحکم درجه اتکام و جبر این حکم شرع بود ابو نصر خان قریب شش سال نظاست نمود و ضحی ان از تغیر ابو نصر خان
حکومت کشمیر افزونی یافت این فاضل خان سیرا بایان نام داشت را در راه و در ضحی ان خان سلطان که کجای

وزیریم شده بود و در شهر اوایل ^۹ خاندان کور کیش میر سید و وزعالت احسان فیض بخشی سلوک نمود و اعزاز
 علماء و شایخ نجیب و فرمود اکثر تباها صحبت میداد و زرع بدعات و ظلم حکام گذشته کرده و در زمان او وزیر
 وقت رفتن بمصلی مثل سوار یک و از غنمه تو خجانه حضور و خواجه محمد طاهر ده بیدی تقویر یک بقیه
 غبار سهیلی که با هم داشتند گفتگو و افسوس خواجه محمد طاهر سوار یک ایها نه مصافحه حیدر سوار شش
 سوسن بیک شیر برادر سوار یک همان عت خواجه محمد طاهر را برادر و بر قتل رسانید با محمد در عهد خود
 همه مردم را بخرات و میراث و وظائف بهره اندوز گردانید بنای سباجه و ریاطات سران را و اکثر جان
 فرمود و سندنیا بها کرد و در نیم باغات لغایت نمود و مردم کشمیر را بخرزین صیب کرد و همه در حضور
 پذیرای یافتند عموم منصب داری میرام کشمیر گویا در عهد او شد بجهت رفاه رعایای خستارهای نمایان در داخل گویا
 که حکام سابق از داخل حاصلات گردانید قبول نمود و از اسلاف داشت مثل حاصل غلک شصت هزار گند بود
 و دام داری و اموری دیگر که منبغها از رعایا گرفته میشد همه موقوف فرمود و سندنیا رو ساری اینجا و خانه سارا
 جوگی نکرد و در همه و حمام متصل مسجد سنگین بنایی اوست سواهی آن مواضع دیگر هم از باقیات مصلحت
 اوست اکثر بچو در مسجد جامع و مقابر بزرگان میرت سه سال و شش ماه باین منظر گذرانیده خود استنفا
 روان حضور داشت در عهد خاندان کور از بزرگات موهب عظیمه الهی نزول فیض یافتن است که نیکو کشید با این
 یافتن یعنی ورود سعادت مورد موسی مبارک معشیت نبوت علی صاحبها الصلوة والسلام التخت گرفت
 سعادت این خواجه نورالدین معروف به شیری در جای بومونت بسیار صلنموده بوده چون واقع
 خواجه مذکور در حضورش داین تبرک عالمقار را با نفس شمیر آورده اند را فم خروف در آنوقت در وقت
 داشت الکی بود با جمعی از آنکه وقت و خوال این آثار نور بار جعفر مسلمان بجان شاری تمام مجرم کرده
 بند کرد و در حضور بود و زن و مرد بکمال احلاص و محبت یحش آمدند گویا سیلاب آدمیان با هر کوه و
 باران که عبور آن آثار کشیم انوار سبورش می آمد علمی و فضل او شایع و فقر این و شوق فراوان

[illegible]

۱۰۲
در شهر مهاباد بیلک القدر بر حجت الهی پیوست و در سنه هزار و یکصد و نه خالی از ظرافت نبوغ است بهوت که چون قاضی
عبد الکرم از سفر نهند گریخت و خدمت قضای کشمیر آورد ملا محمد امین بملاقاتش رفت قاضی بنا بر طول مدت
معارفت اظهار شناسخت و بعد حصول معرفت اعتذار کرد مولانا گفت معذورید اذاجار القضا علی البصر
خواجہ عبدالرزاق کبوی فرزند برومند خواجہ محمد بزاز است که از خلفای جناب شیخ موسی کبوی بود در عبادت
و خدا پرستی عمر باری یافتہ و خانقاہ والد زبیر گوار در محلہ طحمر است اما در آشناسی در شهر سنہ ۱۰۲۰
چهارده رحلت فرمود چون در صفحہ کہ متبقیہ خلفای اینچاندان در مخرج خانقاہ معلی است جانود در کن
خود مدفون شد در شد کشمیر تاریخ اوست ملاطہر کو جانی بحقیق علم از خاندان مولانا محمد حیدر رحمی
منوچہ در اندک مدتی سرآمد اقزان شد و با وصف شان علم ہرہ و در ورع و تقوی ہم بود قاضی تخلص از ہری
از اولاد قاضی موسی شہید و از خاندان علم و ادب است در فنون علم متقولہ و منقولہ بن الاقران ممتاز بود و اکثر
اوقات صرف تدریس و اشتغال علم نمید و طبع مستعد عالی داشت ملا یوسف گنئی از قند گن سبت
کہ از منش ہر قیاس کشمیر است بحقیق علم در وطن نمودہ بنا بر شرط شوق اختیار سفر کرده در صوبہ لاہور صحبت
بعض ارباب علمی فضلار سیدہ بہرہ اندوز استفادہ گردیدہ بر اقزان خود فنون حاصل نمودہ و با کمال لائق
رجوع کشمیر نمود مدتی سرگرم افادہ و افاضہ بود در شهر ہزار و یکصد و ہفت رحلت گزین شد و
ملا عبد الرحیم فطو بعد تحصیل بہرہ ضروریہ از علوم رسمینہ کشمیر را بدہ زرقہ رفتہ بحضور رسید بارتاب ملاقات
پادشاہ شد و با فر طلب بنی بتعلیم و تربیت یکہ از خان میر نورک حضور رزمہ روشنیابی حاصل نمودہ
مہمان آشا خان مرنور بمعارف از عبد الغفر نجای والی ماورالنہر رحلت شد مولوی ہم بزفاقت او
یافتہ الاسلام نجار بید و العلم علما و سید با محمد و منسا مولانا محمد شریف الکچلینہ بحضور پادشاہ
انجی مباحثہ شد بر اکثر علمای انجی در بحث غالب آمد مدتی کا بیای خیمت سراسر اوقات بولانا
نمود چون کشمیر میا و دولت فرمود متدبرین خانقاہ حضرات خواجگان مشغول شد در ہزار و یکصد و ہفت

غیر خدا و پسر پسرش الدین نوشهری ارشادات عالی در جانت آ چون و فوق سلوک او در دل حق نشین جلالت
نجد است مولانا مهدی علی کبروی نیویست و کرمیت را بر عبادت و خدا پرستی تمام بر بست و بر ریاضات شام
بفقر و فاقه بجهل آورد و باو صفت خلق معنوی و طلاق و جدیت صورتی هم داشت صیانت از انبیت
عقدیم پسر سید محمد قادی شده بود میر سطور در شهر سمنه کهنه را در مکید و اندر حلت فرمود و در حوازم
که از محلات نوشهر است مرقد اختیار نمود و خانقا و مسجد ایشان همانجا است ملا عبدالکوکریلو از طبقه
نخبر این شهر بود و در او آن جوانی که ایام کامرانی است مشغول به تحصیل علم شد و از خدمت اخلاق خواج
حیدر رحیمی و فضلالی دیگر استفاده نمود و در اندک مدتی بدقایق و خفایق علوم فانی شد اکثر مدرس منقولات
استغفار میفرمود باوجود کمالات علمیه مراتب صلاح و تقوی استیلا بود و در اکثر اعمال کار فرمای حیات
میشد و وقتیکه از پادشاه عالمگیر برای علمای شریک سید مهت بکار برده اصلاً قبول نه فرمود و در شهر
سمنه قرار و تمکید و نیزه رفو مشین رحلت فرمود ملا محمد شریف از اولاد خواج حیدر علامه شاکر
و مستاد و آوده ایشان بود و تصیده در مرتبه ایشان زبان عربی نظم کرده تا بخش این است لامات نوق
علوم و کرم جمعی از فضلا بودند مثل ملا محمد ناست از اولاد حضرت خواج حیدر ناست و ملا محمد را به کاد
و ملا ناست هم پسر فخریم که ذکر میوه موجب تظلم است ابراهیم خان بعد استغفای فی فضل خان کشته
نظامت کشمیر سرافرازی است مشهور است که در آن می راه قاضی خان میرفت و ابراهیم خان می آمد سر راه
هم دیگر او دید و ساعتی نشستند و خواج علی اکبر و قانع نگار حاضر بودند این بیت خواند عید رمضان آمد
در رمضان رفت صد شکر که این آمد و صدیف که آن رفت بالجمله ابراهیم خان این مرتبه می رعایت رعیت و نیاز
مطابق بسیار نمود و کار برای امداد که گذشته از خود را ضعی داشت و چندان تفاوتی در تخفیفش نبود و شکی
و در عید امداد و سه امر و داد یکی ظهور شخصی در پرگنه کامراج بصورت شاه شجاع بهادر و برادر پادشاه عالمگیر
چون او را پیش ابراهیم خان رسانیدند مجروح و دیدن حضرت او محروم بود و میگویند که ابراهیم خان نظر بر او
نمودی

سنجائی خود کرد و دوم آمدن اسلطان خان برادرزاده عبداله خان والی کاشغر که بعد از خروج پسرش بختی
 بختی بختی کاشغر بامرا پناه دین برور مشارالیه در اوایل هزار و یکصد و سی و سه کشته پسریده خاندان
 تاریخ ورود اوست چون او را با ناظم بهمه زده گی شدن ناظم کیفیت و فوز خرج این مهم خطی و معذور طریق
 ضبط و حفظ آن بر تقدیر بختی و قنلت مداخلت کاشغر بحضور نوشت و این امر را متوفت کنند در جواب
 دستخط خاص شد که مرد آخرین مبارک بنده است و در اسلطان خان یقین افواج کابل که شاه نظم
 بهادر فرمان روا بودند شد سیوم آنکه بعد از رفع جنگا میراجور و راجه زاده انجی را کشیمیر طلبیده باسلام
 منسی ملطفت الله شد و دیگر بعد از تشکیل ختن بر پست سید و عبدالفتح گوهر بدر عبدالرزاق را که در
 بهان ایام سرینشور شش و کشتی بر داشته بود به کجاری مقید شد حکایات دادرسی و رسایی او در
 ملکی این مرتبه بسیار شایع است از اوقات موجب تطویل رساله است بالجمله ابراهیم خان خجالت کزنی
 حکومت گذرنید بنظر است احمد آباد و از غیر شانزده پیدار بخت یقین شد نواز خان رومی یقین
 نظم است کشیمیر کردید نیست نام شرف خان مرحوم مشهور به بلا شرف که صد و دیوان هم بود و
 از طوٹ ابراهیم خان هم نیست داشت فرستاد تا خبر زیادی در رسیدن خود بنظر او آورد و آخر احوال
 عبداللّه بیدی را نایب کرد چون اقوامی رنشان بود راه باره سوله گرفت به نور داخل شهر
 نه شده بود که خیر حلت پادشاه حق پدیر عالمگیر رسید عالمی در هم و بر هم گردید چون قلم عبرت هم
 در احوال نگارنی اختیاریت مناسب حال این است که شمه اراحوال پادشاه دین پناه که از عجایب
 امور است مرقوم میگردد و قولد ایشان در سال هزار و سیست و هفت بوده افتا عالمتاب تاریخ است
 از ابتدای سن تمیز کمال شد حسن تدبیر و شهو و بهادری و علم و صلاح و حسن برستی و مبتدای
 از میسمای عالم آرای ایشان طاهر و مودود و در او ان شانزده گی کارهای عمده که تصور آن

عقل مروین است با فراوان رسانیدند فیصل خلیج ایشان را در صغر سن که هنوز به پانزده سالگی نرسیده بودند بحقیقت
شاه جهان و شاهزاده باو جمع غفیری از امر اولش که این طالب کلیم ملا محمد خان قدسی و میرزا اشرفی منشی نظام
نژاد و زنده بود از آن همیشه کارهای عجیب کردند مثل تسخیر پنج و فتح قندهار و اصلاح ممالک که همین که شهرزاده بای
عالم بقدر و امرای مشیعت شتار و دهنها روز روز باخته و کاری ساختند باو پس برگشتند ایشان تبشیر
رب العبد و یاری بخت و رای خدا داد و باندک توچی این امور شکله را با حسن و جوه آسان فرمودند
بر آن بیاض و عام مشهور و در کتاب اثر عالمگیری مذکور است که در هنگام تسخیر پنج و فتح قندهار صفوت می
با والی توران قایم بود وقت ظهور از فیصل فرود آمده در حیمه زنده ماند و از ابطمانیت و تمکین تمام ادا کردند قدوه از
خواججه عبدالغفر رده پیدی که رفیق نماز بود و عاقل این حکام تیند از شیات قلب کمال حضور ایشان
یگانه و رعین باشند و در ب و قتال با وصف جوانی که سن شرفیش در آن وقت قریب سی سال بود
مدت العمر بخت و تحریط هر غیر نمودند باستماع این سخن والی توران از چهار تن به صلی او حکایات آن نظر
آیات بنیات ازین دست بسیار با لجه در سال چهل و یکم از عمر مشرف جلوس تخت سلطنت افشا
عالم تا بم تاریخ خود گفتند بعد رفع ترو در ابدان و بعضی فرزندان که در خیال کشری بودند که پینه آنها واقعی کرده
نبای امور سلطنت را اکثر بر احکام شریعت غراتها دند و داد و عدالت و انصاف دادند و رفع بدعا
قدیم و شنیع و وضع مقدمات شریک و کمال فرمودند و در کمال سلطنت عظمی مراعات زهد و تقوی می نمودند
و هرگز از مطاوعه اندا که کتب نبی و وظایف راه یقینی فایده نبودند از احکام آثار خیر و برکات آن باو
دین پ و ترتیب کتب فیا و ای عالمگیریست که باجماع علمای وقت و صرف مبلغهای خطیر این
تخلیص براد جمع مسایل فقیه درست کرده ممکن از اکثر کتب فقهیه مستغنی نمودند و قریب دو لک در حد
آن کتب مستطاب شده و خطی از کتب کلام البدایه و قوت نفس خود میکردند و آخر بار را خطی

تجويز علماء و امرا جدا گشته حاصل آن صرف ماکولات و ملبوسات خاصه ميست جنانچه بخت خیر حیدر آباد و بیابان
 که تا اقصای ممالک و کین قلمگیری نمودند جهاد با کفار نموده و همیشه در آرزوی شهادت بودند تا آخر
 عمر که به توفیق سالکی رسیدند و قیقه از قلوب صواب سلطنت و مراعات امور ملت و اعمال زنده و تقوی
 و احترام مشایخ و علماء فرو نگذاشتند بمقتضای بایشانسی و قدر دانی با سادات عظام و مشایخ کرام علمی
 اعلام مراعات مراسم اغاز و احترام میکردند در مراتب دینی کمال روح انصاف داشتند و بجهت جنت امام
 اعظم ابو جعفر رضی الله عنه صلوه و مفروضه را اول وقت در سجده غیر مسجد با جماعت و جمیع سنن و نوافل
 مستحبات بحضور و شوع تمام ادا میکردند و بچهارشنبه با وضو بزرگ و تکبیر و طیب اذکار و ادعیه ماثوره طلب
 اللسان میبودند و روزهای پنجشنبه و دو شنبه و جمعه صایم بوده نماز جمعه را در جامع با کافه مسلمانان میگذاردند
 و در ایامی متبرکه که با جمعی شب برداشته و از غایت حق طلبی شهادت مقصوده بسی دولتی و صحبت با ائمه
 الهدیه داشتند و در خلوت اصلا آنکار میبردند منفر میبودند و زکوة شرعی آنچه قبل از خلوس و الابرار می صرف
 خاص از وجه عدم شیهه بهم رسانیده بودند هر چه در ایام سلطنت به سبب حداد ختن برخی از نواضع
 دار الخلافه و دوسر محل ممکن بر آن افزوده بود هر سال با بیست استحقاق میدادند از اولاد ایامی نیز
 حساب نموده به مستحقین میرسانیدند و ماه مبارک رمضان را با وای سنن تراویح و ختم کلام مجید و قرائت
 حمید بجماعت تا دو پهر شب با جماعه صلح و فضلا مشغول میبودند و در عشره اخیره درسی معتکف میشدند
 و ادای مناسک حج که از منتهای تمناهای خاطر قدسی منظر بود اگر چه به سبب موانع و عوارض نجیب صورت
 در روزه توقف ماند لیکن در تدارک آن بجزایان حرمین مخزن آنقدر رعایت میشد تمثالی به حج گویی
 تواند بود و در مدت سلطنت مبلغهای خطره گاه هر سال گاه بعد دو سال و سه سال برای مجاوران حرمین
 شرفین می فرستادند و جمع کثیری در آن بقعهای شریف به نیابت طواف حج و سلام بسانی و
 قنات در مصحف مجید که بخط آن پادشاه حقان آگاه در مدینه منوره است و ادای دیگر عبادات می نمودند

و آنحضرت از طلوع صبح تمیز از جمیع ملایم و سبای محنت بوده از کمال صفت نفس صراحت حاصل نموده و آنحضرت
 بختهم آمد با آنکه نرم آریان نشاط و نشاط از این بطن باطن از مطربان خوش آواز و سازنده های دلنواز
 در پایم سر بر خلافت مجتمع بودند و در اوایل حبوس کاه کاه سماع افروز طرب میشدند بغایت قیصر یاب
 این فن بودند لیکن از کمال توجع و پرهیزکاری از اشتماع آن احتراز کلی نموده بودند و هر که از خوانندگان و نغمه
 سرایان و مطربان تائب میشد و روزانه در زمین مدو معاش خشود میبختند و اصلا لباسن نامشروع
 نمیشدند بطیوف طلا و نقره مطلقا استعمال نکردند و هرگز در محفل قدس متزل حرف ناشایسته از خجسته
 خجسته و کذب مذکور نشده و اینستاده های حضور موفور السوء و تملقین باقیه بودند که وقت غرض در حفظ
 شایسته عینیت باشد بوی رت حسن تغییر نمایند و در ایوان عدل و داد با کشاده پیشانی و نرم جوی هر روز
 دو سه وقت استاده شده و او طلب برای محافت ببارگاه مودلت چون چون راه میدادند و از استقامت
 توجه آنحضرت بی شایسته خوف و هراس عرض مطالب خود مینمودند و اگر اطناب میبافتند در کلام با ادای حاجی
 از آنها سر بر میزد و اصلا سید باغ نمیشدند و بار بار باریقتگان حضور پر نور چشمه امتناع از قصد و رجب از آنها معروض
 از دفع نموده میفرمودند که از اشتماع چنین کلمات و وقوع امثال این امور نفس را ملکه تحمل حاصل میشود و هرگز
 امری از امور که خالی از زلفا مهیت جمهور باشد از آنحضرت بطیور نمی آمد و طوایف فواحش از دار الخلا و
 مخرج شده بودند و در کل ممالک جمع افطار و اطراف و ولایت ممالک محدود سه جریان این حکم محکم تنفیذ
 بودند و امورات باریکانه انام از خواص و عوام بغایت در تنفیذ بودند و هرگز به مقتضای قوت غضبی استبدادی
 نفس با نهادن و تخریب نیای حیات فرزندی از افراد آن حکم نمیفرمودند و احدی را هم باریکی آن نبود و
 میان باطن فیض موطن آنحضرت دین جنیف و ملت منیع در سواد اعظم هندوستان بجدی قوت و رواج
 گرفته که بر زبان سراج یک از فرمان روایان سپین مانند آنصورت نیافته و جمیع معابد کفار و بتکده های اعظم
 آن شرار که عقل طایفه را از شیر رفت چنین کارهای دشوار متحیر بود میبندیم و مندرگسسته بی می
 ساجده

مساجد عالی اساس یافته و آنحضرت جمعی از کفار را که بد بابت سعادت جبهه احرار شرف اسلام بحضور مینمایند ظهور
می آید خود متعین حکم طبع نموده باین سبب خلع و دیگر عنایات کامیاب میساختند او اسطایم سلطنت
اندر جزیره برین و مطبوعین ستر لیت عراق یافته چنانچه در ممالک محروسه بجل آید و این چنین چشمه غریب میبند
باسج از منته بوقوع نیامده و شرائین و خیرات و میراث و اهرارات آنقدر بموضع وقوع موقت ظهور میسر سید
که از سلاطین و ملوک ناحیه عشر شیران واقع شده در ماه مبارک رمضان شصت هزار رویمه در
شهر و دیگر کمتر از آن مستحقان میرسید و بنور خانهای متعدد و در دار الخلافه و امصار دیگر برای قوت
عجبه و مسکین مقرر بود هر جا که بجهت نزول سکا فران و متر دوان رباط و سراسر احوادث یافته و ترسم
مساجد و ممالک محروسه از سرکار فیض آید و امام و مودون خطیب معین بوده چنانچه سبب خطبه و زر گیر شد
این امر میشد و در جمع ملا و قضات این کشور و کسب فضلاء و مدرسان را به وظایف لایق موقوف ساخته
برای طبع علم و جود تعیشت در جور حالت و استعداد مقرر فرموده بودند بکلی باج عذات و حیوانات و در
اموال سایر خصوصاً حاصل ثنیا که سبب خطبه بود و عمل آن طرفه بی سیر بهایا موس مردم با جهل محفی آوردن
مینمودند در کل ممالک محروسه از قومه سیدین خصوصاً و عفو کردن بعضی و جود مذکوره از کافه رعایا محوما که مجموع
آن هر ساله زیاده بر مبلغ سی لک رویمه میشود مطابق با ابداد و آباء و اجداد شستن ستر و کات امرای عظام که بطایفه
دار سرکار معلی بنیشتند از اعقاب آنها که متصدیان پادشاهی و ایم سلاطین و بیغراوان و متباط ضبط می نمودند
و در کات ضوابط و ملکات آن پادشاه ملکی صفات تا کی تحریر توان آورد و انمقدار که نوشته شد شرحی است از دریا
گردنیت از صحراد و دوسه حکایت از احسان الفات آن پادشاه معدلت اقصای برای پادگار مرقوم میگردد
در مینگامیکه رایات عالیات تقریب دفع شورش افغانه جانب حسن ابدال در شهر از آمده بودست و خان
محمد باقی تاج نویسنده هم در شکرت تقریب زفاقت مقررات الخاقان بختیاریان سکونت داشت حکایتیکه تحریر کرده

بهان عبارت درین ستم مرقوم میگردد و میگوید که بعد دو سه روز که باغ حسن اقبال بود در امت اسودست پیوست
دولت و افضال بیارستان اقبال بود که آن را قلم بطریق شکوه و انمودند که زبرد بود و تختی نام پادشاهی
پره زالی آب آبیادار و گردش افکند آبی است که از باغ مروان آمده نباله می پیوندد چون آن مکان معلوم شد
دست پستی آب بند کرده اند هم مردم را از دستخوشی اردو در ماندگی رود داده و هم در تحویل روزی پره زالی
تعطیل افتاد بنده میفکندی انحراف بجهت فان توین نشان نجا و خان نقل کرد ایشان که بحضور پیر نور
معروض جناب افتد نمودند بر زبان شفقت تر همان نمونه رحمت رحمان گذشت که خود بر وید و راه آب
یکت میدوید و غن نمائید که کسی متوجه احوال پره زالی نگردد و موجب حکم عمل آوردند شب که پس از نور کنیم پاس بخاک
و حضرت نجاشی شستند و دقاب طایم پنج و شش اشرفی به شیخ ابوالخیر ولد فضلای کرام شیخ نظام که او هم از بایان
بود حواله نموده نمودند پیش نجاشی و زخان بر بسکن پره زالی میدانستند باشد ولایت خواهر در بان ضعیف
ربان و معذرت خواه که تو همسایه ما بی دار آمدن با ترا قصد کرده رسیده بجل کن شیخ زخان آمد بعد بر سر و جبهه
میدانست که بر پشت دیگر و بی واقع است در اینجا کلیه اوست نصف شب شیخ را برود کنده بر از خواب بیدار
کرد و مراقت معذرت و بجلی بی آمد روز دیگر در بارخان نظر را حکم شده که سواری بالکی فرستاده بطنبند و مجل نموده
آورد تمام عمر بالکی نشیننده و بالکی و بالش نقره کی دیده آوردند و حضرت تفتیش حالت او فرمودند و فرمودند و دو جگر
نا که خدا او و پس بر بنده سرویادار و شوهرش تر زنده است و دو صدر رویه عطا کردند و در محل بود و آنمزد و آنجوب
به دست آمد و نقد و زور و لباس از نمکنان یافت چون از کسی شنیده باشد که نمیکس تقریب او بخیر است
نجا و زخان نموده بود پیش تنبوی من آمده استاده و دوش له بردوش میشود اسن کن رمی در و او دنی با دلم
بر سر نشو و آنجی در یاد امنی بر از اشرفی در رویه و زور طلا با روی صد جانم یافته و چشم آمد دیده گفتم که
کسی گفت من آنم که دولت تو زخان تو باین دولت رسیده ام گفتم صبر کنست با و زخان بر دم پشایتم

رعایتی کردند و دو سه روز بناطرح حکم شد و او را با دشمنان بسیارند و آنچه سرایان پالایش کردند و او را دند انیمه که از
 رو به کلبه و آن فرجست شد مردم محل دو خید اول نقد و زبور و انواع پوشاک دادند و دو خید آب شکاری
 دیگر در آن نواحی انعام شد تا طرما مور گردیدند و سحافی محصول عدم فرجست از جمع ممنوعات درست
 کرده و در سبزه حکیم نجاک بموجب امر حبه مد او ای ششم بخانه او میرفت بعد ازین بخانه پادشاهزاده محمد
 سلطان محمد معظم و محمد عظم و محمد اکبر و اسعد خان و پلنگتوش بهادر و در بند از دولتمندان معتبر و مغر گردید
 و قمران که خدا کرد و لیران عریان حلهای زربفت پوشیدند و شوهرش نوزاد تاب شباب بهیمه
 پیشی و پیشوایی و پیشینان نام را آورد و لیت الش باب بود و کلاست می یب بالیقین شد و شد
 این عجزه زلینی نام در دولت یوسف زمان جوان گردید و میباید که کجاک دیده نم یافته روی او بر طرف
 شده و در خوشنودی پیدا کرد و دیده رمد کشیده او روشنائی پذیرفت آری ثروت سندان
 فرمودند که از بی دولتان بگریز چون تیر سرادر کوی صبا دولتان گیرانتهی و تیرخان مویخ فرمودند
 تا اثر عالمگیری در هنگام تخریب قلاع و کهن که به سبب غلبه ایران و طغیان آب لشکر پشاهی اکثر
 ملق گردیده در همان حالت افواج غازی الدین جان بهادر و فرزند جنگ بارسد عدالت بکوک رسیده
 این عبارت را به قلم آورده است در این می قطع این منازل چهار کوه مشقت جویی از ابتدا تا انتها و دست
 سامان لشکر غازی الدین جان بهادر و فرزند جنگ بنظر افاق منتظر پادشاه پادشاهان قبله سلاطین
 آمدن آید خان منزله حمله از به گاه اسلام پوری یار تشکی نمایان و تو زکی نمایان زربست زیاده تو نمایان
 با عظیم الشان تو بخانه با فون طاقت سپهر داران که از هر جنس شیکش فراوان فرستاده بود و بجهت آن
 پنجم در بجهت قبول رسید و غازی بجهت شش تفرگردند اکثر تو بخانه در سرکار و الا ضبط شد بموجب حکم
 بقضا امضا بطریق نفاد گرفت که امر را یاده برین تو بخانه بدستهم کشند تحریر نقل فقره و شش خط

که از روی آن حسب حکم ارشاد مواد پیش نهاده بیدار بخت بهادر نوشته شد مناسبت مقامت محمد که خان
خجک که بخت نزار است از خانه خود نمود و توپ کچن او شتر نال که نوزال همه چیز آنقدر که باید بل نیاید که
سواي آنچه از سر کار پادشاهی با او تعیین است داشت چراشما که مضاعف او نیاماید ز ناراضایع میکند
پس صرف صرف نیاید آنچه در کار و بختش خود نایست اندکی ماند خواج غره هنوز هیچ نیست
روز فکول خود باشد عمر مردم هم در فکر شکم میگردد انتهی کلامه واقع وصال پادشاه ملکی خصال اول روز جمعه
پست و ششم ماه ذی قعدة رود او در فرار فیاض الانوار رسید زین الدین محمد زرخش در سه کروی دولت آباد
استوده اند عمر بر بخت نوز و یک از سیزده یوم و مدت سلطنت پنجاه سال و دوماه و پست و هفت روز تاریخ
آه شد آفتاب زیر زمین و ظل الجنته تر گشتند رحمة الله رحمة و اتم طاهر ادرایم از از بر زبان حق ترجمان
آن پادشاه مودت نشان گذاشته بود که ریحان بر بخت گذاشتن مرغوسیت در عین فن ایشان سبب
باجم مردم خاک کمی کرد و زد و آن داشتند در آن اثنا شخصی یک پشته ریحان گرفته بقیه بخت را که اندکی
خالی بود بر ریحان پر کردند روح و ریحان و جنبه نعیم از اتفاقات حسنیه تاریخ وصال ایشان شد عجیب و غریب
از آن پادشاه و ادگ شمر حمیده سیر روی کار آمده بودند اول سلطان محمد که در سال هزار و چهل و پنجم هجری متولد
شد حسب فیاض و رشادت بود و شجاعت و فراوانی بیافرینست ابتدای سلطنت بر صدر رخاای نمایان شد
چون بعد جلوس پادشاه عالم مطوع در خجک سلطان شجاع می یافت نمود یکم سلطانی بر بخت سلطان
مرا و بخش محبوب قلعه کوا دیار شد بعد چندی در حضور بقضا خود راه عالم تقادرسن سی و شست سالگی گرفت
دوم سلطان محمد عظیم که ذکرا ایشان به تنقلال می آید سوم محمد عظیم شاه که در هزار و شصت و سه هجری و وجود
در زمان والد زنگور صاحب رشادت و اقتدار بوده پادشاه محبت خاص نایاب داشت بعد فوت پادشاه
در جماعت دکن جلوس بر بخت کرده بالشرک پادشاهی دیگر افواج با منتها می ارند و دکن بر خاسته است
سلطنت یکبار

سلطنت با کبریا آمد به حسب تقدیر در می ربه سلطانی از دست کسان سلطان محمد منظم بعد از آنکه دوازده هزار تن
و سوار که بجای او داده بود و در صورت و از هم لشکر شکنی و حضم افکنی تقصیر کرده به سبب اشتداد و باد قهر الهی که بر روی افواج
آمد بهر همت اعظم خورده با اکثر پیران و قتل رسید چهارم محمد اکبر که در نبرد و شصت و هفت هجری تولد یافت
در صف شش آثار شد از وظایف هر شد و در مهم راجه های او و نور و گردان شده در عین آمده گی محاربه با لشکر
بادشاهی که کشیم کرده فاصله در میان بود طاعت تقابل نیامده فرار اختیار نمود و بتیافت او افواج پادشاهی
راه ایران گرفت پادشاه سلیمان الی ایران در فراره اقامت کرد و بجای پیش از واقعه پادشاه بیک از شکست
و در آستان شهنشاه تقدیر نمود و پادشاه است پیش از وفات خود یکسال غم داشت بخاطر کرده عرض احوال او
استدعای غم و تقصیرات نموده بود و در جواب وعده عفو و عطای صوبداری از بگالایر تقدیر حرکت از ایران و
رسیدن به هر حد منتهی شده و در همان نزدیکی رحلت نمود و این خبر بعرض پادشاه رسید و پادشاه خشم و
که قشمر عظیم هندوستان فرستاد و لشکر فرمودند که در ملک مخالفان بر ملت اهل سنت جماعت گذشت
نجم محمد کا میخش که در سنه هزار و شصت و هفت نبطور آمده و از میان همه شاهزاده ها با غیرت بود و بعد واقعه پادشاه
در حیدر آباد استقامت نموده از راه سو و تدر و حیدر آبادی تقبل بعرض کاند دولت خود بانکه شش سیصد است
فرمودند با قلب احوال که نهم نهم رسید ببل که محمد منظم به پادشاه که افروز از رنگ صحرانزاده از
قطرات دریا بود و شد و او مرا یکی و بهادری و ادب و ادای و از هم تهور و می ربه رحم بسیار خورده و عجم جان
شده اسیر شد پیش پادشاه رسید و در گذشت سوای از هم خند سپردند چون بس تمیز نرسیدند و در آنجا
مردنی داشت و در باب کمال از او گفتند که هزار و یکصد و سیزده تا جلوس به پادشاه مستدای
آفاده بودند و ازین مقام رحلت نمودند حضرت خواجه احمد سیوی نقشبندی از اولاد حضرت سلطان
خواجه محمد سیوی ترکستانی قدس سره غزنی خوش اوقات و کمال بر سرش بود چون بحسب تقدیر از وظایف

اطراف و اکواف عرب بیت المقدس و شام و بغداد و غیره سیر نموده آنرا نظرت بنه دوستان رجوع نموده زفته زفته
 بکثیر و بلند پراگنده اکثر این همه سفرها بر قدم تقدیر و تجرید داشتند اوایل در کوه ماران در مرز ارمیر از شیرینک ملات ای میگذشتند
 بعد از چند سال خواجه نظام الدین احمد نقشبندی مرحوم مطلع بر احوال گرامت منوالش شده خود رفته از کوه ماران
 فرود آورده در مهمایگی خویشین جای بودن مقرر نمود چون خواجه نظام الدین رحمت حق پست خلف الصدوق
 فضایل و شرافت و در مرتبت کلمات منزلت خواجه نور الدین محمد باقی است که امر و بقیه حضرات خواجگان عالیشان
 جانشینان ایشان است آمده تفقد ایشان را پیش نموده اشتغال طنبیه و طریقه نقشبندیه گرفته و در راه
 پاره داخل طریقه شده و استمداد ایشان در برابر سینه نمودند دست خواجه احمد از اول تا آخر بر یک وضع و
 تمکین بودند چنین منهای فضل بر اوقات رجوع داشت و ایام رجوع وقت تقدیر بر مخالفت بود یعنی صحبت
 خلوت در فیوض و اثر یکسان بود از جبهه ایشان علامات بزرگی موهب و از کلام شریفش آثار فیض و جذبه پیدا میشد
 و در تعلیم مردم احرار اطمینان و در خوش آمدن اهل رجوع بسیار بود و بهر حال مصداق آن بود که بزرگان فرمودند
 تکلف گزینا شد خوشتر توان رستب تقوی گزینا شد خوشتر توان بود تراجم عروفت بسیار بر صفتش شرف صحبت
 خواجه احمد را در دنیا فتنه اما سر راه یکد و بار دیدار روز بارایش از ادبیده که طرفی سواره میفرستند و خواجه گان دیگر هم
 همراه نموده در تعمیر احتیاط زیادی داشتند چون دست اجل گریان حیاتش گرفت سیوم و یکم سته هزار و یکصد
 چهار روزه روز جمعه وقت عصر رحلت فرمود جای در مرون مرقد شریف زبده اولیا خواجه علی خواجه حسین الدین
 نقشبندی بنیت رحمة الله رحمة و سوره مدیان و غیره بگفتن و کثره حوسن یافتند و عجایب عراکه
 از حالات نقل تسکند الحی که منظر حق بود بعد است بابرکت معارف آگاه خواجه عبداله البلیخی از رفقای
 جناب محرم از خواجه نیز نقشبندی که رفیق سفر خواجه احمد بودند و اوصاف ایشان را از خواجه نقل میکنند
 نسبت دیدن خواجه مذکور را این کثیر مرشد شده بودند بکثرت سیر سیده بکن خواجه احمد را در دنیا فتنه حیدر
 سکون

سکونت هائی فرمودند و جناب خواجہ نیز ہم پیش از آن مدت درین شهر عبور کرده بودند مدتی ممکن فرمودند
 تقوی شاعر حافظ عبد الرحیم قادری از مریدان حضرت میان میرا دوستی قدس سره از قدم آشنائی بنظر
 باطن داشت لیکن اکثر به سترگزی انبیه در تعلیم اطفال و مکتب داری کلام الله خود را محفوظ داشته تمام روز
 در اشغال باطنی بوده است تقیم الاحوال میگذاشتند و معیت و تعلیم طریقه هم میدادند بطرز غنوم و فرزندستان
 محمد امین و از غیر بودند که شیخ عبد الرحیم خود را در لباس قرآن سترگ داشت و ما از برده برآمده مشهوریم
 در خدمت خواجہ حسن نجاشی هم تربیت یافته است و این خواجہ هر قوم از خدمت ملائکه هم بهره ور شده بود
 بلکه حق تر پیشرو واقعی از انانیت است بالجمله شیخ هر قوم حسب کثرتش بود و میر تیره ارشاد رسیده در طریقه
 شریفه قادریه و در سلک علمیه نشینیدیم و شهر و دیه تیر میر میگردیدت سیران طالب علم داشت و
 آخر بامر جناب فالج متبلا بود چون یک احدث در رسید و صف المظفر بنسب هزار و یکصد و پانزده جان شریفین
 تسلیم حق نمود در حواله آشنائی حضرت خواجہ صدر الدین محمد سیاحی جامع متصل نیکی دل مدفن یافت
 راقم حروف در عرضش بعضی توفیق آمد و وقت حدیث شریف فرمایست و بسیار کرده امیدوار بر کائنات نظر من مانده
 حضرت شاه محمد فاضل قادری بنیان حضرت عوث الاعظم و قطب العالم شیخ السموات و الارضین
 بر صورت شاه مدوح ابن سید شرف الدین یحیی ابن سید شهاب الدین احمد ابن قاضی القضا سید عیال الدین
 ابن سید ابی صالح البصرانی سید تاج الدین عبد الزاق ابن عوث الاعظم رضوان الله تعالی علیه و اولاد
 و غیره و تخریب بود یکی خطیره ناکه و توالد بر خاطر مبارکش گران بنمود پس مصداق آیه کریمه فانکم اهل
 الکیم من النساء تنی و مکت و رباع متاهل کرده در هزار و نود و چند کتب میر سیدند قریب صد کس از اهل
 عیال و خادمان و مسافران در سایه طفتش میگزینیدند گویا مفتدای ارباب توکل بود که از فضل نام
 هر چه میر سید در همان زمان بجا فرام میر سید و کلامی با وجود مدینه فی احتیاج و حضرت اولاد

چیزی ذخیره کرد و از فوت و کسوت مردم مآورد و او را با خبر بود و وقت حضرت غفری به قدر تزلزل و مرتبه مسا فرمیداد
و در رعایت و تحمل و طیفه جواران جاهل و عالم نوعی میفرمود که موجب عبرت اهل زمانه میشد تا تحمل اندازی یار و دوست
و اهل حق و سایر مردم چه رسد حضرت مرشدی مرادی را بطافاتی با ایشان داشتند و حکایات غریبه از بزرگی ایشان
مذکور میکرد و میفرمودند که خبر یک شاه ممدوح استیف و حالات باطنی ایشان از جناب مرشد بر حق شده بود
بعد از مشکاف احوال ایشان این فقرات تعلیم آورده چند نوبت از احوال شریف سیادت پناه خفایان آگاه شیخ
محمد فاضل استیف نمودند و خدا تعالی و استقامت و توکل ایشان دلالت بر بزرگی ایشان دارد و ازین قبیل الثبات
احتیاج استکشاف نبود و الدمع المتعین لیکن چون استیف را شاکر یافیت مکرراً صفی باطن ایشان را تصدیق
لحق نمود و چند خبر نفوشت اولاً باطل ایشان را منور و تجلی کلمات عظیمه طریقت نیست و فانی وجود و صفی
وجودیه مفهوم شد تا فانی نقش که نزد شیخ کرام اعتبار تمام دارد و مشکاف کرد و تامل عنایت تحت
الاعظم بلکه انتساب طهری تیر میوید اکتساباً این است حسب حال ایشان فیه چون بدینستی که ظل کستی
فارغی کردی و در نیستی بعضی امور دیگر بود اما تا وقت کنست وفات کرد و الداعلم دیگر فقره که در دعوات
ترقی ایشان است و هم از حدست ایشان اسید و ادعای حسن خاتم است تم کلامه شریف چون حضرت مرشد
مرتب سیوم در سر بند عمل از دست بر بزرگوار خود رسیدند و نه فرمودند که در عین روح نیست عوالت الاعظم صفی
الدعیه فقط با ولدی نسبت ایشان شنیده شد که ذکر و الداعلم و حضرت مرشد یک میفرمودند که خدمت شاه ممدوح
روزی فرمودند که مرا وقتی و حالی بود که با وجود کبر سر در صورت طلل شیر خواره که بر دستها گیرند ظاهر میشدم با وجود
بوجود اول می نمودم گاه در آب درایم نرستان به دعوات مشغول میشدم در آن جامه های تربیدن خشک می نمودم
و در ایام بچرید و راههای محوف تنها میگذشتم و تعلق خادم وزن و فرزند کوه قات میباشتم علی هذا القیاس
احمد انصافی بیان میفرمودند فروشی وجود و سخاوت و فانی ایشان را احتیاج بیان نیست که عین بود چون عمر کشید

از شصت و نهم روز در فرسوست حاضر بسم گردید رخسار ابقا شد یکسان تسع عشر من حمادی الاولی
روز چهارشنبه آخر روز به قبر رسیدند ریاضت و تقوی و نگاه بیا عبد الذرا و بودش از بر کینه ادرا موضع
لاری بایست چون ذوق خدا طبعی و امن زن آتش درونی او شد در خدمت حاجه بابا خلیفه حضرت بابا نصیب
و مرآت سلوک انبیا قدیم رسانید مگویند که در صحنش حضرت بابا نصیب ایام دیدت مروی در ویش و آگاه و طالب
علم و مخلص و ذاکر بود و بر کسنت بنیشت نخ خود در گرد و نواحی شهر و قریه و مر و کسنت نبود و نبای مسجد وین خانه
میرمود اظهار سیله انشای سنت میکرد و مردم قری را از کفر باسلام می آورد و از اسلام بصلاح میبرد و مردم
نخواستش از دور و زور و بده خانه نجانبی می بردند قبول بفتح و نصایح میکردند آخر تا جدلی بهم رساند گاهی متغیر شده شهر
کمتری آمد بر رسیدند که پیشه برادر نمی ای گفت از دست طالبان صوری تیرم کسب و از زبان من کلمه
برای مردم از ایشان نقل تشریف است و اظهار کرامات نمایند در وطن خویش در مکان کس در دامنه کوه بر سر حشر یک
و نبای مسجد نموده با جمعی انجا بود گدازی فرخت بخش و مسرت افروخت به این سطور در مواضع متعدده تشریف
سوییدین بود و بنای اسلام نمود و از خندی در همانست باین کلام ایام جیش با خبر رسیده در شمس
کل نفس و اتقوا الموت چسبیده بعالم تقاضت رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی صَدَقَ الله و ای بابای انواری از باران حدت
بابا نصیب و چون بیا در صحنش وی بر جنت حق پوست بخدست او تر یا ترست فیه او خلیفه حدت
شیخ و او دخاکی علیه الرحمه در بر کینه گروین اسوده است و این ای بابای بعد از مرشد خود مدتی زیست مروی رقم
تقریر و تجرید بود و پاکیزه گی نقابت دوست میشت چه در لب و چه در سکن تنی برین وضع کمال خدا پرستی
بر روزه در میان محراب انواری مدفن یافت برادرش دولت بای تر بر عطا او بود و در خدمت میر علی قاری
شده فیر عاکی مدفن فیت و این ای بابای مرید شیخ علی نام در موضع اول از بر کینه وی شبت و از سبقت و تجرید
بر قدم تقریر و تجرید و صیام و ترک حیوانی و ضبط اوقایست تقیم نموده حضرت مرشدی مرادی از انظار میگردند
بعد از خندی در شمس رحلت نموده در صحن خانه مدفن شد رَحْمَةُ اللهِ تَعَالٰی رحمه و اقامه ریاضت و تقوی

لایله ریشی بایا و ابهریشی عزت تهنگ ساکن موقع کته موه از مردان حکیم ریشی بایا اندک سنوب کی خدمت خواهم نمود
پانویست و مکیه اسن در پستریست کناره در مایه بیت که مرجع مردم زعفران است مردم صالح و عابد و مزنه و نوبت
بر قدم تجرید و تفرید تارک اللہ و صایم الدہ و کم پوشش و کم خور روزی علی بود و عبادت است ایشان رتبه او مقام سنجیده
ایشان قبول خاطرش افتاد و طریقی اینها قبول نموده بیک صحبت ایشان حرکت زن و فرزند داده قید متابعت ایشان در
پایه پس از آنخت تاحیات لایله ریشی بایا در بمان و ده می بود چون رحلت نمود با برادرش ابهریشی بایا در محراب
عمارت شکو نور اخزیده در آنجا سکونت اختیار فرمود و هر روزی لغت که حاصل روزگارش از فقیری بود ماده و کل
ساخته در یک خانه خادمی میگذاشته و صیغه بیکه داشت در دست بکهنان خود آنها را ترویج نمود و مراسم اعتدال و انعام
سریری و خدمت نالی و جانی نسبت با ایشان بجای می آورد چون رحلت نمود مقبره تکلف برای مرشد تعمیر نموده در بستان
مسجد حسن الاوقات تیر نهاده است قریب چهل سال آنجا سکونت داشت و بر قدم تقدیر و تجرید میگذاشته
و به شغل باطنی هم می پرداخت بعد از عبودی رحلت یافت در همان مقبره اسوده گشت حمیم اللہ تعالی رحمت و استغفر
حضرت بایا عثمان قادری انجین خف و خلیفه والد بزرگوار خود بود و بدین ولایت مرتبت حضرت بایا حاجی محمد
و مجمل احوال این حاجی بایا سابق مرقوم شد لختی از آن برای خط مشرقتی سخن باز مجید و مرقوم میشود ایشان از قبیل
کاکا بونا که از نوادگان معروف کشمیر اند و بده از صنوبر میل به صلاح داشته گاهی متبادل شده در آن ایام که حیات
سید السادات مفیض البرکات شاه نعمت اله قادری کشمیر را به وجود شریعت خود نمیزد فرمودند خدمت بایا
حاجی محمد توفیق یافته و سلک ارادت حضرت ایشان در آمد و این شاه نعمت البدن از اجله حضرات قادری بود
و در علم طاهر و باطن امتیاز تمام از اقران داشته مکاتیب عوده الوافی قطب الاولی شیخ محمد معصوم سرهندی
فادری قدس سره در جلد اول بنیام ایشان مرقوم است بالجمله حاجی بایا سلوک راه اصلی در خدمت ایشان کرده
بیک گام مرحمت ایشان در هندوستان بخلافت سرافراز شد با وجود مرتبه خلافت حیدر انجین تن نداد و یک
مهم در خدمت والده ماجده خود میگذاشته و از روی طواف حرمین و حرمین زادگاهها لشرفا بسیار داشته

خدمت والده را گذاشته راضی بخدمت خود فرزند که والده است قضا کرد این زمانه فون ساقه برگشته بخانه خود میاید
 و از راه کمال شوق رست بخانه خدا در آنه نشد و در آنوقت سن شرفین مرتب بهشت رسیده بود بعد زیارت
 البدالحرام مجد نیمه سید الانام علیه الصلاه والسلام رفته به آنجا توطن فرمود خاک پاک آفتیده بکافزارش خود
 جابوب میبودشی از آن درگاه است پناه مامور شد که ترا به وطن باید رفت ظاهر عرض کرد که آرزو دارم
 که بقیه عمر در حواله فیض الاله از بگذرانم بوقت امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه خطاب واللاشد وطن
 رفته باید متاهل شوی فرزند که از تو میگوید با او کارها است او را عثمان نام خواهی کرد در نتیجه به وطن آمده تا بهل اختیار کرد
 و این فرزند سعادت مند که بیا عثمان است به وجود آمد چون سیلوع رسید خدمت والده شرفین رحلت فرمود
 بیا عثمان شوی تحصیل علم و کسب صلاح و تقوی بود و در خدمت خواهر محمد طیب خنجرچی و خواهر ابوالفتح کلوزی غیر هم
 فرزندان و شاگردان حضرت خواهر حمید خنجرچی استفادۀ علوم فرمود و زینب اسن در علم و ورع و اتباع شرح از یاد
 اقران افروزد و چون تعالی در عمر و کمالات صوری و مخلوش برکت بسیار داد و اصلاح دل بر نعمات و ملذذات
 نفسانی نهاد چون حضرت شاه ابوالحسن برادر کلان شاه محمد فاضل قادری درین شهر نزول فرمود خدمت بیا
 رجوع به محبتش نمودند بلکه رابطۀ معنوی هم حاصل کرد بی یقینی بی نقی کمال داشت و حکایات زهد و احتیاطش را تا آنجا
 توان زیبگاشت و قتی خواهر محمد اسحاق جد مرحوم فرستاد که از اینجانی روزگار برگزیده های روزگار بود و ما مرشد
 و خدمت بیا عثمان را بختۀ یقین استغفار آورده بودند صورت مبارکش را دیدارم نورش بود و نورش
 احادیث نبوی که بر زبانش جاری شد طریقه اثر بکن و دهانش بهر جعفرات که هرگز ندیده بودند گفت که
 محض به قصد ملاقات این عزیز که از فعلی می نوشت آدم نیست من فصل می پذیرد واقعه وصال در ماه جمادی الآخر
 سنه پنجاه و یکصد و هفتصد است مرضی بیا این بود که در محله قدیم در میل انکر تر قدام والده بزرگوار مدفون
 و مرحوم چچیل راضی نشدند و یک پسر و زوجه ایشان تریجان طرف مایل شدند و بهما سجا ویر چچیل مدفون شدند
 و باین چنینست همان تریکی آتش واقع شد و هم مردم عابی و محله هم زوجه بیا سوخت و هم پسر مذکور بیا سوخت

مراتب گردید بیا اسمعیل نادودی اجیری مروی بود ای اولاد در خدمت خواجه حبیب الله لقاوت کرد و خیال
باطنی گفت مدتی خدمت و صحبت او سرگرم شغل قلبی می‌نمود و راه معنوی بود و تقدیر ریاضت بسیار نمود و آخر تا به سبب بعض
مردودات از آنجا جدا شده به صحبت مولانا العلامة خواجه ابوالفتح کلوپوست و در خدمت او با شفاعت ظاهر و باطن
نشست و مسائل شرعی و احکام فقهیه کمال دقت و محبت تحقیق نمود و موافق آن عمل می‌فرمود و کشف تنزیل و درج
دارد و میشد اگر فوت و فرس من عمل شرعی می‌داشت با لقا و الهام اکبری می‌فیت و از آن احترام می‌ورزید اول و آخر من
استغفار گذشت او آخر عهد عالمگیری رحلت نمود و در موضع آجا را نمود و رحمه الله شیخ محمد مراد رفیعی از اولاد
خواجه رفیع شهر و دیست مروی با کمترین تقوی و آئین اما شغل علم ظاهر و احوال با شش شد و در علم فقه و حدیث
رتبه عالی داشت و کتب مرغوبه از هنر و فن بسیار بهوس و تکلف برگذاشت خالی از درد و سوزی هم نبود بهی
نرسیده درس کمالست رحلت فرمود لاله با لوی سمدانی از مردم موضع چندین بار دست که فریست بالا تر از این
طلب خدا بهر سائیده در خدمت زاهد بایان گامور سید و بسوگ راه معنوی اشغال و زهد و ریاضات و بی‌نیازی
کبار بود و صاحب کمالی شد آثار و نیشی از دیدار روز باریش ظاهر نمود و در صحبت و گذران فواید
بی تکلف بود و جمعی کثیر از فیض صحبتش بهره‌ایب شدند و بجای رسیدند در شهر سمنه که هزار و یکصد و پست و دو
رحلت نموده و در سکن چو استود شیخ عبدالرشید چکنی قادری از قریه اصفهان فوت بود برای طلب خدا
سفر مندوستان اختیار فرموده و به صحبت شاه بدرالدین قادری که از اکابر اولیا بود بهره‌مند شد بعد از آن
یکصد و غار و کعبه را تا اربعینات و خلوات به فقر و فاقه تقدیر می‌سایند و در ریاضت و او آخر تا به شهر
آمده در رون قلو عازی کنده و جایگاه خود فرار داده بکوفه که است خدایون میگذاشتند و در میان اینجالات
تفریح پسین ملک جاد و که در احوال سعید خان گذشت بحضرت بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم
نموده به آخرت فرمود و بعضی اصحاب بصلاح و تقوی داشت قریب به بیست و هشت تقوی شایسته
چهار و ششم پستی خانیری رحمه الله تعالی از قبیلکه بود اگران بود در عثمان جوانی مسافر شده به چمنه رفته از آنجا

سجدت سراسر رکت حضرت میان حاجی شتی کشمیری که از قبیله کوتوالان بود و ولد سیاح حسین مرید شد گویند که در خدمت
 بابا انصیب این میان حسین شتیند بود و بر حتم الله از زبان ایشان روزی ایشان شنید که از انصیب نصیب نیست
 به تنه بر او انجا بموی اله رفقه باز یک شب سیر آمد و در خدمت بابا انصیب نمود که من در اینجا کسی این فتنه فرمودند آن طرف
 سیر فتنی می یافتی آن طرف دریا پتینه است و آن طرف حاجی پور فتنه شاه تمکین نام مرد را بر ریافت بعد از نظر
 رود قبول امر بکست تقاضا نمود تبریه مستوجب شده و معنی بخشید و امر نکاح شرعی نمود و از آن است نتیجه میان حاجی
 العقده میان محمد ششم بعد از مدت مدید از خدمت بر مرخص شده بوطن خویش سیده در خانه بایر توطن گرفت
 بر او کار و اشغال که مایه بود استقامت و زید بعد چندی تا بل بهم رسانده صاحب بنون منبات شد و خانه
 خانقاه حینت و اولاد العبد الاح و علم دلالت فرمود و بیانش اظهار حوائج نماید چه در کشمیر چه در پتینه چون
 تقابض ارجاع بمرحالش رسید در حوائج خانه که احاطه نموده بودند در این فتنه در حدود سینه هزار و یکصد و هجده
 بابا یوسف در دوران مردم صحرا و عمری در شهر سکونت کرده با مردم شهر محو شده طاهر از خاندان بابا یوسف
 پانچوری و بایران ایشان نظری یافته رفته رفته کجید و مغلوب الاحوال شد اکثر ترک نماز میکرد و گاهی
 افراط و تفریط هر وقت زیاده برضا بط نماز تا بجای می آورد مردم محل بر قضای مسایقه میکردند مصدر
 حوزن هم بود یکبار می در محله اش آتش واقعه بر بالای بام خانه رفته دامن بر داشته بنشیند گرفت هر وقت
 شام آن رسید از آن آتش فرو نشست وقت رحلت نفی چند شتم ببار کما و که قاعده عروسان است
 خود موزون کرده حاضر ادا فرمود که بدستور مجلس عروسان به سرانید در مقبره بابا ادهم شاه آسوده حکیم
 مجذوب در جوانی جذب به بهر رسانیده و سکونت در محله از محلات حول بالاتراز حویلی محمد سیم کاشنوی
 کاشنوی نمود و صاحب جذبه قوی بود و گاهی متعرض عرضمندان خبر از حالات شتیند هم میآید و بار بار علم
 انصیب معنی صحبت پوشش میداشت و اکثر مردم عوام حوشت با شاره و کن میزد از آنجا انصافی مدعی نموند
 در شهر سینه هزار و یکصد و هجده رحلت نمود و در همانجا آسوده و یوسف شاه مجذوب هم در خدمت

کمتر از حکیم شاه بود همان نزدیکی از بیخ عالم رفت می‌زیب دیگر هم در آنوقت بر منصفه فرکار بودند بهین مقدار
اکتفا رفت و تجزیه حالات بعضی ارباب سخن پرورانت محمد زمان نافع برادر ملاطافه غنی است به صحبت
شیخ سخن فانی در صفتش سیده بهره در معانی از حد است برادر گلان خود کرده تا آخر عمر تدریس و ادب
است خالد است و اعلام سخنور برای او فرشت اینچند است از ادوات طبعش وقت تجزیه سخن بود و دیگر نشانی
دنیای شور و شرمزه را فراخ زهر بود و نمک نظر زده را شنیدم از لب فواره این صدای بلند که گریست ثم
خنده های برزده را قدم شمرده که از پای خیال پییده گردن خاکی دل نیست راه سرزده را میخامی بنظر قندم حباب
نیز می‌دست جان فدای نیز می‌دست سر ز پای نیز می‌دست پیکرت آثار بود و جاسم سطر می‌کشید از شمشیر کلان
نمنا نیز می‌دست می‌کشید و باز پیرسی شهید گیتی این غلط اندازی و بازی با نیز می‌دست همچوی از پرده
زنوبری جام کوب چهره سبزه های رنگین از خانی می‌دست برگشتی نافع اکنون عالم شت تا سرخرن
های در آغوش دو پای نیز می‌دست ظاهر واقع نافع در زهرار و مکید و نوزده شده است میسر از ادب است
بسر ملاست حبس سخن سنی یاب بود و سخن پرورانی تتبع میسر از صاب می نمود با محمد سعید اشرف و ملا علی
رضای کجی صحبت داشتند این مرد شاه مذکور مشهور همراه ابراهیم خان نبوت در کشمیر آمده از استادان او بودند
میرزا داراب از شعرای عهد خود امتیاز داشت صاحب دیوان فصاحت پسان است در نوبت این چند
او از حافظه بر صفت می‌آید عین ربای وصال است بهر شمع زدن چون حباب آینه هوا می‌بود و در سر او
می‌توان یافتن از ناله قمری که مدام آتشی است در تنها کستر او دل حویا خوردن غزل آرای آب منقبت
بود خاسته محبت کراو شاه مردان جهان اگر نایان علم زین دو مطلع شده پوسته تنها گستر او مدعو عالم هم
زده ناکسترو عالم و هر چه در وجهه گرد سر او هر که شد تاج سرش خاک در قنبر او بر فک نازند بلکه با او
بعده قنبر غلامان علی نوبت کس نایزدگی بود و خرا و همسر او مرتبه خیر که ابراهیم خان ناطم بود و در سر
دست میرزا داراب در شهر سمنه کیمیا و مکید و نوزده نگرانی عالم آخرت شد چون در مرتبه نوبت کس

اهل سنت و جماعت به محفل گوئی شوخی کرده چنین گفت بر سرش گل و گز آتشین تیرش را در جبینم نور باز
 نه گام حلت را بعضی شعری سینه هم در تاریخ و فاش جواب ده شدند چنین شوخی کردند رافضی تاریخ
 جویاست و هفتش بود کم چون که گز و داور است تا بخیش دست هر چه عرض دار و گله دارد کاران میگ
 گوید برادر من را در آب بجویم است که شاعری از ایران آمده بود که کاران میگ می او بانه با او برخورد
 آن شاعر طقت نیاورده گفت که لعنت بران سامری که مثل تو گویا ساله را گویا کرده است و دیگری در
 صحبت این مرد و در او در او شد از تخلص مرد پرسید یکی گفت جویا دیگری گفت گویا و من و تخلص طلبم
 مرد و در از خود تقسیم کرده بودید زاده کاران میگ است و در فیض کرد در عالم از خود میدهند بر آرزویش
 جاکن و بیشتر آمدند با من و از خیر تو و حشت تو و با غیر من الفت من و دوست من با تو تو و از من بریدن با
 من و چون شک جوشیدن تو و از دیده افکندن من و محو تو گردیدن تو و نه گردیدن با من تا با بر الفت تو
 سرتاب و حشت من و خاک رست گشتن تو و در من کشیدنها تو و بوی بهاری از لبست گلزار نشین
 من و نشینها از گش و کشیدنها تو و چون آب در کوهاده گل مست آسایش من و چون موج سرگردان
 به جز دل طلبیدنها من و چون شام در چاه سیر و زنی فرو رفتن تو و مانند صبح از مشرق طالع دیدنها
 من و چون بوی گل برگرد رخ تو گردیدن تو و مانند رنگ از چهره ام گرم دیدن با لاله ملک شهید
 مردم شمیر بود در آنوقت او هم راه سخنگوی می نمود و تاریخ مایی قدرت خدای داشت اما این امر را
 بیاست متبذل کرد و تفریب تمیز و تعزیه هر کس که کس تاریخ مکلفیت گویا تا بخیش بازاری شده بود
 که شعر هم به نیک گفت این و در او و در خیریه حافظ بود و بکارش رسید لایم من با الفت قد تو باشد
 یعنی که وجودم بوجاهت تو فنا شد و آتش شسته نموش از فراز دوست چون غنچه های لاله هر سر
 ده مجلس قنبر ابراهیم خاکی اسوزون کرده است از خوش طبعان وقت بود و شسته

در آفریندن صفت نمود که بر لوح مرآتین مجید که بر لوح مرآتین مجید سننات سنن العشق قدسات هستند
خواجیم ضیاء العدد و یانی صفت الصدوق خواجیم ششم است در اخلاق الطاهر بر پدر خود تقون و نبی است حسن طبع و خوبی اوضاع است
و اکثر اوقات هست بر صحبت فقرای اهل سنت و جماعت میگذاشت و گاهی میل شعر و دانی هم نمود و این بر غیبت
مروم بچگونگی نگذاشتند خود را بهتر از غیر خود اندیشید این بر غیبت خود و آن بر غیبت خویش این مرده دلان زنده بچگونگی
توفیق که نصرت و نصرت کرد که بدستور اهل سنت و جماعت ادا کفایت بخیر عمل نمایند حاجی اسلام تخلف از ابدال
مست است که از اعیان خود کشمیر بود باقیان سلسله را در دیو در خدمت شیخ محسن فانی شریف اسلامیت و عنایت
بجقیص که کلمات انسانی تفاوت در نظم اشعار آید اگر کسی سبقت از اقران پیش رو و متوجه هندوستان شد و در سکنان
مشاهیر او عالمی جاده محمد اعظم شاه اخراط یافت بعد جنگ سلطان کشمیر بر صحبت نمود و بار آمدگی و همواری وضع
و سلاست طبع و لهار استخوان و نودیل جنگ شاهزاده را بسیار بتلاش موزون کرده است چون صاحب آثار هالنگیری
از این جنبه آفریده بجهت تطویل دست از تحریر آن باز داشته است گفت باین مکتوب که در لغت گفته است از فراداد فکر و قافیه نمود
بر اوج برده شعر تو دین تویم را سوخته و تخیل خط مستقیم را چون تاب به که منظر انوار مهر شد نظم تو تازه کرده کلام تمام
در ششجهت صبح هر است روشن نموده یعنی ملوک اعظم را این شفاعت که مملکت بحر محبت تفسیر کرده آید معفو
کریم را لطف تو بر سر همه افراد کسایت صفت نهاده سایه فیض عظیم را شاید بدیل خود بهرام بدین است از خلد هر حرکت
نسیم را از آنکه در ازل شریعت تو نیست بوسیده است نور الهی کلیم از امر و نبی شریعت تو کرده است میزان عدل
مختر امید و بیم را لطف نجات عالمی است زود شر باشد شفاعت تو شفا این سفیر را سوای این جماعه فروریه جمعی دیگر
و سادگی کمال تکمیل مشکلی بودند مثل حاجی حیدر جدیلی و ملا فانی و ملا شمس و آواری و ملا شمس و حاجی
بهر حاجی حیدر که منتهی تخلص میکرد از نمایان اقران در لطف طبع و حسن تلاش فانی است مبتدا زود و قصه و افکار
که در این است حنب و موزون کرده است این جنبه است از آن بهیله ای آید دل آتش ز خویش گریه در است برگزیده است
در دل است

در دل گر بهشت بود از دود آتشین رنگ چمن از غنچه لبر زیتنگ چه بپرسی خاک پاک طبت که دار و بچکان کرد و کرد
 اگر سنگ است است در دل دوست اگر گوه است در و ناله دوست تو غافل دماغ جانکاهی نداری فروغ مشعل آبی نداری
 بر آند از پردم همچون بن ناله لبس شده در بگن جویاله بهارستان دماغ و سیل خون شو ز جوشش گریه بغیان خون
 درمی آشک که ریزی در غرابین جهان بنفرت باشد خرابیش بگوشش دل سخن بزدار گشتم فروغ شد آواز گشتم
 که از باد و روت جفم خود خوار بود خاموش شمع ناله زار ز دود آتش خاموش ناله زبان دماغ است همچون ربک لاله
 ز دست فتنه سپید در خواب نیکو و بد گردیده ناله عیان گردیده در عهد مگر بجایی دیده تر و این تر حوصله نیک
 در عالم بدیدم بجز نرکان سیه پوشی ندیدم رنجه سیه بر باغ غم خواه چو دماغ لاله در خون شد گره آه فغان تند در خون
 بجایی ناله جان بر لب سیده مشهور است که وقت آمدن ابراهیم خان مرتبه اخیر بشیر حاجی بابا که رفیقش بود
 سخن صورت همراه ناظم کشمیر نیا بد حاجی حیدر پیش وقت ملاقات ابراهیم خان گفت که نواب این مرتبه بمنجی کشمیر
 آمدند نیا بر اختصار گفتار بر همین مختار نمود و خاموشی تمام توجه تحریر حالات سلاطین فرمود ابوالنضر قطب الدین محمد
 معظم شاه عالم بهادر شاه سیر دوم باو شاه عالمگیر است احوال اینان این است که در نهار و نجا و سه
 نوکد یافته از خط قرآن علوم قرأت و فقر و حدیث که لات پنهانیات انانی خط کامل حاصل نموده اوایل سلطنت
 عالمگیری از قوای نمایان فرموده مکرر به پیشگاه و کهن و مهم ایران وقت حرکت شاه عباس ثانی بجای فرما
 مامور شده در کمال جاه و اقبال بحقیقت دیر لایزال از صحبت زفقهای ثابت از پیش فریب جوزده در مهم حیدر بود
 خیال کشی باو شاه موافقت باو الی استیجابی طر آورده بحسب ترمیم باو شاه بقید افتاده زبانه بر شش سال
 به چنت مدت محبوس زندان تا و بی با که اولاد و دود بعد خلاصی از حبس یکجندی در حضور واکر آباد بر رده بغیر نایبی
 کابل ویشا در و مولتان و لاهور مامور شده قریب ده سال در آنجا دو گذرانیده چون خبر واقع باو شاه مشور
 شنید جلو فرزند وستان اندک با تمام شاهزاده اعظم ایشان بهادر سیر دوم که خزان بنگاله گرفته بودند
 جسر بر وجهی خدای ستم خان دیوانی که از لاهور بر جناح تخیل باکر آباد حرکت کرد و شکر گری بسیار شده

از انظرقت محمد اعظم شاه باشک ما پشای و لشکر خود و پسران که بر همه در بیادری نظیر ستم استان بودند بجهت و حلال
عز و دروغی و اردو حاجی اگر آباد شدند قریب باغ دهره می ریه سلاطین افغان افند و هر چند نظایر غلبه از طرف اعظم شاه
بود اقرار و زیادی اعظم از جانب لشکر کیا و شاه و زید کار و از مردم اعظم شاه معکوس شد و تیر و تفنگ که بی بی حتم می زنند
ماز بر آنها میگشت و در اندک ساقی میاد و فدا رفتند فتح و وفرت با ولای دولت شاه عالم از انی شد و شروع و مساعی
سال اعظم شاه در عین محاربه بر چنجهای بسیار راه عدم شتافت تحت و تاج و تیر و نیت و بوج و سود و محمد اعظم
عالم نیت یکدور و در حشین عام نموده و عالم را با جان و کرامت می نمودند و غرض و نفع تاریخی و فاسی بی میز و
کرده از آنجمله غرضی از مردم کشمیر خواجی لطیف اله نام تاریخ جلوس را چنین یافته و از نظر گذشته مور و تحت بن اقامت شد
تاریخ جلوس مدت بیست سال جلوس بیشتر شد کامل گفتند عرض حشین شهنشاهی با محفل خلعت اکل گفتند
سال تاریخ جلوس سعید حشین بنده عادل گفتند را قلم حروف شاه با حیر یافته پادشاه بر اولاد اعظم شاه نور ان
رحم فرموده همه امور و الطاف منوره مطلق افغان گذشت و با ریاب ملاشت و حرکت و سکون ملکیت و ضبط
رابط امور ملکی آخر سال دوم از جلوس متوجه کهنشده سلطان کاخش را که با سود و می چند مقابل شده بود مجروح هم
اسیر کرد و با ریسی بن مالک بهند توجه فرمود و بعد تمیز کرده بدش گوه کفار کو رو که از اطراف لاهور تا سر مندرج
کرده باعث خرابی و قبیله جات تخصیص سر مندرج شده بود و در طریق و شوارع را متنی مسدود و موقوف نمود و باراده
کیش میر طابور رسید با محمد نواز شهنشاه که در آنوقت صوبه کشمیر بود وقت عبور پادشاه از پشاور و راه نورنگار
با اتفاق صیداران شده بود و عذر کم خرجی بنفیداران و مهمات که هستان نموده حقیقت حال بخضرو نوشت تا صدور جواب
قا در ریوخل شهنشاه در در عیدگاه گذر نید و برود امر موقوف داخل شد یک ل در کشمیر منطبق گذر نیده
تغییر یافت و خط ملکت و شهنشاه عجبی است این شهنشاه است و لم نموده آن بچه نگارین است محسنیکه بیان خن
زند است جعفر خان سپهر خزان کلان بصوبه اری کشمیر افزاد تا رسیدن خود و خواجه عبداللهد و پندی
باصحاب کرد و چون خوشمیر رسید پای اندازده عدالت و انصاف پیش کشید و ابواب ظلم و تعدی را بر مردم بگش
وزار حاکم

در جمیع قیامی که در آنوقت رود و این است که عورتی از اطراف یکی کشیده در محله قضا اقرار کند که مستورم قتل او شد
مردم چند عمده محکم اندر ای حد نمودند راضی نشدند به قتل سید و در همین سال منش افغانی القضا قاضی حیدر
معروف به قاضی جان که در آخر عهد عالمگیری و اوایل سلطنت بهادر شاه با استقلال و اختتام قضا محض
بایضام رسیده بموضع سهال قضا کرده کشید و در میان مذکور شد مردم به سبب ظلم کسان خضر خان
بستوه آمده خانه های بعضی شیکارانش را سوختند و تا خسته خانم را که بر بستر حرمت بود و سبب افراختن
از آرمند شده در همگی دو نوبت روزی نهال حکومتش که در عرض یک سال سه ماه با کثرت صرصر خان مرگ زنده
از خشن برکنار همان خضر خان بچشم نارنجش شد معنی او را ایانت گذاشته آخرت بر دند عادت خان بر دند
بقاضی محمد فاروق میره عادت خان کلاما مقصد بیان شهر عداقه روانی بایب صوبه کردند ابیاسم خان که
ناظم و کابل و پیش و رور و خطاب علمداران خان مخاطب گردیده از انتقال خضر خان رتبه چهارم به حبس صوبگی کشید
سرالز می یافت درین اثنا طیل غرض دریده شد و رخت انتقال عالم دیگر رست و عادت خانم کوزیاب
نظامت تقدیم سربند توارش خان بای دیگر خلعت صوبداری پوشیده عادت خان دیوان صوبه از دربار
نایب خاتم و برکنده بود و نظم و سن بر دخت بنابر کمال دیانت و حسن خدمت عادت سلطان و اورا خطاب
ایانت خانی بخت اوایل سال است و سوم بحری نظامت صوبه از توارش خان بفرستاده از جمله قیامی کردن
مکید و سال نظیر رسیدگی حادثه سیلاب که سبب کثرت آتش و طغیان شدت کرده اگر فغانها از دعوات
برهم خورد و او آخر سال در تاپان حادثه آتش در محلات و بازار عراقان رود و تا محله طبر و اطراف آن
توریت است محله زیاده برسی و چهل هزار خانه سوخت و نوزده آتش عالمی کسان شده با دقت
عادت الدخان که در حضور خان سامان بوجیه صوبداری کشید و تقریر عادت بایب عادت نیاب اما
که از اقارب قریب و محمدان عادت الدخان بود است حکام گرفت از محمد و قیامی که در آن هنگام رود
گسی و اوقیت خلیل ملک کرده است که بقریب اعلان رفرق سبب نورش عوام حکم فی محله کرم بایب قاضی
گشت شد و دیگر عوام نورش و حرم زیادی بر خاتم سوارش و اس که عادت شیکاری خضر خان بر صدر و نقیض
شده بود و مثاله مضطر شده و بعد از ناظم در دست خواجه نور الدین محمد آقا نقیض بندگی با پدر

بشرف اسلام شرف اندوز اید در ماه سوال از نور عارفان مذکور در کمال عروج و اقبال میرقص خند برادر ملک
نیزوال رفت و بیست و دو ماه به شرف خان که میرقص الدننام داشت و داماد معصیت الدنخان بود تعلق یافت
شرف خان نیز بیست و چهار ماه به بیست و دو ماه به شرف خان که میرقص الدننام داشت و داماد معصیت الدنخان بود تعلق یافت
روداد شاه عالم بهادر بسیار رحیم دل و صاحب جود و احسان بود داماد امور ملکی نجابت بی پروایی نمود و تعلق
کیال عمر داشت علم احوال بسیار روز زنده آفرین تندیلی در مذہب میرقص خند در نکوشش مودن مذکور است
بجست تقیقل افتاد و مستعد آمدن کشمیر بود و احکام ممت و دو کتبی نام و نجات پادشاهی صدر یافته در همان نام
برالافرت شتافت پنج سال و یک ماه سلطنت کرد و چهار میراث است که گذشت یکی سلطان مغالدین المخبی طیب پناه
شاه و دوم سلطان الفیلم الدین المصطفی اعظم انان سوم سلطان رفیع القدر مشهور به رفیع انان چهارم
چهارم سلطان نجیب اختر عقب بجهان شاه بهادر بعد فوت پادشاه به چهار برادر قاجو جوی یکدیگر بودند و اخلاص
جهاندار شاه بهادر و برادر خود متعلق شده بیست و شش سال سلطنت نمود و در دولت و جاه و قدر و کرامت و دانی در بی
و جمع خوارین از همه قایلین بود از میان بر داشت بعد از رفع نزاع و کجسب سیر الامرا و الفکار خان به بخشی پادشاهی کا
و و برادر دیگر را هم ساخت بگفت روز بعد فوت پادشاه به کلام ازین سلاطین زاده تا که از اولاد اخلاص و زاده
برسی کنون در فرصت حیات یافته در عرض و رسم و رفقا و قدر بهر برادر و ورطه ملک است از جهت بکشتن اکثری
و حسب بقیه ایست جهاندار شاه بهر بر سر سلطنت تمکن شد امیر الامرا که به بخشی بود وزارت کل توفیق نمود
و پدرش اصف الدوله معروف به اسد خاں و کالت سلطان داد لقب خود ابو الفتح حلال الدین جهاندار شاه
پادشاه غازی و نام پادشاه بهر حرم خلد منزل قرار داد عنایت الدنخان ناظم کشمیر مامور به مکان حد
و بر سر است الدنخان که در عهد خلد منزل نیست وزارت مخاطب بجلاب وزارت خان بود و نجیب
خان سانی حضور نوختند و مخاطب بجلاب سید الدنخان ساقند عنایت الدنخان او آفرینج الاول
بکشتن میرقص بهشت و نه ماه به ضبط و ربط صوبه گذر اند و وقت نظامت او اکثر خدمات صوبه با قارب او
تقدیر داشت در عهد او محمد مظفر که از نوکران سلاطین بکلی بود بعد بر مجوزون آنهاست طوطی حاصل نموده
شرف موضع در او که ناو که از تعلقات برگشته کاهج است گردید چون این برود و در حاکم صوبه بود

عسکرت الدخان مردم خود و افواج باو شاهی را برای تنبیه و دلاسی مردم غنیمتین کرد و در همین اثنا انقلاب سلطنت روداد
 کار تمام ماند و محمد منظر غلبه کلی حاصل نمود و در ایام ترقی و انقلاب سلطنت جبر آمد که صوبداری از غیر عنایت الدخان می آمد
 در کوهستان رسید عنایت الدخان با وجود ششست خاطر که در آنوقت به سبب شته شدن سعد الدخان پیش مرز کرده
 مقدمات خود بنیت داشت ثبات قلب استقامت فرج را کار فرما شده او را باطل داشت مردم خود و افواج باو
 را در باره موله برای مدافعه فرستاده و این امر را اصلا وجودی نداد چون سلطان فرج سیر بر دوم عظیم الشان که
 در عهد خلدنزل ناظم بنگال بود بدعوی وراثت خروج نمود و کسبی و خدمت و نقیضانی سادات باریه قریب یکبار
 رسید جهاندار شاه بعد از آنکه امیرش سلطان افرالدین و خود متوجه شده با کبریا و جنگ سلطان بنی پونته جهان
 بهادر کوکلتش که میر بخشی بود بجهت مسایله امیر الامرا گشته شد امرای دیگر تحبیس مغلیه گری بی بجانب امرای سلطان
 درست کردند و دیده و دانسته در امر می ربه ندانند نمودند از نتیجه و منافع عظمی در لشکر جهاندار شاه روداد باو شاه مرزور
 مجروح شده قتل خان جهان بهادر و رفیق محبت نهاد دست به شاه جهان آباد در خانه اسدخان صفت الدوکان
 السلطنه رسید چون متصل آن امیر الامرا بر صفت الدوله برآمد برای رفاقت بادشاه به بدر حرکت شد بد صلاح
 در رفاقت جهاندار شاه دانسته شاه را نظر نیک داشته سلطان فرج سیر بنی نامی در اکبر آباد و صوبه شخت سلطنت
 الملک بعد المبعود ذکر حضرات و سادات علما و شایخ کار او آخر عهد عالمگیری تا ابتدای جلوس بادشاه محمد
 در کشمیر حاکمیت نمودند شیخ عبدالرحیم هند و بود از قبیله جووریان و نجیب است باریک شیخ نجم الدین معروف
 به شیخ یا مشیر الاسلام شده بر ترک اوضاع دنیا داری نمود و تعلیم یافتن ساهل بران استقامت داشت
 تا آنکه از بابا حضرت بیست و نوبت مدت چهل سال بر طریق خود مداومت کرد و تقدیم خود بر بای نمود و بنای
 اسلام و مسلمانان را احکام داده بفرست و انزوای سر و چون متاهل شد حیدر را نواری ساخت و اولاد
 بهر ساند و مقبره قبل از فوت برب است در جوار استانه بسیاریان ملک مجذوب بنا کرده است و می بود و می گویند
 که آفرین از خدمت میان شمس الدین گروی تر نظری یافته بود بپره این طریق علیه گرفته قید کوتاپین عهد
 مغرب لایحه وقت داشت مردم بنی نصر نقل واقعات و کرامات از ایشان بنمایند در ماه سوال سالاد مقبره

شربت کل نفس ذاق الموت چشیده پیاورد رحمہ اللہ تعالیٰ رحمہ و استغفر
از خلفای حبشیہ حضرت میر محمد خلیفہ و حبیب ریاضات مشاق و حالات عالیہ در زمان سابقہ ہم یک شہر آمده است بعد از
بحرین مختصر سیدہ و مناسک حج ادا نموده شیخ ارشد و عجمی در اطراف وطن خود اشتهار یافتند و کمال مآثر
باطن و مصلحت و الاوقات و قادی الدعوات بود شاه عالم بہادر شاه در خدمتش اخصی ہم رسانیده بعد از مدتی در
درماہ شعبان سال ۱۰۸۰ در گبر حسن ناز یک شہر آمده دو ماہی ماند در معرکہ پادشاہ مذکور در وقتیکہ پادشاہ بود و رفتہ
از آنجا ہمار شدہ بد وطن آوردند و در یکی رحلت نمود در سال ۱۰۸۰ اکثر اغزہ کہ بہرہ و صحبت خدمتش شدند از کمال
باطنی ایشان حکایت عجیبہ مذکور دارند و میگویند کہ حسب بروز و مکون بودند و تصرفات غریبہ داشتند و حسن
خلق و منبتی و شکستگی و در بدقت و توجہ اتم با ایشان بود میرزا حیات بیگ از فرمان سعادت اکابر و حج
بدین تقدیر یک واسطہ منسوب بہ ابدت خدمت غفران بر منبت و لایمت و عرفان تزلزلت شیخ آدم مغربی بود
و قدس سرہ و ایشان را ہم دیدہ شیخ آدم از خلفای رشید حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد سرمدی اندر عنوان
الد علیہ این حیات بیگ بعد از آنکہ نظری از آن بزرگوار یافت و واقف طریقہ شدہ استقامت در کشمیر
بہ منصب قلیل گذرانیدہ است تقیم طریقت و مروج درویشی شد صحبتش فی الحال تا بتری نموده خوش اوقات و حساب
کشتایش و از اہل فنا و بستی و قانع بود و بودت و وقت کار و طریقت شہر و حرف توحید ہم تقدیر خدا
پیان بنمود و در طی درجہات تقوی میگذاشت و جمع را بہ ہدایت میرزا نصیر از صحبت اغنیای غافل مجتنب نمیداد
علو بہت داشت در حالت افادہ و ارشاد بود کہ یک جلسہ در سیدہ رسن شہر دسا لکی ہزار البقا
زود مدنی الحج سیدہ در باغ حسن آباد کہ خربزہ خودشن بود مذکور شد دستور پورا میر محمد ہاشم مردی
بدل کشتاد و خوش صحبت با عزت و مکن شہر بود سادت و فقیدت شاہ میر محمد افضل از اولاد و
حقہقت و سنگا سید میر اندیشہ و اسطہ ایشان معروف و مشہور اند و ہم صحبت شاہ گدا و این بزرگوار
زمان شاہ سکندر درین دیار آمدہ مسکن در محلہ ملاز تہ کہ ہمہ کجا مدفن ہم ساختند تا غم جد ایشان میرزا محمد
نور از قبیلہ ایشان جمعی در ریشی پور سکونت اقلتی نمودند ہمہ ایاد ایشان انجی اسود و تاند

به سیادت معروفه خدمت میرک میرعبود فوت والد خود میرشمس الدین فقر صوری داشت تربیه اولیت میربی اوشده
 تبوک و اشتقامت گذرانیده در آن اثنا از شاه نعمت الدقاوری بایشان رسیده حسب حال و مقصد اشد خدمت
 شیخ و اود خاکی معتقد سیادت و ولایت ایشان بود در کتب خود ایشان را باوصاف ولایت و سیادت بسیار نمود
 و این میرمحمد افضل با وجود کمالات موروثی در خدمت سیادت پناه شاه ابوالحسن قادری آمده همانا که دست به
 هم داده و در صحف بزم نموده و اینها در متابعت جد امجد خویش علیه افضل الصلوات و التسلیمات شری بنامی داشت
 به صلاح و تقوی از ستمهای وی و خاتم نشین بود و کثرت کلام الله میکرد و در آن وقت حاصل مغیر بود و سیادت
 متوجع بود و سیادت ایشان سیادت بیدر جو زار و درین شهر سعادت موی اله در شهر سوره اقصا نمود و در حواریا
 اجداد خویش بنام سوره رحمة الله تعالی رحمة و استقامت ملا عبدالرزاق کوخاری معروف به شاه عیو در ضمیمه نظری
 از خدمت خواجیه حمید حرجی بایقه بعد از آن تلمذ در پیش فرزندان ایشان گردان او کرده هر روز علوم عقیدیه تعلیم
 بتعلیم و تعلیم می گذرانید و حتی المقدور در روح و تقوی میگوشتید بعضی را عقیده این است که میل کلی بنسب شایع داشت
 بلکه حاصل آن بود و اکثری میگویند که نیا بر شدت احتیاط گاهی بعضی اعمال شایعیه یا شریعت میبود از یک عمر به
 قریب بنویسالی رسیده را هم معروف به معجزه بدای سعادت بارش فانی شده یکبارگی در ملازمت حضرت خضر
 که بعد از عرض آخرش رفته بود و نیز کوبیده در شهر سوره سوره و یکصد و سیست و دویست رحلت فرمود و بنام محمد
 عابد تو سگ و فاضل و منقول در آن و از معقولات هم بهره و افق داشت عالم و عامل و متوجع کامل بود و عمر بارز و
 گذرانید و هرگز تن به صحبت اغنیاء نداد احتیاط در مطالب بسیار داشت بعد از تقسیم خانه به شکر کا و درخت امرو
 بجهت او آمده تحقیق این باغبانان کرد که نهال این درخت از کدام باغ بود تمیل موه زنی بود بنوعی که کرد که بهای درخت بزرگ
 و بخت بزرگ او درخت را بخت خواست ملاقاتش بریده داد و استرخا نمود ازین دست حکایات درع او بسیار
 مشغول است زبانه بر منقذ و عمر یافته در شهر سوره سوره و خست فرمودند مکرر بیدار نور تابش شرف از درون
 حاصل شد از قضا الله من برکاته ملا غنایت الهی او وقت خود از میان فضلا امتیازی داشت و حاصل
 علوم در خدمت فضلامی وقت بنمود بسیار کتبهای فراغت و از او کلی بسیار و چون اصل بنمود

مقاضی او شد در شهر سته گذشت قاضی عبد الکریم ارقبیه جوان است والده اش صبه کرمه مولانا
موسى کاوسی است تحصیل اکثر علوم در خدمت مولوی ملا ابوالفتح و اقران ایشان کرد و سابقه مولویت رسید
تبعه کرامتگیری رفته مدتی گذرانیده از آنوقت قاضی یوسف بنصب قضا کی کشید مقرر فرما شد عدالت مبتدیه و چهار سال
نفاذ امر قضا کمال قضا در او است قلال کرد خالی از تقوی و صلاح و بشجری نبود از مقدمات و ارادت قضا
مغفول شد با بکل اشتغال معیشت و استغفار نمود و در همان یکده سال در گذشت ملا محمد حسن کشتو از خدمت ملا
محمد امین کافی و مفتی دای و دیگر کتب علوم نموده و در زمانی بر اقران فو قست بهر ساینده خصوصاً در علوم معقولیه
بلکه مولویت حاصل کرد و در عهد خود معقولات را بر وقت و تبحر در مسکیت و صحبت و درس و فیض عجمی داشت
که کس از خدمتش بی بهره نماند و بر اکثر کتب خصوصاً مطول و مداریه جاشی و تعلقات دارد و امر و زینت
اکثر طلبه علم که به مرتبه فاده رسیدند بواسطه نجاب ایشان است از خدمت او خند ملازک در رسوخل مانی
امم یافته بود در سینه که هنوز بهر بچاه بر سیده بود که در گذشت و در محله تاشوان حضرت سید محمد کرمانی مالای
خیزه حضرت ملازک است مدون گشت ملا محمد شریف تنوا را خفا و حضرت خواجہ محمد است خلف الصلوات
خواجہ محمد طیب بود که از اولاد بلا واسطه حضرت خواجہ است بودت طبع و وقت زمین و استقامت
فراج بسیار داشت بعد تحصیل از بزرگان خود در خدمت مولانا محمد حسن که در کسین مرقوم شد تلمذ نمود
تحصیل علوم از دقت و غریبه فرمود بسیار تبحر حاصل کرد و تصنیفات را بقدر علم قرات و عمران و در شیعه
و غیره دارد و بعضی فنون نمود مجاوره و بلاغت کلام در تصانیف از اکثر اقران او مبتدیان و ششست است در
آغازش کهول در شهر سته رحلت نمود ملا قاسم جواد از بنی انعام قاضی عبد الکریم است تحصیل علوم در
نمود و در بس اشتغال داشت متون بسیار بود اصلاً التفاتی نمرود رور کار نمیشود و قلیل القطاع و آنرا
اکثر میکرد خالی از فیض و رقتی بود در او ایل عبد بیاد در شهر می در گذشت قاضی صدر
قاضی ضیخان از قبیل بکانت در صنوسن موفق به تحصیل علوم شده اکثر که در خدمت مولوی عبد الرحمن
زرکر تلمذ نموده با وجود عسرت شدید که در آن ایام داشت بهر تحصیل علوم کما شست یکدیگر و کتب

از تخریب آن که علوم و بافتدب زور کار مضارقت و وطن اختیار نموده ملک عالمگیری رسید و آشتیایی به
 سیادت خان صدر العبد و بهر سبب رفته رفته آوازه دانشمندی او به واسطه پادشاه عالمگیر رسید و
 در برابر ملازمت با و نشانی شد و اکثر و مجاشد تحقیق بایل شرت حضور می یافت و چندین تالیفاتش
 با و نشانی شده و از آن بزرگواران بهر دو چندین بهر قضای شایعین آنجا و شتغال بود و آخر آنکه بر وقت با و نشانی
 مذکور و بنگار احدثت قصدا تقدیم بهر سبب قریب یک سال این کمال اقتدار شتغال نمود و ما سوره قضای حضور
 گردید و قضای القضا بزرگواران آنجا و اقامه پادشاه عالمگیر بمیان آمد و در و در بهادر نشانی تم قریب
 سه سال بهر سبب کامیابی کام و او در اوایل سال که بمصر من مرتحل شد معش او را از وکیل بمشاور
 در باغی که تیر و شش و در یک کوره مذقون گردید و چون در او را با لایه فکم آمد و کمر از غرض آنکه در وقت
 بودند تفصیل هر کدام موجب تطویل است آرا بجمعه خواجهم باقی قاری ساکنین در آن فکته وقت ملاقات
 را تم قریب به نو و عمر داشت بر تراض بود و بنحوی که حال را در کمال در گذشت و دیگر شیخ چون
 شهره وردی پویش گام پوری غزری صاحب کثرت و حالات بود بهمانجا اسود و دیگر خواجهم چون
 اسلام آبادی صاحب جذبه و اشتغاف و دیگر طفره بای بهمانی شهره شاه قاسم حقایق غزری بزرگ
 سنس و مضبوط الاوقات و صاحب کمالات و موقوف مضادات و تارک صحبت ارباب دولت و دیگر
 بودی شیخ غزری مزارع و تقیم از میران شیخ معقوب شهره وردی چچ علی امثال این جمعی که از او متهم
 فرضی و ذقیری باید و از علمای حلقه صاحب المذکره در محله جمالتی میبود و دی عالم با عمل و ملا ابو الحسن فاضل
 کاوه داره خلف ملا محمد اعلی فاضل استخبر و در غرض یافتند در سبزه ولذت علم و عمل حشیده جمعی با الله
 ملا ابو الحسن لوساکن میل نکر و فی فاضل صاحب طبع جامع غرض است ابو المنظر معین الدین عالمگیری محمد فرخ شیر
 پادشاه غازی پسر و مظهر انان اردست خادمه کثرت که شاه اودایه عقد آورده بود و در ایام حیات
 شاه عالم با و تقرب بنیت تطامت صورت ننگار حاضر نمود و بعد از آن پادشاه و حلیوس از بنگار لا و کثرت کرد و

شکر گری نمود و چنانچه در او ان سابق تحریر رسید او فرزند و کصد و سبت و چهار روزه بر سلطنت در اگیر با جلیون
و عالم را با جان فراوان شاکم و نمود و شرا و تلقی با رنجها یافتند از آنجمله یکی گفته مرده بگوئیم سید از طغیان و از بی
تاریخ آن شکر خدا گفتیم دافتم حروف چنین یافتیم خوف رخ سیر شاه و الا هم بر او رنگشای نهاده قلم جهان را با جان خود
تازه کرد بر افکند بنیاد و مسم سر او را در رنگ و نیم است شناسای سیر از سنج و قلم با جلیون با و نیکه زده ملک ارباب
معنی رقم از آنجمله گفت غلظت کم روبرو سیکان فنی عدل و کرم بعد از آنکه اتمام شد جهاندار شاه و قتل غانجهان بهادر معروف
کو کشتل خان جلوزیر شاه جهان آباد و جهاندار شاه و امیر الامرا را قتل رسانید و اکثر شاهزاده مارا کول و ملکه مقول کرد
و بعد خرد روز که بدو سبت نمود و مقبر امای دیگر را قتل نمود و از آنجمله سعاد الدخان میرسان میر حجت الدخان که بعد از
میر موسی ششم کشت عتبت الدخان بن نصیر غفیر است که کوشش میر غفر اول شد و سادات خان بهادر معروف میر محمد قلی که از شاهی
ایران بود و بنظر است میر بهر سوز عتبت الدخان تقویت و دخترش در خانه پادشاه بود و دیگر خدات عتبت الدخان
تبعان بخونان و سنویان او کشت با آنکه علی محمد خان از طرف سادات خان نایب آمده عتبت الدخان بایب و در آنجا بخت
مختارین رفت از عتبت دوقی می که در اقام او در و ادب و نظر آید که بعضی روزه و منصب داران فوجیاری در او کنا احمد
کرده بعضی تصرف آن است مردم گوشت را سبزش او روزه محمد سبت میر محمد طغیانی اعتدالی میگرد برده آنها گرفت
ساخته ازین جهت عبدالغفر خان دیوان صوبه از اکابر اراکان متولی داده که ملا و صاحب کمال او بر نایب صوبه غالب سولی
منمود و متوجه به بند و اصلاح شد و چند ماه صرف اینهم کرده گرفتار نمود و در احداث ساخته محمد غفرالدین میر محمد سبت است
آورده به فتح و نصرت برگشت و عبدالرزاق میر عبدالفتاح زمین دار فوج گرفتار آورده خزان حو باج و ششکیش را
به دافتمی گرفته دافتمی سبت بهر گردان بوده و مرخص ساخت که نایب سبت تطاول در از کرده در راهواری
و معات بهر گرفته و داده اکثر از آنجا نید چون بعد و سال و چند می پادشاه دین پناه از نالتش که قتل
شده عظم خان را از تفر محمد علی خان نایب سادات خان بهر فرستاده اکثر منویان سادات خان
مزدول ساخت کم از یک سال در کشمیر گذرانیده بایب سبت صوبه نعلی بغلی محمد خان قریب کمال

دیگر سر برده احترام خان کجائی مضداران کشمیر که خویش سوم سادات خان نذولر و نایب مقرر
 شده علی فخر خان روانه حضور کرده احترام خان بجای مقرر روزیست کرده بود که حضور از کشمیر از
 سادات خان بفرمایند غایت الدخان که از حرمین برشته مور و تفضلات پادشاهی کرده گزاف
 نایب نظامت کشمیر تقریفات و نیابت تمام اقبالیان و دیوان صوبه فرستاد و نایب تفضل میر احمد خان لیس
 میر احمد خان کلان را که در شجاعت و ضبط و ربط شهرتی داشت بود و خان نذولر را در شهرت کشمیر
 الحاق که فرست سال کمال نظم و حسن و دادرسی فراوان ملایق را کرده خود ساخت مقرران و متعلقان
 و فحشات را کجائی و ذلت از رتبه و اعتبار انداخت اوایل سال فرار و قصد وی یک پادشاه دین پناه
 بسبب حرام نعلی مردم باریه که درین شس و هفت سال محوره غالب سلوکی را کجائی بود و پادشاه همیشه از
 آنها مزبور و متشکی بود از راه حضور تبریر و راه تقدیر محمد را در خان میر نورنگ را شش او را غفلت
 بهادر مقام الدوله خطاب داد و محل عقد و سلطنت را که برای و نهاد سادات پادشاه شورشی آمد
 امیر الامرا حسینعلی بن از اقصای کهن معین الدین نام شاهزاده بجای فرار داده با فوجی عظیم آمد و غفلت
 خان نذولر بر شش آنها اعتماد کرده نبولست پادشاه را برداشته درون بیرون قلعه و در ولایتی بطور
 ک آن آنها محبوس گزاف بعد صرف قلعه و در ولایتی عذر و غفلت شش و وزیر پادشاه گرفتار
 بقید او روزی در چشم منور زاده بر یکماه محبوس بود بعد یکماه که غدا بهای شدید کشید نه به
 انشائی منته نذولر شهبادت رسید عجب پادشاه را در سر دین دار بود قدرانی اهل کمال از
 طایفه جه علماء و شجاعتی مصوران و نقاشان را بسیار معین نمود و صلی را دوست مسدست
 و جود و حسن و عبادت خالق منار همیشه خود گرفته بود و اهل عالم از واقعه بانه گرفتند واقعه که
 این واقعه موجب ظهور فتن در اکثر بلاد بلکه ممالک دیگر شد از آن مدت باز تقریفات عالیشان
 روز افزون است و اصلاح امور را عی در رعیت صورت نمی نبرد و شاعری درین وقت گفته

تاریخ دیدی که چه پادشاه گرامی کردند هند و بر و چهار راه غامی کردند تاریخ شهادت شهنشاه گفت سادات
بومی ملک عراقی کردند از دیگر است دل با مرصیت گفت تاریخ سجدیدنا و اگر ملائند و نیز فاعلم
و اما اولی الاصبهار بخدفت الف زایده و نیز تاریخ میل در چشم کشیدین شد رالم قووت تاریخ میل
کشیدن چشم و میسر ساختن پادشاه را چشم رخم عالم یافته تاریخ المولفه از دعای سلطان عزیز
شکر گفتار خجسته شکر شاه فرخ مسیر سعادت الدین نواریت بخندگاه عالمگیر افسرین میل چشم حق بین شد
است لغش روان بجای سر چشم مردم تمام خوشتر است از غم آن شد کرم تخمیر نشود شکر گمان
چشم نمک از عبرت اندرین نشویر شاه این حال پادشاه جهان خلعت عظم ز بهر است و ضمیر دیده
چشم رخم عالم گفت مقبل نور چشم عالمگیر فی الواقع این واقع موجب تلویش و تفرقه عالم شد احوال
اصحاب کمال که دریندت در کشمیر سر روی روزگار نمودند باین تفصیلت غایت الم شال در حدیث
وضعی کای وقت عضو کما مولوی ابو الفتح کلودر ملا عبد الرشید زکرتی نموده و از مدرسه بعضی از
خواجہ صدر رحمنی نیز یک علوم نمودند و در اندک زمانی براقران فایق شدند در علم حدیث و حفظ قرآن
انند و آن لایسها در مسیح بخاری فطری شدت میگویند سی و شش بارند اگر صحیح بجای من الالم
الی آفره کرده و منور بسیر نموده و میل گلی معالم تقوی میشود و اکثر زبرد تقوی سکندر زید و در خواب
حضرت بیان شیعه الم سر شد و فاروقی داخل طریق شد و ترجمه ان کتاب گفت در صحبت اول
بناثر قلبی رسید و بعد در نوبت که جامع است و روبروی خاتمه معنی روز جمعه اشتغال میکرد
و طبع مورخون هم داشت و شعر صوفیانه و در وندانه مکلفیت و درین شصت و شصت در سنه هزار
کمید شصت و پنج در ماه شعبان رحلت نمود حافظ حسن عمی از ده انده در شهر کمر قرب مستقیم
حضرت سیدنا و پادشاه میر محمد امین اولی سلوک فرمود و اولاد در خواب میر محمد علی قادری
قدس سر آمد و سر شد و اخذ تعلیم کرد تا نیا بخدیت اخوند ملا نازک لقتشندی نسبت حاصل نمود

به شفاست و مرغ و عمر خود را بسیر میبرد با وجود در حقیقت و ضعف بری اکثر خمس الاوقات
 در مسجد ادا میکرد و بجا نه اهل روزگار هرگز نمیرفت و شیوه تقوی و عروج پیش گرفته شد
 روز یکبار در مسجد از پدر رسال هزار و یکصد و هشت و بیست و پنج قریب بن بود و عمر در گذشت میرزا فتح
 قادری از طبقه شادی نوریهاست که از تجار عمده کشمیر اند و والده ماجده اسن صبیحه صفیه
 حضرت میر محمد علی قادریست چو میر محمد علی را سیری بنمود و او را متبنی کرده ترتیب ظاهر می
 یابنی نمود و تعلیم علم و ادب و تقوی فرمود و سنگام حرکت شاه جهان آباد در سن یازده سالگی
 او را قائم مقام کرد و بعد بر اجبت از دلیلی یکی بر ترشکیش که رسیده وقت رحلت با وجود فی الفقه
 و ضابطه آفران خلافت خودیش نشاند بعد از آن میرزا طور کمال تلمذ و تقوی و خانه نشینی
 ظهور فرمود تا بود بفضل تقوی و ارادتش که دشت اکثر اولاد را ترغیب به تحصیل علم تقوی فرمود و تربیت
 فضیلت و اخلاص رسانید و رسال هزار و یکصد و هشت و بیست و پنج در ماه شعبان رحلت کردند و در حوزار
 مسکن خواست و سلطان میر جوهر را و زاده شایخ نور محمد مروانیه است تربیت یابنی هم از دست
 در جوانی با وجود ریاضات و عبادات تحصیل علوم نموده به فقه و حدیث آشنایند و بعد وفات
 حضرت شیخ نور محمد بر سر خلافتش نشسته تمام عمر تعزیت و تقوی و آزادگی و بزرگی گذرانید
 خود را وقت خدمت خلافت مقدم و علم نمود تا بود بر طریق و توابع و تشریع و تفسیر و تحقیق بود
 حضرت میان محمد امین دارد در موقوفات خود نوشته که از سلطان میر یوی قنایم آید و رسال سنه
 رحلت محمود سکیم غایت الی کانی خلعت عاقله محمد ثریف جلب است که ذکرش گذشت تحصیل علم
 ضروری نموده بقیه طبابت مشغول شد در اندک زمانی بلکه فراوانی حاصل نمود و صداقت عجیب داشت
 از علوم غریبه خصوص رمل و شایه نیز با خبر بود حکایات نادره از آثار و ثمرات این علوم از و منقولست
 را هم حرکات در خدمت مرشدی مرادی نوشته است بود که محمد طاهر گشت ائمه نقل کرد حکیم غایت الله

و در روز در سمت کوهها برید و بدان وارد شده و حیفو برین شانه گوسفند داشت کوه بالا خط نموده حکم کرد که
 ازین شانه معلوم شود که راه را محبت شهر زد و دست یکی از اهل محبت انبیا افتد و شرح بیان می شود و در شهر
 یکی از کلمان می بود بعد نماز شب نماز نور جلو دار طیب حکم آمد که حیفو خان صویدار محبت مجبور
 خبر سوار شدند و شرح آغاز کرد و خود حکم انبیا افتاد و بر رسیدن شهر حیفو خان قضا کرد که لالت حکم
 در طایب بسیار بود حسن صورت و سیرت و دست در شهر شایسته هر ضحان در گذشت خضر
 محمد شتی عرف زاد و در صفین توفیق خدا طیبی و در چهار سالگی تقرب یافتیم کتبی بنی نظر حضرت مولانا حمید
 خرمی تسبیح و موفق تحصیل علوم و آفات شرعی و عبادات شده و اهل تقرب تقدیم بنوکر می کرد و چون
 حاجیه طلبش هم رسید در خدمت شیخ محمد علی شتی رفته تقدیم نام و استقامت کامل نمود بای توفیق حکم که ششم
 بخدمت سلوک کار کرد و در توکل و استقامت و کثرت عبادت بکمال با صفت و تحریر رضایف مفیده عربت
 شد و در همان آثار از بار حیا الابد با بوضع قدیم میگذرید و شهرت و خود نمایی و دنیا دوستی استقامت بود
 بطریق علی و حشمت علی و ذکر بود بعضی مردم هم تعلیم باطنی از خدمت شریف شدند و الوارق و لغا و آثار ولایت
 هویدا از دیار لوزبارش میگردید و چون منظر حقان اسرار و طمع و قیوم انوار بود با وجود شدت درع و تقوی
 هرگز از در و درونی نمی استود چون عمر مبارکشان شهادتی و نمودن ترمیم شوال در سلسله رحلت فرمودم
 عروفت همانند شرف زیارت و عبادت آنجانبان فیهما توحید و نظیر حال منم شد از اکابر و اولیای عمده و
 دشت خود در ریاضت و تقوی و معارف علی بود ضبط اوقات و کثرت عبادات استیلا کلی از میان افرونا
 داشت فرزند آن صالح و طالب علم کی بخود گذشت در حوازه خانه که حیفو خود مدفن قرار داده بود است بود
 حضرت قاضی دولت شاه حشمتی بخاری معروف بحضرت ایشان مولود و مستقر اس اسرام از بلاد اردین است
 چون نشو و نما در بخاریا با فتنه و نجات نامی تحصیل متون و خیابان پیدا شد و حضرت مولانا میر
 محمد شریف البخاری الکلبانی قدس سره رسیده تربیت و طایف بکمال صورت معنویه فائز شد بمیر

ترسیس علم طهریه و خلقت ارشاد باطن متنازع و سرافراز گردید عمر باور و ولایت ماورالنهر و حدود ترکستان
 با فائده و افاضه طلبان مشغول بود و بهر جای پیشه نویسی و معانی فرموده و آخرت نامی عمر باور و همین مختارین از قد
 ترکستان حرکت نموده از راه کاشغور و آفراسیاب هر سه هزار و یکصد و بیست و سه عده کشیمیر انقدوم شریف
 مزین ساخت و زیاده بر سه سال و ای تربیت و ارشاد درین شهر افراخت و جمع کثیری از اهل علم و صلاح
 حدیث شناسان و غیره اتم از نظر تمام انوار شریف یافتند آخر الامر بقصد طواف بیت الدرباره منهدم
 متوجه شده چون بر بلبل سیده بنابر التماس بعضی امارخت اقامت چندگاه بهمانجا کشیده درین شهر
 یک مجلس در رسید و مختار اصلی را بنیدانی و قهر پادشاه شوال سینه هزار و یکصد و بیست و شش بطور آمد
 و صدقان ایما کریمه و من خرج و من یتیمها جبر الی الله و رسولهم ثم بدركه الموت فقد وقع اجره علی الله و الله
 که سعادت و مدار فیض الانوارش مکرر دست داد و صحبت خلیم اتفاق افتاد و الهی از قضا من برکات
 و ارفع در جاتم تنبیه گفت که طریقه علیهم سویرا جناب ایشان کشیمیر آوردند قدوه اهل ارشاد شیخی و مرندی
 محمد اوقدس سره انجناب خلعت ملا محمد طاهر شیخی معروف بعد تحصیل علوم ضروریه از مشغول و مشغول در کمال
 غفوان جوانی و دوزن معرفت سبحانی بهرساننده فریب سال شش از نور و نور مرشد بر یافت شاد و عبات
 زاده است خال فرموده چون کثرت طلب ایشان حضرت مرشد عالمیان شیخ عبدالعزیز سرمنهدمی فاروقی
 کشیمیر از من فرمودند بعد ملازمت و امانت تحصیل لوازم طریقت دست از اشتغال نبوی با وجود قضای
 صوری و کثرت غلایق بر داشته بسر بند زفته جندی در خدمت مرشد بزرگوار گذرانده و زواید و فوائد حاصل
 فرموده بایر حضرت باجارت ارشاد باز به وطن آمدند و بعد سه چهار سال از بنی قریه مرشد رشید رفتند
 انجناب را در شاهجهان آباد یافتند و از خدمت حضرت توفیق الله خواجهم محقق شریف که از همین می آمدند هم به دست
 مرشد آگاه بهر ناگفته زبانه بر یک از خدمت گذرانیده باز کشیمیر آمدند از یمیر تبه ترک فاجان کرده بر روی
 در مسجد معروف بجهار تروا فرمودند قریب چهارده سال بهمان حال گذشت باز از جناب مرشد طلب
 با وصف کثرت غلایق شدت غلایق حدوث آفات فتن و فساد و متاع عیب محن روانه سر منهدم کردند

و به خدمت آنحضرت در شاه جهان آمد و رسیدند و مدتی در خدمت گذارند و نیزه کمالات فی خدمت خاندان
نایز شده باین اران عطیات معنایات بروردگار بکشمیر توجیه فرمودند و ارشاد بطریق فایزیه و نفیست
حضرت مرشد جبار می نمودند و از خدمت قدوه الاولیا شیخ محمد علی رضا که در آن احوال کشمیر را به قدوه دوم
رنگ فرو دهن برین گوییم هر دو در خدمت حضرت طریق گریه و شهادت و در خدمت باقیستند از آن تاریخ تا به
عمر مبارک به صبر و قناعت بر خاوه شریفیت سلفطوی گشت نبوی استوار نشسته شب و روز غیر از عبادت الهی
و دستگیری منوطان بخرناشنای کاری انداختند و طالب لب بودند و هرگاه از هر جا بوی درختی می شنیدند
بدیندیش می رسیدند و خود کمال فرحنت را مینت کار به سوز و گداز می نمودند و شیشه ها تا روز تا آه های سینه
افزودن آنها می جگر سوز می کشیدند تا آن اکثری صحت هم سرست میگرد جمع گیری و جم غفیری از فیض نوال آن
صاحب کمال خوشحال شدند و حتی بعضی عورات هم به خدمت رسیدند و در قوت کمال احتیاط بودند و دست خود تا آخر
عمر بچند و نقد و غنای بی پایان در جمع امور زیاده برید و ماوراست می نمودند و اکثر محتاج به قرض و وام نمیشدند و هرگز
وسعت می سیری در داخل میزدند و در بنای آن محتوطان الهی بودند این عامی سعی کرده بقدر سعید و سیرک را بوی
عوض طالب علمی آن که چهارنگ روز میزدند می گشتند کمی گرفته بود آنحضرت هم برای ادای قرض ان تمام قرضول آن
فرمودند تا حاجات آنحضرت سببی می شد تا چشم از دنیا نباشند و زنده بگذرند و دست و محبت و فدای
بر آن خودت می کرد آنحضرت دست دهنه دوم از دست پنج دیگر بزرگم شوخه محبت حضرت بودند و درین باب کار غیر
می نمودند و آقا با وجود صیفت بری در بخیر و تربیت بر آید و نخواهد و حلقه سکوت بعد فخر مدافعه میگردند گاهی صان
از چهل هم زیاده بودند و گاهی یکی نیکو کس می رسیدند بعد از شراوت که به طولی نامار نتیجه خوانند و بوی بارانیکه نموت
حاضر می بودند و ایامی می بودند پس تلاوت کرده بکار کلمه طیبه مشغول میشدند و درین من نققد و اردو
مینمودند و اوقات تمام شب و روز بپوشیدن سوره صروف و معنی قیادت مخصوصه بود که هرگز آن گنجایش این مختصر
ندارد و در خانه و محراب و محراب این امور را اوقات بود و تفصیل احوال آنحضرت را در رساله فیض مراد که تمام احوال
آنحضرت نوشته ام مقدم هم در حین سال نزار و کعبه و سی و یک روز شنبه در سن منقاد و پنج رحمت فرمودند فی الله
فالی عنه

تعالی عنه و از خیاه و جعل معالی القرب بمشواه تاریخ و مال آن مقبول و الجلال بعض بر این نظم و شعر گفته اند تفسیر
 اصحاب حضرت محمد و نقباء و حج تاریخ مؤزول و منشور عربی و فارسی با نقطه و بی نقطه نگاشته و همه آنرا در کتاب
 مراد آورده اند این چند تاریخ خود اکتفا رفت تاریخ حقیقت از هر موقعا کثرت قبیه عارفان حق آگاه مستحق
 لوحیت مطلق آنکه بوزن ملک عرفان شاه چون گل سرسبز باغ جهان دست بر دست رفت تا درگاه جلال
 ملک دل خلدن گرفت حال از باب شوق گشته شاه سیدان از شوق فرقت او که اندر گلگون ناله و آه گفت تاریخ میل
 او اعظم و در شک کمال رسول الله از خفای سپهر غم نیاید سرگرم با دل عزیز فریاد چشمم زینگی که حقیقت در این آسمان
 همه خواند شاه و پیش آسمان گاه منقذانی مانده شد راه اختر سرجی می مع الهی گوهر سحر حق آگاهی نبوده
 فتویا داده فقط سیمین از آن سادو علم خوشتر سپهر افروخت رفت اجابت بر غم بخت سبیل شریف او بخلدین
 گفت دل نقشه باقی درین گوهر فکر را حومی نسیم به پیش ملکهای غم با بزرگوار کردیم آه از شیخ راه شنیدم قیامت
 آشکارا و در نیت با تمام در پیش سلطان است سال تاریخ وصال آن امام گفت با نقت او مراد و حجت در خیال سال
 وصل مرشد عالمی بکرب کرد و در مصرع است تاریخ انخاب شیخ اهل علم و حال و خازن سرار بود قطب شیخ جهان صاحب
 غلت بهات قدوه اهل شریعت گفت و خواند دل باز بر حق و شیخ در بود آمد خطاب میرا و یب بخاری از
 سادات نجابت ملذذ و خواب حضرت مولانا مرشدنا سید شریعت کجایشی کرده بیند آمده و در جدت سادات
 میان عبدالنبی سیام جوهری که یکانه پیشانچ شده و تان است سلوک راه باطن حاصل کرد و در تتبع آثار شریعت
 و نقاد طوار شریعت مضطرب علی صلی الله علیه و آله و سلم صلاتی داشت اوایل عهد فرخ سیری کشمیر
 وارد شده جمعی از طلبه علم نجف متشایر یافته اکثر تدریس علوم دقیقه میکردند و سال هزار و یکصد و سی حلت
 و کشمیر در محله کوه نور که اکنون است استوار شد شیخ اکمل الدین المشهور مرزا اکمل بخش از اولاد حضرت
 سلطان خواجها حمد بیست جدا ایشان را تشکین داده و در بدخشان متوطن شده بدخشی از آنجا کشته و در عهد
 اکبر پادشاه بهندرسیده نوکری اختیار کرده و خدی نام کشمیر بود بلکه محمد خان خطیب داشت

بالحمد والحمد لله عز وجل عادیان در حضور قضا کرد و میرداد و طهور است متطهر نظر حضرت خواجہ حبیب الہ شد
در دوازده سالگی شرف انابت انتخاب یافت و کمر بجا برد و ریاضت سخت برست ترک نوکری داشت ہی فرمود
در کج فقر و تنگدستی است خدمت و فدویت مرشد بزرگوار ایمان جان نموده بیایم بدان رسید در دست موج
سالگی بخت آفتاب فایز شد و بر سر شاو انیطر تقدیر کبریا علیہم مکن مریوز چشم معانی معارف از دل حق
نشرش بکوشش آمد و بر بیعت شیخ بزرگوار مرید الدین عطار و سولوی اعنوی جواہر اسرار منصبہ اظہار آورد و چون
طبع شریفش میوزون بود نظم معارف فرمود و جامع معارف کتاب بحار الفوائد است که چنان در جلد است و
مکمل شده و سوا ای اہم معارف میوزون نمود و درین سالہ متبی چند فقیدہ سیمی بہ بحیرہ انوار ترک در آن ہی بود
سلوک نظم آورده بہت می آرد چون بریدیم دو جہان را کہ سواد الوہبید چشم پوشیدیم برہو و نظر کتاب دوم خوش
سیکاتہ ملائکہ و برین لہرینش و مسج و رکوش نمی آید آن فرنادیم فکری از دل ستولہ شد و بر اصل رسید مستم از بیان
حق راہ بچون کتاب دوم سرین اتوی خود مانده امر فکرت دل معلوم شد تعلیم تصوف و ادا تم تلخ شیرین شد و غم ملی
و سوا برست مکریم انیس من چاکہ آیدم انس حق چشم از غیر حق بداد کرد و از خدمت کثرت زبہان ازاد
فتح کلام شد و امر ارضیحت پوست از تقیر بیالی آمد و لذت دادم شد تمیز کہ چہ تلخ است چہ شیرین است غذا جیت
نافع بداد آنچه مفراقت دادم طاعت در کف دست بچشم حاکم نیست آرامش در و ریخاد دادم اکل نور شدیم
غدایم خاکی شد الحمد کہ سر و چہ مقام افتادم منور فقر کہ فخر نیست مخرج شدند چون بخی کہ مرشد سر خود بہر دم
سالما خاکدیش احوال بکافتم تا کہ باغ شدم و چشم فرو بستم و بر مرشد کہ شدم بختہ آمادہ بکار در ہمہ قید
تعلق زبہان ازادم جبروت ازین پیش منازل در راہ کوشش دل جانب من کن کہ بر شرح افتادم انکہا گفت
کہ برگ سنجابی ہر بیت در زمان مردم و مردانہ برہ افتادم مردم از خویش منی نندہ کہم حضرت است جان باقی
عوض داد و جوانی دادم قابلم قلب شد و روح صفت بیست بر قدم آنچه بطور داشت منی بہ دادم اصل ثابت
شد و لا فرج نشترہ شدہ ام لازما است رخ و دیدم و زان دادم من چہ ہر کہ بدل گشت تو ایدل شتابان
خیر مقدم

خیر مقدم همه عالم که بجز افتادم از تنی با قیام من که کنون سال است جانم نیست همان است و رفت از یاد من
 کاشکی هر سرسوی بهیم جان بودی که اندرین راه بشکرا تا آن میادوم تا دوسم سال درین حال سپری کردم
 تهر تا قیامی نیست تقبل از آن میادوم و انقیصیده طوالت بنا بر اختصار در سال بهمن قدر الکفایت
 چون جد والد را ششم در عقد بزرگوار ایشان بود خاندان جدا در می راقم ارادت خان خدای ایشان
 داشتند در خوروی نظریات و التفات به راقم خدوت میگما شتند بعد واقعه شدی مرادی بخانه
 بر ابطم خایم اوست ملازمتش سر شده سور و الطاف مخصوصه گردید و صحبتی با اینها حاصل نمود
 خلوت و جلوت مخصوص بعضی مایات نمطه کلمات شد اینجا با ایل متفقد و غم غم شریف
 امراض بدنی بهر تنیده در شتند و مرض کمالی روی و صبر و شکیبی داشت است دهنم هر کج
 سینه باز و یکصد و سی و یک غرض حسر البول که منجر با مرض و بگردد بوال لایزال فزاید و باریج است
 اینجا با احتیاج لام جنب یافته در نواشیج کامل بحر غفان طراوت بخش نرم اهل القیان بسوی عمر
 حنیت روان شد از بجز ششم جان گوشتان شد گذشت از ماه حج چون شت و نه روز یکشنبه
 شد و مرد و زن افزون گرفت از آن خوشبید جمالش حوزره محو نور لایزالش بی ثبات و از فانی خیران
 جوار بویها را ان شک نیران همه از جان خان مان بگبو همه از نوز دل و امشد اگو من از حرمان خود شکام
 بجز بدست نگرانی کاری ندارم شمرگان گوشتار بچ شقم از عالم بر کامل رفت گفتم در کندی از امشب
 علم و حال بودند که تفصیل ایشان موجب طولیت شکل شیخ ذاد و اسلام آبادی عالم و عامل متورع کامل
 و ملا محمد بابوشهر و روی شقم الاحوال منتفی و متورع عمری ریاضت و قیامت و عبادت
 و تقید و خلعت و اوراد گذر اندیده شیخ حبیب الدین کانی نازک متورع شاه افضل شاهی
 و فلاشیوری نازک شرف اکثر از کتبت کلام الدار قوت میکرد مولوی ملا عبداله شهنشیر
 بدین میری بقبول کمالات استم بود و مع علوم تعلیم و تعلیم در عصر او همچو او بود در حدیث طوالت

حفظ آتی بود محققانمان که عصر سلطنت پادشاه فرخ میر جمیع فضلاء و ارباب کمال بودیم قدم قدم بآب
 مولوی و بدین دیگر در راه و در داد اکثر دانش ثروتمندان را جمع نمودند و از جناب پادشاه مأمور
 ترجمه عالمگیری شده بود که حادثه بیست و پادشاه ظهور آمد راقم حروف را از کمال فی استعدادی کمال
 آنست که خود را در سنگ تلامذه ایشان منعقد سازد و بهین قدر مکتوبات که در آوان جوانی با وجود
 کثرت مشغولت غلظتی زیاده بر سر چهار سال اکثر حال هر روز صحبت اکسیر جانشین در مدرسه بود
 بقیه احوال ایشان در اوراق آئیده مرقوم میشود ملا عبدالعزیز خجسته از فضلاء عهد سعادت طبع و حد
 امتیاز داشت کلمات عربیه و فارسیه و خط ایشان رفایز بود حقیقه حبیبه شعری هم میگفت و بالغ
 تخلص میکرد و با ترشیت روزگار و گردش بیل و بند در عهد پادشاه فرخ میر پادشاه جهان آباد
 رفته به از دنیای نیست و در خدمت خواجه محمد سعید نقشبندی قنیت و در آن اثنا بکمالت عرب
 در شاه جهان آباد رجعت نمود مولانا امان الدین علامه از سر کرده داده یابی این شهر بود چون الد
 صاحبش سوا ای ابوالخیر هم خط و افرار علوم داشت با تقضای حسن استعداد و در خصوص تحصیل کلمات
 رایت همت را برافراشت در اندک زمانی بر تبه علامه رسید و سود اقران شد و در علوم معقول و منقول
 قدرت کامله حاصل کرد و با وصف این مناقب میل کلی به مردم و تقوی میفرمود و در حسن اخلاق
 عموم شفاق میشنا و مریگان را اسیر میفرمود و در عین گرمی و بهکامی تدریس نیا بر واردات و نوی بار و وی
 کیهان لوی رفت و رفته رفته با وازه کلمات با امیر الامرا و افغان و در آن مصروف الدوله و بط کلی بهینه
 و این تقریب هم واسطه فیض صوری و عنوی به محتاجان شده و در حسن عاقبت آن کلمات شریف
 در اوراق آئیده مرقوم ملک حسرت سلک نبود و در هنگام افاده بر اکثر کتب تحقیقی حاشیه مشکله نوشته
 حل مشکلات و در سبیل موصفات ایشان کمال وقت و نهایت غموضه از موصفات متاخرین ممتازند
 ملا علیشکور و ملا ابوالفیض بخشی برادران علوم معقول و منقول هر روز در کمال روشمندی
 و دقیقانی

۱۲۲ در دقیقه بی شناسا بود و در آن ترایس غریب تدقیق و عجیب تحقیق طایر مسمومند در علوم غریبه هم مثل
 هیئت و امثال آن مهارت داشتند و دست اندر دست هم میبافتند و محمول گذرانیده اشتغال بکار علوم داشتند
 و مهت برافاضه و افاده میگماشتند و آخر عمر ملا عبدالشکور را نهم تزدی در فضیلت حضرت شیخین
 بر خباب حضرت شاه اولیا خاتم الخلفا علیهم الرضوان بخشید و مردم بهانه بخوار نمود کورات غلغله در جان
 ارباب علم انداختند فقیر حقیر از زبان اکثر نجرمان معلومی شنیده که تهمت محض و افترای سخت مدت معلومی
 زاده بر این بدست که در بعضی احادیث صحیح بخاری که شیر با فضیلت بعضی شایب کرده بود بلا الوافیض
 اول قضا کرده بعد چندی ملا عبدالشکور هم آخرهای فرخ سیر شاهی رحلت گزین شد میرزا نورالدین شان
 از سادات ایران و بجای آن دیار است بقرب قرابت قوم الدین جان از مندا آمده بود مدتی در میان حدود
 گذرانیده چون میررضی برادرش بدیوانی کشمیر امتیاز یافت میرزا نورالدین هم دارد کشمیر شده باز به
 مرصبت نمود و در زمان پادشاه فرخ سیر داروغگی و قدر دیوانی یافت از کشمیر آمد محروص صاحب اخلاق حلی بود
 و به صحبت میرزا صاحب رسیده و با محمد سعید شرف و امثال او به صحبت و زبده شعرا هم گاهی بطراز ابرام
 و گاهی طریق خیال اندی و اکثری به منشی میگفت و دیوانی درست کرده را هم حروف تیره باب اصلاح شعرا
 خدمتش بود و در شهر نزار و مکه و بیت و محنت رحلت نمود انجمن است ارباب و ادب طبع تعاد و قوافی
 او قلم می آید ز رفیق کسی چون مصرع خسته به نام ملال آسایک باستان شربت پروانم انجمن ایرانی است
 امید خلد و وقت اراده آمدنش کشمیر تقرب بخشیکنی نوشته بود کسی و دیگر شرح دل و دیده گران کاغذ
 کی شود بحر سیاهی و بیابان کاغذ از سخن سیر بی کلک جلالت ادبی شده از طوطی نطق شکرستان کاغذ
 همچو طوطی مارین از رنگ نجومی نجم چون مرثیه رب اینچه خداوند کاغذ نامه بسوزد کم کاغذاتش رفته باشد انجمن
 بود دیده فشان کاغذ قاصداه با میدره ان کس را که مرا کرده از نزد غریبان کاغذ سختی جان زود بخت

کما نم کرده است چرخ منت کشش استخوانم کرده است رستم در ملک مغنی طبع نظم شایسته دشمنان را غمناز این
 پیام کرده است از حقایق چرخ نگیان این منیر بیکس اینجا برارم به پنهانی نم کرده است عمر شمس از هشتاد و یک روز
 خواجه نورالدین یوانی از اعیان شهر شمشیر در علوم تحصیل درجه مولوت رسیده بود مشغول تدبیر داشت
 بهره مند از فتون شروانش را و در این چند نفر از دست میر کمال الدین از خیب سادای کشمیر بود در عتوان
 جوانی کسب عنوان سخندان داشت و شتی در نظم و نظم نیز برسانیده و خط نستعلیق شکسته را درست کرده
 در ملک ملازمان شاهزاده سلطان الکبر الشطرنج یافته بچندی با باب مجلس کارکنان اربابان و هم
 سرکار نو بود و بعد واقعه خروج شاهزاده و فرار ایشان بجانب ایران کشمیر سید و عالمی را به خط و انشا و
 گردانید تجرید فضلی از غایبانه نوکری پادشاهی و جاگیر حاصل کرد و رعایت قناعت میکردند و قناعت
 رنگین با بکار نشین ازین میر کمال را بسته خاص و عام مذکور است از یاد یک قلم درین رساله اکتفا نمود
 در باب سید طبع عمل که میان حضور الیدی جای آن باز نرفته فرماده بود یا ریکه مخفی است قول عملش
 بکریر لایم هر اسر غلش چون طفل شیر پیش از راه در زهره است و حقیقت غلش طبع عمل مصفا که از
 شربت خانه خلون آن عطف است اما حصه تخمینا آن خط است آن اختلاط انانی زمان شده بود و واقعه نوید
 شیرین است و سنگ زرنوز خانه شونجی این دست را برورده میباید که اندخت بحکم الاوقاتیر شرح بما فیہ حقیقت
 مسطور بر منصفیه طهور جلوه نمود و خود گفت که جو فروزش گندم نامی شنیدیم زهر فروزش شنیدیم دیدیم باز
 نظر را که افعال نریگان خالی از حکمتی نمیشد جاسوس فکر ابره بود و اندیم سلامی از مدعیانیا تم
 گاه تصور میکنیم آنچه ساکنان طریش تیر از آن است که از کثرت ذکر با قناعت بصورت ماری برانده گاه خیال
 بندیم زار مشرکان حقیقت که از شدت سیاه فراطین رنگ سیاهی درونشان گرفته و گاه حدیث من
 انش از انطور داشته میدانم که به مقتضای مقوله الصبی صبی و لوتی النبی در طفل تراخی در غلط افتاده
 بچرخ

بچه رتبیایی بنی طراورده ازین غافل که این فقر بصورت خیرینا بودن این نوع موامخالی همان حال عصای موسی مادم و گاهی
ریاضت و جهاد و استقامت را از این طریقه می بینیم که تو هم کشتن با نفس که در طبقت چنین حلقه عکس زده کردند
ازین بجهت که آن معرکه جهاد و کبریا و غیره را قبل از آنکه عود به دست خود نمی شمارند حاصل که جهاد را از این عطفه
عدم در یافت که حقیقت این الخور و خودی بجهت و سیرا و طلب راه نمی برد که خود را با غیر مانند و این عقده بنابرین
بکشد اندر واقعه میر کمال الدین در آخر هزار و یکصد و سی یک اوایل سنی و اتفاق افتاد خواجهم علی اکبر از کاکا
مردم چنان و باور داشت که نزدیک بهرات واقع شده در آواخر روزگار شاه عباس ثانی از ولایت بقیع مندر آمده
بنابر بعضی روایات که خود در دست بقیع آورده است بعد مرگت که ثانی به باز بهیند رسید در سبک ملانان باور داشت
منسک شد و تقریب بعضی حدیث کثیره که در میان اتفاق می افتاد اما تا آخر عمر سکونت و طوطی در کثرت و داد با وجود بقیع
به صلح و جدت مروتی حسب طبع سخنوار نیست و خوشنویس و نظم و نثری است رقت و بکلی در منش و دلش این کار ادا نموده
این چند شعر که بلا واسطه بر ارم فرستید مرقوم شود باید آفر که در محرم گیسو تو بود تو تپایی بصرم خاک سر کو تو بود محو گردین بخود
افتادن من اثری که چشمم سخن گو تو بود بی سبب بختی نظر انداختم این چه لایق تو و طبع سخن گو تو بود دل بود از من است
و اگر از نظم حشمت این چشم که از گرسهاده و تو بود تالاب و لعل تو گویا نشود درین مکتب تو پیدا نشود نمک دیگر از این شانی
قطره تا واصل دریا نشود گرم تر از خیم رویت تلخی نرگ گوارا شود مرده رازنده کند از بختی کما حشمت سی می کنند
سعی بهوده ندارد حاصل سیل از نیست که دریا نشود حشمت تو مراداده شراب چون در نشاء و دیالان شود و در آنوقت
صحبتش که مشتمل بر تعذبات و غرایب بیشتر که تمام ذوقیات بود و خود می نیک کرده شد کشتی تا کمی نبوید و عمری
با برکت و جلالت نیست زیاده بر نود سال سیده بکمال کمال آسایش گذرانیده و اقربال منرا و یکصد و سی یک
در گذشت در بقیع که بیرون خانه که مقفل مسجد بنا کرده خودش است اسود نشان داده سلطان رفیع الدرجات
بپرست نهاده رفیع الشان است و استادت با بره و قید فرج سیرا و از غیب بر آورده باد شاه با قضاوت
فجاج تاریخ تولدش نه و دو چه در بقیع سلطنت عایشی کرده مرض در گذشت برادرش در بقیع سلطان رفیع الدین

نام داشت برآورده و اکی کردند ملقب بشاه جهان ثانی شد او تیر بدستور در کلان پنج و شش ماه متکی بر سده سلطنت بی تقلا
بود و قتی که لشکر پادشاهی بر سلطان نیکو سیر سلطان کبر این پادشاه عالمگیر کرد و کلبا و خرفج کرده بود متوجه شد در اثنای راه
واقع حلت شاه جهان ثانی تیر و داد او افراسال هزار و یکصد و سی و یک بود ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی
ابن جهان شاه نام املاک این سلطان روشن از حیرت سادات باره و امرای حضور و کلبان ایشان را شب از قلم
شاه جهان آباد بر آورده با کلبا در سائیدن تخت و تاج را به وجود سعادت حضرت مزین یافتند و آن حضرت خلعت
یافتند جلوس پادشاه اوایل هزار و یکصد و سی و دو بود و از جمله قیامی که اوایل جلوس داده است که نظام الملک سادات فتح جنگ
اکبر و حکام کهن که از طرف سادات باره بودند مغلوب و مقتول ساخته شدند و سادات مهم کهن کهن
منها و خا طره شده سید حسنعلین را در قطب الملک که میر بخشی امیر الامرا بود در رکاب پادشاه بجهت رفع این غایب
از کلبا و متوجه کهن شد قطب الملک که او را کلان بویان اعلی بود بهنگام نهم نیکو سیر در شاه جهان آباد برای نظم و نسق
ملک منهد توقف نموده بود میر حیدر خان امینعلین فوج محمد امین خان بهادر بخشی و هم که از مدت یافتن امرای دیگر
از غلبه سادات سرد شده قاپوچو بودند با محمد امین خان همراه بهینه التماس مطلبی در عین سواری امیر الامرا را بجهت
رسانیده بیک گشت کسان امیر الامرا و ریزه ریزه کردند بقیه سادات که در لشکر بودند با افواج متحد گردیده
مبتغایله آمدند محمد امین خان پادشاه را بیرون آورده خود در رکاب پادشاه متوجه می ریه آنها شده داد شجاعت و مردانگی
داده سادات را مغلوب ساخته و بارت اعلی و خطای اعتماد الدوله سرفراز شد قطب الملک سید عبداله خان برادر
کلان در شاه جهان آباد بکشتن این سلطان را برای سیر کلان شاه نهاده رفیع الشان از قلمبر آورده و خرفج نموده فوج اعلی
فرام آورده در همین سبب لشکر پادشاه غارم دلی شده و آنها تیر استقبال نموده در اثنای راه می ریه و داده فتح و تصرف
مضیی اولیائی دولت گردیده سلطان ابراهیم و قطب الملک سیر شدند سلطان نازیم کبان خود سید قطب الملک
بویا سیر شد و در مقتول شد و پادشاه در شاه جهان آباد متکلی گردید چون غرض از تخریب این رساله پان واقع شد
کشمیر است خاتم حضرت شاه مرید بزرگ را بجمعی از وادان فتنه افروز و ملک سنور که مخصوص این شهر بود حیرت افزای

ارباب اعتقاد میکرد در ضمن این تدکات و تدری اشعار و شئوای آید و خواجہ حسن المدراسی المعروف بقصصات خان
 که در چنان این شهر آشوب بقلم فصاحت رقم آورده است بحال ابرامی آید ندارد و خلد با شصت عیان است
 این برابر باب بصیرت درین کلشن زندان قلع فون که چون بجزند دایم بر سر جوش چنان می هرطون آب سطل
 که دریایی که چون چیل است چنان در شهر کویش آب جاری است که هر یک خواجہ او جویت درین کلشن بر
 از چهره سیران پری بار آورده و نایع سلیمان تراود چهره سیران از انقباض سفر ح در کیفیت ترکیب چو نجا
 دایم بکشد اب بود بر گزینش عالم است بوصف این زمین پیش چهره گوی تمایل بود این شهر
 بهشت است ای که از آری نباشد کسی با کسی کاری نباشد ز شور آئین تجدی بی نکشد ز روح سینه نقش عشرت شد
 عجب نگار که درین طهر از حیکت شیوه سنی کافر بحال این تفصیل و خلاصه آن قال و قیل این است که میر احمد خان
 نایب عنایت الدخان قریب سی سال حکومت سیرا بستم و دیانت حتی المقدور کار فرما شده به نیکینی
 ضبط و ریاضتی بر برده بحسب تقدیر و ضرورت طالع مردم شمیر در آخر حکومت او که اوایل جلوس پادشاه بود در کشمیر
 هنگامی که کور مذہب میان محتوین در نمود واقع شد صورت واقع که محتوینان المعروف بملا عبد الباقی که عالم
 باصلاح بود و در هنگام مظنت شاه عالم پادشاه بملک کابل مشور در فرج شاه زفر زفر زفر خود را بحسب
 رسانیده و در مذکورات علمی هم رتبه خطاب سوال و جواب بهتر شده چون شاه مدوح به سلطنت رسید
 خانم کور منصب و جاگیر کشمیر یافته آخر ای سلطنت بوطن آمده در ایام سلطنت پادشاه فرج سیرا اکثر جاگیرش
 باز روانه عسکر شد چون بجای جاگیر صورتی گرفت رجح القهقوی نموده توقف در وطن اختیار کرد اوایل سال
 ۱۰۳۳ جلوس پادشاه بعض حکام و زمینداران اطراف هندو کن و اوجیه کشی بدست آنگاه مصدر فرج
 شدند و منطوق در کشمیر بموضع تقریبات روزگار اظهار مایل و احکام شیرت که در باره نمود اهل دوش
 در دست نموده بمیر احمد خان انعام اجزای آن کرد صرف یک صدق بیک چنین ذوقه این شهر
 بکافر را بنجا محتوین به تفکری شد از دل سخن جان منادی کرد بخیر ای که دست فرزند از سر بای کفا

و اگر بر اینست بپندارن نشان مستقیم شوند از چندی زیا کم گفت چون دور سازند بکرت به بدل بخور سازند منفرشتند
کلاه ازین کاه رفت و از نام طشت نشان یکبار کلمه گاه گاهی میدهند بن بر بهای میدهند به عیبت
هنود که در حضور کشیدند میر احمد خان صورت شب رفت آن نهانستند متصدیان کشمیر ملک اکثر اعیان لایق
ارباب محکم متصدیان شریعی مخالف ای محتوین بمانده مجوز اجرای این سبیل و احکام نشدند اجتماع طلبه علم
و عوام اناسل در خانه محتوین بسیار شد یکدوماه میر احمد خان ازین ای غنان کرده بود چون سر رشته از دست رفت
و صرف بیت عوام افتاد میر احمد خان مشوره متصدیان محتوین را طلیده بمواظط و نصایح سخته اشته سکوت
از نیکو کرات نمود یکی از غمدای متصدیان محرابین صفحت را که در آن مجلس حاضر بود استه گفته که گویند نایب
ناظم مخفی برساند که اگر انوقت محتوین را سرودند باز نمیتواند او در هر چه میشود در همین جا بود در همین مجلس احقر
ایش از اینها بر اعانت امر ملت صرفه در اظهار بدید و عذر عدم امکان بخت از دعام بسیار آورد و بهر کسبت
محتوین از روز مغذ ضعیف و تقاضات آزار از خانه میر احمد خان بکلیست بخود خروج از محفل عوام هجوم عوام
از حد گذشت و مردم مثل مور و دلق محیط سواری او شدند دیگر روز روز غلبه عوام در ترقی بود مردم بازاری
را هر دو به جامه و می را می افشیدار است فرود آوردند تهدید و تینه میکردند زخم زخم میخوردند تخریب خانه ها و قتل
اموال آنها را شد تاراج مغوی نمودند شکست کافران با فشد میر احمد خان مشوره متصدیان فوج طلب
نمحتوین فریاد و مجروح و کتک آنها مردم عوام بغیرت آمده در محله تلا مشوره فوج فرورده شکست دادند
اکثر اعیان و اشراف شهر از اینها سنگ و حوب شانی گویا زده کشتند و آتش عظیم واقع شده حملات بسیار
و عمل میر احمد خان است شد جوانان هنگامه بر اوج نهان ازین میر احمد خان نجافت روان فوجی بی اختصار
خان کرد که نزدیک بود در زنداکی فرد سمد از با می سر غون آهن تو گوی کرده لنگان آب جوشن جوان آوازه
هر سو می شد سخی معتدلت آهن جوشد که فوجی شد روان مانند سیلاب ز شمشیر و سپر تا موج گرد آب ز فرمان
خود از بیم خالی کسی کو بود آتش گشت ای پی است کین مردم از تو پیش قدم بردن نهادن مسکن خویش نداد گشتن
ره از

ره اندک چنانکه در خوشی خدا بش خواند زان در خانه خوشی محتویان با جماع تعین خبر فوج خود را بی کسی بی نباهت اول
در مسجد مجید جا گرفت عجز و الحاح بسیار نمود چون بچشم دوم شد بنمایند فقهه علی آمد از منبر و ملازحه و جنگ که بود
خدا خشن و از غرنگ بمردان صفت شکر و عرصه کین نمرده کین میان فوج سنگین چنان از زنده پوشان اجتماع است
که گوی عروه دات الرقعت حوشد نزدیک فوج خان با ظم در آن صفت قیامت گشت فایم بسان شمع از باد محرق گاه
تزلزل یافت و بر و جوان باه نشد کین مقابل از بی جنگ نیاید کس و بی شان خبر جنگ ز نام خانها چون شربت
جکش کرد از دو جانب شکستان فکند از دو جانب نو جوانی بره چون قصه خوانان از بیانی جو آتین بوش مردان سی
در آن هنگامه از قهر الهی فرار از بیم سنگ انداز کردند زنان جنب الحدید آغاز کردند و آب جوی ماران
نیکنند مردم محیا با ز قتل فوج خطان جیره گلگون حوید و کفیم شد سرخ از خون از حضور نیت غایت
خان بنام خواججه عبداللہ خان به پیدی تفرینت و میر احمد خان کتخت چون در عمل خواججه عبداللہ خان غلبه
عوام قناعت و تاراج بسیار شد هر شهر علاوه آن یکیک اسب مقدیان محتویان محال صرف حال را بطور خود کرد
از حضور یونان یب صوفیه رفت و دشت را به در میره نور رسیده بود که محتویان بعد ملاقات خواججه عبداللہ
خان در خانه شاپور خان بخشی صوفیه برادر کلان میر حیدر خان که در کوشش گذشت تخریقات در آمده چون
سیدانظر خان دیوان بویات و جمعی از منصبداران یکیک اسب داشتند محتویان را با جمعی از عوام قتل
این حالت آخر و در چهارشنبه بیت و یکم شهر ذی قعدة سنه هزار و کفیدوسی و دو بود شمسید سرگذشت
الاسلام تبعیت تاریخ ایشان است در محله علاء الدین پوره که مسکنش در اینجا بود بد فوج گشت پس از
یکچند روز مردم عوام بغیرت آمده بر سر محله جدیدیل کشید و مردم شیعه را که در ایام مغده بنواد اتفاق افتاد
کرده مورد حال غلظت به مضبوط بودند و الحال یکیک اسب قتل محتویان ستم شدند و تاراج و تاخت نمودند
اکثر از آن مرد و صوفیه قتل ساندند و شک و ناموس از غارت کردند و از آن خانه شمسید

شبهه را مسامحه نمودند از ابتدای عمرات تا الیوم این قسم حادثه بر جریل و قزوین و غیره واقع نشد و بود
هنوز بلکه بعضی اعیان سیمین را هم مرا بخند و این توقیر است رسیده پس آن یکجدا جان صدق و غیره نمود
جمع کرد از اهل تدویر برای دیدن بخشی روان شد اجل و برده با او هم نشان شد و بود از زمره از آن بخشی که
در قتل خان دست بخشی بن صفت چشم از هر پوشید قبای سبب صدمه کرده پس از یک هفته منتهی شود و اکثر
شدند آتش صفت هر سواد نیز زدند آتش بخان بخشی مسلم است لیکن خان بخشی نمودند شش سکنان کوفی
زود به بانی قوم شالی در آن حضرت قاضی دویدند چو آتش بقیس انجا رسیدند بحرم بگنای خانه اش را کشیدند و
کردند آنها بعد و روز از نو آتش مومن خان داخل سواد شهر شده چون مردم عوام خدمت ملا شرف الدین سپر
نخستین آنکه وقت واقع بدست می شده بود بر آورده بجای بدست گردید و مجموع و هجوم مردم زیاد و بر سر
رو داد و امور ملکی خندان جاری نشد و در اکثر امور مدخلت بوده عنایت اله خان که نایب و وزارت علی
در حضور بود و اظهار مدخلی نایب کشیده کرده استغفا نمود سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر و دیگر
از گذشت عنایت اله خان تنظیر می نمود گفت سندی است خود را بخواجه عبدالصمد خان ده سپدی قریب
چهار و پنجاه مونی اله نیابت کرده نیاید اعلت زفق و توابع ملا شرف الدین از تنظیرت احکام خارج
نیایش نمود و سیف الدوله بحکم حضور از راه وزارت با فوج اعظم کشمیر آمد اول محرم سنه هزار و یکصد و
داخل شهر شد ملا شرف الدین جمعی از فقها و معاندانش کجین بدست گرفتار نمود و دستار بین سپر سواران
و لباس فاخره پوشیدن نمود که از کمین سال ممنوع بود و باز به عمل آورد و بنیبه عالی با اکثر اعیان اهل شهر و طبقات
بواقعی نموده و تنظیرت ده کشمیر گذرانیده ادا سطر حجب روانه بلا مورد ابوالبرکات خان میر محمد قاسم عافیه را
که را در کلان انست خان منور بود و بنیبه است بمقرر مبلغ خطبه حاصل کرد و شش ماه حکمرانی بر سر برده
سعایت مردم نمیشد و بنیبه خان اصراری به تنظیرت سیف الدوله کشمیر کرده و از دست ابوالبرکات خان در دست
کشمیر

قریب یک سال کارگذاری کرده بود که نظامت کشمیر از سیف الدوله غیریت اعظم خان میا در که در آن گذشت به نیت
 صورتی که نیت نیاست ساداتان سابقا که تاسید علی خود خواجہ عبدالداخان و ده پیدی را نیاست مقرر کرد اعظم
 اوایل سال هزار و یکصد و سی و شش کشمیر رسید از واقعاتی که در عهد او در کشمیر بود و یکی خروج منصبداران
 تقیر ایمان شهر که بجهت نیا اعتدالی کس کوی او سرش کردند و اجتماع نمودند آنرا بحین تدبیر و در تدارک که
 رفع نمود و دوم که سخت تر از همه است وقوع محط اعظم در کشمیر است هر چند آنرا آن در نیت ابوالبرکات خان شده بود
 لیکن در عهد اعظم خان شمس کمال سیده که از قرون سابق هم کمتر مثل آن وقوع آمده است کسی به نیت رو به فرار
 شالی در نیت نیا بدین حکم طلا گرفت مردم به سبب گرنگی فوج فوج ملاک شدند راقم این نسخه شتوی طلافی تحوی
 حالت آن ایام نوشته بود و چند بیت از آن منب حال قوم شود شتوی اقم زین در اضطرارند اهل کشمیر هم خود
 هم خود به چاکس سر رسوز جوع از نیش افزوت بیاد و آن چنان استها سخت جو چشم مردمان از محط نیت
 رفته انقلابی شهرت داشت نشان علم پیدایت کشمیر بغیر از حسن گندم کون و لبر ترقی منحصر دانند مردم در افزونی
 نرخ گال گندم توز است که گشته بریان مسوز آرنوی یک لبان یغیهای که از نافع ز غم داشت مینان
 آبی از مردم داشت ز مالکات حاصل غصه خوردن بهائی شالی جان شتون زانباری کسی کرد و چند بی یک گال صد و شصت مند
 اگر جانی ظهوری در همان مکدانس بود از شور و افغان جهان مال سرخک جفا شد ز فطرات و دانه کرماند ز باق و دکان سنیانی
 هم سرخک خور و شالی ساد کال و از ن محو کند برای جو جو گندم نیمه کند جو گندم اگر شالی شالی چو شانه بر نمیدارند
 شده هر قوه غن تجر شوش نخورده بهره عیار خورش خلاص بر و دانه بازار جو موردان جو خوار و لک و جو مار گنج قوت بر کرد
 بغیر از خاک نیت از شهر تاده سنایی بک داده مردم غنیت شتای زخم خوردن هزاران مت شاعر ایر نیت کال شتای
 تنلی میدیدم یاد پی خوب بطول حشترت شیر تهاب تو یک تپ آب پری مکرر نخی نان و حلوی و بخت گفت خرافاتی
 نمانده و قوه خج خون طپانیدین ایل مضرب خستن بچون برده جاگیر بنجم نفس داده استلا بهنجی نیت مطرب
 نیا بد چون کجا رفت بر رخ و چو آن در نظر کیمت فکر میسودان و بغیر از سبک خبی مانند شده بر بال کیمت
 بخور با اجتماع فاقه غم طریق قضا و خرافات فرج و قرحه شمس گنیا گدایان و کسب الملکی کتبتانته با بر کسلی

قدای اهل سودا هم خوردن محال است از جابت سود کردن بهمان قدر که محال اندر شب تا روز بخوابن این قدر خوفناکم
 بیل بس نوازد اگر بزرگه کل التفکر بزرده مورچه ای بشکست بخیرترین لب نوظد لیر الی آخر الایات بعد از این
 قهر خط با تباری فضل احسان الی فروشت و از آن صولت و گندی باز مانده اما مدتها اثر آن باقی بود با لجه اعظم خان
 مرتب کمال تقابلست که نهید بنابر نامش دم از خدمت صوبه فرستاد ارباب محال که از انبادهای محمد مبارک محمد
 به سنین حال طراوت بخش مسند افغان در کشمیر بوزیر با جمال نکر میشود حضرت میر محمد با ششم القاسمی حسب انبیا
 انجین بیاد تاج قدوه المتورعین شیخ الواصیلین کوه رانج غایت بحر امواج به است حسب الدین المکارم بود
 در شهر سمنه هزار و یکصد و سی و پنج غره شعبان کثیر نزل فرمود بحر معرفت کوه مستقیم طاعت و ضیعت بود شبان روز و ختم
 قرآن و گاهی یکم و همیشه یک ختم در نماز دیگر مودارین جهت از غیبت آمدند مردم با بکل فراغت است اصلا طرف قدسی ظاهر
 بیست نیک و بد که این غیبت بکشت بعد نماز فجر تا غروب در بعد عشر تا غروب گاهی آخر شب بعد جمعه و در هر یک روز
 عاصی در اوایل رسیدن آنحضرت ملازمت مشرف شده عنایات بسیار فرموده و فواید خاصه و طریقه عظیمه فادیه بخش
 عنایت بی سابقه اظهار خود مرحمت نموده چون احوال آنجناب بهم در غمرات الاشیاء بموضع نشسته انما یا ابرار ان
 سلسله ایشان قانع شد آنجناب میرزا فرزند حضرت سیادت عرفان ثمرت میر سید محمد غیلان آنرا بن میر سید
 ایشان بن میر سید احمد بن میر سید عثمان بن جناب میر سید ابراهیم بن جناب میر سید حسین بن جناب میر سید محمد جواد
 ابن جناب میر سید یوسف بن جناب میر سید عبدالرزاق بن جناب میر سید سمون بن جناب میر سید سعید و ابن
 جناب میر سید محمد ابن جناب میر سید حسن ابن جناب میر سید محمد صالح ابن جناب آنحضرت خورشید الاعظم و
 قطب العالم شیخ السموات و الارضین امام محی الدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین منسب صوری و منقوی
 ازین حضرات عالی درجات محال کردند آنحضرت سوال آنرا ثبت بهرسانندند در ابتدا فرموده اند که جعفری پیدا بود
 غرض که ده شد برای بکار فرمودند اگر کسی میرود در این تواند گذشت تا روزیکه خادم شد عاصی جواب مکتوب فرزند
 ایشان که در کبریا بود و فرمودند که بنویس که سید مرد در ایام مرض که به شدت مجمع رو با سمان کوفته
 می بودند غیر از آنکه در منزل محتاج سرعت کاری نبود خصوصاً در آنکه به سرعت داشتند گویا قصد کار

و در این کار می رشتن معلوم میشد وقت رحلت اسم ذات بطریق آره و غیره بی تمام از شیبه مبارک معلوم میشد ۱۲۸
 و قسری چنانست این علمی برکتش آنجانب رسیده و ترشد و بعد تقصیرنا سور کفانی بقدر یاد جان که حرکت کرده
 دیدیم محبت حاضران روداد که در محبت مرض اصلا ازین مانده که این شدت و صوبت خطی بر کردند گویا بزرگ
 حال مغیر بودند که تیغ با در کوی آفتاب گردن نمیدیم الحکم الله پیست و تقیم شوال با نرا ان برکت و ابدال
 و قوت حال سال هزار و یکصد و سی و پنج رحلت فرمودند و غریزی از درویشان که در حال غسل حاضر بود و گفت
 تمام نشد می بینم که گویا غسل محبت مبارک حضرت غوث الثقلین سید تیم تاریخ رحلت ایشان از فقیر حقیر
 چنین گفت است سرور زمره با دایست است آراشد نیر اوج کرامات فلک تماش شد محو در پرتو خورشید
 چو شبنم گردید گوهر کان لایت هکلی در یاشد جامع عابدی چون بن برین کرد خلوت وصل الی بقدر رسید
 در ره بنده گلی حق جو دو نامی بود در بحر قدم اموز در کنیا شد متی بود طراوت ده نرم ارشاد این نهانی بر سر
 خلد سر بر آراشد در فرخیم حرم وصل الی حیات عین ششم توحید یک صبه شد دیدی اعظم سیرت لاری
 غرا شتو صد حشر برابر با بک لایر باشد بدو تاریخ شدم روز وصالش لهم عا طلی دل مد مصراع از ان گویا شد
 نور حق بی من سیر محمد ششم گوهر علم و تقی میر محمد ششم خباب زبده اهل ارشاد شیخ محمد مراد معروف بمتمواز
 کجانی کشمیر بود در ضو سن رک اشغال نووی کرده بطلب الی مسافر شد بخدمت بابرکت سجد کمالات
 علیا و حسب مقامات مضوی میر محمد رضای دهلوی که از مشایخ میر شایخ ذیلی و جامع کمالات صورتی و مضوی
 با وجود کسب نوا بید از خدمت حضرت خواجهم حوزد فرزند بودند حضرت خواجهم بزرگ میرای حضرت مجدد
 و اویسی المشرب هم بودند و رسیدند و مدنی در ملازمت ایشان مانده فائز کمالات طریقه گردید بعد و قهر
 بر نرنگوار در کشمیر از نو و انقطاع از عدای فرموده شد و در سرگرم تقویت نسبت باطن و بدو و تشکیک
 ارشاد طایبان می نمودند حرکت بسیار کمتر میکردند از علوم رسمی بهره داشتند و اشغال مهم شتمنیه تقویت مواظ
 نهایی بگشتند فقیر بعد با قهر حضرت مرشد مراد در خدمت ایشان رسیده زیاده برسد سال سیه اندوز نظر الوار

آن عالیشان گزیده در ترک کلام و رسول و عدم التفات بغير ضروریات و تشغول بوجوه اتم بی تقی و دوم
مراقبه آنجناب را از نشایخ دیگر ممتاز و گشتنی دیده در کتب مفید و بیց مهم ماه سوال سینه را و مکشود و چهار
رحمت فرمودند بعبادت و عنایت روز اخیر و حضور غسل و غسل جنوده ایشان شرف شد رفع الله درجاته
و زرق من برکات مشیخ اکابر تاریخ ایشان یافته اند و تاریخ دیگر کسی یافته بود فقیر باشاره عالم عامل عالم
مولانا ابو الفتح سلمه الدقایم مقام آنجناب موزون کرده در بنصورت راعی شیخ آفاق مراد عثمان اگر چه
ولایت نبوده بود او عین بصیرت الحق حشیم بغیر خدا نشوده اقرار داشت کثرت یکبار کجاست آن عزیز
اسوده همچو خورشید در عالم قدس سرسبز و با مجوده شده تاریخ و صلیت مسوم محترم را از خدا او بوده
مشیخ عبد اللطیف عالم عادل کامل الواصل الی الله معروف بگوئیم از نجیبی ایشان هر بود و عنوان تجارت
و کسب علوم ظاهری و سیر و پیره و در علوم ظاهری بخوبی شده بیادیه ای سوک راه نماند هی پیش گرفته و محبت
معرفت و شگفتی اسامی ابرو سیلی اند و این شیخ اسمعیل می بود و بوطالت ولایت اینها حضرت
خواجہ حبیب الله منوب نجف میر محمد علی در شان نور ریاضت و استقامت کار خود بجای رسیده
که در زمره رجال با کمال معروض بود و کشف کونیه هم سبب برداشت و هر جای فرشت و تقیه مشکوک و شتبه وارد میشد
زود از غیب اطلاع می یافت و اجتناب میکرد تا بجرام چه رسد احتیاط و در شرحیه سبب میکرد و این
نجفیت مولانا الاعظم خواجہ ابو الفتح عالی که از اکابر مشوایان حضرت مولانا حیدر علامه اند اکثر مکتبها بلکه
نواب طریقه قادریه که از خدمت زبده المشاعرین شیخ عبد الحق و علوی علامه و از ایشان مولانا رسید میکرد و شیخ
عبد اللطیف ترک دنیا و خانمان کرده همگی طاهر و باطن ریاضات شاقه و ترک عادات سمیه استقامت
بجد کمال نموده در موضع انزله مهمل سکونت اختیار فرمود حضرت مرشدی تقرب آنطوف وارد و فرمود فقیر
در رکعت بود و از احوال ایشان شنید زیارت کرد در آنوقت ابتدا بپشت سه چهل چلست بود و بعد
احوالی داشتند یک چلست تا هم که ان کردند و بعد از آن حضرت در حدیث جواب سایل میفرمود

بعد از این مرتبه باره سال حضرت مرشد او در قید حیات بودند اتفاقاً صحبت آن بزرگوار متوجه دو یکسال تقوی
 بزرگوار شد و اقامه حضرت مرشدی در همان آنجا بود و بعد از آن سه سال اکثر خدمت آن بزرگوار میسر شد
 الوقت از سه چهل حد فایده شده بودند یک لحظه از گریه ناله و آه فراغ نداشتند غیر از آیه و حدیث و کلام صوفیه
 و کرمی نمیکردند و شستنی و فروتنی ایشان بحد کمال بود با وصف آن همه انقطاع و ستر حال و تواضع گلهای کثافت
 کونیه که بکنیم بود حضور در اقامه حضرت ایشان مکرر معلوم نموده شد فقیر عامی مورد شفقت ایشان
 بسیار بوده تقدیر نصیب افتاد صحبت شریف ایشان هم نموده در سنه هزار و یکصد و سی و چهار رتبه
 یازدهم شعبان رحلت گزین شدند شیخ اکابر تاریخ است که میر شرف الدین قادری فرزند برینند میر الفتح
 قادری است از همه اولاد و ذکور و نرود در عنفوان جوانی با کمال کارائی سکوک طریقه باطنی را پیش گرفته
 اشتغال باور و اذکار نموده دست از معاملات صورت بر داشت با وجود صحبت والد بزرگوار و زینت
 غزلان و دیگر هم نموده وصال میر ابو الفتح بر سر شد خلافت اسلاف متکی شده انتقام تمام گرفت
 در وجود حسن خلوص و بیست وجه خدمت و ارباب و ضابط اوقات از اقران ممتاز بود و دیدار مبارک
 از صفای باطن خبر میداد به تخفیف وقت ذکر و عجب فیضی و حلاقی بر بنفیه ظهور می نمود و در راه ثواب
 از بهر سائیده راقم خدمت که منظور عیش و سرور و عبادت سراسر سعادت شرفانیر شد خواننده
 غرضی سکود و خدمت ایشان بهر روز گداز محیی بگریه و به شوق می نمود و آه جانگاہ با والد مفرمود و روزی
 یازدهم شوال سنه هزار و یکصد و سی و پنج در کمال خرداری رحلت فرمود از اتفاقات حسنه آنکه تاریخ وقت
 وصال میر ابو الفتح و سال خلافت میر شرف الدین را خلیفه شاه جلال یافتند و تاریخ رحلت میر شرف الدین
 خلیفه شاه جلالی شد و شیخ نور الدین برادر کلانش بحقیل معلوم مقول و مشقول در خدمت فحول علمای
 نموده و توقیت بر اقران بهر سائیده در جناب والد بزرگوار در کمال جوانی قضا کرد و احوال برادر کلان
 بحال خود مرقوم خواهد شد خدمت و واجبه عبد الدینی اجمال حال این صاحب کمال در احوال بالکلیت

بعد کسب بوزن طریقت تجرید و تفرد اختیار کرده اکثر ملا و مشهوره اودیده که درین مختصرین بار بار سید و
مفیده حج گذارد و کیشمیر بهار شریف اوردند اول آنرا سلطنت پادشاه عالمگیر ثانی در اول و پادشاهی محمد شاه
عالم بهادر شاه که سنین محری به هزار و یکصد و نوزده یا بیست رسیده بود و آنوقت فقیر خود در وقت
حضرات مرشد را بصحبت ایشان رسیده و چنان تمام از دیدن مردم و شتم اکثر در را اند کرده می نشستند
در آن اثنا خیر آمدن جناب شیخ ملکوت پرواز خواجه نیازیم پیشاور بنابر طلب بهادر شاه رسیده
برای درینست ایشان را کشمیر برآمدند چون حضرت خواجه نیاز در دولت کربا در شاه رفتند خدمت خواجه
عبدالله راه حرمین گرفتند و قتل بیجان طرف بودند بعد چند سال ولایت پنج آمده در اینجا به سبب طوفان
فتن و غزابی که در آن گرفته در آخر سنه هزار و یکصد و سی و دو کیشمیر آمده زاده از پنج سال درین شهر گذرانیدند
و نیز تبه از بران فقیر کسی در قید حیات صوری نموده صحبت خدمت ایشان غنیمت نهشته شد در صلیب و او
و احتیای حالات و مراعات ادب طریقت و تادیب طایبان حقیقت و کمال استغفار و تهنید و غنی تشرع
تمام ترک فضول کلام در وقت خود در کشمیر بطریق قصد سکونت درین شهر فرموده بودند آخر تابه سببی معلول
شده اکثر ملکشد که خود را در انا کن منبر که از حرمین مسجد اقصی که کر در سیاحتها دیده بودند و خوابهای نایم
اول سی و هفت محری از راه منبر حرمین رفتند و در هنگام رکوب بهنر این غر و کوه برای انحراف صلیب فرستادند
زیر گلی که وزد بوی اویشا منبر زن میرو و در بارم که شد کاشانه منبر سوزن شزه از دانه های شکرم خیاطان
نخ زوینا منبر زیر گلی که وزد بوی او منبر سبز زنم و در نماز که شد عمامه منبر زجا بر وجه طوفان نوح باکم
منیت جوان و شرط شود و پیروان منبر نکستی که خدا نا خداست رفته عید رسد بگویند معصود حج عمامه
و بعد ادای حج بکنند مطهره رسیده از آن رسیده در اوایل سال هزار و یکصد و سی و نهم محری دست نهم حرم
اول روز جمعه کمالی بوی و خبر داری غسل کرده نماز خوانده رحلت فرمود بر فقیر و بیت خانی و نشاندن آن
که ایشان محرم رسیده بود فقیر در صد و نهم احوال مشایخ بود و در سال سی و هشتاد و یک محری او در دنیا
بعد از

۱۳
بنام خداوند غافق و معالی بروجایت حاضر شده و بعد صحبت طولانی اشاره تخریر احوال خود کرده و قیصر متعجب شد و بعد به چهار
نیمه آنکه اینان از فرین سیده نورالدین زکریا در حقیقت الدنایا رحمت و استقامت الدنایا مرتبه ثانی
تغیر اعظم خان بر صوبه باری کشیدار قیصر احتیاجت نیابت بنام محمد بن محمد خان دیوان پوت کشید و مقرر نمود
مشاوران را بیاورد و یکی از حسن محل تقدیم رسانیده و هنوز یکی از نگذاشته بود که واقعه ناگزیر عیبت الدنایا
در حضور و داد و دکان ذلک فی شهر استقامت الف نام و سبع شلشین چون ذکر عیبت الدنایا و بعضی از
او که درین شهر حکمرانی کردند متعجب و درین ساله شد صورتی که شمر از جنب و جنب آنها بقیم آید مخفی نماید که
خان و لد میر شکر الدین بر بوسن ابن قاضی صالح از اولاد قاضی موسی شهید که ذکر شد در ضمن احوال حکایت
والی کشید و بقیه والد عیبت الدنایا که بی بی بی بی بی نام داشت بعد از والد خود که جان بی بی دختر ملا سید
و میر عدل که تقییر معتمدی و لیتی بیگمان و محذرات سلطنت در سرکارش جهان پادشاه نوکر و در آن هنگام
و رودر ایات عالمگیری دفتر خود مریم بی بی زبوره را با رباب دولت برای پادشاهی گذرانیده زعفران کاس
ترقی یافته کمال محرمیت و اعتماد در سرکارش و نواب الف و سیم صیبه دوم پادشاه حاصل نمود و او را پیش ملا محمد
در حضور و شمشیر عیبت الدنایا خود را بصورت طبعه و تدریج و کور و پادشاهی طالع خدا و ادق ایلست استعداد
او را به مناصب علیه رسانند و غایت مرتبه محبت و محرمیت در جنب عالمگیری پادشاه اختصاص و اعتماد حاصل
حاصل کرده محمود محمد نای اعظم شد و بیهوده و روح حفظ کامل اندر اک و بیگونی و مشاشرت و ضابطه دانی و تهنیت اندان
و ضبط اوقات و شغل علم و عمل در دست آورده بود و در حسن سیرت و صورت و کمال و فروغ و کثرت استیانت تمام داشت
حکایات حسن و تدبیر و زینت رای اصول انجمنی بر انسیه مذکور و در خاص و عام شهرت و کثرت که مثل او در حال
دولت و مشهور و مطرقت در عهد او کم کسی از مردم کشمیر زبانت است چنانچه بر عالمیان ظاهر است بلکه از قریب
خانم و الله در جنب عالمگیری داشت بر کسی پوشیده نیست یک حکایت تمام غریب است بدین مقلوبه بعینه از کتاب
عالمگیری جهان عبارت مرقوم میشود و هنگام قبول کرانت شمول خیام فک استقامت در این مقام کیفیت اتقین
برجه امیر الامراء از زمین پستی واقع شد و خیمه مقام عیبت الدنایا و جوان خالصه تن بر مکانی مرتفع پس از چند روز

که خاندان مذکور محوطه هم جای که سرار پوه نامی مجلسه با ساخته بود بسبب خواجہ سرائی امیر الامرا گفته فرشتا و که از آنجا
که خیمه نواب انجی ایستاده خواهد شد خان جواب فرستاد و خوبست تا جای در این مثل که ناگزیر فرود آمد
بهمسند مہبت باید جوشت خود سیرا تیر ترک جواب داد که در خان کام نام کام در همان نزدیکیها خیمه خود را بیکان
نقل نمود خیمه امیر الامرا نیز آن مکان استاده شد و بقیه را از افراد اخلاص شیر واقع نویس کجھری دیوانی مطاع
قدی در آمده ہما وقت بحمد الدیخان بہادر حکم شد کہ زقمہ با امیر الامرا بگوید کہ خوب واقع شد شمشیر بجای ہم
یا حاید بگر و بیک شمشیر خیمہ داشت بی خودی کہ خان مذکور رفت و ابلاغ حکم نمود امیر الامرا در قبول این مہتی
مکنتی کہ در خان بہادر از پیش ایشان بزجاستہ از راه اخلاص سنجائہ عنایت الدیخان آمد و سر گذشت
پیان نمود گفت بہتر این است کہ نزد امیر الامرا رفتہ بگوئید کہ برای من ہم جا بہر سیرا رضی تیم کہ تبدیل مکان
نمائند عنایت الدیخان گفت بموجب حکم نزد ایشان زقمہ بودند خان بہادر کہ فوراً آمدہ امیر ترک بغرض
رسانید فرود وقت دیوان امیر الامرا را بحضور آمد با تمام خان قول حکم شد امیر الامرا را انجائہ عنایت الدیخان
نما سعادت انجی زقمہ بخواد حالا امیر الامرا صد جان دارد کہ سیرا خیمہ امرا را و سمحط طعت گفت و جاوہ فرات
برواری بیکان وقت مہتر خان را خان احمد برای ابلاغ این پیام نزد عنایت الدیخان فرستاد کہ خیمہ علی
صا در سہ است اما اصل ان است کہ بعد عرضی بکنند کہ آدن این متوقفت شود روز رفتن سبہ و آمدن امیر الامرا
بنجائہ خان مذکور معا اتفاق افتاد گفتن من متوقفت بانداز اتفاقات عنایت الدیخان در مقام بود امیر الامرا
آمدہ در دیوانی نہ کہ منور فرشت در سہ نشست خان جلدی برآمد امیر الامرا دست موئی الہ گرفتہ رجات
و سوار شد و بنجائہ خود آورد و بیک تقو و بارچہ اقامت گویان بنجائہ مذکور تکلیف نمود و بیک گاہ و بہر وقت
تا اتمامی در سہ صحبت زفت اطہر کلمہ مذکورہ پیدا نمی نمود و در مہربانی و دلداری افزود خشن کسان ہم
در زیر آسمان بچہ دند مرا جل عمر بنظرون طراشون فرمودہ الحمد فی الاولی و الکافہ کمال عروج انجائہ ان در عهد
شاہ عالم بہادر شاہ کہ خود عنایت الدیخان میر سامان بود و صوبہ ارکشیہ بر سر داشت الدیخان
کہ دلاست خان خط یافتن بیرون ارت اعلم شدہ و اکثر مذمت کشمیر قلعون بنجائہ ان بہر کار
و دیون

و بعد از آنکه شاه عالم به حدود ابری کشید و خدمات کلیه با قبایل رسیده شرح آن گذشت عقیده تخیلی
از آنکه اهل غایت الدخان به حدود ابری کشید و خدمات کلیه با قبایل رسیده شرح آن گذشت عقیده تخیلی
و از ابو البركات خان حاصل شود قریب سه سال نگارانی مشغول انعام امور ملکی بود و آفراس نزار و یکصد و
پنجاه سبب ناسل مردم خطه عقیده تخیلی از خدمت موزل شد آفرخان دیده مغل نظامت کشید و قریب اقرای
مسافات و شوکت شد به آفرخان کمان در حدود ابری او همراه غایت الدخان کشید آمده بود تا رسیدن
میرصدیون خان بخشی را که نواسه شاه بورخان بود که در گذشت نایب کرد آفرخان اوایل و یکصد و پنجاه
کشید و شش ای پستقلال مزاج کار فرمای بندوبست بود اهل حسنیت و صفای طایفه بودند و اکثر
نزد راجع حروف که تقریب گذر اندین تاریخ قدم و مذکور است شروحن مربوط بسبب بود و در خلوت این شهر خواند
الهی جویتیم ای جویت خیریت خیرم ای بحسب تقدیر چندی از بزرگان بدین بر غایت اتری او شده طبعش با بحرف آورده
بادی طریق ضلالت غولسان جهانستند و ایره سامونش ابروهای سپردم از بوسن بر بند و نایره طایفه
خودم در محوش آورده اند و گفت و خلاف عهد و قول قسم که بخود اقام کرده بودیش گفت اول کار که ابو البركات خان
که محل خود اندینست به شکار بخود غافل ساخته بکشتی گرفتار نموده بند و ستان و اندین دست تعدی و تجاوز
مردم خصوص بعضی اعیان که حق خدمت آنهاست دست انداخت پرچمها و انصافها بکار برد و در روشن تقدیر
از هر جا سراغ یافت بیجا با آورد و حوز و عالمی را بپوشید و تقریر رحمت کرد ازین جهت در حضور اس مردم شکر بگوید
نزداد شاه بجا بیت روشن الدوله بخود بخشید و سیوم و اسطه نظامت و مری او بود و بوزن شد لاجرم مردم
که از اقرار او بیخوده آمده بودند اجماع و اتفاق نموده کمر دروغ او بستند زیاده برد و ماه بمقابله و قلوب جوئی طرفین
گذشت درین بین روشن الدوله هم تمسبه غیبی نموده چون روز چهلیم از طایفه خوانی مردم کشید که پاره بود اگر آن
بودند طفرخان در مسجد جامع دلی یا موشکاری سخت از دست و زور خود از آن ناله و آه مظلومان دانسته
مخبر غیر آفرخان شد اما پیش از در و حکم مردم شهر قافیه اش آنگاه کرده او را مغلوب ساخته بودند مردم
در میان سینه را در کفید و چپین و یک مغلوبیت براه ماه موله برماند و بدستان شد طبع موزونی و دست نیل

در وقت تحریر این سب دروغگوی خلاف عهد و تقیم آمد نجم ابروی رنگارنگم بر منخ آبرو قسم خط و آیت
نداشت شد بیهوش و خفا قسم کارش مشیر بکنیدار و بعلی و ندونک قسم دیر و غیره تا منی پند یک سب و قسم از قسم
احمر خان تعلق نظامت از تغییر اخراج گرفت و نهایت باز با ابوالبرکات خان که بحضور رسیده بود جهت شد و شد
تا رسیدن خود بکشیم جلیل الدین خان برادر بایک کارخان زامایب کرد و واسطه جابج دوم ابوالبرکات خان بکشیم رسید
تقریب دو سال نهایت تجا طخواه خود تقدیم رسانید احترام خان که ذکرش گذشت از تغییر ابوالبرکات خان به نهایت
امیر خان تقریب یافت مومی الم بکشیم رسید و اتفاقاً قتلت غلات رود او و مجروح و او در شهر هجوم عوام پیسب کمی
شالی و غلات آنها هنگام آرای کوچ و باز شد احترام خان از راه نادانستگی خود را خواهی مردم اینجی که بغض نفس
خشیه برای پیش خود و خود خواهی بر دای خدانی شهر دلی ابروی حاکم و نیز کرده و این کار را هر وقت پیش کرد
مستقر شد و خود و حجت غلات ممنوع بر کن شد و شهر استو طر فاعل عوام الناس بایده باضطرار خود و قدی
تجربیک این فدا و خواه از دست زفته متوجه بخان مان مردم شدند و سرشته از دست رفت واقع شده که غلات
مکانها و فساد است دیگر و داد این است که او پیش بد قمارش با بخت ذاتی یا تحریک ارباب عرض و خشنود
اول روز جمعه مولای بیت المدعوت بفضیلت المدحان که خدمت دارد و همگی عدالت شریعت داشت و مولانا محمد
استر و مفتی اعظم اقمقریب داد خواهی دستهای اصلاح گیرانی غلام از خانه بر آورده به مسجد جامع مرد و در اینجا
بگماشته و خواهی کرده می تحمل و تحاشی مرد و فضل بایر شهادت رسانید و دقا نهایی مردم بسیار که منتهی بفرمان بود
سوزانید و مرد و فضل از غریب روزگار بودند ملاعنایت المدحان و سال عمر را در بیس و افاده گذرانیده و حجر
رندوی داشت در بند و ستان کشمیر حیات پادشاهی را تجدید میساییده اکابر ابدیده بود و مولوی محمد شریعت
مفتی تبریز و پادشاهی علوم حساب وقت طبع و دکای فطرت بود و استعدادهی داشت و در روز شش قضا و وقت
فقهی از میان اقران علم اقتیاری افراشت هر دو بزرگوار این حالت درجه شهادت یا شد از پیچیده و لها مرد و آنکه
در شش شورش اعظم شد تاریخ شهادت هر دو بزرگ افتاد و اجتماع اقامت عودت پس فیت دی نشا
مشهد مفتی من اعظم که شگ بخت می گفت تاریخ شهادتش روز یکم پادشاهی سعادت است و گشت حجت

زافاندا

[illegible]

رضی الله عنه میرسد تحفیل کلمات صوری معنوی در ولایت که مستقطر اسس آنحضرت فرموده می باشد
مرت شریف در سمرقند تشریف برده زواید و قواید از علوم طاهر و باطن بدست آورده و ترک خانه و احوال کرده
از راه اشتهر خان و بلاد اردن و اطراف روم و آنجا بمصر عبور نموده بحرمین شریفین آمدند و در خدمت حضرت
شیخ احمد بن علی که شیخ که و از خفای حضرت عروه الوثقی شیخ محمد معصوم سرمنندی بودند رسیدند و کسب کلمات طریقه
علیهما السلام بکمال خدمت و جانفشانی مالی و جانی ارشد حقانی و در زیند و اقامت شد با مرثیان بر سبب خلافت آن
عالیشان تمکن فرموده و در سبب خدمت در محرم محترم فیض بخشید و محتاجان اتم از نوال و نعم صوری و معنوی بود و بقصد زیارت
والده ماحده از راه منتهی ولایت سنج بآتش شریف آوردند و والده را با خود برداشتند تا بحرمین رفتند و در سال
و گرد آن سزترین خاتم رب العالمین بر عیادت و اقامت بسر برد و در قریه است یک حج او کرده بینه و مستحضر
فرموده و یکسان سالی بر حاتم قرب خلوات و اربعینات گذشته از نفوت صحبت بعضی امر که افرامی آنحضرت بودند
اختیار حرکت فرموده اوایل و فی مقدمه سینه فراوان بکشد و سی و شصت کشمیر انقباض و کرامت از دم خود منور فرمود
جامع علوم طاهر و باطن و مایل بخیر و تقوی و ترک توکل و زبدا غراز علما و تفقد برای و نفی و حجب بدیل موجود و خفای
حالات و ستر کرامات و اکل بصورت مرضی بلکه در حالت مخفی و نوم بوضع عرفی و رجوع بکتاب شریف در هر حال
و عدم تمیز و جلال و دوام طهارت و فضول کلمات و قیام به عبادت در جمیع اوقات و خصوصاً در وقت شدت
جموع و آتیا و غیره و اختیار در آخر کار و گردن زاری و ماتم و سوگواری و دوام توبه حضرت باری تعالی و وجود شریف
این عاقبت محمود و مقبول رب العباد و شش از احوال آنحضرت در رساله فراقنا منتهی که بعد وصال آن قدوس اهل
بگزیده رسد المتعال تربیت نیست بقیه آنحضرت ایشان آقوا علانیته او کار و او را در هر سه طریقه علیه را جاری نمود
اول قادریه و بعد از آن مراقبه نقش بندیه میکردند و بعد از آن مجری تقدیم ماوراء فحیه بنابر رعایت این شهر
می نیست ولادت آنحضرت در زاد و منفعت و در وقت سی سال موافق سن محبوب رسد المتعال صلوات الله
و سلامه علیه یافتند پس علم ابدی شستافتند عیسی که تفصیل و احکام است و استحقاق به حال این کثیر الاختلال

فرمودند

فرمودند بیاقت عشره عشر آن شد لیکن بدان ایا اولاً عشق و محبت ذات شریف خود عطا کردند و این فرموده
ناچهارم گرفتار آفتاب جهان با کمال خود نمودند و آن شد آنچه شد از عشق و محبت خود نسبت با ابدات مقدس که در جهانی
و روحانیت در قالب تحریر توان آورد و انقدر نمی نویسم که به وصف شدت رابطه که میگذشت از نظر بصیرت من
غایب بودند و موت خود را بشتر طریقات آنحضرت اختیار میکردم و این آرزو را بگریه و زاری از حضرت باری میخواستم
و کافی بالمشهد حیف آرزو من بآفرینید آنچه هرگز نمی آید تنهایی است و رحلت آنحضرت موجب تزلزل
مزار گرفتاری و آوارگی دنیای من گردید و ذلک تقدیر از غزا العظیم قدوه المتقین و زنده عشق خدا تمام محتاج
تاریخ و حال است مثال آنحضرت قدری از مرتبه که استخود استی است مکتب از آناه و ملا خشک چشم تر بطریق کتب
بقلم آورده بود و اینجایم به اشتیاق مرقوم میشود روزیکه آن امام مدار القار شد جانهایی بدلان فرشتگان گذار شد
آن شب حکومت که چهارم گذشت صد شرم زهرین بوشه کار شد بر طریقت انوار یافت و در شب که طفل شک
مهم دوش و بخار شد امی کاشنک تربت او نفیس ناشدی این جسم مضطرب که زغم بخار شد قندیل دل بجز در پیش
گرفته های نو خیال من به شمع مزار شد که میرسد بخوشی عجب به این شک من که رشک در شاهوار شد
موسی صفت که سفر کوه و دریا چون سیح چاب گردون عبور کرد همچون صابیه سرعت ازین کمان گذشت به روح
قدس از بسوی آسمان گذشت عمری جواد سکونت بیت محرام کرد و بود عجب که باز میان ایشان گذشت او بود
اصل گوهر میان معرفت و روانه صفت و پاک ازین مجروران گذشت این آه سینه سوز که با من مین بود از منظر ارباب
زینم آسمان گذشت روز فراوان او که دنیا نصیب کس یارب تو دیده که چه بر این صحن گذشت زین کمان چنان
بیت الحرام قدس چون جوشیم زو بطی مکان گذشت یارب که خبر تو در دو دم داد و او کند در حنی ز راه طیف
بر احوال ما کند ابدان حال شبه انبیا گویند در دینیه سوزبان مغمده ای گریه آردی و افک است زین
آتش فراوان بیا و صبا گویند ما و صبا عصفه در تو مغم شد احوال زار من شب اصفیا بگو امشب جدایی بر تیر
از حال تن جدا غم دل بیا گویند احوال من که از تیر پیدان شود در حضرت رفیع شبه که با گویند تاریخ و فصل مرشد عجب

ای روح قدس توده عشق جدا گو چندین گره زگریم به کارم قنایست زین کارستیم با ششم سسکلت گوی چنانی
سوی بخار اروان کنم در شپگاه خواجہ عالم نعمان کنم یا شاه نقش نیندین حال زار را رحمی کن بجالت خطار را
مار اگر فرزان جالبولس نبود این حلقه دگر زده گردون بیکار را شد غرق خون چو لاله عمر و یک چشم باشد شفق
شب این طراز حوای خون آشام و انشد بیکر دل مست استخوان سینه با آتش را گرنه بهمن حمایت کن مقتدر است
در جنگ نفس و روح چه بود افتد را با دایمین جاذبه زار ان تو ریگ روان بر آه توشت غبار با اعظم خموش باش
گفت اگر گفت با احتیاج چون چه بود اختیاریا میرضیا الدین فاضل خلیف اکبر میر ابو الفتح قادری جامع علوم
عقلیه تعلیم و صاحب کمالات از خط و انشاء و بعد واقف و الدنبر گوار بچند سال خانقاه نشینی اختیار فرمود
و انقضا و خلقهای ذکر غیر مودتا آخرت بسند عتبات و تقوی استقامت نمود او افسال هزار و یکصد و چهارم
رحلت کرد در خطره حضرت میر نازک اسود میر ابو القاسم از انبای حضرت میر احمد قادری غزنی فیضی از انبای
گرفته و در استه سیکاییل طار و اوضاع حمیده پرستیده عمر خود را کسب عبادات و عبادات قریب بهشت و رستیده
در شهر هزار و یکصد و سی و هفت در گذشت بابا محمد یوسف دبیر و خاندان حضرت خواجہ حسین خیار مریدی
موجود و عارف و خدا پرست یونان و قریب به ایشیتها اسود شیخ محمد شفیع لکوار منوبان حضرت خواجہ ملا
غزنی صاحب بحال و مستقیم الحال شیخ یعقوب کرای پاک از منوبان حضرت مهدی ریشہ بای کاکا کوری
مردمی مستقیم الحال و شب سیدار ممر بانشت و شیخ عبداللطیف تنکودن منوبان حضرت بابا عبدالنبی کروی
مردمی مستقیم الحال و زری اهل نزار بر سر برود شیخ عبداللطیف کول قادری از خلفای فیضی بازرگ غزنی پاکیزه حال
و صاحب وسعت و مشرب و توحیدش عمری در ازا دل گذر نید و دامن کوه در فرار شد اسود خواجہ محمد خدیو
از انبای خاص حضرت اخوند ملا نازک غزنی صاحب کمین کار کرده و راه رفعت نبوت و غربت فخر کرده قریب بهشت و رستیده
در صحن خانہ خود مدفن یافت فرم حافظ غزنی فاضل عمر و علم و عمل گزینده تربیت از خدمت خواجہ محمد امین
صوفی باقیمه آخر با مغلوب الحال شده از غدا ساکنی تجا و زعموده چون در گذشت در صحن خود اسود
المرافق

برای استنباط و تمیز از اهل سنت و جماعت بود و تجربه می آرد هر که در غایت نباشد بدش مهری را نداده اند و هر که
 جوایز و نژاد احمد مرسله اولاد وی اهل سنت و جماعت بود و در میان مردم بود که باور نکند این قسم از حق است
 در سفر با بندگان و سلاسل محکم خاطر هر که نخواهد دل اشتیاق تو شود با دوستی و راز و لطف و پریشانی غم ملاطفت
 ملا عالیت عبدالحکیم نام داشت و طالع علم سحر و جادو طبع موزون داشت میل شعر و طبعش غالب شد و با لاله ملک شهید
 که ذکرش گذشت صحبت داشته و اصلاح شعر خود از او می گرفت بعد حصول فوت طبع و ظهور ترقی نمایان لاله ملک شهید
 استعداد و وجودت طبعش را معلوم کرده حوزر امر و ترقیم او نیا فتد اشتهار به نیت سیر ز جویا نمود و با مراد و صحبت میرزا
 آمد و شد سینه نمود و در اندک زمانی ترقی نمایان کرد و برادران فایز شد و به پیش و در اردوی شاه عالم بود که
 در آنوقت ناظم آن ممالک بود و در وقت در اثنای راه با ملا محمد سعید اشرف که عمده سفرای زنگبار بود
 صحبت داشت و اصلاح شعر خود از حدیث یافت و بعد جلوس پادشاه در اردوی معلی ملکه شعر خصوصاً در قصاید
 بهر سبب و در روز پادشاه شهید محمد فرخ سیرت را پیش تیر به وصل کرده با رب ملازمت پادشاه
 در حضور پادشاه اشعار را در مجلس میسرانید آنرا و سید قدرت ایت زوافیات میگردد و بدست پادشاه
 در محبت کشید و نمود با این همه کمالات و سعت مشرب و حسن خلوص و انبساط عجبی است که از اشعار او این که
 بیافیه است اینچنینست مرقوم میشود شراب حسن ناز و اولی و حسن مراشدت این قول را گوش در برش بدان
 معنی من از قلم جانی قلم کار است در چنین عهد که اوضاع جهان دایمی نیست دیده تصور اگر بدست جایی حیرت
 ترا و در صورت مرا به غنی خویش کمال حسن ترا و مرست حسن کمال منقمت نه ز جام عشق منستی دادند کین شیم معنی
 دادند سر بایه بر آنچه بود و او را دوست از آن نه متاع تنگدستی دادند بکنند زنگ گشتم از گنه چون جانی و
 شدم موی پارس صورت نمی بند و شیمانی قفس زندانی حوزر اکبر و زنگباری که رفت این ناتوان چون گلشنای
 برافشانی ز عونت شربت داری در آغوش دل تنگم زنگ غنچه میرید ترا این جامه سپیدی ز من اموز او اوجبت
 مشبیه عشق اگر فرما و کعبه ای محبوبان بیانی اگر وصف شمع خناری رود و رنگی خامه در معنی شود و
 و نگار آن نگار سبزه شمع و شمعانی زین ریاضت مانده است شانه همیشه استخوان خون ابدت زنده دار و نگار

جوهر خورشید اهل دروا در نعل سیاه بر دل مصحف خط خنجر و شمشیر را و رفت رخسار گمان عم مادر دل از خون تری
 سر از خون اسفند ماه نیرم باده او پیش ازین غیب شد تو در کن رسد من ز خود گرفته کنار از نیرم منظریت
 بود در کمال جوش و خروش نیرم خنجر بیست و یکم رمضان سال هزار و یکصد و چهل و سه هجری حلت فرمود
 و عالمی از خوش و بگانه گرفت از ساق ملتفت فرمود تحقیق را قلم حروف که قریب بیست سال بغوط محتوی است
 مجلس ارآمی و صحبت و باده پیمایی الفت بکر شاعر را بداد و طرح قافیه های برابر شاعر در حضور صنیع نیرم
 طبع را رحمت افزای حاصل بود برین در دوران گذشت و این تاریخ را از قلم حروف عجالت بر صفحه غیرت نگاشت و توان
 بفرستد طبع مهرانج سخنی طبع از صفادین انور بن لایع رست عالی وقت را بود رایی متین و رافع صحبتش
 نکته برای به فقیر غنی سنی نافع از غلو فطش ستاد بود جوهری از هر طالع نیرم ارآمی شاعر یکچند آن با صفت
 جامع شده مقراض سوت آن کار صفت نقاش قاطع برده چشم از صفت فانی گشت روح قدس شده بگویند افع گفت اعظم
 ببال بخیش نور ایمان بفرستد طبع میرزا عبدالغنی قبول تخلص از قوم مبلوچ است طبع موزون و شاد و بطرز
 ابهام و نکته سخنی حرفت بهود از نیر و در عهد بهادر شاه کعبه زنده بار با مجلس است الدخان بی بی ارباب عالی
 شده و بعد از آن خانم نور در شاه جهان آباد مشکن گردید و مجلس طریقی و شعر و سخن و دقیقه برداری این فن
 بکمال رسانید و مرجع ارباب سخن در وقت خود بود همگی دو بیت او وقت تحریر از خانه حافظه منبسطه طبع آمد
 کرد و کار کسی و نامیتواند کرد یکیک در گرو جامه های حکماری است از ترنم رض انداز از ناز می شوخ رفته کرده بسته بود و صد
 بر پا کرده پیشش میرزا گرامی هم حسب سخن بود این دو بیت از دست همیشه حکم کسی در دیار نجات که خاصه اش
 جوهر ابرو گهر باریت هزار دماغ فلک خود را خزان دارد تراوقع مریح صرخه نگاشت ملا ما صاحب
 قدس بود در اوایل عهد فرخ میری در مرز پیشین امیر الامرا انحراف داشت این شعر از دست اضطراب و غم
 در آن چون ملال مصرع بر بسته باید گویند از ناهمی سدر نیم کرد و حداد در ملائت از شراب من بود چون لاله سحر

نشستی آفتاب من جو طالع غنیمت است از زلزلای اندیشه گشت بود از زلزلت لخت دل و قهقاری کتاب من ز شوق در دهن
حور شید فایده بدست است فلک درون و صلاکت تمام آغوش است لبس نغمه را اندام من بود پیا مرا همیشه جوی و خفا چه در دهن
میر محمد معروف فرزند روستا قاضی محمد حسن اندر واریست که در کشت گشت بقون مهروری از ششم و اربعه ج طوان و خطه
حاصل شود و وصف آن مایه بصلاح هم داشت منظر نظر قبول حضرت میان محامیان در هم شده شجر در احوال بعضی است که خجسته
آورده در پی هم در ایشان بیطه کرده خوش گشتن و مندرج بود خوشش بطریق دوستی این مینماید است از او طبعی شش
ترقیم یافت چرخ از جگر مودد باغی افروخت نیرم خود باغی از دولت و از عشق کافیه است خاکست من بطریق باغی
معروف درین بهار تو به دیوانه بهر که کرده باغی شاه رضا حسی چشم تخلص موی و راسته از آوده وضع بود او ابل صوفیان
میگفت رفته رفته تبارش مضمون بی و معنی سخن می کار رسیده در بریه گوی دست عیسی است دیگر هم ارباب سخن فریاد
بود نمک ذکر هم موجب تطویل رساله است دل میرخان که از مردمان پانی است بود توسل مینویان جهان است
بنظامت کشمیر تغیر امیرخان بامیت اعتبار فرشت مث را اله خدیو بار آوده کشمیر روان شد اما در لاهور گشت تطویل نمود
و ابوالبرکاتی خراسانی که بعد از ماه دل میرخان در لاهور قضا نمود از جمله حوادث کلید که در آن میگویم رو داد او ابل صوفیان
سید است که او ابل سال هزار و یکصد و چهل و شصت هجری با فراطینان نمود و متنی آب سبب در محراب خانهای بیرون ماند
و مردم عجیب سید در آخر این سال شصت و دوم شهر و بقیده زلزله عظمی که گشت آن قیمت کبری بود بطور آفتابهای
سبب در شهر و دانات افتاد و دنیا دوستی عالمی را بر باد داد و مرتب سه ماه این زلزله طاهر بود اما مثل اوایل شدت شدت
و شش روزی چند بار زلزله میشد بحدیکه مردم ناخوش گشتند تا به این زلزله را بعضی اصحاب طبع آرایه کریمه امیلی المونو
و زلزله را زلزله شدیدا اقتباس کردند الحاح که از معجزات کلام خالق البری است بعد از رفع این حادثه مفیده اهل کشمیر
ناظم مبین آمد تفصیل این پنجم این است که ابوالبرکاتی خان بود وقوع حادثه باره مول که با بون گشت محمد خجسته گشت
با جمعی از ارباب شش و مردم خود توین دفع که آن محمد است زلزله را مظهر آید آنها است است که درست است که در
مردم

و مردم طغیان را در آن شهر و قوم بنویسند و دفع نمودند چون محمد جعفر و غیره فراخ و حدت سکوت فرزند پدلی بهر نیت در آنجا
 در ده ساله موله کبیر و مانند بکشتی و کشتی که از آنجا آمدند و آنجا بروم بنویسند و بر سر شورش میباشند ابوالبرکات خان منصف داران
 پادشاهی را قاضی طبع بنوعینم روانه باره موله کرده پس صغیر خود را همراه آنها داد منصف داران بعد از جدی بنا بر بعض
 توهمات و تحریکات بی اجازت لشکر خاسته آمدند چون این شهر هم از بعض اطراف نایب و لکیر بودند و متفق شده اشراق اجلا
 شهر کید و کینان بخصومت نایب که تبتند و راه جو و پهلایک استند غره حبیب محی ربه چنین اتفاق افتاد که
 مردم نایب و داد و هر جا قدرت میت آتش کشیده زاده بر پانزده پست هزار خانه در عرض کید و پیر شب سوخت آتش
 عداوت طرفین می یافت جان بیشتر از هفتاد و ایل حبیب نه هزار و یکصد و چهل و نه این محکمه بر پانزده ساله
 صفت آرای قایم بود اما جنگی نشد و دیگر در میان آتشها فریادی بسیار وقوع آمده و مردم شهر را بسبب طاعت
 سستی راه یافت محمد جعفر مذکور را برادران خود جمعی از منصف داران بدست شده و قدری از مردم بوج را با نیت خود
 آورده و بجز محمد قرقان را بر امانت خان که ابوالبرکات خان با وصف عمراده گی می یافت و دست حیدر مردم محرم
 هزار و یکصد و پنجاه نفرین روداد چون عوام شهر هم در کار بودند نایب صوبه نه میت خورده فراخ و در اغنمت
 خانه اش اسوخند و اموال را باج نمودند ابوالبرکات خان ملا نورزیت نیابت حصوب حبیل الدین خان را در
 با دیگران تقریر یافت مومی الدخبله نیابت کرده در عمل او هم سبب نکورات غلبه شورش عوام اوایل سال
 و فتنه و فساد و مردم خور و سر حیدر کوفه و کید و تحریک او پیش کرده با هر که عداوتی داشتند خانه او را تهاجمی
 و امور دیگر سوختند و فتنه و منصف داران تجفیص منوبان محمد جعفر کشت بر عاقلش فرزند و در وقت شیت اموی
 از دست ام صورت گرفت و با عبدالاسلام انا و لاد شاه ابوالقاسم خفانی شیوه اسلاف را که در آن وقت و قوام جوشی
 محمد از مرین ارجی پوره بود فوت او قرض کبیر و سر حد آورده با منوبان و فتنه محمد جعفر علی سکوئی سیکر و بعد
 بر عاقل طرفین از دست لکن او کشته شد لی مذکور است بهار و دیگر هم در شهر و اطراف روداد سرشته نظم و نسق لکن
 از دست رفت نایب نیز بوسه کتیت جعفر و بر نور نوشت و استغفای حدت نمود احوال شهر و کیفیت اطراف کشت

مستعدیان حضور شد الحکم که باطل رسد و نیت و کم و باغی امور ملک اسی را پیش نخواست که در توفیر موی پهل آید فخر الدوله بهادر را در پیش
از اقبال در این خصوص مطالب متفرقه شده قاضی نرانا به خود نمود آخری سال نبات خود بشمارید و چند عمل نخواست و دست فاضل و اکثر ارباب
و دیگرکام آری و اجتماع بخانید و در ایام حکومت مجبور قضا نر و بعد از اجتماع و تمهید غلامی اندوست کسان با علم و عوام این وقت فرا گرفته
خواری نراری در عین کشت کشت مردم او با سن و باری بهلاکت سید و جمعی دیگر مثل حیدر الدینان قاضی و غیر جمعی و جریالی منبدا گروید
فخر الدوله بعد از این نرودان در سوپور قسم محمد جعفر کشت ابا را در این خود که از دست در این جمعیست تقیم بود نهم خشت و بعد
کامی سمت کوی سرحد ز منیداری آنها بود از خشت چون نالشی او به جهت بهادر رسید از خدمت معقول شد
عنایت الدفان شهید بعلیند اندکان پس عنایت الدفان عمر حوم که بعد فوت پدر خطاب عنایت الدفان قیت
عنایت صوبیداری کشمیر حاصله و نیت عصام الدینان بهر شرفی ن ملا محمد شرف صدر و دیوان که ذکر سن است
و نیت و فخر الدوله که هنوز کشمیر بود و او را بولیت سلی اجتماع مردم قید کرده و زار بسیار گرفت قاضی نرانا به
خود ساخت و خانه منبدا وستان شد عصام الدینان برقاضیان علیه کرده و جنیل نیابت شد و چند ماه بهر کفایت گذراند
آخر لایحه و یکم فخر الدوله که در لاهور بود قضا نر و در شاه که بلاهور رسیده بود جاهل کرده و قدری از مردم کوها
همراه آورده او وسط محرم سال نر از و یکصد و پنجاه و دو داخل کشمیر شد جنلی کرو و خیالات زیاده سری نمود و چون
سکه و خطیب پادشاه جاری ساز و عوام اناسن بایر نیرت و شورش آمده ممانعت نمودند چون چهل روز است بطول
گذرید و مردم را بجهت رب رنجی اند و بعد مصالحه پادشاه با نادر شاه صوبه کشمیر در ذیل تعلقات تا دوش ماه و علق
مستور با بن نظامت محال و اشتد قضا و عام شهر از کار و اصرار اتفاق نموده فخر الدوله را از شهر برادر و نندش را از
بنقطنی را عوای بعضی اشرا نشسته اطراف شهر را انش کشید و جمعی را کینیت تقبل سانی نر و به ماه از ارضین مستاده
بود آخر الامه قینک آمده راه فرار گرفت و ابوالبرکات نر که در لاهور بود و بقریب نیت عقیات ایمن کشمیر رسید
چون تقریب نر نادر شاه بمیان آمد ضرورت که رای حفظ مرشد و قبیح نگاری نر از احوال او که از غریب حالت
و نواد و واقی نر است بقلم آید بدین سبب اگر نر از احوال سلاطین گذشت ابران بهر امر اعانت ربط قصر برداری
و تاریخ طرزی نوشته شد بدین منتبیهان حالات ابی و کار نر نیت از اوایل سنه نصد و شش تا نر از و یکصد و

سی و دو قریب دوصد و پست و چهار سال نهاده تعارفی ندان سدا علی بن صفور در ایران دیار استقلال و اقتدار حکمرانی
کردند اول آنها شاه اسماعیل صفوی بود آخر مهشاه سلطان حسن پسر شاه سلیمان بی بی شاه عباس ثانی چون شاه حسن
میز و پست امور ملک مختار می شد و از عهد ضبط و ربط امور ملکی توانست بر آید و خلاف طریقت میسر گرفت
در اکثر اطراف ایران اختلاف نمایان بود و از آنجا که سر او شین نام یکی از سرداران افغان به علی بن صفور می گوی که پادشاه کثیر الان
محمّد مخمّم شاه بهباد را بر مبادش عالمگیر در کابل فرمان روا بود و بدینجهت ظهور و زودات خدمت مورد عطف شای نغده و تحکیم
علیه و انجانی صرافان گردید و قطعت صورت قندار که همیشه منتزع فیله طرفین میبود شاه عالم با و دادند متراکم و در ضبط و
تعلقات داد و پادری داده و اکثر حدود و خراسانات هر اوقات متصرف گردیده چون بکشت شاه سلطنت نمود
علیه و انجانی زیاد به بر پا بود و خدمت ممالک ایران نمود و اوایل عهد جهاندار شاه از دنیا رفت فرمود میر محمد میر کمالی
سکر گم شد زیاد به بر پادرا حلال اقبال یافت و خدین که در خطبه نام پادشاه شد چون جاری شد عراض مخصوصت او
عهد فرخ کسری که هر جا ظهور غشیه و ف و شد چون از اطوار و اوضاع کشتن شاه حسین بی بروایی و خبری او شنید و در آن
اهل سنت و جماعت که در صفایان سکونت داشتند از دست کشتن شاه متاخری شده بهر نحو مسطور که در هر اوقات و حقیقت
احوال خود بی بروایی شاه را گذارش کردند و او را بغیرت آوردند با فوج کثیر از راه خنجرک رات نغمه بر صفایان آمد
در حالتیکه مردم شاه منت خیز که از آن بی بروایی سرافرازد و بودند سلطان حسین بیجان است حسب قیامی کرده هم تیر افواج
منموده چند بار تیر تیرا فاد تشدید بر بانی تشکف مغلوب شده خودش با خود و فوج میر محمد رفته بار ملاقات یافتند حسین
ملکول شد و میر محمد و تحت صفایان کمال اقبال و حلال ممکن گردید این پست سجده می شد جهاندار بی حکام فوج و میشد
غلام چهار دستا محمود میشد لیکن یکی دو مرتبه بی فرمان روا بود و در حالیکه از نمود اسیرت سلطان برادرش
قایم تمام او شد و شش سال کم و بیش در صفایان و فوجان حکمرانی کرد و در نخیست سال و در افغانیه بود و طرف هر ج و مرجی و جنگ و باجی
و در ایران روداد مال مردم و عزت و شرف زنجیر آنها میشد و شوق گفت بود ملاقات جنگ و ملاکو چنین است و در ایران
بزرگ نمیشد باشد بدین بین اکثر مردم اطراف فوج کردند از آنجا که ملک محمد خان از اولاد رستم دستان است و مقدس تر
میشد و در وفای یک کار قوم فشار را را او نیز میماند کشتن در و بود و شهادت آمده داخل کارکنان ملک محمد خان
میشد در همان حالت شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاه حسین بود و متغول شدن در پادشاه از دهی و بزرگ زیاده بهر پست

که در درون غنای قتل سید بود و فرجه یافت با بعد و بی چند خود را پیش همد مقدس سید ایل شهر قدوم شاهزاده انور
هم با طاعت و انقیاد تمام سلوک نمودند و نزد قلی بیگ فرمود که از ملک محمد خان جدا شده ملاقات شاهزاده نمود و مشکوک
ملک محمد خان گردید چند روز در کمین بود تا بویافته او را بقتل رسانید و بخطاب طهماسب قلیجی سراز شد و سکه طهماسب
شاه طهماسب اجاری نمود و شرف سلطان افغان را از موضع خشم مند و دست جدید در ایران فرمود چون شاه طهماسب به سبب
ضمیمه و عدم تجزیه و قصور عقل را غنیمت ملک شاهی نسبت برآمد و حل و عقد سلطنت بر طهماسب قلیجی آن بند و در اکثر امور
میان او و شاه اختلاف مختلف واقع شد و طهماسب قلیجی آن عرصه احوالی دیده در عین سلطنت را با طهماسب شاه داده و بی سخت
ملکی بعضی متبیدات شاه را بقید آورد و طهماسب قلیجی آن را که عباس میرزا نام داشت سلطنت بر داشت و خود متوجه تهرین فرستاد
مدتی مستحق صرعه نمود و مکتوف بغداد را که طرف ایران بود با راج کرده متصرف او در چون لشکر پادشاه در مکه
آمده طرح مصالحه آید به صفایان برگشت و منظم و منظم نمود و بجهت صلاح امور خراسان و دفع شر و سلطان که بعد
شاه طهماسب طهماسب راه قرار اختیار کرده خراسان آمده و متوجه ارات شد و پیش از وصول شاه را به حسین جان افغان
اشراف سلطان را دفع نموده و خود در قندهار علم اقتدار برافروخت طهماسب قلیجی آن که تدریج بند و دست نظیم و شون ممالک
ایران از خود تشریف برده دفع بعضی از شاهزاده ها که موجود بودند نموده بر سر سلطنت نشست و لقب پادشاه شده از همه
ایران و مداحان و دیگران فرستاد حاصل کرده و دست نمرد و آن سرکش از اطراف را گویا ساخته بر سر قندهار آمد چون حاکم
افغان با فوجی فراوان در قلع محکم که بر سر کوه واقع است متحصن بود مدت محیره امتداد گردید و نگارنده نقایح طولانی
در سپه سالار و نه ماه محاربه و مجادله ایست آخر الامر سپه سالار و طهماسب قلیجی آن را شکست داد و در آن زمان فوج
استاد و استقامت از جانب پادشاه هندوستان کرده بود با طهماسب قلیجی آن را شکست داد و در آن زمان فوج
بلکه عواید بر خلاف مدعی شاه قندهار شد و فرایع از همه قندهار با شاه بوفیل امرای عالمی قندهار از راه غزنو کابل متوجه
هندوستان شد و دعوی او را که با بون پادشاه وقت امداد طهماسب قلیجی آن را شکست داد و در آن زمان فوج
روانه محصور بود چون انیمه تمام شد که اصلان و صحبت امرای حضور و تقاضای آنها معلوم کرده فرصت را غنیمت دانست
کابل و بیست و در بابا توابع و لواحق باندک غنشی تخریر کرده و در بابا تخته و سوخته و عازت نموده و بعضی ها بقتل عام فرموده
لاهور آمد و گریه جان برادر صوبدار لاهور خلف سیف الدوله عبدالصمد خان مرحوم صلاح در مصالحه مالی داشت و سبب حمله
خود و از ارم

خود را نزد مردم شهر و بیرون آن جمع نموده بسیار شاه رسیده ملازمت شاه کرد و بقبول خدمت مالی مورد عنایات شاه شد
بالجمله باورش شاه از لاسو رازده حضور نمود امرای بادشاه انبوهت و در فکر تدارک اقتاده امیر الامرا مصمم الدوله شدند
بها در میر بخشی فوجی عظیم بقبضه تقابل داشت و روان شده در پانی پت بقدر ملاقاتی فرقتن محاربه عظیمی دست داد
و جمع کثیری از طرفین کشته شدند اکثر امرای حضور تحقیر شدند لکن امیر الامرا اخراج بودند تقاضای پیمان نمی آمد و از
همه گیر افواج بادشاهی کمتر میر سید کار بر بر دم بادشاه بسیار تنگ شده بود و نزدیک بود که مغلوب شوند بحسب تقدیر
نفاق کثیر موجب ابراهیل میشد و کسی از بقایا کسی که تکیان بوفقت نمود بلکه نمی یافت پیمان آمد امیر الامرا باز تقاضای عهد
خود پیشهت رسید از آنجا که مردم کشمیر با یکدیگر از آن که محرم و رفیع امیر الامرا بودند شهادت یافت مولانا ملا امان الله
علامه که در کشته گشت در زققت امیر الامرا و در هر یکاه بود و در سیر ساحت شهادت حاصل کرد بادشاه بعد از قتل
شک و اخراج امرای خود بدیده بادشاه رفتند و مردم بقیعه ستم را در کشید و بجایه و یک جنگ میان آمده بود و او را
ماه نور بادشاه بادشاه را همراه گرفته داخل قلعه گنجان آباد شد او اسط شهنشیر و سنجی بنا بر شومی بعضی مردم حکم
قتل عام و سوختن سواد شهر نمود بکشتن نه روز آتش فتن و هتایت اشتغال بود از مردم کشمیر خاص و عام همگی بکل
رسیدند خدمت مولانا الا عظیم مولوی عبداله که احوال در صفی گشته مردم شد و در سنجی طرفان که در سنجی بودند
درین قتل عام مظلوم و مکتوب بالجنه همان لحظه میر محبوبش بقبضه خود برده بود که چنین حالت روداد بالجنه بادشاه قریب
دوماه در شاه جهان آباد مانده اکثر تحفه داشت و در خایه و خزاین اگر از عهد سلطانین گشته بود بود گرفته و لنگوت کرده
از مردم شهر و امرای جهان به تحویل نموده بادشاه مصالحه کرده شدند و کشمیر بطور ایشان گشتهت و در و کابل او
او که خود او رده و او ایل صف ستم را در کشید و سنجی و دوزار جهان آباد مراده افغانه را تعین نمود بطراف ملتان
خدا یار خان زند را محاربه کرده بعد انفصال آنجا متوجه بمالک ترکستان شد و تحریر این بقدر تقریب بمراعات ستم
سخن از احوال بادشاه ضرور بود در اصل سخن ویم بادشاه ضویم کشمیرا به خدمت الدخان بحال گشته مشا را
ابوالکیر کاتخی ترا که در قیله بود نایب کرد خدمت الدخان در هنگامه بادشاه یوسف ناموس و مال تصدیقت
گشته بود و مردم کشمیر از دست فخرالدوله که خود او یکبار شاه و از رسیدن آمدند و منعم سک و خطبه بادشاه شدند

و به محبت پادشاه غیر تهاک بریده فخرالدوله را بر آوردند و بر آمدن او و رسیدن ابوالبرکات خان می شد و و شده نیابت
عنایت الدخان با استقلال کرد و عنایت الدخان بجهت واردات که بر او گذشت فراغتی حواشی به کشمیر آید و او آخر تفرقه
نزار و مکیه و سنج و دودرشت هر رسید جبار و پنجاه عمل نظامت حسن سلوک کرد و به کارانی گذراند و بقدر قدرت در رفاه
خلایق و احسان کافه نام کو شیده و اکثر منعم از اسب از اسبانی و بر نام فقر و درویشی عنایت عقیده و اخلاص می آورد و او را
په سیب علت مالی و دواخت امور ملکی و فقا و جم و ممال نق در میان ابوالبرکات خان که قصد خدمت بکسلطنت
راه یافت و زفته بخت بخیر می رسید یکبار بعد از نماز جمعه اطرافت سی جامع متقابل نمودند آنروز و من زیاد می بفرج عنایت
راه یافت و ابوالبرکات خان تسلطی حاصل نموده با دیگر در عیدگاه مواج مردم طرفین شده مردم عنایت الدخان بکسلت
اعظم یافت و خود پیش چند روز باختلاف و من و در سر گردان بود آخر الامر رو پوشش در شهر شده پیش رفت الدخان که راه
سو می گرفت او را بر سر محمد سبیت نظر آبادی که تخریک طرفین در سو می آورده بودند استمداد نموده نیم ماه مابین گذشته
سج شیخان در موضع ناره مت تلافی رفتن اتفاق افتاد و انیمیرت ابوالبرکات خان بهر سمت حوزده و راه قرار داشت نمود
عنایت الدخان عرّه ماه رمضان از مقام اختفای بر آمده باز استقلال یافته چون را قلم نامه حست شما به تحریک است
رو پوشش شد پس آشنای محبت شده بود از اطوارش بحال نریک نشی و عدم محبت امور ملکی بطریقه الحال سم زدگار
معلوم نمود استقلال مزاج که اکثر از راه ورود و فرقات بود اصلا ندید ابوالبرکات خان راه نقیه منحرف گشته چهل روز استقلال
عنایت الدخان صوتی گرفته اما سر شسته اختیاری ملک ناری اصلا نیافته بعضی مالی شهر از منصبه آنان و غیر هم که پیشتر مرصد
لی ادبی نسبت یافته بودند محرک ابوالبرکات خان شد محمد زمان محمد ولی رفیداران سوخ لبران عبدالرزاق حودری
را که در کشتی گرفت در بایه برید پراقتداریا فستاد عنایت و زفافت ابوالبرکات خان را ضرر داشت او را همراه گرفته روانه کشمیر
چون اکثر کشتی عنایت الدخان از راه تخریک جاری باعث بر نه می باشد جماعه سطره فی مانعی داخل سوا کشمیر
گردیدند خلعت الدخان مردم خود و قدری منصبه از ان متوجه می رسید و رفتن تقابل نمودند بی آنکه عربی و اقل
عرب می یوی بربان خلعت الدخان افتاد و بلکه از جانب بعضی جماعت داران تقاضای هم روداده سمر راه گرد گرفته
نور و سهم شهر شوال مسخره نزار و مکیه و سنج و سه انوار قلم بطور آمد ابوالبرکات خان و مردم سوخ و تخریک داخل شدند و

مذکرات خود تا نصف شب با آن آنهان جنگ خوب نموده چون هروسامان چیزی نداشت از راه خانپور بجای سوار
بجاست عیجی رفت و با سپه خود که از هنگامه پیچیدن ریه سوار رفته بود بلج شد و بلجی به سپهران محمیت گردیده جاگیر نهاده
آنها وقت از غایت تیر مشغول جمع محصولات شدند ابوالبرکات خان در وقت عمل حکومت در شته یافته مشغول حکمرانی شد
بالجید درین سه ماه غایت الدخان به سبب نجات مردم ناچار به کاری که کونخ و غالب سلوکی مردم بنویسند تقاضای بی دیگر
بسیار وقت و خوارگی کشید و طرفین خوانان صلح بودند بعد الملتیا التي نعم صفره غایت الدخان از نوپور سوار شد
مردم بخروج و سابط ابوالبرکات خان بار آورده صلح آمده بود محمد زمان و محمد ولی خود بنظر با استقلال رفته آفر روز دو شنبه در بغای دم
بنیوخ از دست دیار ام کافر که نوکر عمده آنها بودند این خوشی بپوشید و رسیدند سر راه و کفید و منجه و جبهه را ابوالبرکات
مشغولت صومدار کی کشید گردید ابوالبرکات خان خید با بر حضور راقم که اوایل در سطره مگورات مصداق بود و بعد از اتمام
برایت دریم خود را اطلاع و قصد غایت الدخان نمود و العالم عند الملك المعصوم بحسب ترقیب و تفتیش
در وظایف و توفیق موجود است و عقیده فقر اکملی از حکام مثل غایت الدخان در خلوتی بر اتم حروف مذکور کرد که
از خدمت و زون جاهلست بمنجین بگویند که وجود این موجود ظهور او موجب دلائل شایسته و مجوز و نال جان شست و در سطره اولد
مردم از اقامت مستغفرا نمود و راقم گفت نظر بر طبع هر شرح چنین احکام را یقینی کامل نمیتوان داشت اگر وقت حمل رسد این
علما اجازت گویند و زرع ولد برضای زوجه دادند از راه تقرقات فرصت اسقاط نیت بحسب اتفاق تولد کرد که رسید
در پنج روزن کار غایت الدخان سعادتمند شد اللهم غفر له اسد یار خان میرانش حضور بعد شربت غایت الدخان
بنظر کشید بر آفرید ابوالبرکات خان به نیابت او استقلال تمام یافته بهر تقدیر بنظر مردم و مردم خود را که در هر امر سلوکی
بیکر و تدبیر و تدبیر ماه این شهر بر آورده اند که منی گذشت که آن بدینسان خیال فاسد ناب و کشید که اوایل شوال فدیما
اطراف شهر منی استقامت کردند مردم سب و اهل شهر هم تقابل شدند آخر شبی بر سر خائمه ابوالبرکات خان هجوم آمدند و
بش را به همان عشت برای ملاحظه مورچال سندی و زیارت خانقاه معالی برآمد بود خانه را غالی یافته و هر چه بود تاخته شکستی
و پروان را بهر آنحضرت جانی سید است برده ابوالبرکات خان بخبردار برگزیده و موشل هم رسیده و سر راه خائمه خود مانده
مردم را برآمد آنها گرفته بودند و روز آنهان بجای بر آوردن گرفت و خشت تروم شوال بر و در ادم محمد زمان و محمد ولی را

با دیار ام کافر عربی قاتل نواب شهید تقبل رسانیدند و سه چهار روز فرزندان و اقارب عالم سپاهیان آنها را در محاصره
کو توانی از نه جا حاضر کرده گردن زدن زنا و ده بر چهار صد پانصد کس تقبل رسیده باشند این واقعه در اقبال مزار و یکصد و بی
و پنج رود و نقصان عساکر الدخان بن تارک بطور آرد اتم او را نعبرت و شان چنین تاریخ نیست عرسال قتل هم
گوفزبان یکم نیم برای بدطاعتیان ابوالبرکات را در برابر این نزاد نمایان خطاب به ادرسی با تحسین فراوان از شکگاه حضور
آمد و شجاعت و حمیت غیری با قنار و کامرانی گذرانید و همین حالت مرض صبحی به برسانید و ایام تفرقه این هر راه شایسته
در بنیاد بهار و خزان هم آشوبست زمانه بی بدیت و خنجره در شپشت قبل از ظهور اسویر که مسطور میشود و او سطر شتاب
و موار و خنجره از شمشیر و بخت از افق طلوع میکرد و مدتی ظاهر بود و تخریب می میان حرکات فکلی ملاحظه بعضی احادیث
نبوی اثرش محبت عامه و قیامت تا به است اسباب آن منبیه روز آمدن گرفت تقصیل این احوال تبیین این مقال
آنکه تا به مشهور با وصف کمال انسانی و ادعای فطرت و ربانی هر گاه غرض نفسانی اسلام را عات ملکانی ملاحظه نمیدشت
و عنان بطوری و حرات ملازمان خود را درین امور بارها میگذاشت از آنجا که بر اینده نام نبره شکر اندک است یعنی بی شک
از ملازمانش بود و به صد بعضی موقوفات بعقیده او شده تقسیم نهاده داری کامراچ است فساد بسیار و او و زمانه حسنه
اعتبار بسیار از ابراست بیای و بی راه روی او نه ابوالبرکات خان در ابتدا این امر را اسان داشت و سهل انگاری
گویا از منتهون این بیت عاقل بود سر شمشیر شایسته گرفتن پیل چو پرشت دشت یک گذشتن به نیل میرالدین نور بعد از قتل
سو پور با مردم غنیمت کوشتان نظرات او و پیوسته سخت و دست تقدی و فطاول در مال و ناموس مردم شهر و برگشت انداخت
و پرده حیا و حجاب را از میان بر داشت با وصف انبیا است بهجت مخالفان ملت افشا و سر شمشیر دین داری و صحن گزاری
را بر خلاف اهداف خود که از خاندان صلاح و مروت بودند از دست داد و با و لغایت خود در صد و می ربه و قتل شد و بود
شهر آمدانیم از مردم شهر با ابوالبرکات خان متفق شده متوجه تهنیه او شدند و بعد کار روز از طرفین الد را منتهر ساخته از شهر راندند
خطای غلطی که از ابوالبرکات خان در موقت آمد این است که با وصف اهل خیر و امانان مستجاب پلن قاتل غنیمت که گذشتیم متوجه
تباخت و سوخت محله جدید شد و اکثر سگت نان اتحاد و مملات توانی از آن احوال رسی نیده و چندین محله در عرض یک روز
با این تعریب با و رفت و عظیم لغت گزینید که امروز که از طاعون باطن امر منعکس شد و جمیع خیر طلبان در محاصره

ندانیم دوست نشدند و یاده برگشته دراز کرد ابو البرکات خان جمعی را از نوکران با پیشانی و ملازمان خود بر کرد
مراد یا بخان شکر صوبه بعد از آن فرستاد اطراف اندر کوت و شادی بود ملاقاتی هم شدند مردم ابو البرکات خان
به سبب نفایس جمعی که در آن فوج بودند و غایب خورده بوقت متعین شده خود را بطوفان آفت و بلا دادند یعنی هر
پیمانی را که بر رده بنا بر غلبه غنیم راه فرار نیافته همه در دریای بهشت که در آنوقت طغیان داشت مراد یا بخان و مثل
او جمعی اعیان شهر و منبج را از ملازمان ابو البرکات خان غرق شدند سعد و وی چند از آن فوج جانی مسلمان شدند
بعد وقوع چنین حادثه پیرالدجرات مشیت بر سر سائیده قدم می زدند و از آشتی گشت صوبه از پادشاهان تغیر شد و
ابو المنصور خان بهادر صفدر خلیک بصوبه داری کشید و تقریر یافت مردم بهادر و منبج را که شتوار که برای کومک
ابو البرکات خان آمده بودند از راه دست انفر و حرم و طمع نداشت و تاراج و اغوا و است و کوهانه میان نفایس و تاراج
با پیرالدشند علائیه دست بناموس و مال و جان مردم کردند شهر و ده پرا فرودم غنیم شد عیال و تشویش تاریخت
بتوقع می یافت و مصالحه او و آخر رمضان سنه هزار و یکصد و پنجاه و هفت می رسید و متغایر شهر میان آمد از طرفین
اکثر عیال و تشویش کشیدند آخر غنیمت غلبه کرده ابو البرکات خان را که از آن سرمن و در خانه خواج سیرای نقشبندی که از دست بخان
پیرالدشند و غایب خورده او را با خود موافق میداشت پیرالدشند و تشویش فرار را نمی برد و ده بجای قدمش نشسته
با اختیار خود گداشته شد از دست مردم شتوار و کوهت نیان عینو عجب حالتی بر خلاق گشت و با و از دست خیر و کینه
میداد مردم از حال و عرض و ناموس با یکدیگر بکشدند آتش حلال در اشتغال بود و فرودی از ترزان کوهستان
که رفقای پیرالدشند علائیه در خانه های مردم در آمده بقرص موجودات نمودند و سواشی و دواب برگشته حیات را حیات
آورده تقسیم و ارشانه فرمودند عجب عجب آنکه اگر احیاناً اعدای از خراسان فرستی یافته خبری از کار و تشویش کوه
خیال تو است رسانید در انجام کارش یک آفتی انجامید اوایل سال پنجاه و هشت خان بهادر شیر خلیک
به نیابت ناظم و اصلاح انمقدمات کشید و رسید در عید گاه نشست اول ابو البرکات خان را معذرت گرفته ازین شهر آورد
روانه حضور نمود تا پیرالدشند را متعجب مصالح و ادا کرد نوکری از کار مراج طلبیده با خود گداشته عداوتش را نمود
چون خود هم آثار خیره گری و سرکشی او معلوم کرد و خطبه ششبه اندازاد و غافلانه وقت سلام او را ازین

تقبل او در سر او را محصور فرست و شیر جنگ به در می کشید و ماهی در کشیم بر برده را انور دیگر تخصیص اصلاح نمود
کوتاهان تغافل کرده روانه حضور شد ابو البرکات کنان محصور رسیده یک ماه گذرانید دوم در قلعده مشغول گذشت
در حدت مهم و فطانت و سرعت ادراک و حیاتی چشم و مروت را امتیاز خویش می گماند و سواد انشا و املاد حسن
خط از اقزان بلکه اکثر اعیان شش تنی بود اما هر صاع از جابه و خود خواهی و عاقبت ادبشی و خدمت نقر وقت عن
مهمه صفایش را پوشیده غفلتش در مسافت و غرت گذشت خدایش پسرزاد افزایاب بگنجی از ملازمانم
این خاندان به نیابت صوبه کشمیر نادر عمل خان ش را الم واقعات یکباره و داد یکی وقوع شدت فطوح و غلات
که منجر به پاکت و بابت شد چون از مدت دو سه سال بسبب شورش ریاب غوثیت صلال افتام اختلال کمال مرغان
در عیار یافته بود اسباب رعیت و دواب غراب که اکثری تحت رقت با کمال سقوط و علاوه آن
نزول باران و فوری و فساد آن آفت و تیر و حجب توقف آبادان کاری شد و غلات بر می کشی او در به سبب بر منق
مختلک ان میر جمعی ایشان اگر خبری موجود بود به هرگز نظر نمی بان جلوه طومر نمینوزد ریاب سطلون و غرت
صومیت و کرمیت انجید با و فراهی سلسله منان آتش تهر آتش غضب بادشاهی گردید عالمی را از کار و اضع و خاک
بی آبرویی رسانید و به راه و سیر رنج هم بدست کشی بدید و وجود یک ملبوسات و زبور و آلات را خاک به فرو حشند که
گل به بن نقدان غلبه آتش حوج و حشند فتر و آتشی من خطای بی ثبات کنایا شدن و آتشی در و صندل
از یک شد آتش و در فراموش شدن نام نهان تر بود از خط آتش و یکدانه مبر و جو خطی آتش از آن جان نرو مرده
مختار و راه او ایل گاه بوئی کرده خاک می پر وند چون کار بجز رسید مروت ششی رحمی سجال ششیت فرسوده و در
میر وند آب در بار و فوری و موتی تنفر بلکه متعفن شد و دیگر و صنت باب انداختن هم نیافتد هر جا به راه افتاد که
گریه و طر کوز و دل آن منت اعظمی نزد بندگان نهاد و سوسه شد که بعضی ها با مردم دست بگوشت آدم هم کردند بلکه مرده
حوز اندون خوز وند و فوری و دانه و سبزه هر جنس نمشی بود که دست کدام اقبال آمده باشد تخمین و قیاس
یک شکت به پاکت به سبب بدست دیگر راه فرار گرفت و یک شکت عالم و باقی ماند مقدار اطقا قیکه نوجت
آدم به مقدور نمیشد آدم بدو تنگ و سبب نگه میداشت و با او بود اگر گفت از اسبای ریح الاملی سفید نمیشد

مربوع آمده تا آخر رمضان المبارک شدت و حدت شد و تهران قضا و قدر رست قهر و عدل انبیا می آید
بعد آن که آمدنی فصل شد ابواب فضل می الجمله بروی حلاوت مفتوح گردید و دیگر از واقعاتیکه درین سال تمام احتیاج و
سراسر مدال نظیر آمد این است که حدت خواجہ علاء الدین نقش بندی سموت خواجہ میرزا که در آنوقت سکنین
خانقاه حضرت خواجگان بود بترجیح عوام کالانعام و بعضی غرضندان سفاهت این تم تعزیر بشکرت این درویشی
خود را هدیه کرده حاجی عتیق الله قادری از اولاد حضرت سید میرک ملائی که از چند سال مغیض حکایت بود
نمایم و شش پیش اشقان بره شور شده کسان صوبه را متوجه تهر بدینجا حاکم گردید اطراف زینیه کدل
رود و آوده مردم نایب باطراف زینیه کدل آتش زنده و چند محله بوخت تخت و غراب شد روز دیگر تعزیر مصلح
و وعده معاهده خواجہ علاء الدین ابا احوانش طلبند و حاجی عتیق الله را اگر گنجینه بود در محارقه و مجادله زبانی
تیر بدست آوردند و خواجہ نور ابا حاجی از اخوان احوان بصمیمه سیر بهار الدین قادری و خواجہ یاسم ده بندی که
اصلا درین نهنگامه کاری نداشتند بجز نورسنند و در حاجی عتیق الله را که در محارقه و مجادله زبانی داد و حرات
و جبارت داده بود بشهادت رسانیدند و در همین ایام عمر سر بر سر خان دایا و ابوالکاسخان که بخواج
طبعی و خود سری و پیوده گردی جای اقامت در شهر پشت در موقع سیر و رفاهه مختشم سگنیان کاشنوی جدیدی
خو و میگرددند از راه محبت نه می بدیدری چند ابوالکاس جمع کرده شبانه نهانه دار السلام آباد را گشت
خیال کمرشی بخاطر آوردن از یاب بگنجان افواج خود و ملازمت پادشاهی را بچشم بدین کرده طرفه سر و مبرجی در
اسلام آید و قشده مختشم بگ با سیران در تقاب کشته شد و میر عمر زمانه میرا گشتوار فرار نمود و بدین تعزیریم
عالمی بخبرانی سید و عتیق رفقات افواج و رفنداران با قیامند بجهت مرقوم و دیگر حادثات و مملو و تعزیرات کثیر
بمردم شهر راه نیت قهر مردم بترجیح یافته شد در سال هزار و یکصد و شصت با وجودت غلبه
فرمانشی بعمل آید و فروارش می بشت و بخت رویه رسید در همین حالت که روزی در اوایل جمادی
بانه جبر الهی وزیدن گرفته از ویتر تفریب عین است با و میجان گرد و غبار غلبه سحاب طغیان

عالم تاریخی او در غریب احوالی بر روی جهانیان ظهور کرد هنوز بیت روزانین حالت گذشته بود که باران غیر معمولی
 نامحسوس غمت و غمت رور علی الانصال مترکم شد و طوفان آفت و بلا قسمی بر کفایت از قرون ماضی عشره آن کسی که پیش
 دلم از غمت آشوب طوفان شده گریان چو ابرو بهمان رنگی که چشم خفته نانی که گردیده نگاهم از غمانی ندیدم فرزند غیر از
 چادر آب بی بی خلق بود و گرداب گرفته آب از تپانهای جنبه آسمان گشته تباهی زنده برسی از غم خفته خورد و کلان
 به سبب طغیان رو بویانی آورد پلهای نفس مشهر الکثری بر منجز و محصولات و غلات را تباهی بهم رسید و از قبول و انکار
 چه توان پرسید که در وقتیکه این طوفان بوقوع آمد یکی از افاضل که نسبتی بشهرم داشت در غم فقیر فقیر محمد ملک لک
 شمشید و اردو بود بنا بر درخواست فقیر عیال و دید آیه طغیان ملک تاریخ یافته و نظر بر چرخ و سخت ولی و بیرون
 زور گمارد و چاشت هزاران مایه حکما و سوسال فردنی شرح غلات بهمان وقت محصولات بسیار بود با قدرت کا و فضل
 شایسته بروردگار کار فرمای طغیان کرم خداون گمان و نیندا خلاص برکت نمایان جلوه گردید و گمانی میان درجه که
 تقضای آفت بود رسیده فحمد الله ثم حمدا که فکرا که ثم شکر الله جمعی از اهل و اصحاب حال که درین چند سال از احوال
 انتقال فرمودند بقلیم آید خواجه محمد صادق متوفی شبکه شهره در وی از خلفای خاندان حضرت ملا حسین خا
 غزیری معتمد شریع و مشرع حسب باطن خورشید ظاهر بود در رفع بدعات و محذات غایت جود و جهد غیر بود
 خواجه محمد شفیع گلو شهره در وی از مشو بان حضرت اخوند ملا طبیب مردی مؤخر و وقت سعادت و
 صاحب حالات برجسته بود منقول من از خواجه اسمعیل ششتی اسود و ملا ابو الفتح کافی عالم عامل و عارف کامل
 با وجود بزرگواری در کمال خاک رازی و اتباع سنت و اجتناب از بدعت عمر مسعود را بر سر رده و سل
 به او پس از وفات و ترک کل نموده و ثمرات فناء رقای نور افزای او ظهور داشت اولاد در محدث شیخ محمد شریعی که با
 ارادت و محبت شیخ محمد ادرشوی فاشندی فایز شده با بنی استقامت یافته و از همه بر تافته در عایت اعتبار و تقوی
 متابعین و حبس سکوت با وضع و شرف در معابد و بنا بود و تقی آثار وجود در پرده علم نقیین
 توحید گذر از نباشد ششم محرم نه هزار و کعبه و چهل و نه و این مختل آفاق بود و اربع از نماز اشراق کامل

۱۲۲
و توفیق و شکر و رحمت کریم دار السور و شکر رحمة الله علیه بابا مهدی شهره در روی از خلفای بابا عبد الله بود
در از یاقته اکثر خدمت مرشد خود گذرانده بعد فوت مرشد بر خط مشی شرع و تقوی استقامت ورزیده اشتهار
کتابهای علم نموده متبوع آثار سنت و اطوار سلف بکمال میباشید بود بر جای میر سید سجدی بنام میگردید این تقریر است
هم رفتم از آوده وضع غایت معروف بود مدتی در باره سوز سکوشت داشت و خدمت خلق الله می آید و در تجرید
تقریر از اقربان ممتاز بود آخر با تحریک اقامت مرشد بشهر آمد و در محله اندرواری را وین شین شدنی تکلف گذراند
عمرش مرتب بعد یک زیاده رسید غرض شهر فقیه سینه ترا و مکسید و نجاه و یک رحمت فرمود در همان محله مقبره
حضرت سید عبد الله استود خواجہ عبدالرشید یا خواجه از خاندان حضرت خواجہ عبدالرحیم یا خواجه قاسم است یهو
اندوز علم طاهر می بود و بقیض صحبت مرشد بزرگوار خط و افراسی می و اسرار هم داشت در غایت بی تکلفی و
و بی تقینی گذرانید مهربان الاضداد و محمود الاوصاف هرگز در بند شیخی نه موضع اسلاف نشان بود زیاده برشته و عمر
یافت مشیخ عبد الله المعروف به ابیه با یو دیده مری مردی مرتاض بود از خدمت حاجی محمد اکرم کابلوی
نظری یاقته بیکه خبری در خدمت بابر بخش گذرانیده و سعی و طریق ریشیان داشت و باستان حضرت سید
که پیش روی خانقاه شیخ داود تیم مالو است آمد و رفت بسیار میکرد و میگویند که تربیت از و نه است سید
بزرگوار فریاد و کارهای صوری و معنوی را با جتیا طمغیر نمود و تجرید و تقریرات او توحید سلوک کرده
در ترک ریاضت و عدم اعتدال گویا نمونه قدما بود آثار تصرف کول هم احیاناً از اطوار شیخ بنیضیه
ظهور می آمد و تشریع و تفرع شان عجیب داشت بابا ابوالفتح کاتلی از بهره اندوزان ارادت صحبت
حضرت میان محمد امین در او بود و عمری در سفر و حضر خجسته ایشان گذرانیده در مرتب حضور و آگاهی
خطی و انی داشت از آوده و صنعی و بسط خلق و بی تقینی بیکه ذات بابر بخش شده بود و قریب نوسال
بهین حال بسر برده خوب بود خواجہ نور الدین محمد آقا نقشبندی ولد خواجہ نظام الدین ابن خواجہ

حضرت الدین ابن خواجه معین الدین نقشبندی ولادت سعادت او مابین رحلت خواجه معین الدین
 افتاد یکی سرود دیگر آید کجایی این خواجه محمود الصفات از بدو شباب توفیق کتب کلمات از هر باب
 یافته و از علوم دینی بهره یاب شده تعلیم شغل باطنی و وظائف معنویه از جناب خواجه محمد یحیی گرفته امتیاز
 کلی از اقران حاصل کرد و وقت سفر والد بزرگوار نیت بحسن خاتمه حضرت شد دیگر روز بروز استقامت
 داشت دست نوازم طریقه علیه مضبوط اوقات و توفیق طاعات کوشش نموده و کارش در ترقیات روز بروز
 افزون بود با وصف انبیا لات شغل کتب است تا آخر عمر مداومت میفرمود بقیه را اما خواجه کان لم یکن و تمیز از
 انوار ایشان بود شجره این طریقه زیادت کثیر البرکاتش بر عمر و سرشت این سلسله بوجود معبود جمیع
 او در نماز و مشقتات و شغل متولد شده ششم شعبان در نماز و یکصد و پنجاه و شش در سن نقیبه و دور حلت فرمود
 و بعد ششم تبشیر چشم زخمها که برین خاندان روی نمود سیمیت اخیر از شعاریکه مشتمل بر تاریخ آن صاحب
 کمال یافته شد مرقوم میشود رفت آن لاریک معرفت در رکائیس صدر ان فوج دل کشتی چشمه
 گودالی است در غار ایشان بود یکم و چل اعظم از ده که تاریخ یافت بود خواجه آقا با وج دل عبدالسلام
 تاریخ یافته که آفتاب پر اشد کسوف خواجه نورالدین معروف دیو قید است از معارف مردم میر غریبی که
 صورتی معنوی است از علوم غریبه شعور سخن در اقران جوهراتی ز تمام برجاسته تحقیر اکثر علوم در خدمت ملائکه
 الحسن و ملائکه صوریاد و ملا غزالی بدو کرده فصوص از حدت عرفان ثبت شاه ابوالقاسم گدازنده و از برکات حضرت
 بقوت راهبیر افتاده در غلبت حال بهره نامی از مشرب توحید وجودی حاصل نموده درین مشرب قیام قیام
 موده و اکثر عمر را به در شگرمی حسن معاشرت و استغای نام بسر برده با وجود نسبت قادیان از منویان حدیث ملائکه
 تیر فقیص طریقه نقشبندیه یافته و در سلوک راه باطن کمال رزون و شوق مشتاقانه با چهره توحیدی منطبق جمیع
 هم میفرمود و خط و اقران هم گرفته رابعی در اعجاز آن لاله کرد

بنیم جمال ذات در آینه صفات هر قطره است در نظرم بحر کمان ای سعی ز جان نزد صرف آشنات و این عمل از واد است
 طبع وفادش به تحریر اند و اله تخلص میکرد با صاحب شریان توان کنیده و شستن از تیر گسیت نفرت آینه و شستن زهری برش
 تا بکجا کام مرص را در آرزوی لذت تو زینده و شستن لشی چو نیت زهر ترا در لباس فقر بهوده خند خرقه شبیه و شستن
 عاشق زهری نوزیر عکس رو بخوبیش آرمی همین نوز در آینه و شستن تیرش چو بر شود برم شپان ریش در کیش عشقیت
 مسکینه و شستن کرم است صحبت تو بیدار تو دروغ مثنی توان زوالد ویرینه و شستن حاجی محمد صادق بنجو در جوار
 ابرادش حضرت شیخ محمد حشمتی قایم شد و منظور نظر غناش کرمیده و بعد طی قدری از منازل سلوک با بر مرشد کوار
 بحرین بر لغین رفته و او امی شاسک نموده در اثنای این سفر بعلایت قدوه الاولیا حضرت شیخ محمد علیضای سرسبز
 رسیده و بهره اندوز گنجینه الانوارش شده بعد مراجعت بر مرز کوار در قید حیات یافته و شب در روز راه و شتاب و شتاب
 شتاب بعد واقعه انجذاب بقیه عمر را به استقامت و توکل و ثبات بر شریعت و طریقت گذرانیده در مسکن صحت و شتاب
 در گذشت و در مرز اسلاط خود استود و کمترین خدسال غریز انیکه بر روی کار بودند میر محمد سلطان قاضی خلعت
 قاضی مقیم جامع علوم معقول و منقول از مشرب صوفیه بهره نامی حاصل نموده بسیار ارشاد و اوضاع و احوال و آثار فاضل
 منستی را اسرار خود ساخته و اکثر نزرگان کشمیر و نندولایت لاهور یافته و ارادت در خدمت خلیفه عبدالرحیم شمس
 که از مشو بان حضرت بابا شاه مسافر بود و درست کرده در سفر اخیر در شاه جهان آباد در گذشت و یکمیر محمد سمعیل
 در جوانی ذوق خدا برستی یافته و خط حضرت مولانا میر محمد شریعت رسیده چون از بخارا منحل شده در شاه و مدتی مانده
 سجدت شاه عباس گوزی که از اکابر اولیا بود سلوک نمود با برات آن کشمیر نوبه فرمود در بخارا و خدمت بزرگان
 اتوقیه خدمت عاده می نمود و در سن شصت و سالگی چند در هزار یکصد و پنجاه سه در گذشت در صحن جامع استود و یکمیر
 احمد بابه مولی با کرامت یافته از خدمت سیان عنایت اله در دلش بهره ور شده کشمیر آمده استقامت بر طریقه
 و زریزه و صاحب کتب پیش شده مردم بسیار را فیض معنوی رسانیده و عمر در کار سلوک و تکلیف گذرانیده و این
 شتاب در شتاب و سال در گذشت و یکمیر محمد الدل عزیز می زاده در صد سال عمر یافته و از خدمت و ارادت

صالح خانقو و اقران ایشان بود و عسکر لوار بشکی و نوکل سپرد و دیگر شیخ عبدالرحیم کروی از منوبان میر محمد
 مراد پشته تنکو غریزی و صاحب تجرید و تفرید و جاد و مخلق اله بمعنی اشتغال عالیهت فریب نشینا در گذشت و دیگر
 شیخ عبدالعزیز لنگر از منوبان هشتم بابا پور مری صاحب ذوق و در راه توحید و معرفت سلوک فرموده معینی است
 و سبک نموده اکثر بوجد و حال و غرق شوق و مغلوب ذوق بوده عمری متوکل گذرانیده در سن پنجاه و دو خلدت از راه
 در جوار خانه خود است و دیگر بابا عبدالباقی کروی خلع بابا محمد صفی غریزی عالیهت و صاحب احتیاط و در باب احتیاط
 غیرت و صغر سن بر سجاده نشسته نظری از صحبت بابرکت شاه حسین بکلی یافته بهره تمام از علوم دینی داشته بکلی
 راه حق و در ع گرفت در حال جوانی راه مسافت اختیار نمود متوکل بود بکیا بشوق ریاضت نزد منور حضرت امیر سیر
 کرده و چون طرق مسدود بود از کابل بر پشت و راه حرمین شریفین گرفته ادا می حج و زیارت مدینه منوره نمود و بعد تبال
 مراجعت فرمود در سن پنجاه رسیده بود که عمرش بسرسید و خطره حضرت شیخ بابا و الی قدس سره العالیجات
 دیگر شیخ محمد قایم سویی از منوبان قاضی شاه دولت غریزی عالم عامل و معروف و در صحبت شامل بعد فراغ تحصیل علوم
 و سلوک راه حقیقت که سمت سخت بسته از فیو و رسی البکل و در ستم تا بود غرق ذوق و شوق بود و هرگز باطله
 از شورش معنوی و شورش قلبی نمی است و الدنیش هم در صلاح و تقوی از بزرگوارانی بر و در کار خود در سن
 پنجاه و هفت سالگی رحلت نمود شیخ محمد قایم تاریخ و مسائل یافته شد و دیگر شیخ محمد یوسف گنت از ارادتمندان محترم
 مراد و عنفوان شباب بجناب و مقتدای او لوالالباب رسیده ترک خانه داری نموده در رکاب حضرت که در
 دوم اسفند مرفتند مسافت اختیار نمود و در بقیه عمر سعادت اندوز در خدمت و صحبت مرشد بود و با هم حضرت
 نه بار به تجرید تقریر رسید و رفت ب بزرگواران را که در آن وقت مسند آرای ارشاد بود و زیارت کرد و دستور نظر
 بر همه شد در سوغ فدویت و عقیدت هر بزرگوار خود و کمال افتاد و نیست و خاک ری و رفیع فدا و شیخی با وجود
 اجازت حضرات شاملی این عالیهت کم کسی دیده شد و در سال بهین حال گذرانیده و غنیمت دینی الحجه سال هزار و
 یکصد و پنجاه و پنج هجری رحلت نمود و در وی هزار و سیصد و هشتاد و یک مرتبه یافت و دیگر شیخ عبدالرشید غریزی که

حضرت مرشدی مرادی قدس سره در آثار حوایی بطلب ربانی تغیر بر یاغاب و کتب کمالات نمودند بعد از وفات
 طایفه از والد ماجد خود علیه و شوق مسافرت اختیار کرده به لاریت حضرت مرشد اعلیٰ شافند و آنحضرت را در سر راه
 یافتند و در او خدمتکاری و خالقشانی داده کمال ضایع آن عالیحضرت حاصل نموده بشیر بر محبت فرمودند یکی دو
 گز از آنده بهوای دریافت مرشد افاق باز متوجه بهندوستان شدند و این مرتبه در شاه جهان آباد سعادت اندوز
 خدمت آن قطب ارشاد گردید و زیاده در دو سال از حضور سر با نور بهره ور شده در همان اثنا واقعه وصال آن قدوه اهل کمال
 روداده با حضرت اهل بیت لغزش مبارک را بیهوش آورده خدمت ترقین بشیر رسانیده بار بر بلی در خراب حضرت
 رفقه با جارت ایشان بطن مالوف سعادت نموده با فاضله ارشاد طایفان توجه فرموده با وجود امراض شدید
 تقویات قدیمیه و جدید که برایشان وارد شد بر جاده استقامت ثابت ماندند چون عمر مسعود ایشان از حد و حجاب و
 تجاوز شده بهمان شدت امراض باراد حج اسلام و طواف روضه سید الانام علیه الصلوٰۃ و السلام گمر گشت
 شبیه روانه شدند خدمتی در سیر هند و بلی گذرانیدند بر راه ملتان رفقه و در حج ادا کرده و جمعی را در آن حدود معین
 فرموده راجع بهندوستان شدند و در شاه جهان آباد امراض غلبه نموده شب معراج نبوی بمبت و غم بخت سال تمام
 کسید و بجایه و پنج حلت فرمودند کان استعدا و شعله ادراک بودند بحسب تقدیر مرض کثیر کرد آنچه که مولوی ملا حاجی
 را در زاده ملاطاف رقی است عالم عامل و فاضل و کامل بود و ارادت معنویه در خراب حضرت سرسید حاصل نمود و بعد از آن
 ضروریه سلوک سالی کرده بعد حفظ اوقات معنویه زیاده بر دوپهر روز بر سرش معقولات و منقولات اشتغال می
 در وقت و اکثر امور معاش احتیاط کلی داشت هنوز عمر شریفش شصت نرسیده لوازمی قامت را در ملک باقی داشت
 از علمای روزگار و در اکثر اطوار ممتاز و متشی بود و وفات ایشان شب شنبه در ماه جمادی الثانی سنه ۱۲۸۵
 شصت و یک میر عبد الوهاب منور آبادی خلعت الصدق میر محمد باشم که ذکرش گذشت عالم فقاوت شکر
 متورع و متشرع بود و عسکر و شغل قال الصدوق قال الرسول ببر و بر صبیح کلان حضرت مرشدی را که در هند و بود
 پانزده بر شهادت عمر رفقه در شهر سنه ۱۲۸۵ در روز یکم صبح و شنبه ۱۲۸۵ در آنکشت مولوی ملا عبد الصمد که

که بجهت نقل و اصلاح از دستم بیایند و امانت و موصوف و معروف و تحصیل کمالات صوری و منوی نزد ارباب فضل
تقریبی نموده مدتی طرف هندوستان مسافرت کرده در صحبت بهادر پادشاه باریاب بود و به حسب الغرض و بهادر
بهادر ترجمه احادیث بنویسم و در حضور خدمتهای عمده یافته احوال امر از تغیر ملا عبدالقادر مفتی که بسبب الش مردم
تغیر شده بود بدستور آبا و اجداد در حضور مفتی اعظم کشمیر شده بامیر اعظم خان حاکم که سابقا ذکر شد کشمیر تفریب
حضرت افغانا آمد و مفتی اعلی بود و در دو سال در قید حیات بودند آخر الامر روز جمعه نوزدهم جمادی الاولی سال
داعی اعلی را اجابت نمود و در وضع رضوان بهشت فرمود تا ریخ و نانش سبوی صدر رفت عبدالصمد و افتی الله هم غفر له و هم
دیگر هم جمعی از شیخ و فضلا و شعرا فصاحت نشان این زمان رحلت گزین شدند و از فضلا و اشعرا ملا عبدالعقود
آمین و بیست اطوار صاحب این شعر محمد اشرف بیکم کوی در جبهه کوی که این شعر از دست در میان این همه ارباب شعر
شعر اگر گفت بیکتا که گفت و لطیف اله بیک صبا و مثال این ها که همه ترتیب یافتگان و ماسطع و محمد صافی مستاف
ذکر همه جدا جدا واجب بطویل است در حقیقت جمعی از اهل کمال که درین نسخه تمام اجلال مرقوم قلم سراسر متکامل شدند و منی
از بیست که صورت تذکار گرفت و گزیده در هر قرن از اقران فردن شهر سرون و بوجود ارباب فتون شتون بود و هر
نوشته شد و فرغ علم و اعلی خود است و منحصر در همین مقدار اشخاص نیست باعث کلیه بر تخریر این مجموعه عبرت ختم این بود
که خواب سیادت و تفصیل و معارف تملک میر محمد یوسف معروف بجای پادشاه نقشبند و کبروی که در شهر نزار و کعبه
چهل و شصت کشمیر را بوجود نمودن فرمودند از بعضی و کلانان ولایت و شهد و نقل عقیده و سلسله کمال از مردم کشمیر فرمودند
و دیگر دو سه غرض صالح بدستور اهل این عقیده اغره هند و ولایت نمودند هر چند خواب خواب معظم اله بعد سعاده احوال معدود
خدا که در آن وقت از تقابلی سلف رویکار مانده بود و زیارت گشتگان و شمر حالات السان کمال عقیده و شمر
بایل کمال کشمیر صورت و منوی هستند و در لاهور رسیده و در استان و استان تر و اغره انجا از منقول بیان کردند
اما رک قلم عبرت را قلم تمام حریت بحرکت آمد و بسبیل محبت در همان وقت و در پی چند ترتیب دل بسته شد و احوال

صاحب کمال بتبویدرسانید و بجهت مراعات و ترتیب تاریخ نگاری و حفظ برشته احوال که از منضمات غالب سلاطین حکام
 هر زمان ضرور دانست بخاطر بود که ذکر غریبان از اهل کمال که درین چند سال حلت گزین شدند ملحق باحوال اکثر حکام ننوده و هم
 رساله بهر تقدیر و جمعی که امروز جرایغ افروز خانه علم و عمل اند مثل عالم عامل شیخ رحمة الله مدقق و کمال و ملا محمد مقیم
 و قیقه فاضل ملا عبدالوفا رشتی و درویش ان بر کسبیه مثل شیخ الاسلام مولانا ملا عبدالاسلام معروف بکسبیل
 طبعیانی و غیره که در وقت مستداری ارشاد اند نمایند چون قلم درین محل رسید و قسم حروف بر من صعبی مبتدا کرد و هر
 و نجر باشد و اسباب ضعف شد و فرجه تنگ را این اخبار نیافت و اتمام رساله را بهین حالت منتهی نیست و ضایع
 این شهر را که پیش از ترتیب القلم آمده در ذیل حاتم الحاق نمود و وقت تشوید خدنگانی که شنبه و نوادند برین تفصیل
 تاریخ مسید علی تاریخ رشیدی از سیر احمد و منتخب التواریخ از حسن نیک و تاریخ حیدر ملک و رشتی تاریخ حضرت
 بایانصیب و درجات السادات از خواجہ اسحاق و ما جو امرار الابرار از مایاد او و مستکونی تحت الفقر او و دیگر رساله
 حضرت رشیدی مرادی ماثر عالمگیری از سعد خان و یکد و تاریخ و یکد از بغض شاع حزن که ما او سطر عالمگیری
 قدری از بغض تاریخ بقید تحریر آورده بود بعد از این نچاه شصت سال احوال اکثر حکام و اولیای کرام و علمای فاضل
 و شعرا و ملاغت نظام از روی سماع ثقات یار ویت و معانی مرات خودست که در حیطه کشفیه آمده و اصل مسوده
 در تاریخ هزار و یکصد و چهل و شصت موافق نام که واقعات کشمیر است به تحریر آنکه در سال نابیر خدال احوال موقوف
 مانده بود و در اواخر سال نچاه و پنجم تا اواخر شصت که تواریخ ختم را شعاری در اواخر شمار که در خاتمه کرده شد
 محض برکت امر و تحریک و تفقید والد بزرگوار که در سطر وجود سبب بود نمود و فقر ذات فایض الحودا و است صورت انعام
 گرفت بجا بر محبت بغض از نو سندان که اتهام در تاریخ رساله میالغنه کردند و نظر ثانی موقوف اند و صی عبارت
 بصیرت سهو و ستم را نظر قبول عذر بغض صلاح تلقی فرمائید حاتم در تذکره بغض و عجایب و غرایب کشمیر و عبارت
 کشمیر و احوال یکد کجاست بحیطه دلنیر اگر چه در کتاب قدیمه عجایب و غرایب این مبدعه مبارک بسیر نوشته لیکن
 آنچه بجهت رسیده در تحریر شیخ از ان مبارک و مینا یکی از نوادرات اتفاقات که وقت بخاطر این فقیر رسید این است

نقطه مبارک و شمع و کشمیر در حساب برابر است الحاح که مراعات امور شرعی در این شهر بعد ولایت ما و التماس نسبت
 سیلا و دیگر بسیار است دیگر این و اما آن که خاصه خاصه این شهر بود و محتاج اطعام نسبت از حد و گشت و تازان و
 بکلی کس تنها روپیه و شش فری ملا و سوا س گرفته میرفت دیگر از انی غلات با وصف آن قناعت قسمیکه در این شهر
 از ملا و دیگر کمتر با میدهند و دیگر از طراوت باغات و اما کن و نصارت آب هوا که مروج فرو سا کین است کسی که
 مخرج و دیگر از حشبه سار که بجای افتاده است تا چه مقدار توان نوشت از آن جمله در موضع که میشود بر کنه اجهه حشبه
 نزدیک تار و سر و مار و حوض بزرگ است قریب تالاب که عمقش را کسی نمیدانند میگویند که در آغاز ماه اردی بهشت
 که کجاست زمزم است در زمان سابق مردم با اسباب و ساز و سرود در اینجا رفته مدحی حشبه میرفتند و کوسند
 قریب آن مکنده طحی ترتیب میدادند بعد فراغ از تناول طعام آب از حشبه طلب مینمودند و در عین استند آب حشبه
 میآفت هرگاه که از آب حشبه شستن میشدند باز بهمان دستور رفته میآفتند که آب کافینست آب آن حشبه حقیقی میکرد
 و این دو حوض که مذکور شد از محالپ روزگار است بالای کوه واقع شده کم کسی در اینجا میرسد و دیگر در موضع نبه با سه
 بر کنه و نیوکوی است در اینجا مکانی است لکن برای نام که اطراف آن تا دو میل اصلا آب نیست بتقدیر حالق قضا و قدر
 مالک حیر و شرجیم شهر بود از بغل آن کوه پنج شش اسب آب جاری میشود و دیگر تمام سال آب در اینجا ممکن نمیشد
 و دیگر در همین بر کنه نواحی است شهر تالابی است بلکه تمام در میان آن تالاب جزیره چند واقع شده که هرگاه موسمی مردم
 در اینجا است هرگاه با موسمی شدت میوزد آن جزایر بر ستونهای شکر سبز در اطرفی که حشبه با دست جری
 بطرف دیگر سبکتر صاحبان آن موسمی تا بجانب رفته حیوانات خود را از راه خشکی که دو میل مسافت دارد با کهن باز
 می آرند و الاضا در بر کنه با نخل ماره موله براه پنجو ملاقیست کوری مرگ نام زیاده بر مقدار مسیت و هیچ رنگ گل که رنگ
 یکی دیگر می نمایی مانند در میان جدول آبی هم جاریست قریب هفت میل مخرج از این احوال است و طرف نوشته مرگ خوشتر
 بیشتر این صورت واقع است در میان بکس که اطراف کالچ است بهمن دستور بلکه زیاده از آن و بهتر از آن کل قنایم
 انواع واقع است حشبه و صاف هر یک را جدا جدا کنای با دیگر در یک سار موضع نزدیک شهاب الدین پوره چهار

در است بر لب آب که هزار کس تمام روز اینجا مایند و نماز شام هر کدام بخانه خود رود و علی الصبح بایکزه و صفای بنید
 کویا جابری زده اند و ایضا در برکنه لار بر سر کوه زکون شکست عظم افتاده بصورت ماده کا و که چهارستان دارد
 از دور نظری آید و در زیر آن شکلی مخوف نمودار است مقر است که در پنجم ماه میزور دین از هرستان آن نشان جای
 میشود اگر در هزار کس آب از اینجا بردارند هیچ کمی نمیکند شبانه روز چنین میباشد بعد آن دوازده ماه مشک و صفت
 ایضا در آن برکنه بر سر کوه جوی آب جانب شمال جوی است او ترنگ نام اگر احیاناً در موسم تموز گوشت کا و
 یا مرغ میزند برک آفتاب میبارد سی چهل هزار کس میباشد بر ریوت غرق شوند ایضا در آن برکنه در موضع تله مولم دوازده
 شکارهای میکنند با بصورت که در زمین خشک جوی در از مقدار چشش کز خلا نیده میخاند و بر می آید از آن رخ
 پنج شش می بر می آید ایضا در آن برکنه کوی است بلند یک نام هر جا که قله آن در نظر است مار و کرم نمیشد و در
 دامن آن کوه مار و کرم بسیار است سبب آنکه قله آن در نظر نیست بالا رفتن آن مکان ندارد زیرا که بجز در آن
 سرخ طاهر میشود که روزه را ملاک میارند در برکنه کامراج کوی است بلند و درختها و گیاه آن کوه تمام سبز میباشد
 بعد از هفت اگر کسی هم کز زمین را بکشد شعله آتش طاهر میگردد که از آن آتش طعام میتوان بخت ایضا در مراج در برکنه
 دیوه سر چشم است بهای کونام که در وقت بیمار مردم از برای آتشان طالع میروند و طرکها سفال خشک بر این ریخته میکنند
 و نام خود در آن طرف نوشته مران را میپوشند و در آن چشمنه می اندازند بعد کسبای همانند که باز آن طرفها بر روی
 آن طالع میگوید صاحب طالع سعد اطعام نموده و بایکزه با طرف بر می آید هر که طالع محسن دارد و طعاش و لغتم بر می آید
 ایضا در برکنه دهمین ماه در موضع مایل نزدیک سر حدت بر سر کوه غار است غنیمات نام در آن عاقله است
 که از ریخته میشود و در نقصان ماه پانزده روز دیگر که نور ماه در آفرینش است بحال می آید و بلندی آن چشمه
 زیاده از یک کرنت زبان است و چون ماه و یونام اند و از ده ماه بر همین حال میباشد ایضا در کرکله چشم
 در موضع تله نعل درخت عمر سفید است تا و که جمعی کثیر در زیر آن سایه می توانند کرد و با انیمه نرکی اگر یک شاخه
 بچبایند تمام شاخ و تنه آن می بیند و زرش می آید شاعری گفته باینبار که بر شش بود نیم درم شش از فاقه ملرز

چو درخت بدستل انبیا در کشید در زنی نوره صافی بود که در کف آن بر آبی روشن میشد و حمام علی الدوام کرم بود
 گویند حکیم ابوعلی سینا این حکمت کرده بود پیش ازین صد سال کسی نای معلوم کردن حکمت چراغ را کمال کرده دیگر نشناخت
 باز درست نمود حکمت قدیم هم برهم خورد در برکنه بزرگ در موضع دول کام حوضی است سنگین سنده سرارمی نماید باز ده
 خشک میباشد کیمه اول بهار هر روز سه بار آن حوض بر آب میشود هر سه مرتبه تا دو کوی بقدر دوست بسیار است
 میشود مشهور است که بانی آن ابوعلی سینا است خدمت بپادشاه و در خالی رحمت الدیلمیه در تصنیف خود لفظ آورده
 که دوله بابا که در ویشی صالح بود انجا رفته دید که از حمام مردم کفزه از هر طبقه بسیار میشود آن خشک بر مردم زده بای
 مسجد نمود آب آن چشمه از زیر مسجد در وقت خود جاری میشود اگر چه از غراب بود لیکن آن در ویشی بقصد
 رفع دبت و در فرمود انبیا در برکنه ناکام در موضع کعبه شورش بهشت که وقت زحمت سالی مردم انجا کو سفیدی
 بر این چشمه میکنند و طعامی ترتیب میدهند از آن حوض زده فاکه سدا متی میخورد آب از چشمه جاری میشود و هرگاه آب
 در کان زده نشسته باشند بار بهمان طور طعامی ساخته فاکه میزنند آب غایب میگردد انبیا در برکنه دوله سرور در آن
 کوه چشمه است و اسنانک نام که وقت بهار جاری میشود بعد از خدی که احتیاج باین چشمه خشک میکرد و بار بهر
 بچین لی که احتیاج میکرد جاری میشود باز تا بهار خشک میباشد و آبش در غایت سردی خوشگوار است انبیا در
 برکنه مارتند در موضع بمه زده و این کوه غار است مشهور گویند که از رانی نام شخصی در حوض آن کنده و نشسته
 آن را کسی بدیده اند بهر است از بسکه بسیار تاریک است عرض آن غار پنج کز و کسر و قریب آن غار مقبره
 حضرت غفران نباه بابا مالدینیشی که ذکرش گذشت و مقبره تمامی غار در پشت کوه شیر افشاده است بعد یک کشت
 ساعتی موجب تنفر طبیعت میگردد و اطراف آن دامن صورت مجره ناکه گویا معایذ خلوتگاه بسیار است
 ظاهر و طبیعت حیدر ملک چادری در تاریخ خود نوشته که روزی بقصد معین در آن غار در آمد و در آن غار
 در دست گرفته و یک سیر روغن بهر کدای سیرده و ما بین هر یک علی یک تیر رتاب مفاصله بود موجب سافنی
 بعید قطع نموده شد و یک کندی که ارتفاعش بیست کز بود و درش پنجاه کز رسیدیم و چهار راه غلظت در آنجا
 است

راجی و حاج و جانب چپ راهی بالارویه و راه پیش طرف پامین نمود یعنی مایل با سفل بود و درین راه دلیلی
 نتوانستیم نمود اما سنگی در راه پامین رویه بجهت امتیاز غلط نید شد تا یک کهری آواز فروفتن آن سنگ در گوش
 میرسید و از سفت گنبد قطره آبی میکید که اندک زمین تر شده بود و در آن صین خبردار کردند که روغن کمتر مانده
 نابر از همان راه برگشت بیرون آمدیم بزرگی دیگر چون در آن غار فراخی همراه گرفته در آمد بعد از آن سفتی طرف
 چپ در یک دیو چون و نمود حفره طاهر شد که درون آن قبر است مذکور است دیگر هم ازین قبر و ازین غار
 معلوم در قوم است نیار بطول و عدم اعما و بر همین مقدار اکتفا نمود دیگر در همان موضع مایای دشت مشق
 مسجیت گویند بنا کرده حضرت میر محمد مدنی است قدس سره و هنوز خوب چکل قدیم آن مسجد کمال است
 و قریب بدان مسجد احاطه است و در میان احاطه حفره دیگر است بعقیده مردم و در میان چاه مایل است
 که باروت و ناروت و دو ملک عاصی اینجا آورید خواجه فقه ایشان است و دیگر همان مکان همان
 عالی بوده است که در هر چهار طرفش دیوار ایوان دار سنگین و ستونهای سنگین نقش داشته گویند شیخ
 باندوان است که همیشه در دولت و قوت ضرب المثل بودند عجب نگارخانه بود بازمان سلطان شاهنشاهی
 سجال بود و در عهد ایشان مملکتی آنجا نه ابراهیم نهم کرده سوختند و بر مینا که ساکن آنجا بودند ویران کردند
 تا از آن آثار آن در اطراف دین این بخت و جای ویران محل عرگاه و مکان جسر تخریب و کشته قدیم است
 انصاف در موضع عیش مقام عیش که حدیث بابا زین الدین که در قید حیات در آن غار در آمده فرمودند
 اهلای که آن غار جای که تیره منجلی شود مقبره منجلی خواهد خشت و نمین کردند دیگر تالاب اول را عجب
 روزگار است و هر حد آن بخت بخت کرده است که مقدار تمام دوره ایشان است و بخت کرده میر
 و اکثر جابا عمقش نهایت ندارد و گویند نیست که از در بای محیط اطراف آن کوستان واقع شده و در حین
 تالابی شکار قار و مرغابی اکثر میکشد از آنجا در وقت ابلان ماه ملاحان هزارها جمع شده کشته را بر آتش

سنگ کرده در نواحی لنگ سبب جنوب در آب غرق می‌نهند در همان موسم مکیال گشته اول ماه ان بر سر
 کشتیه‌های خود استاده می‌شوند که دیگری بصدر نهرا مشقت نام نشان آن کشتیه‌ها نمی‌باید آن ملاکان فی الحقیقه
 کشتیه‌ها را از آب برمی‌آورند بر آن‌های دیگر در مالدیپ در عهد سلاطین خفایم از عمارات و باغات دلکش و موز
 بطراوت و لطافت معرقون عمارات بطرح بسیار شده در هر باغ حوی سنگین و فواره آبشار بسیار تخصیص
 در باغات پادشاهی و باغات امیران که هر کدام رنگ و بوی بسیار بود مردم ابا م با رو گلاب بر کشتیه‌های
 و میانه نشین معجمی از باران درین مالدیپ می‌روند و وقت طعم برین با زیر درخت‌های سیر شکوفه و بوته‌ها
 گلاب در اقبال موا می‌خورند خجالت عدن بخیری سن تخنبا الانها رو فیها ماسته‌ای الا نفس قند الاغین
 چسب حال ایشان است باین نوع سیر و شکار و تفویج و تخم غیر از کشمیر جایی دیگر نشان نمیدهند سوار می
 کشمیر جمیع سوارها تفوق دارد باین جهت که با جمعی از دوستان و معشران از هر جنس هر که اسب محبتی
 مرغوب است از هر باب صحبت کنیب در آن سیر و تفویج کشتی در کمال آسانی و موهومی بی تکلف کشتی‌ها
 می‌رسد به جایی امور دیگر و شش کشتی و پوشاک خیزی نوعی هم رسید که قبل ازین خاصه سلاطین بود از اسلام
 نیا بیره سوله که خشکی چپ و پنج مترال پادشاهی است در عرض یک شبانه روز بر آب کشتی از راه میان نفس شهر هند و
 از حواج ضرور بشک از هر جا تواند بروشت و دیگر در گینه و خاک غارت و در آن غارت می‌ست و سال و هزاره
 پنج می‌نید و اگر اخیان در آن کسی آمده و باره از آن پنج خور و خوشکوار است چون برون آمدن سخت مانند
 شود و نیز کان پنج خور شهر می‌رسد در بگنه پاک جایی است که سال تمام پنج آرا بخار می‌آرند و هر که بکمی بخور
 کنتران عمل کند کافی سیر می‌نند و زوری بخورند و از آن آب دریا که در سنستان پنج می‌نید و بآن لطافت و
 صف و گوارایی نمیشد و از مالدیپ و دیگر سیاحت نشان نمیدهند انضا در کشمیر حربه نازک و معجمی است

نقول میدان دارد و هنگام شکار در میان شتیه با بایران و دوستان در یکجایی می نشینند و دست هر کدام
 خواهند از جره میدهند و در میان تالاب اولر خند تالاب دیگر مثل و تپه ناز و ناگوره همیشه خوشحال است که
 مخصوص از یکبار است میروند و سیرکنان ناز و جره بر غنای می برانند ناز و جره شکار گرفته در آب صافی می نشیند
 یا کسی می رسد و را با مرغابی بر میدارند با سیر ساختن آن بار دیگر می برانند همان روشن اگر صد ناز و جره باشد
 سیر میشوند گاهی شکار گرفته خود کشتی حسب شکار می آید و در کشتی هم طعم نخچیه میشود و هم سکا رو هم هم
 ماهی از آن در بایر می آرند که مروغن بر این میشود و از آن همان ماهی زو عن هم جدا میکنند و بر این نخچیه میشود
 و وقت به هر کس ماهی آن تالاب ابراز گل و گلار می باشد و بر سر آب انواع گل بالوان متعدد و در آن
 افزای غم زوال است و بر عکس آن در آب نیاید و طرف لذت روحانی دست میدهند و هنگام خزان کفایت
 فرخی بدل برسد دل اهل سرودیده بصیرت را در بیابان شوق در و میگردد و در خزان باعث فدا و غارت
 میشود و بعضی اوقات بر اکثر حو به در زیر آب سبز و گلزار رنگی نمودار است که اکثر قو فان قدیم المریض منظره آن
 صحت می یابند و بر بالایی آن آب صافی می رود در شاه آید که سبز گاه باد نشان است چشمه نادر واقع شده
 حیدر حوی آب بر طرفش سرود و منبع اصلی دریای است و النهر کلان شمسیر گو با همان است غنچه شکار
 معلوم کسی نیست دیگر در موضع تپه توله سمت لار در زمین خشک صیان ماهی را چوب افراشته
 که خاصه ماهی گیران این دیار است آزاد و سوماتی فرو میزنند همان سوراخ میج و شش ماهی بر شش و شش
 به پنجای هر سپیده پرون می آید دیگر در بر گننه اولر چشمه است مسمی تبول که در سال خشک و قحط آب
 منتهای آن بر گننه ربالایی آنچشمه گریه ناری میمانند زبان خشوع و خضوع است و ماهی آب میمانند
 مجبور و قوع این حال امری پدید میشود بارانی و لخواه مفضل از دی متفا طر میگرد و دیگر در همین بر گننه

از تنگدستی گذشتیم مستقل نمایی خوشبخت است که بعین لغت شهنشهرت دارد و نمایی چشمه گنده مجروح و خط رزن حسب جری است
خدا صیاد با کمالی گوشت و علامات آن که ظاهر شده و غلبه آب و قلع و اوجارات و یکبار آن است و لالت صحرای بکند و حسب قلع و لالت و یکبار آن است
لو که بون سیمی اکتا بصورت کشاده نمایی واحد الی و چشمه سیمه است که هر قدر راهی در آن چشمه است چشمه دارد و دیگر در رگنه
شاه آباد چشمه است موسوم به بون که کنفی است بسیار از آن چشمه می شود و دیگر منقطع میگردد و چنانچه در موزن یک قطره
آب درنگ آن چشمه یافته میشود و در و شرب و مه سال بچشمه بدین سوال است دیگر در ایدان برگشته و چمن باره
سموره و درخت دوسه دوزه راه دور جانب سرحدت و در قریه گهم همین برگشته چشمه است اگر بالایی چشمه
فرماند و فغان بطور می آید جایی از آن ظهور میکند فرماید چشمه حباب چشمه بیرشتی است و دیگر در قریه که
برگشته بوده سیمی باین اگر از خارج صد و رنگی اتفاق افتد آب چشمه چنان متلاطم میشود که امواج برکنار گشته
بکنار مردم میرسد و دیگر در برگنه دیوه سرطین در موضع رسل چشمه است که بر آن چند چوب بزرگ واقع
شده هرگاه ساخته غریب روید و آن چشمه متلاطم می آید و آن چوبها برهم می خورد و متوطنین آن زمین را می شناسند
این حالت استنباط وقوع حوادث میکنند و دیگر در برگنه کوه چشمه است سیمی که بوی و این چشمه ملو و قلم
ظروف متعالمین است هر چند مردم می اندک ظرف را از چشمه برآید صورت نمی بندد اگر سطح رسبی اختیار
دست را نشده لخت میگردانند تا رسیدن قهراب نایم می روند و دیگر در قریه که کام متعلقه برگنه دیوه سر
چشمه است سیمی و یک هر وقت که مزارع آن بجهت زرعیت محتاج آب میشوند چنان است که مقدار ده
از آن چشمه چو شد در صورت عدم ضرر و کفیطره از آن چشمه یافته میشود و مقدار بعضی عیون متعالمین را می گردانند
اکثر اماکن از چشمه خالی نیست تخصیص است اسلام آباد که در هر خانه و کوچه و بازار از آنها خوشگوار است و بای
فنیض آن از جری آن دارد و طرف سنگ سفید عجب و غریب است که قلع بدین دارد و تیر بالایی دیوه که

بر کوه که آب از آن بدستور جاریست زیاده از هر دره میریزد یا بانی آنگوه چند مناره مقابل از یک لنگ
 و هست سیمی کویته فیض که ابداع و اختراع آن از حیاط عقل بشری مروین است و با بلا و اسطه صانع چون است
 و از آنگوه گذشته حوضی است مشهور به فیضناگ که تالاب کلا نیت که تحتانی است مثل کوه پاره
 پیمبا لغت هر کدام زیاده بر صد هزار در میان آن میگردود و وقت بارش باران کرا مجال که انظر و فوائد
 و عبور بان است هم سوانی است که فوجی همراه باشد صورت ندارد بهترین غرایب میر حنیث است که
 مخصوص همین شهر است در عرب و عجم حنیسی این تحفگی و خوش قماش و نرمی و سبکی در پانده گی موجود
 مخلوق است و با این اوصاف اکثر اهل عالم از فیض فایده چه بستمثال و چه بقل و تحویل و تجارت منتفع و متعلق
 و اعجاب عجایب است که مختصان یعنی با فندانای این چنین حنیسی در شیر قومی است ضعیف و غایب ترین
 مردم و هرگز روی زلفه نمی بینند و همیشه محتاج و متعبد میباشند فائز گمالات و متعلقه انصوبه میباشند
 که در وقت راجه و سلاطین شیر قریات آنها تا کابل و لاهور بیکه بسا اوقات تا دهلی و شیر
 از آن می بود چنانچه اشاره بان در ادراک گذشت که شرف و عزت و عمل آنها در دستور
 تبیین است و از نا جمود اکثر بود و در و هو اکثر از تحفه و الیان اینی بدرست الحیال در خیم
 پادشاهی نجاه و نجح می است که حاصل همه داخل خزانه است

is to be continued till the end of the year

تاج التاج
تأليف تاج الدين
المختص بعلوم

